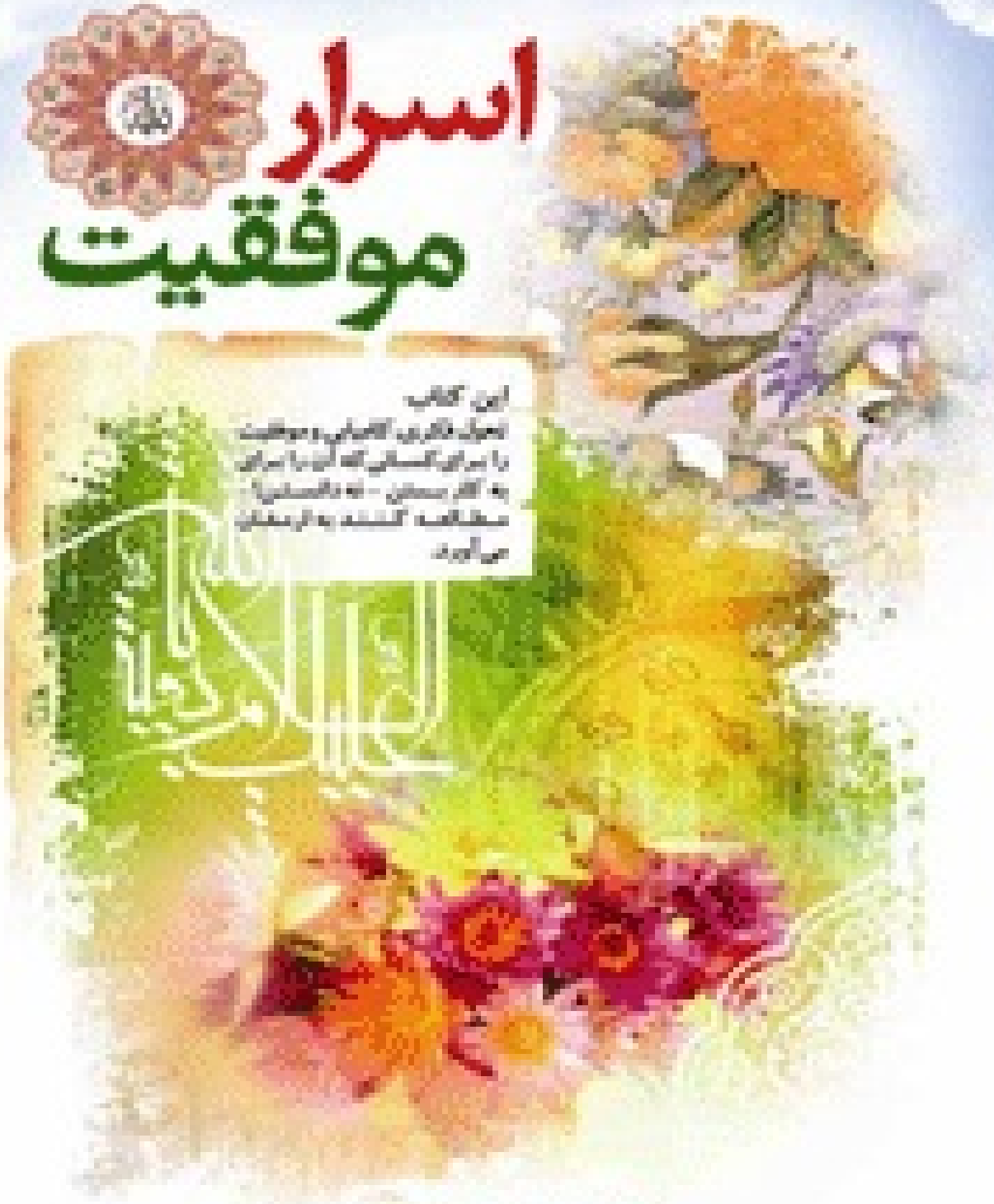
چاپ هشتم

اسرار موفقیت



این کتاب
تحول فکری، اقتصادی و موفقیت
را برای کسانی که آن را برای
به کار بستن - نه دانستن -
مطالعه کنند به ارمغان
می‌آورد.

● سید مرتضی مجتهدی سیستانی

جلد ۲-۱



www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.ir

اسرارموفقیت جلد 1و2

اسرارموفقیت جلد اول

مشخصات کتاب

اسرار موفقیت
جلد اول
تألیف
سید مرتضی مجتهدی سیستانی

فهرست مطالب

پیشگفتار
(1)
فکر و اندیشه
ارزش فکر
پرواز فکر و اندیشه 24
از رازهای اهمیّت فکر 26
اثر فکر گناه 27
تفکّر بر ایمان و یقین شما می‌افزاید 28
تفکّر وسیله بصیرت و دوراندیشی است 30
روزه اندیشه 33
راه‌هایی برای سلامتی اندیشه: 35
1 - دقّت و تأمّل، فکر را سالم می‌کند 35
2 - پرهیز از پرخوری 35
3 - پرهیز از کسانی که دارای اشتباهات فکری هستند 36
تمرکز فکر، بر قدرت اندیشه می‌افزاید 37
نتیجه بحث 40
(2)
مشورت
لزوم مشورت 43
مشورت یا پشتوانه بزرگ پیشرفت 44
با چه کسانی مشورت می‌کنید؟! 45
پس از مشورت، به آن رفتار کنید 48
سرانجامِ ترک مشورت 48
نتیجه بحث 52
(3)
هدف
بهترین هدف را انتخاب کنید 55
به نتیجه هدف توجّه کنید 56
هدف از خلقت انسانها چیست؟ 57
راه‌هایی برای رسیدن به هدف: 59
1 - به هدف خود، امیدوار باشید 59
تذکّر یک نکته 60
2 - نقش طلب و جستجو در دستیابی به هدف 61

3 - در خدمت مردان بزرگ 63
4 - مخالفت با نفس یا راه رسیدن به اهداف عالی 64
5 - توسّل به اهل بیت‌علیهم السلام برای رسیدن به هدفهای بزرگ 64
نتیجه بحث 66
(4)
اراده قوی، همّت عالی
ارزش اراده 69
اخلاص قبل از تصمیم و اراده 70
به اراده و تصمیم خود جهت دهید 71
دارای همّت عالی باشید 72
به تصمیم خود عمل کنید 74
قدرت در تصمیم گیری، عامل پیروزی 75
و ضعف در آن، عامل شکست است 75
با قدرت اراده، بر طبیعت خود غالب شوید 76
ملّا صالح مازندرانی، مرد تصمیم و اراده 78
اراده و نیّت خود را تقویت کنید 80
راه‌هایی برای تقویت اراده: 82
1 - شور و شوق، اراده شما را قوی می‌کند 82
2 - امید و آرزو همّت آفرین است 83
3 - از خداوند، خواهان اراده و همّت عالی باشید 84
نتیجه بحث 86
(5)
نظم و برنامه
اهمیّت نظم و برنامه 89
نظم، نشانه عدم تضادّ و برطرف کننده آشفتگی است 90
نوجوانان را در نظم و برنامه صحیح کمک کنید 93
نظم و برنامه راهی مؤثّر برای بهره‌گیری از وقت 94
نظم و برنامه مرحوم شیخ انصاری 95
نتیجه بحث 98
(6)
بهره گیری از وقت
استفاده از وقت 101
بهره‌گیری علّامه مجلسی از عمر خویش 102
وقت و فرصت را از دست ندهید 104
نتیجه بیکاری 105
اتلاف وقت یا خودکشی تدریجی! 106

از گذشته خود عبرت بگیرید 107
از گذشته دیگران پند بیاموزیم 107
وقت خود را برای اهداف شخصی دیگران، از دست ندهید 108
از فرصتها استفاده کنیم 109
تا آخرین نفس از عمر خود استفاده کنید 110
نتیجه بحث 116
(7)
همنشینی با نیکان
راز اهمیّت همنشینی با صلحا و ابرار 119
افرادی که مجالست با آنان باعث تعالی روح است: 123
1 - مجالست با علمای ربّانی 123
2 - مجالست با ابرار و صلحا 123
همنشینان خود را بشناسید 125
گروههایی که همنشینی با آنان مانع پیشرفت است 126
1 - همنشینی با کوتاه فکران 126
2 - همنشینی با گمراهان 130
3 - مجالست با هواپرستان 131
4 - همنشینی با شکّاکان 134
نتیجه بحث 136
(8)
تجربه
برای تکامل روحی به تجربه نیازمندید 139
تجربه و زمامداری 140
تجربه در مسائل علمی و صنعتی 141
تجربه، عقل را افزایش می‌دهد 141
تجربه یا راه فرار از نیرنگ 142
دوستان در دشواریها، تجربه می‌شوند 143
از تجربه‌ها درس بیاموزید 144
از تجربه دیگران استفاده کنید 145
راه بهره‌گیری از تجربه دیگران 146
تجربه‌هائی که آموخته‌اید از یاد نبرید 147
نتیجه بحث 150
(9)
مخالفت با نفس
مخالفت با نفس یا حاکمیّت بر خویشتن 153
غلبه نفس بر عقل 155

نفس خود را درمان کنید 156
دعا برای تهذیب نفس 158
خود را به مخالفت با نفس عادت دهید 158
با تهذیب نفس از قدرتهای روحی استفاده کنید 162
قدرت نفس، اگر آن را کنترل کنید 163
نتیجه بحث 164
(10)
صبر و استقامت
صبر، کلید گنجینه اسرار است 167
صبر و استقامت، اراده را قوی می‌کند 168
صبر حضرت ایّوب 169
نفس خود را برای صبر و استقامت آماده کنید 170
مرحوم کنی و نتیجه صبر و استقامت او 172
صبر نیروبخش و قدرت آفرین است 174
نتیجه بحث 176
(11)
اخلاص
اهمیّت اخلاص 179
اثر و نتیجه اخلاص 180
اخلاص صاحب »جواهر الکلام« 181
آیا همه می‌توانند دارای اخلاص باشند؟ 182
زحمت اخلاص 184
کمال اخلاص 186
نتیجه بحث 188
(12)
علم و دانش
علم و دانش 191
وسیله ارتقاء به درجات عالی است 191
ضرورت میل و اراده در تحصیل علم 193
ترک گناه از مسائل ضروری 194
در فراگیری علم و دانش است 194
کدام دسته از علوم، 195
انسان را به تکامل روحی می‌رساند؟ 195
با نشر علم به کمالات معنوی راه می‌یابید 199
نتیجه بحث 204
(13)

توفیق
اثر توفیق در پیشرفت انسانها 207
تصمیم، قدرت، توفیق و اصابت 210
یا چهار رکن سعادت 210
توفیق، قدرت رهبری و هدایت به سوی نیکیهاست 210
مردان موفّق 212
راه‌هایی برای جلب توفیق : 214
1 - نیایش برای کسب توفیق 214
تذکّر یک نکته 215
2 - دعای پدر و مادر یا عامل توفیق 217
3 - تلاش و کوشش برای جلب توفیق ضروری است 217
4 - اندیشه در نعمتهای خداوند یا عامل مهمّ توفیق 218
نتیجه بحث 220
(14)
یقین
اهمیّت یقین 223
آثار یقین 225
1 - یقین قلب را محکم می‌کند 225
حضور در مجلس مباهله 227
2 - یقین ارزش اعمال شما را افزایش می‌دهد 229
3 - یقین باطن شما را اصلاح می‌کند 232
اموری که یقین را متزلزل می‌کنند: 233
1 - شکّ و تردید 233
2 - گناه 234
یقین‌های از دست رفته 236
راه‌های تحصیل یقین: 238
1 - کسب معارف 238
2 - دعا و نیایش 238
3 - تهذیب نفس 241
نتیجه بحث 244
اسرار موفقیت جلد دوّم
پیشگفتار 247
(15)
خودشناسی
خودشناسی یا راه تکامل 251
پاکسازی نفس 254

خودشناسی و مکاشفه 255
نمونه‌ای از خودشناسی در غرب 257
عوامل خودشناسی: 259
1- نقش اراده در خودشناسی 259
این گونه نفس را تضعیف کنید 260
2- نقش خوف از خدا، در خود شناسی 264
3 - خودسازی و خودشناسی نهایی یا پاک سازی ضمیر ناخود آگاه 265
موانع خود شناسی : 266
1- اعتیاد به کارهای ناپسند راه خودشناسی را مسدود می‌کند 266
2- خود فراموشی 269
جهل و ترکِ یاد خدا، دو عامل خود فراموشی 269
نتیجه بحث 272
(16)
آشنایی با معارف
معرفت اهل بیت علیهم السلام 275
گوشه‌ای از معارف 278
معارف را از چه راهی بیاموزیم 280
شناخت عارف نماها 285
شناخت عارفان 286
از صفات عارفان 288
همنشینی با صاحبان معرفت 290
حفظ تعادل و هماهنگی در حالات عرفانی 291
نتیجه بحث 294
(17)
عبادت و بندگی
عبادت چیست؟ 297
عبادت باید صادقانه باشد 299
اقسام عبادات 303
خدمت به برادران دینی 303
عبادات روحی 305
کراهت در عبادت 308
نشاط در عبادت 310
اثر نشاط در عبادت 312
محبّت اهل بیت‌علیهم السلام یا راز نشاط در عبادت 314
نتیجه بحث 316
(18)

تقوا
تقوا و پرهیزکاری 319
تقوا قلب را حیات می‌بخشد 320
رابطه تقوا و قلب 321
تقوا وسیله شناخت افکار رحمانی و شیطانی است 322
ارتباط و دوستی خود را بر اساس تقوا قرار دهید 326
پرهیز از مال حرام 327
تقوا انسان را به مقامات عالیه می‌رساند 328
اولیاء خدا به پرهیزکاری همّت می‌گمارند 333
استبدال بر اثر ترک تقوا 334
ثبات قدم در پرهیزکاری 336
نتیجه بحث 338
(19)
کار و کوشش
تلاش و کوشش 341
در چه راهی تلاش کنیم؟ 341
نفس خود را برای کار و کوشش آماده کنید 342
مرحوم ملّا مهدی نراقی چگونه خود را 343
برای فعالیّت آماده ساخت؟ 343
برای درک حقیقت باید کوشش کنید 344
کار را آگاهانه شروع کنید 353
شرائط کار و موانع آن را در نظر بگیریم 353
موانع کار و کوشش: 354
1- اعتیاد و خوگرفتن به کارهای بی‌ارزش 354
2- خستگی و بیحالی 356
تلاش و توسّل برای یافتن دو کتاب خطّی 358
پرکاری همراه با تدبیر و سازماندهی 359
نتیجه بحث 362
(20)
توسّل
یاد خدا و اهل بیت‌علیهم السلام 365
توسّل از نظر قرآن 368
توسّل در میان ادعیه و زیارات 369
توسل مایه قرب انسان به خداوند است 371
توسل باعث مستجاب شدن دعاست 372
مسائل اعتقادی در توسّل 372

چند نکته اساسی درباره توسّل 374
1- تطهیر قلب 374
2- توجّه و تمرکز فکر در توسّل 375
نقش یقین در توسّلات 379
معرفت بر یقین انسان می‌افزاید 380
نقش اضطرار در توسّلات 381
دختر مضطرّ در حرم حضرت ابوالفضل‌علیه السلام 383
نکته دیگر 384
استمداد از عالم غیب 385
توسل برای حلّ مشکلات علمی 386
ترک توسّل یا رمز گناه 387
نتیجه بحث 388
(21)
محبّت اهل بیت علیهم السلام
محبّت اهل بیت‌علیهم السلام
جاذبه محبّت 391
محبّت خاندان وحی 393
موجودات آسمانی و محبّت خاندان وحی 399
تقرّب به خداوند چه آثاری دارد؟ 400
دوستی اهل بیت‌علیهم السلام با دوستان خود 401
وظیفه دوستان خاندان وحی 404
1- ایجاد مودّت 404
2- دوستی با دوستان اهل‌بیت‌علیهم السلام 405
3- برائت از دشمنان اهل بیت‌علیهم السلام 405
4- پیروی از خاندان وحی 408
5 - محبّت اهل بیت‌علیهم السلام را در قلب دیگران تقویت کنید 410
محبّت صادقانه 411
محبّتهای دروغین 414
نتیجه بحث 416
(22)
انتظار
ارزش انتظار 419
عوامل انتظار 421
1 - آشنایی با مقام امام زمان ارواحنا فداه 422
2 - آشنائی با آثار انتظار: 425
1 - گریز از یأس و ناامیدی 425

2 - تکامل روحی 426
مرحوم شیخ انصاری در منزل امام زمان‌ارواحنا فداه 427
رمز موفقیّت‌ها و راز محرومیّت‌ها 429
3- شناخت مقام ولایت 432
4- شناخت مدّعیان 433
3 - آشنایی با مقام منتظران تکامل یافته 433
یا اصحاب بزرگ امام عصر ارواحنا فداه 433
اشاره‌ای به قدرت آنان 435
آشنایی با زمان ظهور 437
1 - پاکسازی باطن 437
2 - تکامل عقلها در زمان ظهور 439
3 - تحوّل عظیم در جهان 441
نتیجه بحث 444
(23)
رازداری
کتمان راز 447
رازداری بزرگان 450
حفظ رازها نه کتمان خیالات 452
نقش مخالفان در لزوم حفظ اسرار 453
کتمان کرامت و قدرت‌های روحی 455
کرامتی از مرحوم شیخ انصاری 456
زیان فاش نمودن رازها 461
نتیجه بحث 464
بسم اللّه الرحمن الرّحیم

پیشگفتار

فکر و اندیشه، از رازهای مهمّ کامیابی مردان بزرگ است. اگر شما در راه آنان گام برمی‌دارید و خواهان سعادت و موفقیّت خویش هستید، باید از قدرت فکر بهره‌مند شوید و با استفاده از اندیشه‌های مثبت، کمبودهای خود را جبران کنید تا به اهداف عالیِ خویش دست یافته و بتوانید جامعه خود را با افکار و اندیشه‌های ارزنده آشنا سازید.
هرگاه نیاز به یاری و کمک فکری داشتید، با شخصیّتهای آگاه و دلسوزی که دارای شرایط مشاوره هستند، به مشورت بنشینید و از اندیشه‌ها و دست آوردهای آنان سود جوئید.
با استفاده از رهنمودهای ارزشمند کسانی که شایسته مشورت هستند، با اهداف عالی آشنا شوید و بهترین و ارزنده‌ترین هدف را انتخاب کنید. زیرا آینده شما در گرو هدفی است که برای رسیدن به آن تلاش می‌کنید.
آن گاه با اراده قوی و همّت عالی که از شرایط پیشرفت و موفقیّت است، نظم و برنامه‌ای را که مناسب با هدف شما است، جامه عمل بپوشانید. زیرا نظم و برنامه صحیح، راه را برای رسیدن به هدف، نزدیک و آسان می‌کند و شما را زودتر به مقصد نهایی می‌رساند.
با بهره‌گیری از وقت و استفاده از فرصتهایی که به دست می‌آورید، از همنشینی با نیکان بهره‌مند شوید؛ تا بر اثر همنشینی با آنان روح تازه در کالبدتان دمیده و جان و دلتان از سخنان روح افزای آنان عطرآگین شود. با آنان مصاحبت کنید تا بتوانید از قدرتهای روحی و معنوی آنان نیرو بگیرید، و با استفاده از دست آوردها و تجربه‌هایی که آنان در طول سالیان دراز به دست آورده‌اند، به مخالفت با نفس بپردازید.
در صورتی که نفس خود را کنترل کنید و صبر و استقامت را پیشه خود نمائید، انرژی‌های روحی شما متمرکز شده و قدرت‌های معنوی شما افزایش می‌یابد؛ زیرا بر اثر صبر در برابر هواهای نفسانی، باطن و سریره شما از زشتیها پاک می‌شود و به مقام اخلاص - که سرّی از اسرار خداوند است - راه می‌یابید.
در این هنگام قلب شما با الهامات رحمانی روشن می‌شود، و چشمه‌های حکمت و علوم بر زبانتان جاری می‌شود. و از علم و دانش که وسیله ارتقاء به درجات عالی و راه یافتن به مراحل ارزنده تقرّب به خداوند است، بهره‌مند می‌شوید.
اگر به سوی باب علم و دانش پربگشائید، بر شرافت و ارزش خود می‌افزائید و با انوار تابناک معارف خاندان وحی، قلب خود را روشن می‌سازید و می‌توانید همچون مشعلی فروزان بر جامعه خود نورافشانی

کنید و آنان را با مکتب حیاتبخش اهل بیت‌علیهم السلام آشنا سازید، و دلهای زنگار گرفته را با تابش اشعه پرفروغ گفتار آنان، صیقل زده و روشنائی بخشید.
برای انجام این گونه خدمات، تلاش و کوشش کنید تا توفیق الهی شامل حالتان شود؛ زیرا برای به دست آوردن توفیق علاوه بر دعا، سعی و تلاش نیز ضروری است.
توجّه داشته باشید تا توفیق الهی از ما دستگیری نکند، به کاروان حقیقت نخواهیم رسید.
کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش
کی روی؟ ره زکه پرسی؟ چه کنی؟ چون باشی؟
اگر می‌خواهید به کاروان حقیقت برسید، از طعنه اغیار به خود بیم راه ندهید و از سرزنش خار مغیلان نهراسید. حرکت کنید، از جای برخیزید و از پای ننشینید تا به مقام یقین که از ویژگی‌های مردان بزرگ و خودساخته است، راه یابید.
از آنجا که طرح این مباحث با هر گونه نظم و ترتیب لازم، برای جامعه مفید است، نویسنده بر آن شد که یادداشتهای خود را در این زمینه، که مستند به فرمایشات خاندان رسالت بالأخص صاحب ولایت ملک و ملکوت حضرت علیّ بن ابی طالب‌علیه السلام است، در اختیار عموم بگذارد.
امید است این کتاب بر اثر انوار تابناک سخنان آن بزرگواران، ره‌گشای جویندگان راه باشد و آنان را در زمینه پرورش و تکامل روحی و معنوی یاری دهد.
سیّد مرتضی مجتهدی سیستانی

1ارزش فکر

هر انسانی در مغز خود، دارای گنجهای پرقیمت و گرانبهائی است که بوسیله فکر و اندیشه می‌تواند آنها را به دست آورد، و از این گنجینه پر ارزش استفاده نماید.
متأسّفانه برخی از مردم به جای اینکه از گنجهای پرقیمتی که در وجودشان قرار دارد، استفاده کنند، به جستجوی دفینه‌ها و اموالی که در زیر خاک پنهان شده، می‌پردازند!
اگر آنان بدانند خداوند گنجینه‌هائی به مراتب بهتر از دفینه‌هائی که در جستجوی آن هستند، به رایگان در وجودشان قرار داده است، هیچ گاه عمر خود را در آن راه از دست نمی‌دهند. آنان برای یافتن زر و سیم، خاکها را زیر و رو می‌کنند و غوّاصان برای بدست آوردن جواهرات در اعماق آبها، غوطه‌ور می‌شوند؛ ولی مردان خود ساخته برای بدست آوردن گنجینه‌های واقعی ، در افکار و اندیشه‌های خویش غوطه‌ور می‌شوند.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام در نهج البلاغه می‌فرمایند:
اَلْمُؤْمِنُ مَغْمُورٌ ... بِفِکْرَتِهِ.(1)
مؤمن در افکار خویش غوطه‌ور است.
او از اعماق دریای بیکران افکار خویش، گوهرهای گرانبهایی را می‌یابد که گنجینه‌های طلا توان برابری با آنها را ندارد.
او از ژرفای افکار خویش، جواهراتی را بدست می‌آورد که ارزش آنها جاویدان و ابدی است و قیمت واقعی و ارزش نهائی آنها را در دنیای دیگر و در جهان آخرت درک می‌کند.
غوطه‌ور شدن در افکار - نه توهّمات - روح را تقویت می‌کند و برای دست‌یابی به گنجینه‌های اسرار آماده می‌سازد؛ با فکر و اندیشه، روح و روان شما پرورش می‌یابد و ورزیده می‌شود. همان گونه که تمرینات جسمی، ورزش بدن است و جسم انسان را پرورش می‌دهد، فکر و اندیشه مثبت، روح و روان او را تقویت نموده و پرورش می‌دهد. زیرا تفکّر یک نوع آموزش به ضمیر ناخودآگاه است. به وسیله تفکّر، حالات باطنی تقویت می‌شود و قدرتهای روحی انسان آشکار می‌شود. زیرا فکر پرورش دهنده و تکامل بخش روح است.

انسان باید از عالم وهم و خیال دور شود و به سوی حقیقت روی آورد. روی آوردن به فکر و اندیشه در حقائق هستی و خو گرفتن به آن، انسان را از عالم وهم و خیال دور می‌سازد و او را اندیشمند و جویای حقیقت و واقعیت می‌سازد. از این رو حضرت عیسی در سفارشات خود فرموده است:

عَوِّدْ... قَلْبَکَ الْفِکْرَ.(2)

قلب خود را به فکر کردن و اندیشیدن عادت ده.

در صورت خو گرفتن به تفکّر، قدرت فکر و نیروی تمرکز، بیشتر می‌شود و آن گاه که فکر قوی شود، وهم و خیال ضعیف می‌شود. با تضعیف وهم و خیال و تقویت فکر، اثر تبلیغات و تلقینات گمراه کننده شیطان و دشمنان دین، تضعیف می‌شود؛ زیرا آن گاه که انسان معتاد به تفکّر و تأمّل و اندیشه شد، بنیان معتقدات و معلومات خود را بر همین اساس قرار می‌دهد. به همین دلیل حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام در گفتار خود فرموده‌اند:

لا عِلْمَ کَالتَّفَکُّرِ.(3)

هیچ علمی همانند تفکّر نیست.

تفکّر و اندیشه و استفاده از ارزشهای موجود در مغز آدمی، از صفات مردان بزرگ و خودساخته است. آنان با پرواز فکر و سیر اندیشه و شناخت موجودات هستی، بر ایمان و یقین خود می‌افزایند. به همین جهت مردان خودساخته افکارشان خمود، بی‌رونق و خاموش نیست.

پیغمبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم به حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام فرمودند:

مِنْ صِفاتِ الْمُؤْمِنِ اَنْ یَکوُنَ جَوَّالَ الْفِکْرِ.(4)

از صفات مردان مؤمن، این است که از جولان فکری برخوردارند.

آنان با پرواز فکر، روح خود را متعالی ساخته و عالی‌ترین هدفها را برمی‌گزینند و در پی آن، محکم‌ترین اراده‌ها و قوی‌ترین همّتها را بدست می‌آورند و با پشتوانه فکر قوی، از خداوند بزرگ خواستار موفقیّت و دستیابی به اهداف مقدّس می‌شوند.

از رازهای اهمیّت فکر

فکر و اندیشه، راهی مستقیم به سوی حقایق جهان هستی است، و در صورتی که فکر در پیرامون مسائل معنوی تداوم یافته و طولانی شود، ناخودآگاه انسان را به سوی معنویّت می‌کشاند.
در فکر، نیروی جاذبه‌ای وجود دارد که شخص متفکّر را با مسئله‌ای که درباره آن می‌اندیشد، پیوند می‌زند و میان آنها ارتباط برقرار می‌کند.
وجود این نیرو یکی از رازهای مهم اهمیّت فکر و اندیشه است. بر اساس وجود این نیرو، انسانی که درباره خوبیها و یا بدیها می‌اندیشد، و تفکّر او تداوم می‌یابد، کم‌کم بسوی خوبیها و یا هر چه درباره آن فکر می‌کند، جذب می‌شود و آنها نیز به سوی او روی می‌آورند.
این حقیقتی است که در روایات و فرمایشات خاندان وحی علیهم السلام به آن تصریح شده است. به این جهت افکار پسندیده، صفا دهنده قلب و زینت‌بخش دل و نورانی کننده باطن انسان است. همان گونه که افکار زشت و نیز غفلت، ایجاد کننده تاریکی و ظلمت در قلب آدمی است.
انسانی که فکر می‌کند و می‌اندیشد، صفا و نورانیّت دارد و کسی که غافل است از نعمت تفکّر بهره‌ای ندارد و دلی زنگار گرفته و تاریک دارد.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام در خطبه »وسیله« می‌فرمایند:
اَلْفِکْرُ تُورِثُ نُوراً وَالْغَفْلَةُ ظُلْمَةً.(5)
فکر و اندیشه، نورانیّت را بجای می‌گذارد و غفلت تاریکی را.
زیرا تفکّر اگر بر اساس حق جویی و جستجوی کمال باشد، نشان دهنده حقیقت و بیان کننده واقعیّات جهان هستی در قلمرو شأن شخص متفکّر است؛ و این خود ایجاد کننده صفا و نورانیّت می‌باشد. ولی غفلت از این حقایق، بر ظلمت و تیرگیهای موجود می‌افزاید.
تحوّلی که بر اثر کثرت فکر و اندیشه، در قلب انسان ایجاد می‌شود، او را آماده برای عمل می‌سازد؛ به این جهت فکر و اندیشه، ایجاد کننده قوّه عامله است. بنابراین، فکر نه تنها انسان را برای انجام مسائلی که مورد تفکّر قرار داده است مهیّا و آماده می‌نماید، بلکه بر اثر تداوم فکر، در انسان قوّه عامله و نیروی عمل ایجاد می‌شود و او را به سوی عمل جذب می‌نماید تا فکر و اندیشه، به صورت عمل و رفتار درآید.
حضرت امام صادق‌علیه السلام می‌فرمایند:
اَلتَّفَکُّرُ یَدْعُو اِلَی الْبِرِّ وَالْعَمَلِ بِهِ.(6)
فکر، انسان را بسوی خوبی‌ها و عمل به آن دعوت می‌کند.
فکر و اندیشه درباره راز خلقت انسان و هدف از ایجاد و پیدایش او، و سرانجام و عاقبت وی، آدمی را به سوی نیکی و مقام »عبودیّت«، فرا

می‌خواند.
شما بوسیله »فکر و اندیشه« می‌توانید با رسیدن به مقام »عبودیّت«، نیروهای عظیمی را که در وجودتان به صورت نهان و نهفته وجود دارد، به فعلیّت رسانده و بیدار نمائید.

در انسان آمادگی برای متخلّق شدن به هر گونه صفت نیک و بد، و امکان دارا شدنِ هر گونه خلق و خوی، وجود دارد. با فکر و اندیشه در کارهای خوب و بد، این آمادگی به فعلیّت تبدیل می‌شود و از مرحله امکان خارج شده و واقعیّت می‌پذیرد.
این یک حقیقت عام و کلّی است و اختصاصی به کارهای پسندیده و خوب ندارد. یعنی همان گونه که انسان بوسیله فکر نمودن درباره خوبیها، بسوی آن جذب می‌شود و آن را عملی می‌سازد، با اندیشیدن درباره گناهان و لذائذ حیوانی نیز به سوی آنها کشیده می‌شود و دست به ارتکاب آنها می‌زند.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرمایند:
مَنْ کَثُرَ فِکْرُهُ فِی الْمَعاصی، دَعَتْهُ اِلَیْها.(7)
کسی که درباره گناهان زیاد فکر کند، بسوی آنها خوانده می‌شود.
و در گفتاری دیگر می‌فرمایند:
مَنْ کَثُرَ فِکْرُهُ فِی اللَّذاتِ، غَلَبَتْ عَلَیْهِ.(8)
کسی که درباره لذّتها زیاد بیندیشد، آنها بر او غلبه خواهند نمود.
بنابراین فکر و اندیشه آدمی، می‌تواند آینده او را تغییر داده و تحوّل عظیمی در چگونگی زندگی او بوجود آورد. به این دلیل در کلمات دلنشین خاندان عصمت، آن همه به تفکّر و اندیشه، ارزش قائل شده‌اند و اهمیّت آن را به همه شیفتگان و دوستان خود توصیه نموده‌اند؛ زیرا ارزش فکر و اندیشه در موضوعات ارزنده، در سنجش با عمل و کردار، همچون ارزش روح و روان در برابر جسم است.
تفکّر، بر ایمان و یقین شما می‌افزاید
تفکّر در مخلوقات جهان و نظام آفرینش، ایمان و یقین را در دل انسان تقویت می‌کند و اعتقاد به وجود خداوند بزرگ و سایر عقاید مذهبی را بیشتر و محکمتر می‌نماید. آفرینش میلیاردها میلیارد ستاره در کهکشانها، - علاوه بر ستارگانی که در سحابیها وجود دارند و امکان شمارش آنها نیست - با نظم شگفت انگیزی که از آن برخوردارند، دلیلی بزرگ بر وجود خالق و آفریدگاری بزرگ، مدبّر و مقتدر است.
فکر انسانها عاجز از درک عظمت جهان هستی است و اندیشمندان جهان، آن گاه که به تفکّر درباره جهانِ خلقت می‌پردازند، با جهانی باعظمت واسرار آمیز روبرو شده و خود را عاجز از درک حقیقت آن می‌بینند؛ ولی نشانه‌ها و آیاتی را در آن مشاهده می‌کنند که احیا کننده قلبها و روشنی بخش دلهای خردمندان است. آری بر اثر تفکّر در پیرامون عظمت جهانِ

خلقت، یقین و ایمان به وجود خالق مقتدر و مهربان، افزایش می‌یابد.
چشم دوختن به عالم ملکوت، از صفات و ویژگیهای اولیاء خدا است. آنان با فکر و اندیشه، به کشف اسرار جهان هستی می‌پردازند. آنها نه تنها دیده دل را بسوی عالم ملکوت می‌دوزند؛ بلکه یاران و نزدیکان خود را نیز به آن سفارش می‌نمایند.
در وصیّتهای حضرت لقمان به فرزندش آمده است:
اَطِلِ التَّفَکُّرَ فی مَلَکُوتِ السَّمواتِ وَالْاَرْضِ وَالْجِبالِ وَما خَلَقَ اللَّهُ، فَکَفی بِهذا واعِظاً لِقَلْبِکَ.(9)
فکر خود را در ملکوت آسمانها و زمین و کوه‌ها و آنچه را که خداوند خلق کرده است، طولانی کن؛ که این گونه اندیشه، قلب تو را از جهت وعظ و نصیحت گوئی کفایت می‌کند.
تفکّر طولانی درباره ملکوت که لقمان آن را به فرزندش سفارش کرده است، اثراتی را در بردارد که اگر انسان به انجام آن توفیق یابد، در آینده او تحوّلی عظیم به وجود می‌آورد؛ زیرا بر اثر فکر درباره ملکوت آسمانها و زمین و سایر مخلوقات خداوند، اعتقاد و بینشی ایجاد می‌شود که روشنگر سرانجام کار است.
قرآن مجید می‌فرماید:
» اِنَّ فی خَلْقِ السَّمواتِ وَالْاَرْضِ وَاخْتِلافِ اللَّیْلِ وَالنَّهارِ لَآیاتٍ لِاُولِی الْاَلْبابِ × اَلَّذینَ یَذْکُرُونَ اللَّهَ قِیاماً وَقُعُوداً وَعَلی جُنُوبِهِمْ وَیَتَفَکَّرُونَ فی خَلْقِ السَّمواتِ وَالْاَرْضِ رَبَّنا ما خَلَقْتَ هذا باطِلاً سُبْحانَکَ فَقِنا عَذابَ النَّارِ «.(10)
بدرستی که در آفرینش آسمانها و زمین و اختلاف شب و روز هر آینه نشانه‌هایی است برای صاحبان عقل. آنان که خدا را یاد می‌کنند در حال ایستاده و نشسته و بر پهلوهایشان)در هر حالی در یاد خدا هستند(و می‌اندیشند در آفرینش آسمانها و زمین)و می‌گویند:(پروردگار ما، این را باطل نیافریدی، منزّهی تو، پس ما را از عذاب جهنّم نگه دار.
فکر و اندیشه آنان در پیرامون خلقت آسمانها و زمین، به جنبه ملکی آن اختصاص ندارد؛ بلکه جنبه ملکوتی را نیز شامل می‌شود. آنان با اندیشیدن در خلقت مادّی و ملکوتی جهان، بر ایمان و یقین خود می‌افزایند.

تفکّر وسیله بصیرت و دوراندیشی است

اگر انسان درباره سرانجام کاری که در پی انجام آنست بیندیشد، در کارها به نتیجه می‌رسد و گرفتار پشیمانی و افسوسهای کشنده نمی‌شود.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام در ضمن گفتاری دلنشین چنین فرموده‌اند:
اِذا قَدَّمْتَ الْفِکْرَ فی جَمیعِ اَفْعالِکَ، حَسُنَتْ عَواقِبُکَ فی کُلِّ اَمْرٍ.(11)
اگر پیش از همه کارهایت درباره آن بیندیشی، سرانجام و عاقبت تو در هر امری نیکو خواهد بود.
زیرا اندیشه در هر کاری، باعث روشن بینی و بصیرت درباره انجام آن کار خواهد شد.
اولیاء خدا، مردان بزرگ و آنان که از نعمت تقرّب به درگاه خداوند متعال برخوردار بودند و به محضر پر فیض خاندان وحی بار می‌یافتند و آنان که جزء یاوران و اصحاب آن بزرگواران بودند، از نعمت تفکّر و اندیشیدن درباره سرانجام کارها برخوردار بوده‌اند.
آنان که از سرچشمه زلال ولایت، آب حیات نوشیده‌اند، آنان که از پرتو انوار تابناک خاندان وحی بهره برده‌اند، آنان که با علوم و معارف اهل بیت‌علیهم السلام قلب و جانشان را نورانی ساخته‌اند، همه از نیروی باعظمت فکر - که از بزرگترین نعمتهای خداوند است - بهره برده‌اند و دارای بصیرت و دور اندیشی شده‌اند.
شناخت، هدایت، روشن بینی، و آگاه بودن از حقایق امر، با فکر و اندیشه ایجاد می‌شود. این جمله از کلمات درربار حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام است:
لا بَصیرَةَ لِمَنْ لا فِکْرَ لَهُ.(12)
آن کس که فکر ندارد، روشن بینی ندارد.
او بصیرت ندارد، او قلبش تیره و از نورانیّتِ دل بی‌بهره است.
بنابراین با فکر و اندیشه، می‌توان زنگار را از دل پاک ساخته و ظلمت و تیرگی قلب را به صفا، نورانیّت و بصیرت تبدیل نمود.
همان گونه که »حرّ« رضوان‌اللّه علیه به خاطر احترامی که به حضرت فاطمه زهراعلیها السلام قائل شد، زمینه فکر و اندیشه درباره نتیجه و سرانجام جنگ و مقاتله با امام حسین‌علیه السلام برای او پیدا شد، و سرانجام فکر و اندیشه‌ای که بر اساس احترام به حضرت صدّیقه کبری‌علیها السلام در او تبلور یافته بود، او را از هلاکت نجات داد و او در صف شهدای کربلا قرار گرفت.
با اینکه او از لشکریان ابن زیاد پلید بود و حرام‌ترین مال‌ها در گوشت و

خونش اثر کرده بود، ساعتی فکر و اندیشه، او را از هلاکت و بدبختی ابدی نجات داد و در صف شهدای کربلا قرار گرفت.
»حرّ« ، بر اساس تأمّل و تفکّر در پیرامون پاسخ به امام حسین‌علیه السلام، خود را از تندی و خشم نگه داشت، ریاستش را کوچک شمرد و خود را مجبور به تواضع دید.
به این مناسبت کلامی از حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام که سامان دهنده زندگی انسانها است، می‌آوریم. آن بزرگوار می‌فرمایند:
دَعِ الْحِدَّةَ وَتَفَکَّرْ فِی الْحُجَّةِ وَتَحَفَّظْ مِنْ الْخَطَلِ،تَأْمَنَ الزَّلَلَ.(13)
تندی را رها کن و در حجّت و دلیل بیندیش، و خود را از گفتن سخن باطل، نگه دار؛ تا از لغزش در امان باشی.
»حرّ« این چنین رفتار کرد و با بصیرت و دوراندیشی، آینده خود را دگرگون ساخت.
همان گونه که جناب حرّ درباره سرانجام کار خود دقّت و تأمّل نمود، اگر دنیاپرستانی که در سقیفه اجتماع کردند، در پیرامون عاقبت خود می‌اندیشیدند، رخساره ماه نیلگون نمی‌شد و چهره خورشید را غبار غم نمی‌پوشاند.
ولی افسوس .... افسوس .....
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام بصیرت و دور اندیشی را از آثار فکر و اندیشه، بیان می‌کنند و می‌فرمایند:
مَنْ فَکَّرَ أَبْصَرَ الْعَواقِبَ.(14)
کسی که بیندیشد، نسبت به سرانجام امور دارای بصیرت می‌شود.
بدست آوردن بینش و بصیرت، بهترین راه برای پند و اندرز دادن و موعظه نفس است. بصیرت و روشن بینی، از صفات ممتاز مردان خداست و بهترین راه برای دست یافتن به بصیرت و روشن بینی، فکر و اندیشه است.
مردان بزرگ در اثر تفکّر درباره اجتماع و افراد جامعه و وضعیّت فعلی و آینده جامعه، به حالات فرد و اجتماع بصیرت پیدا می‌کنند.
از حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام روایت شده است که آن حضرت فرمودند:
مَنْ طالَتْ فِکْرَتُهُ، حَسُنَتْ بَصیرَتُهُ.(15)
کسی که فکرش طولانی شود، بصیرت و روشن بینی او نیکو می‌شود.
زیرا اندیشه، در صورتی که آلوده به اغراض شخصی نباشد، همچون آئینه‌ای صاف، حقائق را جلوه‌گر می‌سازد.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرمایند:
اَلْفِکْرُ مِرْآةٌ صافِیَةٌ.(16)
اندیشه، آئینه‌ای شفاف است.

در صورتی اندیشه همچون آئینه صاف و درخشان، واقعیّت را به شما نشان می‌دهد که از روزه اندیشه استفاده کنید.

روزه اندیشه

در اسلام، روزه سکوت وجود ندارد؛ همان گونه که شبانگاه صوم و خودداری از خوردن و آشامیدن معنی ندارد. ولی آنان که در مقام دست یافتن به مراتب عالی معنوی هستند، به جای روزه سکوت به روزه اندیشه می‌پردازند و ذهن خود را به افکار زشت و ناپسند، آلوده نمی‌نمایند. این دستوری است که از خاندان وحی به ما رسیده است. حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرمایند:
صِیامُ الْقَلْبِ عَنِ الْفِکْرِ فِی الْاثامِ اَفْضَلُ مِنْ صِیامِ الْبَطْنِ عَنِ الطَّعامِ.(17)
روزه قلب از فکر کردن درباره گناهان، برتر است از روزه داشتن و پرهیز نمودن از خوردن خوراکیها.
اگر خود را به افکار زشت آلوده نسازید، در برابر گناهان و اعمال ناپسند بیمه می‌شوید، در این هنگام فکر، همچون آئینه‌ای صاف و درخشان واقعیّت را برای شما روشن می‌کند و نشان می‌دهد. روزه اندیشه، می‌تواند بهترین و مؤثّرترین راه برای نجات را، در اختیار انسان گذاشته و آدمی را در سیر معنوی موفّق کند.
روزه اندیشه، می‌تواند روح انسان را به پرواز درآورده و بر فراز فضای بیکران عالم معنی، به اوج ترقی و پیشرفت برساند.
اگر به انجام روزه اندیشه موفّق شوید، شیطان را شکست می‌دهید. اگر چه شیطان برای مؤمنین، دشمنی ضعیف به شمار می‌آید و قدرت او برای گمراهی انسان کم و اندک است؛ ولی او از نفس انسانها که دشمنی پرقدرت و مقتدر، و همیشه همراه و همگام با انسانها است، استفاده می‌کند.
او با وسوسه در نفس افراد، می‌تواند نفس را با خود هم عقیده ساخته و با کمک نفس، هستی انسان را به تباهی کشیده و سعادت دو دنیا را از او بگیرد.
راه مقابله با وسوسه‌های شیطانی و حدیث نفس، نفیِ افکار دنیوی است. کسی که نفس خود را از اندیشه‌های دنیوی دور نماید، مرتکب گناه و اعمال زشت نمی‌شود و در این صورت سعادت جاویدان را بدست می‌آورد؛ زیرا اندیشه سالم و فکر صحیح، انسان را از غم و اندوه و افکار دنیوی - که ویرانگر خوشی و خوشبختی است - نجات داده و سرانجامی بسیار عالی برای او به ارمغان می‌آورد.

راه‌هایی برای سلامتی اندیشه

1- دقّت و تأمّل، فکر را سالم می‌کند

دقّت، تأمّل و بررسی افکار، نقش مهمّی در تصحیح افکار و زدودن اندیشه‌های فاسد دارد. در مناجاتی که ملک مقرّب خداوند جبرائیل، برای پیغمبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم آورده - تا مورد استفاده امّت قرار گیرد - می‌خوانید :
وَأَلْهَمْتَنی رُشْدی بِتَفَضُّلِکَ، وَاَجْلَیْتَ بِالرَّجاء لَکَ قَلْبی وَاَزَلْتَ خُدْعَةَ عَدُوّی عَنْ لُبّی وَصَحَّحْتَ بِالتَّأمیلِ فِکْری...(18)
با تفضّل خویش، هدایت مرا به من الهام فرمودی و با امیدواری به تو، قلبم را جلا بخشیدی و نیرنگ دشمنم را از عقلم زدودی و با تأمّل، فکرم را سالم نمودی.
اگر فکر خود را به تکاپو و تأمّل وادار نمائید، اندیشه شما سالم می‌شود و اوج می‌گیرد؛ در این هنگام ناخودآگاه بهترین افکار به سراغ شما می‌آید. زیرا تأمّل، افکار غلط را از میان برده و اندیشه‌های سالم را جایگزین آن می‌کند. دیو چو بیرون رود، فرشته درآید.

2 - پرهیز از پرخوری

برای تصحیح فکر و قدرت بر تأمّل، خودداری از پرخوری ضروری است؛ زیرا خوردن و آشامیدن اگر از حدّ اعتدال خارج باشد، در فساد فکر و اندیشه، اثری مهم دارد. آسایش و آرامش فکری در ارتباط با آسایش جسمی است و در صورتی فکر راحت است که احساس پرخوری و سنگینی نشود. در این هنگام ذهن آرام و از طغیان افکار زشت، و هجوم اندیشه‌های شیطانی محفوظ خواهد بود.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرمایند:
مَنِ اقْتَصَرَ فی اَکْلِهِ کَثُرَتْ صِحَّتُهُ وَصَلُحَتْ فِکْرَتَهُ.(19)
کسی که در خوردن به قدر لازم اکتفا کند، صحّت جسمی او بیشتر می‌شود و فکرش اصلاح می‌گردد.
بر اثر پرخوری، بخارات بدن بیشتر شده و به سوی مغز روان می‌شود و بر قدرت نفوذ شیاطین می‌افزاید؛ به این جهت افکار فاسد و وسوسه‌های شیطانی زیاد می‌شود. بر اثر پرهیز از پرخوری، بخارات بدن کمتر شده و راه برای نفوذ شیطان کمتر می‌شود و کیف نفسانی تقلیل می‌یابد. از این رو حدیث نفس و وسواس کمتر شده و فکر اصلاح می‌شود.

3 - پرهیز از کسانی که دارای اشتباهات فکری هستند

برای دارا بودن اندیشه سالم، کناره‌گیری از کسانی که دارای اشتباهات فکری هستند نیز ضروری است. کناره‌گیری از افراد زود باور، انسان را از اشتباهات فکری آنان محفوظ نگه می‌دارد. افراد ساده لوح، زود باور و کسانی که به آسانی فریب دیگران را می‌خورند، از نظر فکری ضعیفند.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرمایند:
مَنْ ضَعُفَتْ فِکْرَتُهُ قَوِیَتْ غِرَّتُهُ.(20)
کسی که فکرش ضعیف باشد، فریب خوردن او قوی می‌باشد.
ضعف فکری، امکانات گول خوردن را مهیّا می‌کند؛ زیرا از آنجا که در این گونه افراد، قدرت فکر و اندیشه اندک است؛ وهم و خیال در آنان قوی است و بر همین اساس، اظهارات دیگران را به زودی قبول می‌کنند.
زیرا غلبه وهم و خیال، ایجاد حالت پذیرش می‌کند؛ ولی فکر و اندیشه به دنبال دلیل و برهان و حالت پذیرش در صورت وجود شرایط می‌باشد. به همین جهت، در فرمایشات اهل بیت‌علیهم السلام از مصاحبت با افرادی که از نظر فکری ضعیف هستند منع شده؛ تا بر اثر همنشینی، اشتباهات آنان به دیگران سرایت نکند.

تمرکز فکر، بر قدرت اندیشه می‌افزاید

کسی که به فکر و اندیشه می‌پردازد، باید خاطری آسوده و ذهنی آرام داشته باشد؛ زیرا تشویش خاطر، مانع تمرکز است و آن گاه که اندیشه متمرکز نشود، از قدرت آن کاسته می‌شود.
برای ایجاد تمرکز فکر، باید در محیط آرام و با خاطر آسوده به تمرکز فکر بپردازید. محیطهائی که فکر را به این سو و آن سو متوجّه می‌کند و همچنین در مواقع هیجان و آشفتگی روحی، نمی‌توان فکر را کاملاً کنترل نموده و متمرکز ساخت.
اگر قدرت بر تمرکز فکر پیدا کنید، از اندیشه‌ای قوی و قدرتمند برخوردار می‌شوید؛ زیرا بدون شکّ تمرکز، قدرت فکر را چندین برابر می‌کند و به همین جهت از عظمت والائی برخوردار است. باید راه تمرکز فکری را آموخت و موانع آن را برطرف ساخت.
از آنجا که تمرکز فکر از حالات روحیِ انسان سرچشمه می‌گیرد، برای بدست آوردن آن و برای این که قدرت داشته باشیم با سرعت، به تمرکز فکری دست یابیم، باید به تمرین بپردازیم تا با مرور زمان، این قدرت در ما ایجاد شود.
در صورتی که قدرت به تمرکز فکر پیدا کنید و از آن استفاده نمائید، راه رسیدن به نبوغ برای شما باز می‌شود. بسیاری از دانشمندان و محصلین، به حال »نوابغ« غبطه می‌خورند و یا حسادت می‌ورزند و از این که خود را در حدّ نبوغ نمی‌بینند، ناراحتند و حال آن که برخی از نویسندگان معتقدند:
»تنها تفاوت بین اندیشه یک نابغه با اندیشه یک فرد عادی، در این است که فرد نابغه بخش بیشتری از ذهن خود را به طریقی خاص، مورد استفاده قرار می‌دهد. شما هم قادرید بخش بیشتری از ذهن خود را به طریقی خاص، مورد استفاده قرار دهید«.(21)
برخی گمان می‌کنند افراد نابغه از کودکی از هوشی سرشار، و حافظه‌ای غیر عادّی برخوردار بوده‌اند؛ ولی این پندار صحیح نیست؛ زیرا بسیاری از نوابغ تا بزرگسالی از نبوغ آنان خبری نبوده است. حتی برخی از آنها از نظر مربیان و یا به عقیده پدر و مادرشان، کودکانی ابله بوده‌اند. »اینشتین« که در جامعه خود به عنوان یک نابغه شناخته شده، یکی از آنان است.
اصولاً دسته‌ای از نوابغ، نبوغ خود را در سالهای آخر عمرشان هویدا می‌سازند.(22) گرچه عدّه‌ای از نوابغ، از کودکی علائم نبوغ در آنان جلوه‌گر است، ولی این دلیل بر آن نیست که در همه نوابغ نشانه نبوغ، از کودکی آشکار می‌باشد؛ زیرا همان گونه که گفتیم، ممکن است انسان با به کارگیری نیروهای مغزی، از ویژگیهای فوق‌العاده برخوردار شده و دارای

شخصیتی جدید و استثنایی شود.
تمرکز فکر راهی مؤثّر برای به کارگیری نیروهای مغزی و استفاده بیشتر از قدرت فکر است. فکر و تمرکز آن، آن قدر اهمیت دارد که ما هنوز یکی از هزارها راز آن را بدست نیاورده‌ایم. تجسّم بخشیدن به افکار و ایجاد موجودات اندیشه‌ای! از مسائل ناشناخته فکر است.
همان گونه که حقیقت روح برای ما ناشناخته است، حقیقت فکر و اندیشه نیز برای ما مجهول است. زیرا روشن است که اندیشه، از روح انسان سرچشمه می‌گیرد؛ چون انسانی که روح خود را از دست داده، قادر به تفکّر و اندیشه نیست؛ پس این روح است که فکر از او تراوش می‌کند و مغز وسیله‌ای است که روح به وسیله آن، فکر و اندیشه انسان را ظاهر می‌کند. همان گونه که چشم وسیله‌ای است برای روح که انسان به وسیله تسلّط روح با چشم اشیاء را می‌بیند.

نتیجه بحث

به وسیله فکر و اندیشه می‌توانید عالی‌ترین، ارزنده‌ترین و گرانبهاترین گنجینه‌ها را از مغز خود استخراج کنید.
به وسیله تأمّل و دقّت، می‌توانید از ژرفای افکار خویش گوهرهای پرارزشی را بدست آورید که گنجهای پر بها در برابر آنها قیمتی ندارد.
فکر خود را متمرکز کنید و با استفاده از قدرت تمرکز فکر، نیروهای مغزی خویش را افزایش دهید.
با فکر و اندیشه نه تنها در ذهن و ضمیر آگاه خود تحوّل ایجاد می‌کنید، بلکه می‌توانید ضمیر ناخودآگاه خویش را تغییر دهید. فکر، مغناطیس روح و روان شما است ؛ زیرا درباره هر موضوعی بیندیشید، شما را به سوی آن جذب می‌کند.
با تفکّر در پیرامون فضائل و مناقب اهل بیت‌علیهم السلام روح خود را به پرواز درآورید تا مجذوب و دلباخته این خاندان شوید.
با تدبّر و تأمّل در پیرامون عظمت جهان هستی و ملکوت آسمان‌ها و زمین، آیات الهی آشکار می‌شود و تحوّلی عظیم در شما به وجود می‌آید.
از همنشینی با افرادی که دارای اشتباهات فکری هستند پرهیز کنید و با کسانی که دارای اندیشه عالی و بزرگ هستند، مجالست نمائید.

به یک تدبیر نیکو آن توان کرد
که نتوان با سپاه بیکران کرد
به رأیی لشکری را بشکنی پشت
به شمشیری یکی تا ده توان کشت

سعی و تلاش در صورتی مفید است که در مسیر صحیح قرار داشته باشد و نتیجه‌ای ارزنده از آن بدست آید. اگر فعالیت و کوشش انسان در شرایط صحیح انجام نگیرد، جز خستگی و اتلاف عمر حاصلی نخواهد داشت.
بنابراین قبل از پرداختن به هر کار و قبل از شروع به انجام هر برنامه، باید آن را مورد دقّت و بررسی قرار داده و شرایط موفقیّت و عدم موفقیّت را مورد بررسی و تحلیل قرار دهید و پس از آن که روشن شد با انجام برنامه‌ای که در نظر دارید، نتیجه‌ای عالی بدست خواهید آورد، آن را آغاز کنید.
اگر نتیجه آن برای شما روشن نشد، با کسانی که آگاه و مطّلع و دلسوز هستند، به مشورت پرداخته و با صلاح دید آنان، کار را آغاز کرده و دست به فعالیّت و کوشش بزنید.
حضرت رسول اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم در روایتی می‌فرمایند:
تَواضَعْ لِلّهِ، یَرْفَعَکَ اللّهُ وَلاتَقْضِیَنَّ اِلاَّ بِعِلْمٍ، فَاِنْ اَشْکَلَ عَلَیْکَ اَمْرٌ، فَسَلْ وَلاتَسْتَحْیِ، وَاسْتَشِرْ ثُمَّ اجْتَهِدْ فَاِنَّ اللّهَ عَزَّوَجَلَّ اِنْ یَعْلَمْ مِنْکَ الصِدْقَ یُوَفِّقُکَ.(23)
برای خداوند تواضع کن، تا خدا تو را سربلند نماید، و قضاوت مکن مگر آن که به آن علم و آگاهی داشته باشی. پس اگر امری بر تو مشکل شد، سئوال کن و از پرسش نمودن حیا نکن. و مشورت نما، سپس در انجام آن کوشش کن؛ زیرا خداوند اگر بداند که تو صداقت داری، تو را موفّق می‌نماید.
همان گونه که ملاحظه نمودید، پیغمبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم سفارش می‌فرمایند در امور مشکل، باید سئوال کرد و مشورت نمود و پس از آن به تلاش و کوشش دست زد.

مشورت یا پشتوانه بزرگ پیشرفت

کسانی که جویای مقام معنوی و رسیدن به درجات عالی بندگی خداوند هستند و در جستجوی یافتن راه کمال و به دست آوردن تقرّب به اهل بیت عصمت‌علیهم السلام می‌باشند، باید بدانند: مشورت یکی از بهترین راههای ترّقی و پشتوانه بزرگ پیشرفت مردان بزرگ است. آنان که در ابتداء سیر معنوی هستند و با آیات و روایات و فرمایشات گهربار اهل بیت عصمت‌علیهم السلام که راه را برای مردم نشان داده‌اند، آشنایی ندارند، باید با مردان فهمیده، عاقل و متّقی، مشورت کنند و از تجربه‌ها و راهنمائیهای آنان استفاده نمایند.
باید با مردان بزرگی که از نعمت فهم و علم برخوردارند و راه را یافته و رفته‌اند - نه آنان که در نیمه راه نشسته و رهروان را نیز از راه رفتن باز می‌دارند! - به مشورت بنشینند.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام مشورت با مردان راه یافته را، بهترین پشتیبان انسان برای رسیدن به هدف می‌دانند و می‌فرمایند:
لا ظَهِیرَ کَالْمُشاوَرَة.(24)
برای انسان، پشتیبانی همچون مشورت وجود ندارد.
فتحی که جهان از او گشادند
در بازوی مشورت نهادند
گر عقل تو عقده می‌گشاید
با ناخن شور خوشتر آید

با چه کسانی مشورت می‌کنید؟!

امام صادق‌علیه السلام درباره شرایط کسانی که با آنان می‌توان مشورت نمود، می‌فرمایند:
اِسْتَشِرِ الْعاقِلَ مِنَ الرِّجالِ الْوَرِعِ، فَاِنَّهُ لایَأْمُرُ اِلاَّ بِخَیْرٍ...(25)
با مردان عاقلی که پرهیزگار هستند، مشورت کن؛ زیرا آنها راهنمایی نمی‌کنند تو را، مگر به کارهای نیک.
توجّه داشته باشید گاهی مشورت، زیان فراوانی را برای مشورت کننده به بار می‌آورد، به صورتی که در بعضی از موارد او را به گمراهی کشیده و از چاله در آورده و در چاه می‌اندازد! از این جهت خاندان وحی شرایطی را درباره مشورت ذکر نموده‌اند تا از وقوع این گونه اشتباهات جلوگیری شود.
شخصی که با او به مشورت می‌پردازید، باید از صلاحیت واقعی برای مشاوره برخوردار باشد و در موضوعی که مورد سئوال واقع می‌شود، آمادگی کامل برای پاسخ به آن را داشته باشد. از نظر روایات اهل بیت‌علیهم السلام، با کسی باید مشورت نمود که ویژگیهائی را دارا باشد.
امام صادق‌علیه السلام می‌فرمایند:
شاوِرْ فی اُمُورِکَ مِمَّا یَقْتَضِی الدّینُ مَنْ فیهِ خَمْسُ خِصالٍ، عَقْلٌ وَحِلْمٌ وَتَجْرِبَةٌ وَنُصْحٌ وَتَقْوی...(26)
در امور خود از آنچه را که دین اقتضاء می‌کند، با کسی مشورت کن که در او پنج خصلت وجود دارد:
1 - عقل
2 - حلم
3 - تجربه
4 - نصیحت‌گوئی
5 - تقوا
در مسائل مشکل، فقط با شخص فهمیده و صاحب تجربه‌ای که با تقوا و بردبار بوده و اهل نصیحت باشد، باید مشورت نمود و از افرادی که این صفات در آنان نیست، باید پرهیز کرد و گرنه ممکن است انسان به جای هدایت به ضلالت و گمراهی کشیده شود.
بنابراین باید با کسی مشورت نمود که آمادگی برای آن داشته باشد.
به هر کار با کاردان راز گوی
در چاره از رأی او بازجوی
زدن با خداوند فرهنگ رأی
به فرهنگ باشد تو را رهنمای
امام صادق‌علیه السلام در روایتی دیگر توضیحات بیشتری درباره شرایط

کسانی که می‌توان با آنها مشورت نمود، بیان می‌فرمایند. آن حضرت می‌فرمایند:
إِنَّ الْمَشْوَرَةَ لاتَکُونُ إِلّا بِحُدوُدِها، فَمَنْ عَرَفَها بِحُدوُدِها وَإِلّا کانَتْ مَضَرَّتُها عَلَی الْمُسْتَشیرِ أَکْثَرَ مِنْ مَنْفَعَتِها لَهُ، فَاَوَّلُها أَنْ یَکوُنَ الَّذی یُشاوِرُهُ عاقِلاً، والثّانِیَهُ أَنْ یَکوُنَ حُرّاً مُتَدَیِّناً، وَالثّالِثَهُ أَنْ یَکوُنَ صَدیقاً مُواخِیاً، وَالرّابِعَهِ أَنْ تُطْلِعَهُ عَلی سِرِّکَ فَیَکوُنَ عِلْمُهُ بِهِ کَعِلْمِکَ بِنَفْسِکَ، ثُمَّ یَسْتُرُ ذلِکَ وَیَکْتُمُهُ، فَإِنَّهُ إِذا کانَ عاقِلاً اِنْتَفَعْتَ بِمَشْوَرَتِهِ، وَإِذا کانَ حُرّاً مُتَدَیِّناً جَهَدَ نَفْسَهُ فِی النَّصیحَهِ لَکَ، وإِذا کانَ صَدیقاً مُواخِیاً، کَتَمَ سِرَّکَ إِذا اِطَّلَعْتَهُ عَلَیْهِ، وَإِذا اِطَّلَعْتَهُ عَلی سِرِّکَ فَکانَ عِلْمُهُ بِهِ کَعِلْمِکَ تَمَّتِ الْمَشْوَرَهُ وَکَمُلَتِ النَّصیحَهُ. (27)
مشورت دارای حدود و شرایطی است که اگر کسی آنها را بداند خوب است و گرنه زیان آن بر مشورت کننده، بیش از سود آن خواهد بود:
1 - کسی که با او مشورت می‌کنید، فردی عاقل و فهمیده باشد.
2 - او فردی آزاد منش و متدیّن باشد.
3 - صداقتی برادر گونه داشته باشد.
4 - شما او را به اسرار خود آگاه کنید به گونه‌ای که در موضوع مورد مشورت، به همه جهات همچون خود شما، علم و آگاهی پیدا کند، و آنها را مخفی داشته و کتمان نماید.
در صورتی که مشورت کننده، فهمیده و خردمند باشد، از مشورت با او بهره‌مند خواهید شد، و اگر آزاد منش و متدیّن باشد، در نصیحت کردن شما سعی و تلاش می‌کند. و هر گاه او صداقتی برادر گونه داشته باشد، سرّ شما را کتمان می‌نماید. و هر گاه اسرار خود را به او به گونه‌ای اظهار کردید که همچون شما آگاه به جریان شما باشد، مشورت صحیح و تمام می‌باشد و نصیحت کامل می‌شود.
گویند که بی مشاورت کار مکن
الحق سخنی خوشست انکار مکن
لیکن به کسی که از غمت غم نخورد
گر دُر ز دهن بریزد اظهار مکن
بنابراین مشورت با افراد نا آگاه و ناشناخته و کسانی که دارای شرایط مشاوره نیستند، بسیار خطرناک است؛ زیرا انسان را به گمراهی و تباهی می‌کشاند.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرمایند:
لاتُشاوِرْ مَنْ لایُصَدِّقُهُ عَقْلُکَ.(28)
با کسی که عقلت او را نمی‌پذیرد، مشورت نکن.
طبیبی که باشد و را زرد روی
از او داروی سرخ روئی مجوی

پس از مشورت، به آن رفتار کنید

باید هدف شما در مشورت با افراد شایسته، پذیرش رأی آنان باشد و در صورت یافتن حقیقت، آن را پذیرفته و به آن عمل نمائید؛ نه آن که فقط وقت را به صحبت گذرانده و نصیحتهای افراد آگاه را نادیده گرفته و به دست فراموشی بسپارید. زیرا در این صورت، افسوس و پشیمانی به استقبال شما خواهد آمد.

حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرمایند:

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ مَعْصِيَةَ النَّاصِحِ الشَّفيقِ العالِمِ الْمُجَرِّبِ تورِثُ الْحَسْرَةَ وَتُعْقِبُ النَّدامَةَ.(29)

مخالفت با شخص نصیحت‌گری که مهربان و عالم و صاحب تجربه است، موجب حسرت می‌شود و پشیمانی را به دنبال دارد.(30)

بنابر این اگر با فرد آگاهی که دارای شایستگی است به مشورت نشستید، نصیحتهای او را گوش داده و برای عمل به گفته‌ها و نصیحتهای وی، کمر همّت ببندید؛ تا همای سعادت را بدست آورید و در آینده دچار پشیمانی، افسوس و ناراحتیهای فکری نشوید.

سرانجامِ ترک مشورت

ترک مشورت در کارها یا از ناآگاهی سرچشمه می‌گیرد و یا دلیل بر دارا بودن استبداد رأی است. کسی که رفتار و کردار خود را صد در صد صحیح و بی‌اشکال می‌پندارد و در هیچ مورد حاضر به مشورت نیست، از استبداد رأی برخوردار است. این گونه افراد به جهت داشتن این صفت خود را به خطر می‌اندازند.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام در نهج‌البلاغه می‌فرمایند:
وَالْاِسْتِشارَةُ عَیْنُ الْهِدایَةِ وَقَدْ خاطَرَ مَنِ اسْتَغْنی بِرَأْیِهِ.(31)
مشورت نمودن، چشمه هدایت است و کسی که به خاطر رأی شخصی خود را مستغنی از دیگران بداند، خویشتن را به خطر می‌افکند.
غرور شخصی که نوعاً بسیاری از زمامداران جهان را فرا می‌گیرد، به صورت استبداد رأی ظاهر می‌شود و بر اثر آن، گاهی خود و یا کشور خود را نابود می‌سازند. از این رو اولین مقام شایسته امامت عالم هستی، حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام هشدار می‌دهند:
آن کس که خویش را از نظر رأی شخصی بی‌نیاز از دیگران می‌پندارد، خود را به مخاطره می‌اندازد.
بنابر این کسی که حاضر نیست با دیگران به مشورت بنشیند و در همه امور عقیده خود را برتر از دیگران می‌پندارد، دارای استبداد است و سرانجام استبداد، هلاکت و نابودی است. زیرا انسان مستبدّ، در مقام انجام کارها، جز اطاعت از خواسته‌ها و عقاید شخصی خویش - اگرچه اشتباه باشد - راهی را انتخاب نمی‌کند.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرمایند:
مَنِ اسْتَبَدَّ بِرَأْیِهِ هَلَکَ وَمَنْ شاوَرَ الرِّجالَ شارَکَها فی عُقُولِها.(32)
کسی که در رأی خویش مستبدّ باشد، هلاک می‌شود و کسی که با مردان مشورت نماید، شریک در عقلهای آنان خواهد شد.
از این فرمایش استفاده می‌کنیم: آنان که در کارها مشورت نمی‌کنند و دارای استبداد رأی هستند، زیان فراوانی را متحمّل می‌شوند و آنان که با دیگران مشورت می‌نمایند، نه تنها از هلاکت رهایی می‌یابند، بلکه شریک عقل و اندیشه صاحبنظران می‌شوند.
بنای کار خود ار با مشاورت ننهی
نه حق شرع گذاری نه داد عدل دهی
مکن غرور و بکن مشورت به اهل خرد
که در مشاورت از سهو و از خلل برهی
ترک مشورت در مسائل مادّی نیز گاهی زیانهای جبران ناپذیری را به دنبال

دارد. اینک نمونه‌ای از آن را ذکر می‌کنیم.
... در روزگاری که همه در اندیشه طلا بودند، یکی از عموهای »داربی« گرفتار »تب طلا« شد. او راهیِ غرب شد تا با حفاری زمین به ثروت برسد. او هرگز نشنیده بود که در مغز انسان طلایی، به مراتب بیش از آنچه در زمین هست، وجود دارد. او با اخذ اجازه نامه با بیل و کلنگ سرگرم کار شد.
بعد از هفته‌ها کار طاقت‌فرسا، به کلوخه‌های برّاق طلا رسید. اکنون به وسیله‌ای نیاز داشت که کلوخه‌ها را از دل خاک بیرون بکشد. بی‌آنکه کسی متوجّه شود، روی معدن را پوشاند و عازم شهر خود شد؛ تا موضوع را برای بستگان و برخی از همسایگان بازگو کند. آنها دور هم جمع شدند و پول خرید دستگاه حفاری را فراهم کردند، آن را خریدند و به محل معدن طلا بردند. »داربی« و عمویش سرگرم کار شدند و نخستین کامیون کلوخه‌ها را به کوره ذوب و استخراج طلا فرستادند. معلوم شد که یکی از غنی‌ترین معادن طلا را یافته‌اند!
حمل چند کامیون کلوخه طلا کافی بود تا همه بدهی‌های آنها را پاک کند و نوبت به سود کلان برسد. مته‌های حفاری، زمین را می‌شکافتند و امید »داربی« و عمویش بیشتر می‌شد، تا اینکه اتفاقی افتاد. رگه‌های طلایی ناپدید شد! آنها به پایان رنگین کمان رسیده بودند و از معدن طلا دیگر اثری نبود؛ ولی آنها به کار خود ادامه دادند و مأیوسانه می‌خواستند رگه طلا را از نو بیابند، اما موفق نشدند. سرانجام تصمیم گرفتند که دست از کار بکشند.
دستگاه حفاری را به چند صد دلار فروختند و با قطار به دیارشان برگشتند. کسی که دستگاه را خریده بود، از یک مهندس معدن خواست تا به معدن نگاهی بیندازد و برای او محاسبه کوچکی انجام دهد.مهندس مزبور نظر داد که پروژه حفاری معدن از آن جهت شکست خورده که صاحبان آن با کار معدن و اصول حاکم بر آن آگاه نبودند.
نظر مهندس بر این بود که رگه طلا در فاصله 90 سانتی متری، از محلّی که کار متوقّف شده، از نو پدیدار خواهد شد. نظریّه او دقیقاً حساب شده از کار درآمد. کسی که دستگاه حفاری را خریده بود، به حقیقت مهمّی توجّه نمود و آن این بود که قبل از تسلیم شدن و دست از کار کشیدن، باید با متخصّص به مشورت نشست.(33)

نتیجه بحث

مشورت با شخصیّتهای آگاه، فهمیده و پرهیزگار، پشتوانه بزرگ پیشرفت در امور مادّی و معنوی است.
بوسیله مشورت با این گونه افراد، می‌توانید از تجربه و افکار ارزشمند افراد باصلاحیّت و صاحب نظر بهره‌مند شوید. بنابر این با استفاده از راهنمائیهای آنان، خود را از سرگردانی و تحیّر نجات دهید و با کمک از نظرات خدا پسندانه آنان، با اهداف بزرگ آشنا شوید و برای رسیدن به عالی‌ترین هدف گام بردارید.
با مشورت با افراد دلسوخته و خودساخته از نتیجه ده‌ها سال زحمت و تلاش آنان خود را بهره‌مند کنید.
با استفاده از مشورت با افراد باصلاحیّت، از فکر آنان استفاده کنید و از ارزش اهداف عالی آگاه شوید و برای رسیدن به آن‌ها تلاش کنید تا در آینده دچار افسوس و پشیمانی نشوید.
ترک مشورت نه تنها در مسائل معنوی، بلکه در امور مادّی نیز شکستهای بزرگ و جبران ناپذیری را پیش می‌آورد. مشورت با مردان خودساخته و پرهیزکار و استفاده از افکار عالی آنان مانع شکست شماست.

هر که بی‌مشورت کند تدبیر
غالباً بر هدف نیاید تیر
بیخ بی مشورت چو بنشانی
بر نیارد به جز پشیمانی

3بهترین هدف را انتخاب کنید

با فرصت کوتاه و عمر محدودی که داریم، باید از پرداختن به اموری که ضایع کننده وقت است، خودداری نموده و به مسائل ضروری، مهمّ و حیاتی که تأمین کننده دنیا و جهان آخرت است، بپردازیم.
ما باید هدف خود را مهمترین و ضروری‌ترین مسائل، قرار داده و برای رسیدن به آن تلاش کنیم؛ زیرا با پرداختن به مسائل غیر مهمّ، امور اساسی و با ارزش را از دست می‌دهیم و از رسیدن به هدف عالیِ خلقت، باز خواهیم ماند.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرمایند:
مَنِ اشْتَغَلَ بِغَيْرِ الْمُهِمِّ، ضَيَّعَ الْاَهَمَّ.(34)
کسی که به امور غیر مهمّ بپردازد، مسائل مهمّتر را ضایع می‌سازد.
با پرداختن به مسائل بی‌ارزش و غیر ضروری، از رسیدن به هدفهای بزرگ و عالی باز خواهید ماند. این حقیقتی است که حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام آن را در ضمن کلامی کوتاه بیان فرموده‌اند، تا برای جامعه بشریّت بالأخص جوانان و نوجوانان، درسی آموزنده باشد.
اگر جامعه بشریّت از این گفتار درس بیاموزد، تحوّلی عظیم در اجتماع کنونی به وجود خواهد آمد.
پس چون عمر ما محدود است و توانایی و قدرت احاطه بر همه امور را نداریم، باید آن را در بهترین، مهمّترین و با عظمت‌ترین امور صرف کنیم، و از پرداختن به امور بی‌ارزش - که جز تباهی و از دست دادن عمر گرانبها اثری ندارد - بپرهیزیم.
برای استفاده از عمر و پرداختن به امور پرارزش و با اهمیّت، نباید فکر و اندیشه ما به مسائل جزئی مشغول باشد، تا به خوبی بتوانیم بهترین اهداف عالی را بدست آوریم.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرمایند:
إِنَّ رَأْيَکَ لايَتَّسِعُ لِكُلِّ شَیْءٍ فَفَرِّغْهُ لِلْمُهِمِّ.(35)
فکر تو وسعتی که همه امور را فرا بگیرد ندارد، پس آن را برای امور مهمّ فارغ بگذار.

به نتیجه هدف توجّه کنید

برای انتخاب مهمّترین و بهترین هدف، باید سرانجام و نتیجه هدف کاملاً روشن باشد. از این رو باید برنامه و کاری را طرح ریزی کنیم و انجام آن را هدف خود قرار دهیم که نسبت به آن شناخت داشته باشیم و کاملاً آن را بررسی و تحقیق نموده، و سرانجامِ آن برای ما روشن باشد.
در صورتی که پایان آن را با موازینی که از فرمایشات خاندان وحی دریافت کرده‌ایم مطابق یافتیم، اراده و همّت خود را برای رسیدن به آن تقویت نمائیم و از غفلت و فراموشی دست برداریم.
پیغمبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند:
إِذا هَمَمْتَ بِأَمْرٍ فَتَدَبّرْ عاقِبَتَهُ فَإِنْ کانَ خَیْراً فَأَسْرِعْ إِلَیْهِ وَإِنْ کانَ شَرّاً فَانْتَهِ عَنْهُ.(36)
هر گاه به کاری همّت گماشتی، در سرانجام آن بیندیش؛ اگر کار پسندیده‌ای بود، در انجام آن شتاب نما و اگر زشت و شرّ بود، خود را از انجام آن باز دار.
بنابر این هر گاه سرانجام کاری را که هدف خود قرار داده‌اید، بررسی و تحلیل نمودید و آینده آن را خوب تشخیص دادید، آن را شروع کنید و از امروز و فردا کردن دست برداشته و تا مانعی برایتان پیش نیامده، از فرصت استفاده کنید. این راهی است که بزرگان رفته‌اند. شما می‌توانید پای خود را جای پای آنان بگذارید و مسیر آنان را بپیمائید.

هدف از خلقت انسانها چیست؟

همانگونه که گفتیم انسان در زندگی باید دارای هدف باشد. به این جهت باید عالیترین هدفها را بشناسد و بهترینِ آنها را انتخاب کند.
آشنائی با راز خلقت انسانها، می‌تواند راهنمای ما باشد و حقیقت را برای ما آشکار سازد.
خداوند در قرآن مجید می‌فرماید:
»وَما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالإِنْسَ إِلاَّ لِيَعْبُدُونَ «.(37)
جنّ و انس را نیافریدم، مگر برای آن که عبادت کنند.
تفسیر نورالثقلین در ذیل آیه شریفه، روایتی را از امام صادق‌علیه السلام این گونه آورده است:
قالَ: خَرَجَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلى أَصْحابِهِ فَقالَ: أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ ذِكْرُهُ، ما خَلَقَ الْعِبادَ إِلاَّ لِيَعْرِفُوهُ، فَإِذا عَرَفُوهُ عَبَدُوهُ، فَإِذا عَبَدُوهُ اِسْتَغْنَوْا بِعِبادَتِهِ عَنْ عِبادَةِ مَنْ سِواهُ، فَقالَ لَهُ رَجُلٌ: يَابْنَ رَسوُلِ اللَّهِ بِأَبى أَنْتَ وَاُمّى فَما مَعْرِفَةُ اللَّهِ؟
قالَ: مَعْرِفَةُ أَهْلِ كُلِّ زَمانٍ إِمامَهُمْ الَّذى تَجِبُ عَلَيْهِمْ طاعَتُهُ(38)
امام صادق‌علیه السلام فرمودند: امام حسین‌علیه السلام بر اصحاب خود وارد شدند و فرمودند: ای مردم، خداوند بندگان را نیافریده است مگر برای این که او را بشناسند؛ تا آن گاه که او را شناختند، به عبادت او بپردازند؛ در این هنگام بوسیله عبادت او، از بندگی غیر او بی نیاز شوند.
شخصی به آن حضرت عرض کرد: ای فرزند پیامبر، پدر و مادرم فدایت باد، مقصود از معرفت خداوند چیست؟
امام حسین‌علیه السلام فرمودند: مقصود از معرفت خداوند این است که اهل هر زمانی، امامی را که اطاعت از فرمان او بر آنان واجب است، بشناسند.
با توجّه به آیه شریفه و روایتی که آوردیم، روشن می‌شود که هدف از خلقت جنّ و انس، رسیدن به مقام عبودیّت است و این در صورتی تحقّق پذیر است که همراه با معرفت خدا باشد و کسی دارای معرفت و شناخت خداوند است که با مقام امام عصر عجلّ‌اللّه تعالی فرجه آشنایی داشته باشد.
پس در این روزگار، وظیفه ما این است که نسبت به امام زمان ارواحنا فداه معرفت و شناخت داشته باشیم و خدمت به آن بزرگوار را در سرلوحه برنامه زندگی خویش قرار دهیم؛ زیرا امام صادق‌علیه السلام در کلامی شگفت آور وظیفه همگان را در این دوران به همه شیفتگان مقام ولایت، این گونه می‌آموزند و می‌فرمایند:

لَوْ أدْرَکْتُهُ لَخَدَمْتُهُ أیَّامَ حَیاتی.(39)
اگر امام عصرعلیه السلام را درک نمایم، تا زنده باشم به او خدمت می‌کنم!
با بهره گیری از مطالب گذشته، می‌توانید در صورت رسیدن به مقام عبودیّت و کسب معارف دینی، به امام زمان ارواحنا فداه بهتر خدمت کنید؛ تا از دریای بیکران الطاف آن وجود مقدّس بهره‌مند شوید و از خدمت کنندگانِ به آن بزرگوار باشید.
آری خدمت به دین و امام و حجّت زمان در هر دوران، راه کسانی است که به مقام عبودیّت راه یافته‌اند. سلمانها، ابوذرها و مقدادها و سایر اصحاب خاصّ خاندان وحی، بر اثر رسیدن به مقام بندگی و عبودیّت خداوند با تمام وجود در خدمت به اهل بیت‌علیهم السلام کوشیدند و بر موفقیّتهای خود افزودند.
این است راه آنانی که به هدفِ خلقت نائل شدند. شما نیز در راه آنان گام بردارید تا کامیاب شوید.
در زندگیت اگر هدف نداری
از گنج جهان به جز خزف نداری

راه‌هایی برای رسیدن به هدف

1- به هدف خود، امیدوار باشید

بسیاری از مردم، خواهانِ رسیدن به مقامات بزرگ، و خواستار پیشرفتهای ارزنده در علم و معارف هستند؛ تا از این راه همچون مردان بزرگ، بتوانند در سرنوشت افراد جامعه خود، مؤثّر بوده و مردم را به سوی معنویّت سوق داده و آنان را راهنمایی کنند.
این خواسته‌ای است که در نهاد بسیاری از افراد نهفته است. اما از آنجا که از راز موفقیّت مردان بزرگی که صفحات تاریخ را با نام خود روشن ساخته‌اند، اطلاعی ندارند؛ از رسیدن به این آرزوی بزرگ ناامید بوده و آن را خیالی خام بیش نمی‌پندارند!
با توجّه به درسهای انسان سازی که از مکتب اهل بیت‌علیهم السلام می‌آموزیم و با اشعّه تابناکی که از راهنمائیهای حیاتبخش آن بزرگواران بر قلوب ما می‌تابد، این حقیقت را می‌یابیم که آرمانهای بزرگ، اهداف و مقاصد عالی، از اموری است که خاندان وحی، همواره همه دوستان و شیفتگان خود را به سوی آن فرا خوانده‌اند و آنان را همیشه از یأس و ناامیدی بر حذر داشته‌اند.
آن بزرگواران نه تنها در گفتار خود، بلکه در دعاها نیز به ما درس امید و آرزو آموخته‌اند. از این رو به ما فرمان داده‌اند در روزهای جمعه بخوانیم:
... اَللّهُمَّ اجْعَلْنا مِنْ أَقْرَبِ مَنْ تَقَرَّبَ إِلَیْکَ.(40)
خداوندا، مرا از نزدیکترین کسانی که به تو تقرّب یافته‌اند، قرار ده.
این گونه دعاها، درس امید برای همه کسانی است که در خود احساس حقارت می‌کنند و امید و آرزو را برای رسیدن به هدفهای عالی و ارزنده، در قلب همه شیفتگان مکتب اهل بیت‌علیهم السلام می‌پروراند.
تذکّر یک نکته :
با کسانی که ناامیدند و با تصمیمها و اهداف شما مخالفند، همنشینی نکنید. مجالست با آنان در ایجاد یأس و ناامیدی و شکست در تصمیم گیری‌ها و رسیدن به اهداف شما مؤثّر است. اگر مجبور به همنشینی با این گونه افراد هستید، آنان را از تصمیم و هدف خود، آگاه نکنید و آن را همچون راز، در دل خود پنهان کنید.
برخی از افراد می‌توانند با پوزخند و تمسخر، آینده دیگران را تغییر دهند و آنان را همچون خود، از رسیدن به اهداف بزرگ و عالی مأیوس کنند و در نتیجه از موفقیّت باز دارند. این گونه افراد مانع ترقّی شما هستند و می‌توانند با گفتن چند کلمه، موفقیّت را از شما سلب کنند. وظیفه شما این است که این گونه افراد را بشناسید؛ تا در صورت برخورد با آنان، با گفتار زهرآگین آنان مسموم نشوید.

2 - نقش طلب و جستجو در دستیابی به هدف

از بزرگترین دامهای شیطان، سخت نشان دادن و محال جلوه دادن کسب مقامات عالیه است. شیطان با وسوسه‌ها و نیرنگهای خود این گونه القاء می‌کند: آیا رفتن به راهی با این همه دشواری امکان پذیر است؟ آیا ممکن است هدف و مقصدی را با همه عظمتی که دارد، به پایان رساند؟ آیا ...
گاهی نه تنها قبل از شروع به فعالیّت، به وسوسه و خطورات گمراه کننده و یأس آور می‌پردازد، بلکه گاهی افرادی را که در مسیر قرار گرفته‌اند، از راه خارج می‌سازد.
همه جویندگانِ اهداف بزرگ، باید توجّه داشته باشند که انسان به گونه‌ای خلق شده است که اگر مدّتی سختیها را تحمّل نماید، با گذشت زمان مشکلات و سختیها برای او به کارهای سهل و ساده تبدیل می‌شود و بر اثر تکرار - اگرچه برنامه در ابتداء مشکل باشد - به آن خو گرفته و عادت می‌نماید.
گذشته از اینها خداوند بزرگ بسیاری از مشکلات را برای جویندگان آن آسان می‌کند و برای دستگیری و کمک به دوستان اهل بیت عصمت‌علیهم السلام آنها را سبک می‌گرداند. چه بسیار است مسائل بزرگ و سنگینی که خداوند ثقل و سنگینی آنها را برای جویندگان آنها برطرف کرده است.
حقیقت، یکی از این گونه مسائل است؛ زیرا حق تلخ است و سنگین، مخصوصاً برای آن کس که غرق در آلودگیها و تابع هواهای نفسانی و وسوسه‌های شیطانی باشد. برای این گونه افراد حق سنگین‌تر است. زیرا با خواسته‌های آنان سازگار نیست؛ ولی برای گروه دیگری که جویای حقیقت و در طلب رسیدن به حقیقت هستند، حق سنگینی ندارد.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرمایند:
وَالْحَقُّ كُلُّهُ ثَقيلٌ وَقَدْ يُخَفِّفُهُ اللّهُ عَلى أَقْوامٍ طَلَبُوا الْعاقِبَةَ.(41)
حق همه‌اش سنگین است، ولی خداوند آن را بر افرادی که جویای عاقبت هستند، سبک می‌گرداند.
از این فرمایش به دست می‌آوریم که طلب، نقش بسیار مهمّ در آسان شدن مشکلات دارد. آنان که اهداف بزرگ را سخت می‌شمارند و دسترسی به آن را محال می‌دانند، کسانی‌هستند که در مقام طلب و رسیدن به آرزوهای بزرگ نیستند.
آنان که از صمیم قلب در مقام طلب و دست یافتن به خواسته‌های خود بوده‌اند، به مقصود خود رسیده‌اند؛ هر چند خواسته‌های آنان بزرگ و سنگین بوده است و از آنجا که کاملاً در مقام طلب و جویای رسیدن به اهداف خود بوده‌اند، سنگینی و سختی آن برایشان تبدیل به سهولت و آسانی شده و به

گونه‌ای که خود تصور نمی‌کرده‌اند به اهداف خود نائل شده‌اند.
یقین داشته باشید طلب نمودن، در جستجو بودن، جویا بودن و در طلبِ یافتن گمشده‌ای بودن، سرانجامی رضایت بخش و مسرّت آفرین دارد.
بنابر این برای کامیابی و رسیدن به اهداف بزرگ، باید در مقام طلب برآمده و به جستجوی آن بپردازید؛ تا زمینه دستیابی به آن برای شما فراهم شود.
به گوشه‌ای نشستن، تنها به خیال و آرزو بسر بردن و دست از طلب کشیدن انسان را به مقصد نمی‌رساند. کسانی در راه رسیدن به آمال و آرزوهای قلبی خویش کامیاب می‌شوند که در طلب و جستجوی دستیابی به آنها باشند.
کسی که برای رسیدن به هدف خود به جستجو و طلب می‌پردازد، بی‌نصیب نخواهد بود و چنانچه به همه مقصود خویش دست نیابد، مقداری از آن را بدست می‌آورد. این خود اثر و نتیجه مهمّی است که در طلب نهفته است.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرمایند:
مَنْ طَلَبَ شَیْئاً نالَهُ اَوْ بَعْضَهُ.(42)
هر کس چیزی را طلب کند، به همه آن یا مقداری از آن نائل می‌شود.
بنابر این باید بزرگترین و ارزشمندترین هدفها را انتخاب کرده و در راه رسیدن به آن، به تلاش و جستجو بپردازیم. در این صورت یا کاملاً به مقصود خود دسترسی پیدا می‌کنیم و به مقصد نهایی خود می‌رسیم، و یا به مقداری از آنچه را که هدف خود قرار داده‌ایم، دست می‌یابیم.

3- در خدمت مردان بزرگ

در مکتب اهل بیت‌علیهم السلام رسیدن به مراحل عالیِ کمال، از عظمت بسیاری برخوردار است. به همین جهت در این باره راهنمائی‌های فراوانی در کلمات هدایت کننده ائمّه هدی‌علیهم السلام وارد شده است.
یکی از این فرمایشات که در صورت عمل به آن از آینده‌ای بهتر بهره‌مند می‌شوید، همراه بودن با مردان بزرگ و خود ساخته‌ای است که به اهداف بزرگ نائل شده‌اند. در ضمن شعری که از امام صادق‌علیه السلام نقل شده، آمده است:
عَلَیْکَ بِأَهْلِ الْعُلی.(43)
بر تو باد به شخصیّتهای والا مقام و بزرگوار.
زیرا دیدن این گونه افراد و بودن با آنان و همنشینی و مصاحبت با آنان در افکار و رفتار انسان تأثیر می‌گذارد و اراده آدمی را قوی ساخته و به سوی اهداف بلند سوق می‌دهد. همّت بلند آنان، افراد ضعیف الإراده را بلند همّت می‌کند و مقام عالی آنان، افراد بی‌هدف را بیدار می‌نماید.
آری در محضر مردان بزرگ با هدفهای ارزنده آشنا می‌شوید و شور و اشتیاق رسیدن به آنها در شما شعله‌ور می‌شود.

4- مخالفت با نفس یا راه رسیدن به اهداف عالی

کسی که می‌خواهد به هدفهای بلند دست یابد، باید ضعف و سستی را کنار بگذارد و با هواهای نفس، مردانه به مبارزه برخیزد.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرمایند:
مَنْ أَحَبَّ نَیْلَ الدَّرَجاتِ الْعُلی فَلْیَغْلِبِ الْهَوی.(44)
کسی که دوست دارد به درجات عالی برسد، باید بر هوای نفس خود غالب باشد.
این فرمانِ ملکوتی که از زبان صاحب ولایت ملک و ملکوت حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام صادر شده است، درسی آموزنده برای همه انسانهایی است که خواهان رسیدن به مقامات بزرگ دینی و معنوی هستند و برای دست یابی به اهداف عالی تلاش می‌کنند.
این فرمان آسمانی، پیامی است بزرگ برای همه انسانها بالاخصّ نوجوانان و جوانان عزیزی که در آرزوی آینده‌ای درخشان بسر می‌برند.

5- توسّل به اهل بیت‌علیهم السلام برای رسیدن به هدفهای بزرگ

همان گونه که خواهیم گفت، انسان برای انجام هر کار نیک و پسندیده احتیاج به داشتن سه چیز دارد:
1 - تصمیم و اراده.
2 - قدرت بر انجام هدفی را که در نظر دارد.
3 - توفیقی که از جانب خداوند او را دستگیری نماید.
در هر یک از این سه مورد اگر ضعفی رخ دهد، انجام برنامه از پیشرفت باز می‌ماند و کار متوقّف می‌شود. برای داشتن این سه شرط و ادامه آن تا رسیدن به هدف و مقصود، باید خاندان وحی را وسیله قرار دهیم.
در زیارت حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌خوانیم:
بِکَ أَتَوَسَّلُ إِلَی اللَّهِ فی بُلُوغِ مَقْصُودی.(45)
برای رسیدن به هدف و مقصودم، شما را وسیله بسوی خداوند قرار می‌دهم.
نه تنها در ابتداء کار و برای بدست آوردن شرایطی که گفتیم، بلکه تا هنگام رسیدن به هدف و مقصود، باید متوسّل باشیم و جانشینان خدا و امیران جهان هستی را واسطه فیوضات الهی و رسیدن به اهداف خود قرار دهیم.

نتیجه بحث

عالی‌ترین و بهترین هدف را شناسایی کنید و آن را انتخاب نمائید و با اراده قوی برای رسیدن به آن تلاش کنید. از مردمی که دارای همّت نیستند پرهیز نمائید و با افرادی که اهداف بلند را در سر می‌پرورانند، همنشینی کنید؛ تا به این وسیله عالی‌ترین و پرارج‌ترین هدف برای شما مشخّص شود. در صورتی که واقعاً در جستجوی رسیدن به بهترین هدف باشید، خداوند مهربان سختیها و مشکلات آن را برای شما آسان می‌کند.
از هم اکنون مواظب باشید دنیای رنگارنگ کنونی شما را از هدف عالی انسانی دور نسازد و سراب را آب جلوه ندهد.
هدف از خلقت انسانها، عبادت و بندگی خداوند و رسیدن به مقام عبودیّت است و این در صورتی تحقّق پذیر می‌باشد که از شناخت مقام ولایت و کسب معارف الهی که نتیجه آن تقرّب به خداوند است، بهره‌مند باشید.
یقین داشته باشید در صورت دست یافتن به مقام عبودیّت و کسب معارف الهی، بهتر می‌توانید به مکتب حیاتبخش اهل بیت‌علیهم السلام و بالأخصّ امام زمان ارواحنا فداه، خدمت کنید. این ارزنده‌ترین راه تقرّب به خداوند بزرگ است. برای نزدیک شدن به خدا، این راه را هدف خود قرار دهید و برای رسیدن به آن تلاش کنید.

تا رشته زندگی به کف می‌باشد
اقبال تو در برج شرف می‌باشد
عمر تو بود صدف در این بحر وجود
درِّ صدف عمر، هدف می‌باشد

4ارزش اراده

انسان باید نفس خود را بشناسد و با قدرتها، توانائیها و نیروهایی که خداوند مهربان در ذات او به ودیعه نهاده است، آشنایی داشته باشد و کم کم آنها را از مرحله قوّه و اقتضا به فعلیّت برساند.
یکی از نیروهای مهمّ، قوّه اراده است. اگر انسان اراده خود را پرورش دهد و به تقویت آن بپردازد، می‌تواند با استفاده از نیروی باعظمت آن بسیاری از مشکلات روحی و جسمی خود و جامعه خود را حلّ نماید. زیرا اراده، نیروئی بس پرقدرت و شگفت انگیز است.
انسانی که نفس خود را از ناپاکیها پاک ساخته است، اراده‌اش نیز پاک و بی‌آلایش است و در راههای خدا پسندانه بکار گرفته می‌شود. از این رو اگر انسان اراده خود را نیز پرورش داده و از اراده آهنین برخوردار باشد، می‌تواند با استفاده از این نیروی بزرگ، آن را در راه احیاء دین و توجّه انسانها به مکتب انسان ساز اهل بیت‌علیهم السلام و خدمت به مردم بکار گیرد.
با نگاهی کوتاه به تاریخ بشر، خواهید دید مردان نامی جهان کسانی بوده‌اند که از همّت بلند برخوردار بوده‌اند و از آن در راه خدمت به دیگران استفاده کرده‌اند.
آنان که دارای ضعف روحی هستند و همّتی ضعیف دارند و یا به عقده حقارت مبتلا می‌باشند، هیچ گاه نمی‌توانند به اهداف بزرگ دست یابند. پس عقده حقارت را کنار بگذارید و از تضعیف روحیه خود دست بردارید.
اراده خود را قوی کنید و یقین داشته باشید خدائی که به مردان بزرگ دین، توفیق عنایت فرموده، شما را نیز می‌تواند به پیروزی و موفقیت برساند.

اخلاص قبل از تصمیم و اراده

نیروئی که قبل از انجام هر کار و برنامه‌ای شما را به سوی آن تحریک می‌کند، باید کاملاً برای شما شناخته شده باشد. آیا یک نیروی رحمانی شما را به سوی هدفی که دارید، دعوت می‌کند و یا انگیزه شما یک محرّک شیطانی است؟ و یا عامل نفسانی شما را به سوی راهی که در نظر دارید، می‌کشاند؟
برای این که دچار تحریک نفس و یا وسوسه شیطان قرار نگیرید و هیچ یک از این دو محرّک شما در عمل نباشد، باید قبل از اراده و تصمیم، قلب خود را از همه وسوسه‌ها و تحریکات غیر رحمانی خالی کنید، آن گاه به خاطر رضای خداوند درباره برنامه‌ای که در نظر گرفته‌اید، تصمیم گیری کنید.
حضرت امام صادق‌علیه السلام می‌فرمایند:
إذا اَرَدْتَ الْحَجَّ فَجَرِّدْ قَلْبَکَ لِلّهِ مِنْ قَبْلِ عَزْمِکَ مِنْ کُلِّ شاغِلٍ وَحِجابِ کُلِّ حاجِبٍ.(46)
هر گاه اراده کردی به حجّ روی، قبل از تصمیم گیری قلب را از هر چه تو را به خود مشغول می‌کند و میان خداوند و تو مانع می‌شود، برای خدا خالی کن.
گرچه این فرمان در مورد حجّ صادر شده ، ولی یک راهنمایی کلّی است برای همه افرادی که خواهان رسیدن به اهداف بزرگ هستند.
قبل از شروع هر برنامه‌ای، اول دل را باید از اغراض دنیوی خالی نمائید و فقط خدا را در نظر بگیرید؛ آن گاه تصمیم خود را شروع نموده و هدف خود را عملی سازید.

به اراده و تصمیم خود جهت دهید

زندگی ما را آنچه در سر می‌پرورانیم، تحت تأثیر قرار می‌دهد، نه آنچه که آن را به زبان می‌آوریم! آرزوهای عمیق قلبی و افکار و اعتقاداتی که داریم، در زندگی ما تحوّل ایجاد می‌کنند، نه آنچه را که به آن تظاهر می‌کنیم و اعتقاد و ایمان قلبی به آن نداریم.
بسیاری از انسانها هدفی را برای خود تعیین می‌کنند و همیشه از آن دم می‌زنند، ولی به دنبال آن نمی‌روند. از این رو هیچ گاه به آن دست نمی‌یابند و به وصف العیش اکتفا می‌کنند! در برابر اینها افرادی هستند که با مرور زمان به هدف خود می‌رسند و قیل و قال آنان واقعیّت پیدا می‌کند و به آرزوی دیرینه خود موفق می‌شوند.
چرا عدّه‌ای از مردم این گونه‌اند؟ وتعدادی دیگر تا آخر عمر به آرزوهای بی‌حاصل پرداخته و سرانجام، زندگی خود را بدون آنکه به مقصود خود نائل شوند به پایان می‌رسانند؟! با این که همه انسانها از نعمت اراده برخوردارند و می‌توانند بوسیله آن به اهداف خود دست یابند؛ حتّی افرادی که خود را بی‌بهره از نیروی اراده می‌پندارند و گمان می‌کنند اراده آنان نابود شده نیز دارای قدرت اراده هستند.
به عنوان مثال افراد معتاد که گمان می‌کنند در برابر استعمال مواد مخدّر اراده‌ای از خود ندارند و می‌پندارند که دیگر هر گونه قدرت تصمیم گیری را از دست داده‌اند، آن گاه که درباره به دست آوردن مواد مخدّر می‌اندیشند، اراده‌ای قوی دارند و با قاطعیّت تصمیم می‌گیرند که به هر صورت شده به مواد مخدّر دست یابند!
همین طور اگر افراد تن پرور را زندانی کنند و در زندان از آنان کار بکشند، حاضر هستند برای فرار از زندان و به تعبیر دیگر برای فرار از کار، به هر گونه برنامه مشقّت بار و به هر گونه نقشه خطرناک دست بزنند!
بنابراین حتّی این گونه افراد از نعمت اراده برخوردارند؛ ولی اراده آنان جهت ندارد. اینان نیز باید به اراده خود جهت داده و آن را به راه راست هدایت کنند و در مسیر صحیح از آن استفاده نمایند؛ نه در راه بدست آوردن مواد مخدّر یا فرار از کار و کوشش.
کسانی که به اراده خود جهت می‌دهند، زمینه پیشرفت خود را فراهم می‌کنند.

دارای همّت عالی باشید

اگر می‌خواهید به اهداف عالی خود دست یابید و در فضای وسیع معنویّت پرواز کنید، باید با همّت مردانه به پا خواسته و در فضای عالم معنی سیر کنید. همان گونه که پرندگان با بالهای خود به پرواز می‌آیند؛ مردان بزرگ نیز با نیروی همّت و اراده به سوی آسمان نورانیِ عالمِ معنی، پرواز می‌نمایند و از جهان مادّیت جدا می‌شوند.
بزرگان این واقعیّت را در مثالی کوتاه و پر معنی، این گونه بیان کرده‌اند:
اَلْمَرْءُ یَطیرُ بِهِمَّتِهِ.(47)
مرد به وسیلهِ همّتِ خود، پرواز می‌کند.
هر قدر همّتِ انسان بلندتر باشد، در فضای معنوی اوج بیشتری می‌گیرد، و در صورتی که از همّت عالی برخوردار نباشد؛ نمی‌تواند آن گونه که باید، به پرواز درآید.
بنابراین اگر انسان هدفی بزرگ و ارجمند داشته باشد؛ ولی برای رسیدن به آن هدف، همّت نداشته باشد و بسوی آن گام برندارد، به هدف خود نائل نمی‌شود.
انسانی ارزشمند و پرارج است که گذشته از هدف عالی، اراده‌ای قوی و همّتی مردانه داشته باشد.
بزرگان اولیاء اللّه در راه رسیدن به مقامات عالیه از اراده‌ای قوی و همّتی بلند برخوردار بوده‌اند و همیشه در مسیر معنوی خود استقامت ورزیده و از ضعف و سستی پرهیز نموده‌اند. هدف عالی، مقصد بزرگ و همّت مردانه از صفات بارز آنان بوده است.
همّت بلند دار که مردان روزگار
از همّت بلند به جایی رسیده‌اند
ارزش مردان بزرگ که با همّتی بلند بسوی اهداف عالی روان شده‌اند، به قدر همّت آنان است.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرمایند:
قَدْرُ الرَّجُلِ عَلی قَدْرِ هِمَّتِهِ.(48)
ارزش هر مردی، به اندازه همّت اوست.
زیرا همّت بلند، ارزش فراوان برای انسان به ارمغان می‌آورد. بزرگان ما که صاحبان اسرار اهل بیت عصمت‌علیهم السلام بوده و در راه رضای آنان جانفشانی می‌نمودند، اگر از همّت بلند برخوردار نبودند؛ چگونه می‌توانستند به مقامات عالی دست یافته و از سرچشمه ظلال معنوی اهل بیت‌علیهم السلام سیراب شوند؟!
ظرفیّت این گونه افراد بطوری است که الطاف اهل بیت‌علیهم السلام به

آنان، هیچ گونه خودبینی و تکبّر در آنان ایجاد نمی‌کند. زیرا به هر مقامی راه یابند؛ همّتِ عنایاتِ بیشتر را در سر می‌پرورانند.
ولی کسی که از دیدن یک خواب یا از اتّفاق یک سیر معنوی یا گرفتن یک حاجت مادّی از امامان‌علیهم السلام به خود می‌بالد! آیا از همّتی بلند برخوردار است؟ یا کسی که از شنیدن یک خواب یا از اتفاق یک سیر معنوی یا گرفتن یک حاجت مادّی تعجّب کرده و به انکار آن می‌پردازد! آیا از همّت عالی بهره‌ای دارد؟!
شکّی نیست که هیچ کدام از همّت بلند برخوردار نیستند و با انجام این گونه اعمال فضیلت خود را از دست می‌دهند.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرمایند:
مَنْ صَغُرَتْ هِمَّتُهُ بَطَلَتْ فَضیلَتُهُ.(49)
هر که همّت او اندک باشد فضیلت او از دست می‌رود.

به تصمیم خود عمل کنید

در بسیاری از موارد، ممکن است انسان فرصتهای مناسب را از دست داده و به پشیمانی و افسوس گرفتار شود. برای جلوگیری از وقوع این گونه پیشامدها باید هر گاه امکانات خوب و پسندیده فراهم شد، از آنها استفاده کنیم و به تصمیم خود عمل کنیم.
در روایتی امام صادق‌علیه السلام فرمودند:
اِذا هَمَّ اَحَدُکُمْ بِخَیْرٍ فَلایُؤَخِّرْهُ.(50)
هر گاه یکی از شما تصمیم به انجام کار نیکوئی گرفت، آن را نباید تأخیر بیندازد.
زیرا در صورت تأخیر، امکان پیدا شدن مانع و از دست دادن امکانات بسیار است، و شیطان و نفس، در ایجاد مشکلات و موانع حریص هستند.
در روایتی دیگر امام صادق‌علیه السلام می‌فرمایند:
اِذا هَمَمْتَ بِخَیْرٍ فَبادِرْ فَاِنَّکَ لاتَدْری ما یُحْدَثُ.(51)
هرگاه به کار خوبی تصمیم گرفتی، آن را شروع کن؛ زیرا نمی‌دانی که چه پیش می‌آید.
حوادثی که پیش می‌آید، بسیاری از امکانات گذشته را از دست ما می‌گیرد و در نتیجه موفّق به کارهای خوبی که اراده انجام آن را داشتیم، نمی‌شویم.

همان گونه که همّت عالی به کارهای نیک و ارزشمند، گواه بر عظمت و بلندی مقام انسان است، ضعف در تصمیم گیری دلیلِ شکست و از دست دادن فضیلتهای موجود است.
مطالعه و بررسی درباره 25000 نفر که در کار خود شکست خورده و به هدفهای خود نرسیده بودند، نشان داد که از جمع 31 عامل شکست و ناکامی، ناتوانی در تصمیم گیری از جمله مهمترین دلایل شکست و ناکامی آنها بوده است. مسامحه و کار امروز را به فردا موکول نمودن، ضدّ تصمیم گیری است. و دشمنِ توانایی می‌باشد که همه باید بر آن غلبه کنند.
بررسی صدها نفر از کسانی که توانسته‌اند به هدف خود دست یابند، به این حقیقت اشاره دارد که همه آنها از ویژگی تصمیم گیری سریع برخوردار بوده‌اند. همه آنها در تصمیمات خود پافشاری کرده‌اند و به سادگی در مقام تغییر آنها برنیامده‌اند.
آنان که به هدف خود نمی‌رسند، کسانی هستند که نمی‌توانند تصمیم گیری کنند، کسانی هستند که تصمیمات خود را به سرعت تغییر می‌دهند.(52)
پس سعی کنید به قدرت خود در تصمیم گیری بیفزائید؛ زیرا قدرت شما در تصمیم گیری هر چه بیشتر باشد، آثار بیشتری را برای شما به ارمغان می‌آورد، و بهتر می‌توانید با همّت عالی به سر منزلِ مقصود برسید.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرمایند:
مَنْ کَبُرَتْ هِمَّتُهُ عَزَّ مَرامُهُ.(53)
هر که همّت او بلند باشد، مرام او عزیز و محترم است.
نه هر درخت تحمّل کند جفای خزان
غلام همّت سروم که این قدم دارد
بنابراین افرادی سزاوار احترام هستند که از همّت بلند برخوردار باشند و در سایه قدرت در تصمیم گیری به اهداف بزرگ نائل شده باشند. مردم این گونه شخصیّتها را با دیده عظمت نگاه می‌کنند و سزاوار مدح و تعریف می‌دانند.
رفتار، روش و مرام این گونه افراد از عزّت و عظمت برخوردار است و از دید دیگران، شخصیّتهایی ممتاز و کم نظیر به شمار می‌آیند.
این گونه افراد، اگر همّت عالی و تصمیم جدّی خود را در راه تقرّب به خدا و مسیر مسائل معنوی قرار دهند، در نزد پروردگار و خاندان رسالت از ارزش و تقرّبی که مورد غبطه دیگران خواهد بود، برخوردار می‌شوند.
همّت عالی زفلک بگذرد
مرد به همّت زملک بگذرد

طبیعت انسان به گونه‌ای است که، رفتار و کردار او با مرور زمان جزء خلق و خوی او قرار می‌گیرد؛ به صورتی که به آنها معتاد می‌شود و قدرت جدایی از آنها را ندارد. امام صادق‌علیه السلام می‌فرمایند:
اَلْخُلْقُ خُلْقان اَحَدُهُما نِیَّةٌ وَالاخِرُ سَجِیَّةٌ، قیلَ: فَأَیُّهُما اَفْضَلُ؟ قالَ‌علیه السلام: اَلنِیَّةُ؛ لِاَنَّ صاحِبَ السَّجِیَّةِ مَجْبُولٌ عَلی اَمْرٍ لایَسْتَطیعُ غَیْرَهُ، وَصاحِبَ النِیَّةِ یَتَصَبَّرُ عَلَی الطّاعَةِ تَصَبُّراً فَهذا اَفْضَلُ(54)
خلق و خوی به دو دسته تقسیم می‌شود:
1- اخلاقی که انسان بوسیله تصمیم و نیّت دارای آن شده‌است.
2- اخلاقی که طبیعی و ذاتی انسان است. از امام صادق‌علیه السلام سئوال کردند: کدام یک از این دو گونه اخلاق، برتر است؟
امام صادق‌علیه السلام فرمودند: اخلاقی که به وسیله نیّت و تصمیم بدست آید ارزنده‌تر است؛ زیرا کسی که اخلاق وی از طبیعت او سرچشمه می‌گیرد، خلقت او به گونه‌ای است که بر انجام غیر آن قدرت ندارد؛ ولی کسی که با نیّت و تصمیم دارای اخلاق پسندیده می‌شود، خود را به صبر بر اطاعت خداوند وا می‌دارد؛ پس این شخص برتر است.
مردان بزرگ با تصمیمهای جدّی، اخلاق پسندیده و نیکو را جزء طبیعت خود قرار می‌دهند و با نیّتهای محکم، اخلاق ناپسندی که با طبیعت آنان آمیخته است، از خود دور می‌کنند.
ذوالقرنین شرق و غرب عالم را طی کرد و اقوام مختلف جهان را از نزدیک دید و رفتار و کردار آنان را مشاهده نمود. در میان تمام مردم، با گروهی از مردم روبرو شد که سبک زندگی آنان برای او سخت شگفت آور بود. آنان از عالی‌ترین نوع زندگی و زیباترین شیوه ارتباطات اجتماعی برخوردار بودند.
در میان آنها اثری از قتل و خونریزی، چپاولگری و خیانت دیده نمی‌شد و زورگویانِ زراندوز، به تزویر زیردستان نمی‌پرداختند!.
از این رو ذوالقرنین بسیار تعجّب کرد و از آنان سئوالات زیادی نمود و پاسخهای قانع کننده‌ای دریافت کرد. او از آنها پرسید:
فَما لَکُمْ لاتَسُبُّونَ وَلاتَقْتَتِلُونَ؟ قالوُا: مِنْ قِبَلِ اَنّا غَلَبْنا طَبائِعَنا بِالْعَزْمِ وَسَنَّنا اَنْفُسَنا بِالْحِلْمِ.(55)
ذوالقرنین از آنان پرسید: چگونه و چرا فحش، دشنام، قتل و کشتار در اجتماع شما وجود ندارد؟! آنها در پاسخ گفتند: زیرا ما بوسیله تصمیم بر طبیعت خود غالب شده‌ایم و با اراده قوی، طبیعتهای زشت را از میان برداشته‌ایم و حلم و بردباری را روش نفسانی خود قرار داده‌ایم.

بنابراین اگر انسان طبیعتاً ظالم و جنایتکار، یا دروغگو و ریاکار، و یا سست و بیحال و یا دارای هر گونه صفت زشت دیگری باشد، می‌تواند با تصمیم و عزم مردانه، آنها را برطرف سازد و خود را با صفتهای نیک و پسندیده زینت دهد.

کوه نتوان شدن سدّ ره مقصود مرد
همّت مردان برآرد از نهاد کوه گرد

اگر خصلتهای زشت و ناپسند را در خود همچون کوه، ثابت و استوار می‌بینید؛ نه تنها می‌توانید با قدرت اراده و همّت مردانه، آنها را نابود کنید؛ بلکه قدرت دارید آنها را به صفات پسندیده تبدیل کنید.

ملّا صالح مازندرانی، مرد تصمیم و اراده

ملاّ صالح مازندرانی از افرادی است که با قدرت تصمیم و اراده، به مقابله با کمبودهای ذاتی خود برخواست و به مقصود خود نائل شد.
او داماد علاّمه مجلسیِ اوّل و از علمای نامی شیعه است. او از کسانی است که باید چگونگی حالاتش، مایه عبرت و پند برای همه کسانی باشد که جویای رسیدن به مقاصد بلند و اهداف عالی هستند.
او می‌گوید: من حجّت بر دانشجویان علوم دینی هستم؛ زیرا کسی از من فقیرتر نبود و ذهن و حافظه‌ام از همگان بدتر بود؛ بصورتی که گاهی راه خانه‌ام را گم می‌کردم و نام فرزندانم را فراموش می‌کردم. سی سال از عمرم گذشته بود که به آموختن »الف، با« پرداختم! آن قدر کوشش کردم تا خدا آنچه را دارم به من تفضّل فرمود.(56)
او با همه فقر و احتیاج و با کندی ذهن و حافظه، اراده‌ای مردانه داشت، تا سرانجام بر اثر تصمیم جدّی دست به تألیف کتابهای پرارزشی زد که هنوز مورد استفاده علماء بزرگ شیعه است.
معروف است او به قدری کم حافظه بود که خانه استاد را گم می‌کرد! و به قدری فقیر بود و لباسهایش به حدّی کهنه و مندرس بود که از خجالت وارد مجلس درس نمی‌شد. او خارج از محلّ درس می‌نشست و مطالب را بر استخوان و برگ چنار می‌نوشت.
یک بار مسئله‌ای مورد اشکال قرار گرفت و تا چند روز ادامه یافت، یکی از شاگردان مرحوم مجلسی دید آخوند ملّا محمّد صالح در برگهای چنار جواب آن اشکال را نوشته، او در مجلس درس، جواب مجلسی را گفت.
علاّمه مجلسی فهمید جواب از او نیست، به این جهت از او پرسید: این جواب از کیست و در این باره اصرار نمود تا او ابراز نمود جواب از کسی است که خارج از مجلس نشسته است. مجلسی نگاه کرد دید ملاّ صالح بیرونِ در نشسته است، به او لباس داد و در مجلس درس حاضر نمود و مقرّری برایش معیّن کرد. او به قدری مورد توجّه علاّمه مجلسی قرار گرفت که او را به خانه برد و دختر خود را به تزویجِ او در آورد و او را در کتابخانه خود منزل داد.(57)
به هر کاری که همّت بسته گردد
اگر خاری بود، گل دسته گردد
اراده و نیّت خود را تقویت کنید
ملاّ صالح مازندرانی با نیّت قوی و تصمیم جدّی، با تمام کمبودهایی که در او وجود داشت، به مراحل عالی علمی دست یافت. اگر می‌خواهید خداوند به شما نیز عنایت کند و از شما دستگیری نماید، در تصمیم گیری و نیّت

خود کوتاهی نورزید. حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام در یکی از نامه‌های خود می‌نویسند:
فَاِنَّ اللّهَ یُعْطِی الْعَبْدَ بِقَدْرِ نِیَّتِهِ.(58)
بدرستی که خداوند هر بنده‌ای را به قدر نیّتش عطا می‌فرماید.
ارزش نیّت هر انسان هر قدر باشد، مزدی که خدا به او می‌دهد به همان میزان است. نیّت شما هر چه بهتر و خالصتر باشد، از اجر و ثوابی افزونتر برخوردار خواهید شد.
بنابراین باید به بها دادن به نیّت خود بیفزائید، نه به زینت دادن به اعمال خود!
مردان خدا برای رسیدن به اهداف بزرگ و ارزنده خود، نیاز کامل به توفیق و عنایات خداوند متعال دارند، و عنایت و کمک خداوند به میزان نیّت آنان است.
در روایتی که می‌آوریم، امام صادق‌علیه السلام پرده از این راز برمی‌دارند. آن حضرت می‌فرمایند:
اِنَّما قَدَّرَ اللّهُ عَوْنَ الْعِبادِ عَلی قَدْرِ نِیّاتِهِمْ، فَمَنْ صَحَّتْ نِیَّتُهُ تَمَّ عَوْنُ اللّهِ لَهُ وَمَنْ قَصُرَتْ نِیَّتُهُ، قَصُرَ عَنْهُ الْعَوْنُ بِقَدْرِ الَّذی قَصُرَ.(59)
خداوند به قدر نیّت مردم، کمک به آنان را مقدّر می‌فرماید؛ هر کسی که از نیّت صحیح و کامل برخوردار باشد، کمک خداوند به او به صورت کامل انجام می‌گیرد و هر کس در نیّتش قصور داشته باشد، به همان مقدار کمک به او تقلیل می‌یابد.
در این گفتار امام صادق‌علیه السلام یکی از رازهای کامیابی مردان بزرگ و عدم موفقیت دیگران را بیان می‌فرمایند؛ زیرا رمز کمکهای الهی به مردم را، نیّت خود آنان معرفی می‌نمایند.
نیّت و تصمیم، آن قدر کارساز و پرقدرت است که اگر تصمیم خود را تقویت کنید، ضعف جسمی شما برطرف می‌شود و از لحاظ بدنی نیز آمادگی انجام برنامه‌های سنگین را خواهید داشت. زیرا قدرت نیّت و قصد، درهم شکننده ضعف بدنی شما خواهد بود.
حضرت امام صادق‌علیه السلام می‌فرمایند:
ما ضَعُفَ بَدَنٌ عَمَّا قَوِیَتْ عَلَیْهِ النِّیَّةُ.(60)
هیچ بدنی دارای ضعف از چیزی که نیّت نسبت به آن قوی گشته نشده است.
بسیاری از ورزشکاران و آنان که تمرینات رزمی را انجام می‌دهند، از تقویت نیروهای روحی، بیش از تمرین‌های جسمی استفاده می‌کنند؛ زیرا دریافته‌اند که کاربرد تقویت فکر و اراده و قدرت در تصمیم گیری و نیّت، بیشتر در قوی ساختن اندام اثر دارد.
اکنون بسیاری از افراد معتقدند، جوانی و قدرت، یا پیری و ضعف، از یک

منشاء غیر جسمی سرچشمه می‌گیرد؛ آنان می‌گویند: هاله اثیری که اطراف بدن همه انسانها را فرا گرفته است، در قوّت و ضعف جسم انسان کاملاً مؤثّر است.
گرچه این موضوع مورد قبول همگان نیست؛ ولی بنابراین فرض، می‌توان گفت: فکر و اندیشه در هاله اثیری، و هاله در صحّت و سقم بدن و یا قدرت و ضعف آن و حتّی در حیات و مرگ بدن، مؤثّر است.

راه‌هایی برای تقویت اراده

1- شور و شوق، اراده شما را قوی می‌کند

شیطان راههای گمراهی را به گناه‌کاران نشان می‌دهد و آنان را به سوی گناه وسوسه و تحریک می‌کند؛ تا به این وسیله آنان را از راه راست دور کند و به خسران ابدی گرفتار نماید. یکی از این راهها شور و اشتیاق فراوان برای رسیدن به شهوات است. خداوند می‌فرماید:
»وَیُریدُ الَّذینَ یَتَّبِعُونَ الشَّهَواتِ اَنْ تَمیلُوا مَیْلاً عَظیماً «.(61)
اراده می‌کنند آنان که از شهوات پیروی می‌کنند، میل نمایند میلی عظیم.
میل عظیم یا شور و اشتیاق سوزان برای رسیدن به شهوات، با تحریک نفس امّاره و شیطان، در آنان ایجاد می‌شود و سرانجام آنان را گرفتار بدترین صحنه‌های گناه و اعمال زشت می‌نماید.
همان گونه که شور و اشتیاق فراوان برای رسیدن به شهوات، یک عامل بسیار قوی برای گمراهی گمراهان شمرده می‌شود؛ همین گونه شور فراوان برای رسیدن به اهداف بلند، عاملی نیرومند برای دست یافتن به مقصدهای بزرگ معنوی و علمی است.
بنابراین اگر مایل هستید به بزرگترین هدفهای عالی انسانی دست یابید و دوست دارید به آسانی به آن نائل شوید، در خود شور و شوق شدید ایجاد نمائید؛ تا اراده شما برای دستیابی به هدف، نیرومند شود. شور و شوق شدید سختی‌ها را آسان، دشواری‌ها را سهل و ساده و هدفهای دور را برای شما نزدیک می‌کند.
شور و شوق شدید، راههای ناهموار را برایتان هموار و موانع را از سر راهتان برمی‌دارد، و اراده شما را برای دست یافتن به هدف، قوی می‌نماید.
شور و شوق فراوان به یک موضوع باعث رها کردن مسائل دیگر می‌شود و آنها را به دست فراموشی می‌سپارد. برای این که هدف و ایده خود را از مسائل مختلف و پراکنده نجات داده و برای رسیدن به یک هدف بزرگ فعالیت کنید، باید بهترین هدفها را انتخاب نمائید و برای بدست آوردن آن در خود شور و شوق ایجاد کنید. اگر واقعاً برای رسیدن به یک هدف شوق پیدا کنید، امور دیگر را به دست فراموشی خواهید سپرد.
در روایتی که منسوب به امام صادق‌علیه السلام است، آن حضرت فرموده‌اند:
مَثَلُ الْمُشْتاقِ مَثَلُ الْغَریقِ، لَیْسَ لَهُ هِمَّةٌ اِلاَّ خَلاصُهُ وَقَدْ نَسِیَ کُلَّ شَیْءٍ دُونَهُ.(62)
مَثَل شخصی که مشتاق است، مثل کسی است که غرق شده باشد که اراده‌ای جز خلاصی خود ندارد و هر چیزی را غیر آن است، فراموش

می‌کند.
بنابراین فرمایش، کسی که اشتیاق به چیزی را در دل خود ایجاد می‌نماید، غیر آن را فراموش می‌کند و تمامی اراده و همّت خود را برای رسیدن به آن قرار می‌دهد.

2 - امید و آرزو همّت آفرین است

هر چه امید انسان بیشتر باشد، همّت او نیز بیشتر خواهد بود. انسانی که امیدوار است، از شوق و شوری فراوان برخوردار می‌شود. از این رو، جوانانی که به آینده خود امیدوار هستند و در آرزوی روزهای سرشار از معنویت و روحانیت به سر می‌برند؛ بیش از سایر مردم شور و شوقِ فرا رسیدن آن را دارند. و در نتیجه چون آرزوی بیشتری برای بدست آوردن مقامات معنوی دارند، بیشتر تلاش می‌کنند، بیشتر جستجو می‌کنند و بیشتر به نتیجه می‌رسند.
امّا آن دسته از مردم که نه شوری در سر دارند و نه شوقی در دل، گرفتار یأس و ناامیدی هستند. آنها به دلیل ناامیدی! از تلاش و کوشش - که وظیفه هر انسان روشندل و هر شیعه آگاه است - دست بر می‌دارند و همیشه کوله باری از غم و اندوه و یأس را بر دوش گرفته، روز خود را شب می‌کنند و شب را به روز می‌آورند؛ در حالی که فقط غمی بر غمهای خود افزوده‌اند؛ نه گرهی از مشکل خود یا دیگران باز نموده‌اند، نه از عذاب و رنج رهایی یافته‌اند و نه به دیار نور و معنویت راهی یافته‌اند!
آری این نتیجه عمر و زندگی آن گروه از مردمانی است که به خدای بزرگ و مهربان، با دیده ناامیدی می‌نگرند و امیدی به عنایات و توجّهات حیاتبخش اهل بیت عصمت‌علیهم السلام ندارند.

3 - از خداوند، خواهان اراده و همّت عالی باشید

دعاها، توسّلات و مناجاتهایی که از خاندان رسالت وارد شده، بهترین شیوه زندگی پربار و عالی‌ترین روش تربیتی را به انسانها می‌آموزد. باید بزرگترین هدفها، عالی‌ترین همّتها و راسخ‌ترین اراده‌ها را از مکتب انسان ساز اهل بیت‌علیهم السلام بیاموزیم.
آن بزرگواران علاوه بر فرمایشاتشان، در مناجات و دعاها نیز، بهترین درس زندگی را به ما آموخته‌اند. در مناجاة انجیلیّه امام سجّادعلیه السلام به درگاه خداوند عرض می‌کنیم:
اَسْأَلُکَ مِنَ الْهِمَمِ اَعْلاها...(63)
خداوندا، عالی‌ترین همّتها را از تو مسئلت می‌نمایم.
امام سجّادعلیه السلام در این جمله از مناجات، بارقه امید را در دل همه پیروان خود بوجود می‌آورند و کوتاه همّتان را با درخواستِ داشتن عالی‌ترین همّتها، امیدوار می‌نمایند.
این گفتار، هشداری بیدار کننده برای همگان است. همه باید بدانند: همّت عالی از آنِ گروهی اندک و ویژه افرادی خاصّ نیست؛ بلکه همه پیروان راستین مکتب تشیّع باید عالی‌ترین همّتها را از خداوند متعال درخواست کنند و در تحصیل آن بکوشند.

نتیجه بحث

اراده قوی و همّت مردانه، از نعمتهای بزرگ خداوند است. به وسیله آن می‌توانید بر فراز آسمان معنویت به پرواز درآئید. این قدرت را در خود ایجاد نمائید و از ضعف و سستی پرهیز کنید؛ تا بر شرافت و عظمت خود بیفزایید.
ضعف در تصمیم گیری، مهمّترین عامل رکود و توقّف شما است. با قدرت در تصمیم گیری به مرز موفقیّت و کامیابی نزدیک می‌شوید. بنا به فرمایش امام صادق‌علیه السلام قدرت در تصمیم گیری می‌تواند خلق و خوهای ناپسند را که جزء طبیعت انسان شده است، ریشه کن سازد و اخلاق نیکو و پسندیده را جایگزین آن نماید.
شکست در راهِ رسیدن به هدف نه تنها نباید اراده شما را تضعیف کند بلکه باید از شکست نیز درس عبرت بگیرید و بر قدرت اراده خود بیفزایید.
با اراده جدّی و همّت بلند، نه تنها می‌توانید به مقامات عالیِ انسانی راه یابید؛ بلکه می‌توانید به درجات ملائک راه یافته و تا حدّی پیشرفت کنید که آنان به خدمتگزاری شما مباهات کنند. پس تا فرصت را از دست نداده‌اید با اراده قوی کوه‌های موانع را از سر راه خود بردارید و به هدف عالی خلقت راه یابید.
به زندگانی اگر عزم آهنین داری
به زیر پا شودت کوه چون زمین هموار

5اهمیّت نظم و برنامه

نظم و برنامه، سامان دهنده زندگی و وسیله‌ای مؤثّر برای رسیدن به اهداف بزرگ است. با تشکیل برنامه منظم برای رسیدن به اهداف عالی، لحظات زندگی خود را با ثمر و پربار نمائید و برای استفاده بیشتر از ساعات عمر خود و جبران گذشته‌های از دست رفته، با کوششی بیشتر و تصمیمی قاطعتر به پیروی از برنامه منظم و صحیح بپردازید.
عمل به برنامه صحیح، انسان را منظم، متعهّد و معتقد به آنچه انجام می‌دهد، می‌نماید. سعی کنید رفتار روزانه شما بر طبق برنامه باشد؛ تا از لحظات عمر خود بهره‌مند شوید و از زندگی پربار و پرسود برخوردار باشید.
این راهی است که مردان بزرگ تاریخ از آن پیروی کرده و به آن پای‌بند بوده‌اند. شما نیز راه آنان را در پیش گیرید و هیچ گاه از داشتن نظم و برنامه صحیح و خداپسندانه غفلت نورزید.
سعی کنید در سرلوحه برنامه خود تا حدّ توان خویش، ترویج مکتب حیاتبخش خاندان وحی‌علیهم السلام را قرار دهید. در این صورت دست نوازشگر و کریمانه آن بزرگواران را بر سر خود احساس خواهید کرد.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام در وصیّتی که در آخرین لحظات زندگی خود نموده‌اند، به همه فرزندان و افراد خانواده و همچنین به همه کسانی که از مضمون این فرمایش اطلاع یابند، وصیّت و سفارش فرموده‌اند که نظم در کارها را رعایت کنند و با داشتن برنامه و نظم، سامان دهنده زندگی خود باشند:
قالَ اَمیرُالْمُؤْمِنینَ‌علیه السلام عِنْدَ وَفاتِهِ لِلْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ‌علیهما السلام: اوُصیکُما وَجَمیعَ وُلْدی وَاَهْلی وَمَنْ بَلَغَهُ کِتابی بِتَقْوَی‌اللّهِ وَنَظْمِ اَمْرِکُمْ... (64)
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام در هنگام وفات به امام حسن و امام حسین‌علیهما السلام فرمودند: شما و همه فرزندان و اهل خود و همچنین همه کسانی را که این گفتار به آنان برسد، وصیت می‌کنم به داشتن تقوای الهی و نظم در امورتان...
این پیام اوّلین مقام امامت عالم هستی، حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام است که روشنگر اهمیّت نظم و برنامه برای همگان است.

نظم، نشانه عدم تضادّ و برطرف کننده آشفتگی است

در صورتی که شما در امور و کارهای خود دارای نظم و برنامه باشید و با اراده قوی به آن عمل کنید؛ از بسیاری از تضادّهای درونی و اندیشه‌های بی‌حاصل و بیمارگونه نجات می‌یابید.
نظم و برنامه بهترین دلیل بر عدم تضادّ و اختلاف در اندیشه‌ها و آراء افراد است. اختلاف در برنامه حکومتها و یا ادارات، دلیل بر عدم وجود نظم در نظام حکومتی و اداری آنهاست. در هر اجتماع بزرگ و یا کوچکی که اختلاف وجود داشته باشد، نظم وجود ندارد و قدرت حاکمه، توانایی پیاده کردن برنامه‌های منظم را دارا نمی‌باشد.
نظم در هر جا وجود داشته باشد، گواه بر وجود قدرتِ تدبیر در آنجاست. نظمی که در عالم خلقت وجود دارد، دلیل بر آنست که نظام عالم بر اساس تدبیر اداره می‌شود. در نظمِ جهان دقّت کنید تا ببینید همان گونه که در ذرّات کوچک جهان نظم و برنامه وجود دارد، در کهکشانها نیز وجود دارد.
در نیمه دوّم قرن نوزدهم و در نیمه اوّل قرن بیستم، بشر راجع به دنیای »ذرّه« اطّلاعاتی بدست آورد و دریافت در درون ذرّه، نظم و قانونی حکومت می‌کند که هرگز تعطیل نمی‌شود.
الکترون درون اتم، در هر ثانیه سه کاتریلیون (3000/000/000/000/000) مرتبه در اطراف هسته اتم گردش می‌نماید، و هیچ جریانی این گردش را متوقّف نمی‌کند.
در یک ذرّه آهن، الکترون در هر ثانیه سه کاتریلیون مرتبه، اطراف هسته مرکزی می‌گردد. اگر آن را ذوب نمایند، باز در آهن مذاب، گردش الکترون اطراف هسته اتم در هر ثانیه سه کاتریلیون مرتبه است.
هرگاه آهن را آن قدر حرارت بدهند که مبدّل به گاز شود، باز الکترون، ثانیه‌ای سه کاتریلیون مرتبه اطراف هسته اتم می‌گردد.
فقط به یک ترتیب ممکن است که این حرکت دائمی و شگرف مختلّ شود، و آن در صورتی است که اتم را بشکافند؛ که در آن صورت الکترون از هسته دور می‌گردد؛ اما نه برای این که دیگر حرکت نکند، بلکه برای این که اطراف هسته دیگر به حرکت درآید.
همان نظم و قانونی که حکم می‌کند الکترون با آن سرعت به اطراف هسته اتم گردش نماید؛ حکم می‌کند زمین، اطراف خورشید، و خورشید، اطراف مجموعه ستارگان موسوم به »الجائی علی رکبتیه، یا هرکول« - و این مجموعه در اطراف کهکشان و کهکشان در اطراف چیز دیگری که از آن آگاه نیستیم، ولی تردید نداریم که به سوی آن می‌رود - گردش کند. (65)

نظم عجیب جهان دلیل بر آنست که در امر خلقت هیچ گونه آشفتگی وجود ندارد؛ زیرا اگر تضادّ و آشفتگی وجود می‌داشت، نظم جهان از هم می‌پاشید.
امام صادق‌علیه السلام به مفضّل می‌فرمایند:
وَالتَّضادُّ لایَأتی بِالنِّظامِ.(66)
تضّاد، نظم آور نیست.
همان گونه که نظم در خلقت جهان، دلیل بر آنست که اختلافی در تدبیر عالم نیست؛ همین گونه نظم در اجتماعات بزرگ و کوچک دلیل بر عدم اختلاف در آنها است. پس نه تنها در مسئله خلقت، بلکه در هر موردی که احتیاج به اداره نمودن شخص باتدبیری وجود دارد، تضادّ و اختلاف دلیل بر آنست که اداره آنجا بر اساس تدبیری که دارای نظم باشد، نیست.
بر این اساس برای رفع تضادّ و اختلافات باید با سامان دادن و نظم بخشیدن به برنامه‌های عملی، اختلاف را در زندگیهای اجتماعی و فردی ریشه‌کن ساخت.
نه تنها در برنامه‌های اجتماعی و خانوادگی نظم دلیل بر عدم تضادّ افکار است؛ بلکه در برنامه‌های شخصی نیز وجود نظم دلالت می‌کند که انسان دارای تضادّ و آشفتگی نیست و از برنامه منظّمی پیروی می‌کند؛ زیرا همان گونه که می‌دانیم نفس انسان، مجمع اضداد است. اندیشه‌ها، افکار گوناگون و هواهای نفسانی با دستورات عقلی او برخورد نموده و در درون انسان ایجاد تضادّ می‌کند.
مشوّش بودن و آشفتگی افکار در موارد بسیاری، به خاطر همین تضادّهاست. این گونه تضادّها گاهی باعث می‌شود انسان دست از کار کشیده و آینده خود را به دست حوادث بسپارد.
نوجوانان را در نظم کمک کنید
نظم و برنامه به این گونه تضادّها و اضطرابات پایان بخشیده و تشویش افکار و تخیّلات را بسوی برنامه‌ای صحیح سوق می‌دهد و با مرور زمان اندیشه‌های مضطرب در تحت برنامه‌ای صحیح، سامان می‌یابد.

نوجوانان را در نظم و برنامه صحیح کمک کنید

به دلیل وجود اندیشه‌ها و تخیّلات گوناگون، نوجوانان نوعاً قدرت کامل برای برنامه ریزی، نظم و سامان دادن به امور لازم را ندارند. اولیاء آنان باید آنها را در منظم ساختن برنامه‌های روزانه کمک کنند؛ تا با رشد سنّی، قدرت و توانایی نظم بخشیدن به کارها را بدست آورند.
تضادّ درونی و تحریک قوه شهوانی در جوانان آن گاه که به مرز سی و پنج سالگی وارد می‌شوند، رو به افول می‌گذارد و نوعی آرامش نسبی جایگزین تحریکات جنسی و تضادّ نفسانی می‌شود؛ از این رو، برنامه ریزی و پیروی از نظم صحیح برای انسان در این دوره آسانتر می‌شود.
گفتاری را که اینک از حضرت امام رضاعلیه السلام می‌آوریم، تشریح کیفیّت تأثیر حالاتِ جسمانی انسان بر امور نفسانی اوست:
قالَ مَوْلانا الرِّضا صَلَواتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فی الرِّسالَةِ الذَّهَبِيَّةِ ... ثُمَّ يَدْخُلُ فِی الْحالَةِ الثالِثَةِ اِلی اَنْ تَتَکامَلَ مُدَّةَ الْعُمْرِ سِتّينَ سَنَةٍ فَيَکُونُ فی سُلْطانِ الْمِرَّةِ السَّوْداءِ وَهِیَ سِنُّ الحِکْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ وَالْمَعْرِفَةِ وَالدِرايَةِ، وَانْتِظامِ الْاُمُورِ، وَصِحَّةِ النَّظَرِ فِی الْعَواقِبِ، وَصِدْقِ الرَّأْیِ.(67)
... سپس انسان در حالت سوّم یعنی سی و پنج سالگی وارد شده تا آن که عمر به شصت سال برسد، در این دوران سوداء بر انسان سلطنت دارد و دوره حکمت، موعظه، معرفت و درایت است و همچنین زمان نظم و سامان گرفتن امور و زمان صحیح بودن دوراندیشیهای انسان و درستی رأی اوست.
بنابراین انسان قبل از ورود به حالت سوّم زندگی، نیاز بیشتری به نظم و برنامه صحیح وجود دارد؛ تا بر اثر تحریکات ناخوشایند این دوران، از وقوع مسائل انحرافی جلوگیری شود و شور و شوق جوانان و نوجوانان بسوی مسائل حیاتی راهنمایی و هدایت شود.
حضرت امام رضاعلیه السلام دوره سوّم عمر را تا سنین شصت سالگی، دوران انتظام امور می‌دانند و آن را زمان کسب معارف و بدست آوردن حکمت و درایت می‌نامند. بنا به فرمایش آن حضرت، در این زمان باید انسان بگونه‌ای رفتار کند که درباره آینده کارهای خود بتواند بصورت صحیح پیش‌بینی کند و رأی و عقیده‌اش درست باشد.

نظم و برنامه راهی مؤثّر برای بهره‌گیری از وقت

برای جلوگیری از وقت کشی و از بین رفتن ساعات عمر و زندگی خود، باید برنامه‌ای منظم ترتیب داده و متعهّد شوید رفتار شما مطابق آن باشد. اگر اصل اعمال شما صحیح باشد و طبق برنامه‌ای صحیح و مرتّب رفتار کنید، زندگی شما پربرکت و پربار خواهد بود. حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرمایند:
بَرَکَةُ الْعُمْرِ فی حُسْنِ الْعَمَلِ.(68)
برکت و پربار بودن عمر، در نیکو بودن عمل است.
و نیکوئی عمل تنها به نیک بودن اصل عمل نیست، بلکه نیک بودن روش آن را نیز شامل می‌شود.
به همین دلیل بزرگان ما زندگی خود را با داشتن نظم و برنامه و پای‌بند بودن به آن، سپری نموده و از زندگی پرثمر و پربار بهره‌مند بوده‌اند. به عنوان نمونه، گوشه‌ای از زندگی شخصیّت معروف جهان تشیّع، مرحوم شیخ مرتضی انصاری را می‌آوریم.

از برنامه‌های مرحوم شیخ این بوده است که لوازم تهجّد مادرش را - که از زنان متعبّده بود و نماز شب را تا هنگام مرگ ترک نکرد - خودش انجام می‌داد. حتّی آب وضویش را در مواقع احتیاج گرم می‌کرد. و چون مادرش در آخر عمر نابینا شده بود، او را بر مصلاّیش قرار می‌داد و سپس خود به نوافل شب مشغول می‌گشت.
از برنامه‌های مرحوم شیخ این بود که چون از مجلس تدریس برمی‌گشت، اول به نزد مادر می‌رفت و برای بدست آوردن دل او با وی سخن می‌گفت و از حکایات و وضع مردم پیشین و طرز زندگی آنان پرسش می‌کرد و مزاح می‌نمود تا مادر را می‌خنداند؛ آن گاه به اطاق عبادت و مطالعه می‌رفت.
روزی شیخ به مادر گفت: یاد داری زمانی که به مقدّمات مشغول بودم و مرا برای کارهای خانه می‌فرستادی و من پس از درس و مباحثه آن را انجام می‌دادم و به منزل می‌آمدم، شما خشمگین می‌شدی و می‌گفتی: »اجاقم کور است« حال اجاقت کور است؟! مادر از روی مزاح گفت: آری! حالا هم اجاقم کور است! زیرا در آن موقع احتیاجات منزل را برطرف نمی‌کردی و اینک که به مقامی حائز گشته‌ای، به سبب احتیاطی که در صرف وجوه شرعیّه می‌نمائی، ما را تحت فشار قرار داده‌ای!
روزی مادر به شیخ زبانِ اعتراض گشود و گفت: با این همه وجوهاتی که شیعیان از اطراف نزد شما می‌آورند، چرا برادرت »منصور« را کمتر رعایت می‌کنی و به او مخارجی را که لازم دارد نمی‌پردازی!
مرحوم شیخ در این هنگام بی‌درنگ کلید اطاقی را که وجوه شرعیّه را در آن نهاده بود، به مادر داد و گفت: هر قدر صلاح می‌دانی به فرزندت بده؛ ولی در روز قیامت خودت پاسخگو باش!
آن زن صالحه چون خود را در برابر محذور مشاهده کرد، از آن کار امتناع ورزید و گفت: هیچ گاه برای رفاه چند روزه فرزندم خود را در قیامت مبتلا و گرفتار نخواهم کرد.
مادر شیخ به سال 1279 قمری در نجف اشرف از دنیا رفت و شیخ از شدّت علاقه‌ای که به او داشت، در مرگش سخت متأثّر و غمناک شد؛ تا آنجا که بعضی از اصحابش به او اعتراض کردند. شیخ در جواب فرمود: گریه و تأسّفم نه برای آنست که مادر را از دست داده‌ام، بلکه به خاطر این است که بسیاری از بلاها به سبب وجود آن مخدّره از ما دفع می‌شد و چه برکتها که خداوند متعال به خاطر وجود او بر ما ارزانی می‌داشت.(69)
احتیاط مرحوم شیخ انصاری در برنامه‌های خود آن قدر زیاد بود که

استادش مرحوم صاحب جواهر او را از کثرت احتیاط نهی می‌کرد.
صاحب جواهر در روزهای آخر زندگی دستور داد مجلسی تشکیل شود که همه علمای طراز اول نجف اَشرف در آن شرکت کنند. مجلس در خدمت صاحب جواهر تشکیل گردید؛ ولی مرحوم شیخ در میان آن گروه نبود.
صاحب جواهر فرمود: شیخ مرتضی را نیز حاضر کنید. پس از جستجو دیدند شیخ در گوشه‌ای از حرم یا صحن شریف رو به قبله ایستاده و برای شفای صاحب جواهر دعا می‌کند و از خدای می‌خواهد که او از این مرض شفا یابد. پس از پایان پذیرفتن دعا، شیخ را به مجلس بردند.
صاحب جواهر شیخ را بر بالین خود نشاند و دستش را گرفته بر بالای قلب خود نهاده و گفت: الآن طاب لی الموت یعنی اکنون مرگ بر من گوارا شد.
آن گاه به حاضرین فرمود: هذا مرجعکم من بعدی ایشان پس از من مرجع شما خواهد بود و به شیخ فرمود: قلّل من احتیاطک؛ فإنّ الشریعة سمحة سهلة یعنی احتیاطات خود را کم کن، زیرا که دین اسلام آسان است.
»ناگفته نماند که این عمل از صاحب جواهر برای آن بود که مرحوم شیخ بیشتر معرّفی شود و گرنه برای نائل شدن به مقام مرجعیّت لازم نیست که مرجع قبلی کسی را تعیین نماید.«(70)
با آن که صاحب جواهر به او سفارش کرده بود کمتر احتیاط نماید، ولی مرحوم شیخ به احتیاطات خود معتاد بود؛ زیرا با آن همه وجوهات که از چهل میلیون شیعه روی زمین نزدش می‌آوردند، مانند یک فقیر گذران می‌کرد و حتّی اموالی که به عنوان تحفه و هدیه به خدمتش می‌آوردند، بین طلاّب و مستمندان قسمت می‌نمود. مقداری از آن را هم برای آزاد نمودن زوّاری که در راه مشهد اسیر ترکمنها می‌شدند، می‌فرستاد.(71)
برنامه عباداتی که مرحوم شیخ از سن بلوغ تا آخر عمر آنها را ادامه داد، - گذشته از فرایض و نوافل شبانه روزی و ادعیه و تعقیبات - عبارت بود از: قرائت یک جزء کلام‌اللّه و نماز حضرت جعفر طیّار و زیارت جامعه و زیارت عاشورا در هر روز!(72)
این گوشه‌ای از برنامه عملی یکی از چهره‌های درخشان شیعه است. با جستجو در تاریخ مکتب ما، با نمونه‌های فراوانی از این گونه برنامه‌ها در زندگی مردان بزرگ آشنا می‌شوید.

نتیجه بحث

راه و روش شخصیّتهای برجسته و مردان بزرگ مکتب ما، دارا بودن نظم و انضباط و ترتیب برنامه دقیق در زندگی است. همه شیفتگان خاندان وحی برای پیشرفت معنوی و آشنایی با حقایق جهان هستی، باید دارای نظم و انضباط باشند و از برنامه‌ای صحیح پیروی کنند.
به همین دلیل حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام در وصیّت خود، ما و همه کسانی را که از مضمون پیام آن بزرگوار آگاهی یابند؛ به تقوا و پرهیزکاری و داشتن نظم در امور، سفارش و توصیه نموده‌اند. بنابراین موظّف هستیم با تهیّه برنامه کامل، رفتار خود را منظم نمائیم؛ تا از سرگردانی، تضادّ و تشویش درونی رهایی یافته و از آینده‌ای پربار برخوردار شویم.
از هم اکنون به فکر آینده خویش باشید، و برای بدست آوردن آینده درخشان برنامه صحیحی را برای خود تنظیم نموده و به آن عمل کنید.
سعی کنید تا حدّ توان در سرلوحه برنامه خویش، تبلیغ از مکتب حیاتبخش اهل بیت اطهارعلیهم السلام را قرار دهید. در این صورت لحظات زندگی شما در اوج صفا و معنویّت قرار می‌گیرد و در راه تکامل روحی و معنوی موفّق می‌شوید.

از نظم جهانِ عبرت انگیز
این دُرِّ سخن به گوشت آویز
خواهی بکمال راه یابی
با صبغه نظم، عمل بیامیز

انسان با محدودیّتی که دارد، در برابر جهانی پهناور از اسرار و علوم و اطلاعات قرار دارد. ذهن محدود ما، چگونه می‌تواند همه امور را اعمّ از مسائل حیاتی و ارزشمند و موضوعات واهی و بی اساس، در خود جای دهد؟! پس چون گنجایش فکر ما محدود است، باید متوجّه باشیم به دلیل ظرفیّت محدودی که داریم، به امور مهم و حیاتی بپردازیم و ذهن خود را متوجّه به مسائل بی‌ارزش و بی‌محتوا نکنیم.
تفریحات بیجا، خواندن کتابهای بی‌ارزش، معتاد شدن به برنامه‌های گوناگون رادیو و تلویزیون، به آسانی فکر و ذهن را اشغال می‌کند و از پرداختن به امور مهم و حیاتی باز می‌دارد.
برای دستیابی به هدفهای عالی، باید از این گونه امور چشم پوشی کنید و ذهن خود را از آنها فارغ نمائید؛ تا وقت و فرصت برای رسیدن به امور مهم داشته باشید.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرمایند:
اِحْذِرُوا ضِیاعَ الْاَعْمارِ فِیما لایَبْقی لَکُمْ فَفائِتُها لایَعُودُ.(73)
از ضایع کردن عمرهای خود در آنچه برای شما باقی نمی‌ماند، دوری گزینید؛ زیرا عمرهای از دست رفته باز نمی‌گردند.
هم اکنون تصمیم بگیرید آینده شما نسبت به گذشته شما، از کیفیّتی برتر برخوردار باشد و اگر اینک از گذشته خود پشیمان هستید، کاری نکنید که در آینده افسوس این زمان را بخورید. حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرمایند:
بادِرِ الْفُرْصَةَ قَبْلَ اَنْ تَکوُنَ غُصَّةً.(74)
از فرصتها استفاده کن؛ قبل از آن که مایه افسوس شود.
از هر جای ضرر که برگردید، به نفع شما است. پس در هر موقعیّتی که هستید، سعی کنید آینده‌ای بهتر از گذشته داشته باشید. از فرصتی که دارید استفاده کنید و تا مهلت دارید از لحظات عمر خود بهترین استفاده را بدست آورید.

بهره‌گیری علّامه مجلسی از عمر خویش

شخصیّتهای بزرگ و مردان نامیِ تاریخ ما، با رفتار و کردار نیک و خدا پسندانه خود، از فرصتها بهترین استفاده‌ها را نمودند و نام نیکشان را جاودانه ساختند. شما نیز لحظات زندگی خود را ارج نهید و با اعمال شایسته و پرثمر، نتیجه‌ای جاویدان و همیشگی بدست آورید.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام می‌فرمایند:
اَلْاَیَّامُ صَحائِفُ آجالِکُمْ، فَخَلِّدُوها اَحْسَنَ اَعْمالِکُمْ.(75)
روزها، صفحه‌های اجلهای شما است؛ پس با اعمال نیک آن را جاویدان سازید.
علّامه مجلسی شخصیّت بی‌نظیری است که این گونه عمل کرد و نام خود را جاویدان ساخت. او از عمر گرانبهای خود بهترین استفاده‌ها را برد و از فرصتی که برایش پیش آمد، به بهترین وجه بهره‌برداری نمود.
باید علّامه مجلسی را حامی دین اسلام و مجدّد شرایع و سنن رسول اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم و زنده کننده آثار اهل بیت‌علیهم السلام دانست. او اسلام و مسلمین را رهین قلم خود نمود. از مرحوم علّامه بحرالعلوم نقل شده است که آرزو می‌فرمود همه تألیفاتش در دیوان عمل مجلسی درج شود و در عوض آن، یکی از کتابهای فارسی او را - که ترجمه متون اخبار اهل بیت‌علیهم السلام و در جمیع اقطار عالم شایع است - در دیوان عمل او بنویسند.
آری کتب فارسی علّامه مجلسی در قلوب فارسی زبانان، دارای تأثیرات فراوان است.
روزی صاحب جواهر در جلسه درس فرمود: دیشب خواب دیدم گویا در مجلس بزرگی وارد شدم که در آن گروهی از علماء جمع شده‌اند و دربانی بر در ایستاده بود با اجازه او وارد مجلس شدم. دیدم علماء متقدّم و متأخّر در آن محضر نشسته‌اند و در صدر مجلس علّامه مجلسی قرار گرفته است. تعجّب کردم! و از دربان علّت تقدّم او را بر سایر علماء، پرسش نمودم. گفت: زیرا مجلسی نزد ائمّه‌علیهم السلام، به باب العلماء معروف است.
شاگردان مجلسی بالغ بر هزار نفر بوده‌اند. مجلسی به سال 1037 تولّد یافته و در شب بیست و هفتم ماه رمضان 1110 از دنیا رحلت نمود و قبر شریفش در مسجد جامع اصفهان نزدیک قبر والدش واقع است و مزار مردم می‌باشد.(76)
آری علّامه مجلسی با استفاده و بهره‌گیری از »صحائف آجالِ« خویش، »احسن اعمال« را با نوشتن بهترین کتابها در ترویج از مکتب اهل

بیت‌علیهم السلام انجام داد. او به این گونه نام خود را در جهان، درخشان و جاویدان ساخت.

وقت و فرصت را از دست ندهید

انسان، محدود به حدود و قیودی است که یکی از آنها قید زمان است. همه بزرگان ما آنچه را که وسیله پیشرفت و برتری آنان شده است، در محدوده‌ای از زمان انجام داده‌اند. اگر در گذشته رفتار ما همچون آنان نبوده است، باید قدر مهلت باقی مانده را بدانیم و به ارزش آن توجّه داشته باشیم.

فرصت غنیمت است حریفان در این چمن
فرداست همچو گل همه بر باد رفته‌ایم

ساعات زندگی و لحظاتی را که می‌گذرانیم، مهلت‌هایی است که کم‌کم از دست می‌دهیم. شخص خردمند و زیرک کسی است که فرصتی را که دارد، غنیمت شمارد و از آن به بهترین وجه استفاده کند.

حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرمایند:

لَوْ صَحَّ الْعَقْلُ لَاغْتَنَمَ کُلُّ امْرَءٍ مَهَلَه.(77)

اگر عقل سالم باشد، هر شخصی مهلتی را که دارد، غنیمت می‌شمارد.

ما باید توجّه داشته باشیم که وقت ما، بزرگترین سرمایه وجود و هستی ماست. این حقیقتی است که عقل و خرد بر آن شهادت می‌دهد. از این روی هر انسانی باید مهلتی را که دارد، غنیمت شمرده و مهلت موجود را از دست ندهد. این واقعیّتی است که عقل و خرد پذیرای آنست.

آنچه ندارد عوض ای هوشیار
عمر عزیز است غنیمت شمار

آری اهل بیت عصمت‌علیهم السلام درباره ارزش وقت و قیمت آن سخنان فراوانی بیان نموده‌اند و با نکاتی که در بیانات خود ذکر فرموده‌اند، به ما هشدار داده‌اند که مواظب لحظات عمر خود باشیم و ساعتی از ساعات زندگی را بدون بهره‌مند شدن از آن، از دست ندهیم و توجّه داشته باشیم هر لحظه‌ای که از وقت ما می‌گذرد، همان مقدار از عمر ما کم می‌شود.

حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرمایند:

اَلْعُمْرُ تُفْنیهِ اللَّحَظاتُ.(78)

عمر را لحظاتی که می‌گذرد، فانی می‌سازد.

ما با هر نفسی که می‌کشیم و با هر لحظه‌ای که می‌گذرانیم، مقداری از عمر خود را از دست می‌دهیم.

روز را رایگان زدست مده
نیست امید آن که باز رسد

آنان که شبانه‌روز خود را به انجام کارهای نیک و پسندیده می‌گذرانند و از وقت گذرانی و اتلاف عمر پرهیز می‌کنند؛ صفحات درخشانی را در صحیفه

اعمال خود به جای می‌گذراند و نتیجه‌ای ابدی و جاویدان بدست می‌آورند.
آیا بهتر نیست ما نیز از این گونه افراد باشیم؟

نتیجه بیکاری

شخص‌بیکار، هدف و مقصدی‌ندارد، تا برای رسیدن به آن همّت نماید؛ از این جهت بیکار می‌نشیند و به خیالات و توهّمات یا گفتگوهای بی‌فایده و حرام می‌پردازد و قلب خود را مجمع شیاطین قرار می‌دهد. انسانِ باایمان، هیچ گاه نباید بیکار بنشیند؛ تا قلب او جایگاه شیطانها و مغزش مرکز افکار پست و زشت قرار نگیرد.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام در کلمات قصار خود می‌فرمایند:
اَلْمُؤْمِنُ ... مَشْغُولٌ وَقْتُهُ.(79)
انسان مؤمن، وقتش پر است.
زیرا یا به کارهای مادّی اشتغال دارد و ضروریات زندگی را فراهم می‌کند و یا به عبادت و ذکر خداوند می‌پردازد و جهان آخرت را آباد می‌سازد. بر اثر اشتغالات گوناگون و فراوانی که دارد، فراغتی ندارد تا فرصت انجام اعمال ناشایست را داشته باشد.
بیشتر افرادی که مرتکب رفتار زشت و اشتباه می‌شوند، بر اثر بیکاری و فرصتی است که دارند. جوانان - مخصوصاً - هیچ گاه نباید بیکار باشند؛ تا زمینه انجام اشتباهات برای آنان فراهم نباشد. در روایات وارد شده است:
اِنَّ اللَّهَ یُبْغِضُ الشَّابَّ الْفارِغ.
خداوند، دشمن جوانی می‌باشد که بیکار است و فراغت دارد.

اتلاف وقت یا خودکشی تدریجی!

بنابر آنچه گفتیم، نکته بسیار مهمّی که باید به آن توجّه داشته باشیم، مسئله عمر و ارزش آنست. وقت گذرانی و تأخیر انداختن برنامه‌های ضروری و امروز و فردا کردن، باعث محرومیّتهای فراوان برای انسانها است.
باید بدانیم آینده ما ثمره امروز و دیروز ما است. آینده ما شاخه و برگ گذشته و امروز ما است. و گذشته و حال ما، ریشه درخت زندگی آینده ما را تشکیل می‌دهد.

مکن در کارها زنهار تأخیر
که در تأخیر آفتهاست جانسوز
بفردا افکنی امروز کارت
زکُندیهای طبع حیلت آموز
قیاس امروز گیر از کار فردا
که هست امروز تو فردای دیروز

با اتلاف عمر نه تنها از گذشته خود بهره‌ای نمی‌برید؛ بلکه آینده خود را نیز بی‌ثمر می‌سازید و در واقع، اتلاف وقت را باید خودکشی تدریجی بدانیم.

از گذشته خود عبرت بگیرید

عبرت گرفتن از سرد و گرم دنیا از صفات مردان بزرگ است. آنها از بررسی حالات دیگران و نیز با دقّت در امور گذشته خود، درسهای بزرگی می‌آموزند و بر اساس همین آموزشها، آینده خود را می‌سازند و با عبرت گرفتن از گذشته خود و دیگران، آینده خویش را درخشان می‌نمایند.
عبرت گرفتن از وقتها و فرصتهای فراوانی که در گذشته از دست رفته، قیمت و ارزش باقی مانده عمر را روشن می‌کند و انسان را وادار می‌نماید آینده را همچون گذشته به تباهی نکشد و از باقی مانده عمر نتیجه‌ای که جبران کننده گذشته باشد، بدست آورد. حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرمایند:
لَو اعْتَبَرْتَ بِما اَضَعْتَ مِنْ ماضِی عُمْرِکَ لَحَفِظْتَ ما بَقِیَ.(80)
اگر از آنچه از عمر گذشته خود که آن را ضایع ساخته‌ای عبرت بیاموزی، باقی مانده عمر خود را حفظ خواهی کرد.
اگر تاکنون بسیاری از ساعات زندگی خود را بدون آن که بهره و نتیجه‌ای از آن گرفته باشید، از دست داده‌اید؛ برای باقی مانده عمر خود ارزش بیشتری قائل شوید و سعی کنید گذشته بی‌حاصل را با آینده پربار و بابرکت جبران کنید. اگر ارزش عمری را که به رایگان از دست داده‌اید بدانید، برای باقی مانده آن ارج بیشتری قائل می‌شوید.

از گذشته دیگران پند بیاموزیم

در بحث تجربه و لزوم آن گفتیم: ما نه تنها از تجربه خود، بلکه از تجربه دیگران نیز باید درس بیاموزیم.
تاریخ را بنگریم و زندگی مردان بزرگ مکتب شیعه را مورد بررسی و تحلیل قرار دهیم و از تجربه‌های آنان در فعالیّتها و کوششهای فردی و اجتماعی همچون گنجی پربها بهره گیریم.
یکی از فوائد ارزنده استفاده از تجربیّات دیگران، بهره‌گیری از وقت و استفاده از فرصتهایی است که از این راه می‌توانیم بدست آوریم. ما باید از راهی که دیگران رفتند و از برنامه‌ای که دیگران انجام دادند و از نتیجه‌ای که آنان گرفتند، تجربه بیاموزیم.
راه‌ها و کارهای پسندیده گذشتگان را هر چه بهتر و زودتر انجام دهیم و مسیرهای غلط و کارهای اشتباهی را که آنان تجربه کردند، رها کنیم و عمر پرارزش خود را با تجربه کارهای غلطی که دیگران انجام دادند، از دست ندهیم.
به جای آن که عمر خود را به تجربه راهی که به آن آشنایی کامل نداریم، از دست بدهیم؛ می‌توانیم با مطالعه و بررسی احوالات پیشگامان آن راه، نتیجه آن را بدست آورده و ساعات زندگی خود را به تکرار اشتباهات دیگران نپردازیم.
مردان بزرگ، کسانی هستند که با کوششهای خود تاریخ را متحوّل می‌نمایند نه آنان که با تکرار اشتباهات دیگران، تاریخ را تکرار می‌کنند.
پس سعی کنید با شناسایی راه‌ها و برنامه‌های اشتباهی که دیگران انجام دادند، وقت پرارزش خود را با تکرار اشتباهات آنان از دست ندهید.

وقت خود را برای اهداف شخصی دیگران، از دست ندهید

بسیاری از مردم لحظات پرارزش زندگی خود را به کار و فعالیّت می‌گذرانند، از سستی و ضعف می‌گریزند و به کوشش و تلاش دست می‌زنند؛ ولی از سرمایه زندگی خود سودی نمی‌برند و از زحماتی که می‌کشند، فایده و بهره‌ای نمی‌بینند.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام در این باره می‌فرمایند:
یُفْنی عُمْرَهُ فی مَنْفَعَةِ غَیْرِهِ.(81)
عمر خود را در راه استفاده دیگران از دست می‌دهد.
در اجتماعات جهان؛ بسیاری از کارگران، کارمندان، دانشجویان و افرادی که در امور مادّی دچار کمبود هستند، از این گونه افراد می‌باشند.
تلخیها، سختیها، زحمتها و ... از آنِ اینان است؛ ولی سود و بهره‌ای که حاصل کوششهای آنانست، به دست افرادی دیگر می‌رسد. متأسّفانه بسیاری از مظلومین جامعه، از ظلم و ستمی که بر آنان وارد می‌شود، آگاهی ندارند.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام که پشتوانه مظلومین و پناهگاه رنجدیدگان جهانند - در کلام کوتاهی که آوردیم - همه مردم را آگاه می‌کنند که عمر خود را برای منفعت و بهره دیگران ضایع نسازند.

از فرصتها استفاده کنیم

همه شخصیّتهای بزرگی که به اهداف عالیه خود رسیده‌اند و در طول زندگی موفقیتهای شایانی بدست آورده‌اند، در سایه استفاده از عمر و غنیمت شمردن وقت بوده است. آنها از اتلاف وقت دوری کرده و از فرصتهائی که پیش آمده، بهترین استفاده را نموده‌اند. برای همه مردم فرصتهایی پیش می‌آید که باید آن را غنیمت دانسته و به گونه‌ای بسیار عالی از آن بهره‌برداری کنند.
متأسفانه در جامعه ما و در وضعیّت کنونی، چندان توجّهی به ارزش وقت نمی‌شود و فرصتهایی که پیش می‌آید، از دست می‌رود و اگر توجّهی به آن شود، پس از ربوده شدن فرصتهاست و حال آن که پشیمانی سودی ندارد.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرمایند:
اَلْفُرَصُ خُلْسٌ.(82)
فرصتها، ربودن است.
یعنی در میدان عمل باید فرصتها را با گوی سعادت بربائیم.
با این که فرصتها، به سرعت از دست انسان گرفته می‌شود، چرا آن را از دست بدهیم و پس از این که آن را از دست دادیم، متأسّف شویم؟!
هر روز از عمر ما و هر ساعت از زندگی ما، فرصتی است برای ما که می‌توانیم آن را غنیمت شمرده و از آن استفاده کنیم.

تا آخرین نفس از عمر خود استفاده کنید

باید سعی کنید تا آخرین لحظه و تا آخرین نفس وظیفه خود را انجام دهید و لحظات عمر را در اموری که مورد رضایت خداوند نیست، از دست ندهید.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرمایند:
إِنَّ أَنْفاسَکَ أَجْزاءُ عُمْرِکَ، فَلاتُفْنِها إِلاّ فی طاعَةٍ تُزْلِفُکَ.(83)
نفسهای تو، اجزاء عمر توست؛ پس آن را از دست مده، مگر در عبادتی که باعث تقرّبِ بیشتر تو باشد.
بزرگان ما تا آخرین لحظات زندگی و تا آخرین نفس، بهترین استفاده را از فرصتی که داشته‌اند، برده‌اند. مرحوم آیة اللّه العظمی حاج سیّد محمّد حجّت که از علمای بزرگ و شخصیّتهای برجسته تاریخ شیعه است، از این گونه افراد است.
مرحوم آیة اللّه العظمی آقای حاج شیخ مرتضی حائری درباره آن بزرگوار می‌نویسد: ایشان در زمان آقای بروجردی رحمةاللّه تعالی علیه، تقریباً مرجع مطلق یا اکثر آذربایجان بودند و در تهران هم آذربایجانیها شاید نوعاً و بعضی از غیر آذربایجانیها به ایشان مراجعه می‌کردند.
اوائل زمستان سالی که مرحوم شدند هنوز هوا کاملاً سرد نشده بود، ایشان مشغول تعمیر خانه بودند و یک قسمتی را هم خاک برداری کرده بودند که بنای جدیدی بسازند و در قسمت دیگری هم کارگرها مشغول کارهای لازم دیگر بودند؛ از جمله حفر چاه یا سنگ بند کردن آن. بانی این تعمیرات یکی از ارادتمندان ایشان بود.
یک روز صبح خدمت ایشان رفتم. در اندرون روی تختِ نشسته بودند و حالشان عادی بود. ایشان به واسطه برنشیتِ مزمن نوعاً موقع سردی هوا نفس تنگی شدیدی داشتند؛ ولی در آن موقع با سردی هوا، حال ایشان معمولی به نظر می‌رسید.
مطّلع شدم که بنّا و کارگرها را رد کرده‌اند. گفتم: آقا چرا آنها را جواب گفته‌اید؟ بطور صریح و جزم گفت: من بنا هست بمیرم، دیگر بنّایی برای چه؟! من هم چیزی نگفتم.
روز دیگری که به ظنّ قوی چهارشنبه بود، خدمتشان رفتم؛ آقای حاج سیّد احمد زنجانی مقابل ایشان نشسته بود. اوراق و اسناد مالکیّت و غیره را به آقای زنجانی دادند و آنچه پول نقد در جعبه بود، به بنده دادند که به مصارف معیّنه برسانم. یک قسمت از آن را هم سهم من قرار دادند.
قبلاً وصیّت خود را در چند نسخه نوشته بودند که یکی از آنها را نزد من فرستادند و الآن موجود است. وصیّت کرده بودند که آنچه پول نزد وکلای ایشان موجود است، همه سهم مبارک امام‌علیه السلام است و زمینی که

بعداً قسمت عظیمی از مسجد آقای بروجردی شد، ایشان برای مدرسه خریده بودند و به اسم خودشان بود. در وصیّتنامه نوشته بودند که آن هم از سهم مبارک امام‌علیه السلام است و ارث برده نمی‌شود و اگر آقای بروجردی خواستند به ایشان برای مسجد بدهند. غرض آن که پولشان منحصر به همان محتوای جعبه بود و چند روز بود که پول وجوه از کسی نمی‌گرفتند.
وقتی که وجوه محتوای جعبه را به من دادند که به مواردش برسانم، در حالی که دستهایشان به طرف آسمان بود، گفتند: خدایا من به آنچه تکلیف داشتم عمل کردم، تو هم مرگ مرا برسان.
من که رویم به ایشان باز بود، گفتم: آقا شما بی‌خود این قدر ترسیده‌اید؛ شما هر سال در زمستان همین ناراحتی را دارید، بعداً خوب می‌شوید. فرمود: نه؛ فوت من ظهر است. من دیگر چیزی نگفتم و فوراً در پی انجام فرموده ایشان رفتم و از لحاظ این که مبادا ایشان ظهر همان روز وفات نمایند و تکلیف این پولها معلوم نشود که آیا به ورثه بدهم یا به همان موارد؛ درشکه گرفته و سوار شدم و تا ظهر نشده بود، انجام دادم.
ایشان ظهر آن روز وفات نکردند و شنبه بعد از آن چهارشنبه وفات کردند. ظهر شنبه تا فوت نمودند من آمدم منزل بیرونی، صدای اذان از مدرسه حجّتیّه تازه بلند شده بود.
در یکی از همان شبها به من گفتند: قرآن را به ایشان بدهم. قرآن را باز کردند، اول صفحه، جمله شریفه »لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ «(84) بود، ظاهراً ایشان گریه کردند. مهر خود را همان شب یا شبی دیگر شکستند.
یکی از روزهای نزدیک وفات بود که در یک آن، چشمش به در بود و پیدا بود که یک چیز بالخصوص را مشاهده می‌کند و می‌گفت: آقا علی بفرما، ولی طولی نکشید که به حال عادی برگشت. در دو سه روز آخر، نوعاً مشغول ذکر و راز و نیاز بود.
روز وفات ایشان، من با کمال اطمینان درس مکاسب را در منزل گفتم و پس از آن رفتم در همان اطاق کوچک که ایشان بستری بودند. در آن هنگام فقط دختر ایشان که زوجه این جانب است، آنجا بود و خود آقا رویشان به طرف دیوار بود و مشغول ذکر و دعا بود. ایشان گفت: آقا امروز یک مقداری مضطرب است. دلیل اضطراب ایشان ظاهراً همان ذکر و دعای زیاد بود.
من سلام کردم جواب دادند. گفتند: امروز چه روزی است؟ گفتم: روز شنبه است. گفتند: آقای بروجردی به درس رفتند؟ گفتم: آری. از صمیم قلب - شاید چند مرتبه - گفتند: الحمدللّه.
غرض، دختر ایشان گفتند: قدری تربت به ایشان بدهیم. گفتم: خوب است. ایشان تربت را فراهم کردند، من خدمتشان عرض کردم که میل بفرمائید.

ایشان نشستند و من استکان را جلوشان بردم ، خیال کردند غذا یا دواست، قدری با اوقات تلخی گفتند: این چیست؟ گفتم: تربت است. فوری قیافه باز شد و آب تربت را تا آخر سر کشیدند و بعداً این کلمه را من خودم شنیدم که گفتند:
»آخر زادی من الدنیا تربة الحسین«. آخرین توشه من از دنیا، تربت امام حسین‌علیه السلام است. و دو مرتبه خوابیدند.
برای دومین بار ظاهراً به امر و تقاضای خودشان دعای عدیله را بر ایشان قرائت کردند. آقای سیّد حسن - پسر دوم ایشان - رو به قبله نشسته و خود ایشان هم در حالی که سینه را تکیه به متکّائی داده بودند، در حال نشسته می‌خواندند و با فارسی و ترکی با کمال شدّت و صمیمیّت عقائد خود را در مقابل حق متعال ابراز می‌داشتند.
یادم هست که نسبت به امیرالمؤمنین علی‌علیه السلام پس از اقرار به خلافت آن حضرت، می‌گفتند: بلافصل، هِچْ فصلی یُخْدی، لاپ بلافصل، لاپ بلافصل، کیمین فصلی وار؟! و نسبت به ائمّه از ولد پیغمبر و علی‌علیهم السلام این آیه را می‌خواندند:
»مَثَلُ کَلِمَةٍ طَیِّبَةٍ کَشَجَرَةٍ طَیِّبَةٍ أَصْلُها ثابِتٌ وَفَرْعُهْا فِی السَّماءِ «(85).
من هم کناری ایستاده بودم و این منظره جالب و معنوی را با کمال اعجاب تماشا می‌کردم. در ذهنم خطور کرد که به ایشان بگویم: آقا دعایی برای ما بکنید، ولی خجالت مانع شد. چون اولاً ایشان به حال خودش مشغول بود و توجّهی به جای دیگر نداشت. فقط خود را در مقابل خدا و انجام وظائف معنوی قبل از مرگشان می‌دید و ثانیاً این تقاضا مشعر به این بود که ما هم متوجّه مرگ آقا و تسلیم مردن ایشان شده‌ایم.
غرض، من همین طور ساکت در عقب این ماجرا و جمعیّتِ حاضر که یکی آقا سیّد حسن و دیگری صبیّه ایشان و شاید دیگری خانواده ایشان بود، ایستاده بودم و این را نیز شنیدم که می‌گفت: خدایا عقائد من همه حاضر است، همه را به تو سپردم به من برگردان.
من همان جا ایستاده بودم و ایشان هم در همین احوال بود که یک مرتبه در همان حالِ نشسته که تکیه بر متکّا کرده بودند، در صورتی که مقابل قبله بود، نفسشان نیامد. خیال کردند که آقا قلبشان گرفته است. قدری قطره کرامین به دهان ایشان ریختند. من دیدم که دوا از اطراف لبها فرو ریخت. همان لحظه فوت شده بودند و پس از آب تربت حتی چند قطره کرامین هم به دستگاه گوارش ایشان نرسید.
من کاملاً متوجه شدم که ایشان فوت کرده‌اند، آمدم منزل بیرونی صدای اذان را از مدرسه حجّتیّه شنیدم. فوت ایشان مقارن اول ظهرِ حقیقی بود که خود، روز چهارشنبه گفته بودند که فوت من، یا امرِ من، ظهر است.
این مرد بزرگوار کسی بود که در این سفر هم کاملاً قید و شرط سفر را

مراعات و وضع وجوه را کاملاً روشن کرده بودند که یک شاهی از آن به ورثه نرسید.
این داستان، گذشته از این که صورت روشنی است از یک ایمان محکم، مشتمل بر آیات غیبیّه چندی است:
1 - خبر دادن ایشان به مرگ خود در ظهر و تحقیقاً در ظهر واقع شد.
2 - مکاشفه‌ای که در آن، حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام را دیده بودند.
3 - خبر دادن ایشان به این که آخرین توشه من از دنیا تربت امام حسین‌علیه السلام است و چنین شد.(86)
مرحوم آیةاللّه العظمی آقای حجّت مصداقی روشن برای این فرمایش حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام: »إِنَّ أَنْفاسَکَ أَجْزاءُ عُمْرِکَ فَلاتُفْنِها إِلاَّ فی طاعَةٍ تُزْلِفُکْ« بودند. و تا آخرین لحظه و آخرین نفس، عمر گرانبهای خود را در راه عبادت و اطاعت خداوند سپری نمودند.
آنان که از زندگی بزرگان شیعه درس می‌آموزند و تا آخرین لحظه در مقام عبودیّت و انجام وظیفه هستند، در آخرت الطاف خاصّه خداوند شامل حالشان خواهد بود و در جوار رحمت اهل بیت‌علیهم السلام به سر می‌برند.

نتیجه بحث

وقت از مهم‌ترین ارمغان‌هائی است که خداوند آن را به شما عنایت نموده است و از ارزشمندترین و بزرگترین سرمایه‌های وجود و هستی شماست، سعی کنید آن را در بهترین راه و عالی‌ترین هدف مصرف کنید.
وضعیّتی را که اکنون دارای آن هستید، نتیجه و محصول رفتار شما در گذشته است و آینده شما ثمره رفتار امروزِ شماست.
اگر خواهان رسیدن به اهداف عالی و ارزشمند هستید، اگر جویای آینده درخشان و پربار می‌باشید، سعی کنید وقت خود را بیهوده از دست ندهید.
توجّه داشته باشید؛ اگر از گذشته خود بهره‌ای نبرده‌اید و از وضع دیروز خود متأسّف هستید، اینک به گونه‌ای رفتار کنید که در آینده از کار امروز خود متأسّف نباشید.
با تلاش و کوشش، گذشته‌های خود را جبران کنید و از فرصتی که باقی مانده، به بهترین وجه استفاده کنید. آنان که از گذشته خود پند می‌گیرند و درس عبرت می‌آموزند، آینده‌ای بسیار عالی و درخشان را برای خود تضمین می‌کنند.
قدر وقت ار نشناسی تو و کاری نکنی
بس خجالت که از این حاصل اوقات بری

راه برای رسیدن به مقاصد معنوی زیاد است؛ ولی مهمّ این است که کدام یک از راه‌ها نزدیکتر، و انسان را زودتر به مقصد می‌رساند.(87)
در این باره، عقاید گوناگون و گفته‌ها مختلف است. هر گروهی راهی را به عنوان اقرب الطرق پذیرفته و آن را نزدیکتر و سیر در آن را سریعتر و بهتر می‌دانند. در این میان برخی مصاحبت با نیکان را اقرب الطرق می‌دانند.
آنچه به نظر صحیح می‌رسد، اینست که همنشینی با کسانی که خدا را برای خدا می‌خواهند نه برای خود و مجالست با آنان که حقیقت ایمان را در خود به مرحله واقعیّت رسانده‌اند، اثری فوق العاده دارد.
به این جهت اوّل مظلوم عالم حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام در کلامی دلنشین چنین فرموده‌اند:
لَیْسَ شَیْءٌ اَدْعی لِخَیْرٍ وَاَنْجی مِنْ شَرٍّ، مِنْ صُحْبَةِ الْاَخْیارِ.(88)
چیزی نیست که از صحبت اخیار، انسان را بیشتر به سوی خوبیها بخواند و از بدیها نجات دهد.
زیرا نشستن در پیشگاه صالحان و شرافتمندان جامعه، برای انسان شرف و هدایت به ارمغان می‌آورد؛ دلهای زنگار گرفته را نورانیّت و صفا می‌بخشد و ناخودآگاه انسان را به سوی معنویّت جذب می‌کند.
حضرت امام زین العابدین‌علیه السلام می‌فرمایند:
مُجالَسَةُ الصَّالِحینَ داعِیَةٌ اِلَی الصَّلاحِ.(89)
همنشینی با افراد صالح، آدمی را بسوی صلاحیّت دعوت می‌کند.
انرژی و نیروهای معنوی که این گونه شخصیّتها از آن برخوردارند در همنشینانشان نفوذ کرده و با مرور زمان اعمال و رفتار آنان را تحت سیطره خود درمی‌آورد.
گاهی نفوذ معنوی آنان در دیگران سریع می‌باشد و احتیاج به زمان طولانی ندارد؛ بلکه یک نشست، یک نگاه و یک گفتار فوق‌العاده، وضعیّت فکری و اعتقادی دیگران را تغییر می‌دهد و حیاتی جاویدان در آنان ایجاد می‌کند.
آری در مجمع نیکان، دیگران هم عطرآگین شده و به صف خوبان می‌پیوندند. روشنائی و صفا، نورانیّت و پاکی پاکان، دیگران را نیز فراگرفته و قلب و جان آلودگان را بسوی خود جذب می‌کند.
همنشینی با پاکان، پاکی می‌آفریند و بودن با خوبان، خوبی ایجاد می‌کند.
همراه بودن با مردان خود ساخته، انسان را می‌سازد و توجّهاتی که به آنان می‌شود، همراهانشان را نیز فرا می‌گیرد.
این حقیقتی است که در دعاها نیز به آن اشاره شده است. مرحوم شیخ

مفید در کتاب مزار، دعائی را نقل کرده و فرموده: مستحبّ است پس از زیارت ائمّه معصومین‌علیهم السلام قرائت شود. در قسمتی از آن دعا چنین آمده است:
یا وَلِیَّ اللّهِ عَزَّوَجَلَّ اِجْعَلْ حَظّی مِنْ زِیارَتِکَ تَخْلیطی بِخالِصی زُوَّارِکَ الَّذینَ تَسْأَلُ اللّهَ عَزَّوَجَلَّ فی عِتْقِ رِقابِهِمْ، وَتَرْغَبُ اِلَیْهِ فی حُسْنِ ثَوابِهِمْ.(90)
ای ولی خدا، بهره مرا از زیارتت، مخلوط بودن با زوّار خالص خود قرار ده؛ آن افرادی که از خداوند آزادی آنان را می‌خواهی و در داشتن آنان ثوابِ نیک را، به خداوند رغبت نشان می‌دهی.
همان گونه که تر و خشک با هم می‌سوزند، همان گونه که گلها و خارها از یک چشمه سیراب می‌شوند، همان گونه که نگاههای مهرآمیزی که باغبان بر گلستان خویش می‌افکند، خارهای باغ را نیز فرا می‌گیرد و نسیم عطرآگین گلها، خارها را نیز معطّر می‌سازد و همان گونه که گل فروشان گل را با خار می‌فروشند و خریداران نیز گل را با خار خریداری می‌کنند، فردی که در خدمت پاکان حضور یافته، از انوار تابناکی که بر آنان می‌تابد بهره‌مند می‌شود.
به این جهت در دعای بعد از زیارت، خدمت امام‌علیه السلام عرض می‌کنیم: ای ولیّ خدا؛ این را بهره من از زیارتت قرار ده که در میان زوّار خالص تو و آمیخته با آنان باشم.
مجالست با نیکان، همچون کیمیا است؛ زیرا هاله‌ای که در اطراف بدن اولیاء خدا وجود دارد، همچون اکسیر که دارای قوّه کاسره است، ضعف و کمبودی را که در شخص مقابل وجود دارد درهم می‌شکند؛ به او شهامت خوب شدن می‌بخشد؛ به او پر می‌دهد تا او را به پرواز درآورد و در فضای بیکران معنویّت سیر کند و از لذایذ نگفتنی عالمِ معنی بهره‌مند شود.
هاله‌ای که اطراف بدن انسان را فرا گرفته است، عبارت از میدانهای انرژی است. انسانها به وسیله وجود همین هاله‌ها می‌توانند در اثر همنشینی و مجالست با یکدیگر اثرات مثبت و منفی بر یکدیگر داشته باشند. هاله به خاطر اختلافی که انسانها در اعتقادات و روحیّات دارند از لحاظ کیفیّت و چگونگی، تفاوت فراوان دارد. همین طور از لحاظ مقدار و کمیّت تأثیر گذاری افراد بر یکدیگر اختلاف درجه وجود دارد.
بر اثر مصاحبت و همنشینی و رفاقت، این هاله‌ها با یکدیگر برخورد نموده و خصوصیّات فکری و اعتقادی افراد به یکدیگر نقل و انتقال پیدا می‌کند.
معمولاً افرادی که صاحب یقین می‌باشند و دارای اراده و نفوذ هستند، در دیگران بیشتر اثر می‌گذارند. و خصوصیّتهای فکری و اعتقادی خود را در آنان ایجاد و یا تقویت می‌نمایند.
مجالست با افراد معنوی، در خصوصیّات فکری طرفِ مقابل تحوّل ایجاد می‌کند و افکار غیر سالم را تبدیل به اندیشه‌ها و اعتقادات صحیح و انسانی

می‌گرداند؛ ولی این یک قانون کلّی نیست. به این جهت همان گونه که دین به یک شخصیّت آگاه و عالم دستور می‌دهد در میان مردم جاهل و ناآگاه رفته و آنان را به سوی دین و مذهب فرا خواند و آنان را به دستورات حیاتبخش تشیّع آشنا سازد؛ همین گونه فرمان می‌دهد از همنشینی با افراد پست و منحرف - اگر رفت و آمد با آنان در او مؤثّر است - دوری جوید.
این وظیفه شخص عالم و آگاه است که تشخیص دهد اثرات مثبت و منفی همنشینی با افراد ناآگاه و ارشاد آنان دارای چه میزانی است؟ آیا او بر دیگران نفوذ می‌کند و رفتار و عقاید آنان را به سوی کمال می‌برد، یا روحیّه آنان بر او مسلّط شده و همنشینی با آنان اثرات منفی بر او می‌گذارد؟ آیا هاله‌ای که در اطراف بدن اوست، بر دیگران اثر می‌گذارد یا خود تحت تأثیر هاله دیگران قرار می‌گیرد؟ از این جهت وظیفه اهل علم است که هم به ارشاد مردم بپردازند و هم توجّه به حالات روحی خود داشته باشند تا تحت تأثیر دیگران قرار نگیرند.

. . .

افرادی که مجالست با آنان باعث تعالی روح است

اشاره

درباره افرادی که معاشرت و همنشینی با آنان، برای پیشرفت و سیر علمی و عملی انسان زیان آور است، به زودی بحث می‌کنیم و اینک به ذکر نمونه‌هایی از افرادی که معاشرت با آنان سیر معنوی را سرعت می‌بخشد می‌پردازیم:

1 - مجالست با علمای ربّانی

از آنجا که مجالست و همنشینی با افراد آثار فراوانی دارد، مخصوصاً اگر انسان احترام و محبّت خاصی برای آنان قائل باشد، پیغمبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم می‌فرمایند:
لاتَجْلِسُوا عِنْدَ کُلِّ عالِمٍ اِلاَّ عالِمٌ یَدْعُوکُمْ... اِلَی الْاِخْلاصِ.(91)
نزد هر عالمی ننشینید! مگر دانشمندی که شما را از ریا باز می‌دارد و به سوی اخلاص فرا می‌خواند.
شما را به سوی خدا می‌خواند؛ به سوی آل اللّه دعوت می‌کند و هدفش از گفتار و راهنمائیش دعوت به سوی خود نیست.
همنشینی و مجالست با این گونه علمای ربّانی در شما اثر می‌گذارد و شما را با معارف نورانی اهل بیت‌علیهم السلام آشنا می‌سازد. آنان قلب شما را با محبّت خاندان وحی پیوند می‌زنند و با اعمال ننگینِ منافقان تاریخ، آشنا ساخته و نفرت شما را از آنان بیشتر می‌کنند.

2- مجالست با ابرار و صلحا

پیغمبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم در فرمایشات خود دوستان و یاران خود را در مورد مصاحبت و مجالست راهنمایی و ارشاد نموده‌اند و به آنان تأکید فرموده‌اند که همنشینان خود را از میان افراد پرهیزکار و مؤمن انتخاب نمایند و از مجالست با افراد دنیاپرست و بی‌هدف پرهیز کنند. در سفارش مفصّلی که آن حضرت به عبداللّه بن مسعود نموده‌اند، این چنین فرموده‌اند:

یَابْنَ مَسْعُودِ فَلْیَکُنْ جُلَساؤُکَ الْاَبْرارَ وَاِخْوانُکَ الْاَتْقِیاءَ وَالزُّهَّادَ، لِاَنَّ اللَّهَ تَعالی قالَ فی کِتابِهِ: »اَلْاَخِلاَّءُ یَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ اِلَّا الْمُتَّقینَ «(93).(92)

ای پسر مسعود، همنشینان تو باید افراد نیک باشند و برادران تو باید اشخاص متقی و زاهد باشند؛ زیرا خداوند در قرآن فرموده است: در آن روز)روز قیامت(دوستان، بعضی با بعضی دیگر دشمن هستند، مگر پرهیزکاران.

همان بزرگوار در وصیّتی که به اباذر نموده‌اند، فرموده‌اند:

یا اَباذَرٍّ لاتُصاحِبْ اِلاَّ مُؤْمِناً.(94)

ای اباذر هم سخن برای خود انتخاب مکن، مگر فرد مؤمن را.

زیرا شیرینی زندگی، همنشین بودن با اولیاء خدا و مردان خودساخته است.

در گفتاری حیاتبخش حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام به پیغمبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم می‌گویند:

هَلْ اُحِبُّ الْحَیاةَ اِلاَّ لِخِدْمَتِکَ وَالتَّصَرُّفِ بَیْنَ اَمْرِکَ وَنَهْیِکَ وَلِمَحَبَّةِ اَوْلِیائِکَ.(95)

آیا زندگی را دوست دارم؛ جز برای خدمت تو و اطاعت امر و نهی تو و برای محبّت دوستان تو؟!

ارزش زندگی و ماندن در جهانی که همه‌اش رنج است، به خاطر وجود اولیاء خدا و مردان خودساخته‌ای است که در دنیا به سر می‌برند. وگر نه، همان گونه که دنیا در نظر حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام بی‌ارزش می‌باشد، زندگی در آن نیز بی‌ارزش، رنج آور و ناراحت کننده است. بنابراین تنها وجود مردان خداست که مردان خدا را به زندگی در دنیا - نه خود دنیا و زر و زیور آن - علاقه‌مند می‌سازند.

بنابراین آنچه که زندگی در دنیا را برای مردان خدا شیرین می‌کند، وجود اولیاءاللّه و افراد خودساخته‌ای است که برخوردِ با آنان، یاد خدا و اهل بیت‌علیهم السلام را در دل انسان زنده می‌کند. این است شیرینی و شادی و نشاط زندگی در دنیا برای شخصیّتهایی که دنیا را فروخته‌اند.

همنشینان خود را بشناسید

باید میان کسانی که در جستجوی نام و نان هستند و افراد اندکی که هدفی جز نشر نام و مرام اهل بیت‌علیهم السلام ندارند، فرق بگذارید و آنان را از یکدیگر تشخیص دهید و قبل از آزمایش و امتحان افراد، نسبت به آنان اطمینان خاطر نداشته باشید وگرنه مسئول ضلالت، گمراهی و یا توقّف و رکود خویش خواهید بود.
حضرت جواد الأئمّه‌علیه السلام می‌فرمایند:
مَنِ انْقادَ اِلَی الطُّمَأْنِینَةِ قَبْلَ الْخُبْرَةِ، فَقَدْ عَرَضَ نَفْسَهُ لِلْهَلَکَةِ وَالْعاقِبَةِ الْمُنْعَبَةِ.(96)
کسی که قبل از آزمایش به افراد اطمینان ورزد، نفس خود را در معرض هلاکت قرار می‌دهد و سرانجامی سخت خواهد داشت.
بیشتر کسانی که در راه به چاه افتاده‌اند یا از چاه درآمده و گرفتار چاله شده‌اند، بر اثر حسن ظنّ، زود فریفته شدن و عدم تحقیق و جستجو به دام شیّادان افتاده‌اند. اگر آنان با پیروی از مکتب اهل بیت‌علیهم السلام قبل از دل بستن و ارادت، به جستجو و امتحان مدّعیانِ دستگیری و ارشاد، می‌پرداختند، خود را در معرض هلاکت و گمراهی قرار نمی‌دادند.
به این دلیل ما باید دوستان و همنشینان خود را بشناسیم و پس از شناخت صحیح و کافی به آنان اعتماد کنیم. شناخت صحیح در صورتی بدست می‌آید که آنان را آزمایش نمائیم.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرمایند:
یُعْرَفُ النَّاسُ بِالْاِخْتِبارِ.(97)
مردم به وسیله امتحان شناخته می‌شود.
پس چرا به همه اعتماد کنیم و حاضر به مجالست و رفاقت با همه گونه افراد باشیم؟
ما باید برنامه زندگی خود را بر طبق فرمایشات هدایتگر اهل بیت‌علیهم السلام قرار دهیم و بر مبنای گفتار آن بزرگواران آینده خود را درخشان سازیم.

. . .

گروههایی که همنشینی با آنان مانع پیشرفت است

اشاره

خاندان وحی در میان فرمایشات خود، پرهیز از مجالست و رفاقت چند گروه از مردم را به ما دستور و هشدار داده‌اند:

1 - همنشینی با کوتاه فکران

آنان که مایلند در اجتماع دارای شخصیّت شناخته شده و ارزشمندی باشند، باید در شناخت دوستان و اطرافیان خود سعی کرده و سابقه و اعتبار مردمی آنان را در نظر داشته باشند. دوستان ناشناخته و یا آنان که به ضعف رأی و یا صفات دیگری که مورد قبول مردم نیست شناخته شده‌اند، نه تنها کمک و پشتیبان انسان در مشکلات نیستند؛ بلکه همواره مشکلی بر مشکلات دیگر می‌افزایند.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرمایند:
وَاحْذَرْ صَحابَةَ مَنْ يَفيلُ رَأْيُهُ وَيُنْكَرُ عَمَلُهُ، فَاِنَّ الصَّاحِبَ مُعْتَبَرٌ بِصَاحِبِهِ.(98)
از مصاحبت با افراد ضعیف الرأی، که رفتار آنان مورد پذیرش مردم نیست، برحذر باش؛ زیرا که اعتبار رفیق به رفیق اوست.
از آنجا که قضاوت مردم، بر جنبه‌های ظاهری استوار است، همیشه ارزش افراد را همانند ارزش دوستان آنان می‌دانند. از این جهت باید از دوستی با افراد ضعیف الرأی که رفتارشان از نظر مردم بی‌ارزش است، دوری نمائید؛ تا هم از تأثیر منفی حالات روحی آنان محفوظ باشید و هم از نظر اجتماعی در ردیف آنان نباشید.
این است رهنمود اولین امام و راهنمای عالم هستی حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام.
ارج نهادن بر این رهنمودها و درس آموختن و به کار بستن آنها در برنامه زندگی، آینده‌ای درخشان و پربار برای شما به ارمغان می‌آورد. رفتار روزانه خود را بر مبنای رهنمودهای مکتب غنیّ تشیع قرار دهید؛ تا به سعادت جاویدان نائل شوید.
ببینید مرحوم سید عزیزاللّه تهرانی که از اخیار زمان خود بود، چگونه با کناره‌گیری از کوته نظران توانست به فیض بسیار عظیم معنوی نائل شود. او می‌گوید:
در نجف اشرف به مجاهدات و ریاضتهای شرعی مانند نماز و روزه و دعاها اشتغال داشتم و لحظه‌ای از مراقبه، غفلت نمی‌ورزیدم. هنگامی که برای زیارت مخصوصه عید فطر به کربلا مشرف شدم، در مدرسه صدر مهمان یکی از دوستان بودم و بیشتر اوقات را در حرم مطهّر حضرت سیدالشهداءعلیه السلام مشرّف بودم و گاهی برای استراحت به مدرسه می‌رفتم.
یک روز وارد حجره شدم، عده‌ای از دوستان جمع بودند. سخن از بازگشت به نجف اشرف به میان آمد. از من سئوال کردند: شما چه وقت مراجعت می‌کنید؟ گفتم: شما بروید، من امسال قصد زیارت خانه خدا را دارم و

پیاده به سوی محبوب می‌روم. در زیر قبّه حضرت سیّدالشهداءعلیه السلام هم دعا کرده‌ام؛ امیدوارم دعایم به اجابت برسد.
دوستان و همراهان همه مرا استهزاء کردند و گفتند: سیّد معلوم می‌شود از کثرت ریاضت و عبادت دماغت خشک گردیده، چگونه با ضعف مزاج و عدم بضاعت، پیاده در بیابانها بدون توشه می‌توان سفر کرد. در همان منزل اوّل بازخواهی ماند و در چنگال عربهای بیابان نشین گرفتار خواهی شد.
چون سرزنش از حدّ گذشت و گفتار مرا از عقل و خرد دور پنداشتند، با حالتی غضبناک از اطاق بیرون آمدم و با قلب شکسته و چشم گریان بسوی حرم مطهّر روان شدم و به هیچ چیز توجّه نمی‌کردم؛ در حرم، زیارت کوتاهی کردم و متوجّه به سوی بالایِ سر حرم مطهّر شدم؛ در محلّی که همیشه در همان جا نماز و دعا می‌کردم نشستم و به گریه و توسّلم ادامه دادم.
ناگاه دست یداللّهی که دائره کاف و نون قضا و قدر، در قبضه اوست و قضایای ازل و ابد حرفی از سرنوشت او می‌باشد، بر شانه من وارد آمد. به جانب دست شریف سر بلند کردم، سروری دیدم در لباس اعراب، ولی با فارسی مرا به نام خواند و فرمود: آیا میل داری پیاده به خانه خدا مشرّف شوی؟ عرض کردم: بله.
فرمود: پس قدری نان خشک که یک هفته تو را کافی باشد با یک آفتابه و احرام تمام، همراه بردار و در فلان روز و ساعت همین جا حاضر شو و زیارت وداع را انجام بده تا با یکدیگر از این مکان مقدّس به سوی مقصد حرکت نمائیم.
عرض کردم سمعاً و طاعةً چشم. از حرم بیرون رفتم، مقداری گندم مهیّا نمودم و به بعضی از زنانِ فامیل دادم تا برایم نان تهیّه کنند.
رفقا همه به نجف مراجعت نمودند. روز موعود فرا رسید. وسائلی که تهیّه نموده بودم، برداشتم و در مکان معیّن در حال زیارت وداع بودم که آن بزرگوار را ملاقات کردم. از حرم بیرون آمدیم و از صحن و سپس از شهر خارج شدیم. مقداری راه رفتیم؛ نه آن سرور مرا به سخنِ شیرین از شکرش، سرافراز فرمود و نه من مصدّع اوقات مبارکه آن حضرت شدم. مدّتی گذشت تا به غدیر آبی رسیدیم.
فرمود: اینجا استراحت کن، خوراکت را بخور و خطّی بر زمین کشید فرمود: این خطّ قبله است، نماز را به جای آور، چون عصر شد نزد تو می‌آیم. آن سرور روانه شد؛ من همان جا ماندم، خوراک خورده وضو گرفتم و نماز خواندم.
چون عصر فرا رسید، آن بزرگوار تشریف آورد و فرمود: برخیز برویم. چند ساعتی راه رفتیم، به آب دیگری رسیدیم. باز خطّی بر زمین کشید و

فرمود: این خطّ، قبله است؛ شب در اینجا بمان من صبح می‌آیم و چند ذکر به من تعلیم فرمود. تا آنکه هفت روز به این گونه گذشت و از راه و مسافرت هیچ خسته و رنجور نشدم.
صبح روز هفتم فرمود: در این آب مانند من غسل کن و لباس احرام بپوش و همچنان که من لبیک می‌گویم تو هم بگو. در همه امور، در رفتار و گفتار، از آن حضرت پیروی نمودم.
باز ساعتی راه رفتیم تا نزدیک کوهی رسیدیم. صداهایی به گوشم رسید، عرض کردم: این صداها چیست؟ فرمودند: از کوه که بالا رفتی، شهری را خواهی دید، داخل آن شو، آن گاه از من کناره گرفت. من پیش رفتم و تنها از کوه پائین آمدم وارد شهری بزرگ شدم. پرسیدم اینجا کجاست؟ گفتند: »مکّه« و آن هم بیت‌اللّه الحرام است.
ناگاه به خود آمدم و از حال خویش آگاه شدم، دانستم با آن که بخت من بیدار بود، ولی من در خواب غفلت بودم. بی‌اندازه تأسّف خوردم؛ چرا در این همه مدّت آن حضرت را نشناختم و روی از نور صورت مبارک وجه‌اللّهی برتافتم. در هنگامی که پشیمانی سودی نداشت، پشیمان شدم و از دست جهلِ بد اندیش، به پیشِ عقل شکوه بردم.(99)
با توجّه و دقّت در تشرّف مرحوم سید عزیزاللّه تهرانی، متوجه می‌شویم نعمت بزرگ تشرّفی که برای او حاصل شد، در سایه کناره‌گیری از دوستانی بود که در مسائل معنوی دارای نظرات کوتاه و سطحی بودند. اگر او تحت تأثیر وسوسه آنان قرار می‌گرفت؛ هیچ گاه به نعمت عظمای تشرّف نائل نمی‌شد.
زحمات و ریاضاتی که انجام داده بود، او را آماده برای کناره‌گیری از دوستان کوتاه نظر نمود و سرانجام به فیض ملاقات امام زمان ارواحنا فداه رسید.

2 - همنشینی با گمراهان

آن گاه که امکان مبارزه و پیکار با دشمنان دین وجود ندارد، باید به مبارزه منفی دست زد. با مبارزه منفی، می‌توان به دشمنان دین ضربه زد و آنان را از رسیدن به مقاصدشان جلوگیری نمود. کناره‌گیری، بی‌اعتنایی و عدم صحبت و مجالست با دشمنان دین و بدعت‌گزاران، نوعی مبارزه منفی به شمار می‌آید.
این گونه رفتار، اگر وسیله شکست آنان نباشد، حدّاقل یک نوع حفاظت از شرّ نیرنگهای آنان به شمار می‌آید. امام صادق‌علیه السلام در روایتی می‌فرمایند:
لاتَصْحَبُوا اَهْلَ الْبِدَعِ وَلاتُجالِسُوهُمْ فَتَصیرُوا عِنْدَ النَّاسِ کَواحِدٍ مِنْهُمْ، قالَ رَسُولُ‌اللّه‌صلی الله علیه وآله وسلم: اَلْمَرْءُ عَلی دینِ خَلیلِهِ وَقَرینِهِ(100)
با بدعتگزاران صحبت نکنید و با آنان مجالست ننمائید؛ زیرا به خاطر مصاحبت و مجالست با آنان، در نزد مردم همانند یکی از آنان می‌شوید. آن گاه فرمودند: پیغمبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم فرموده‌اند: انسان به دین رفیق و فرد نزدیک به خود، می‌باشد.
بنابراین با دوری کردن و پرهیز از مجالست با آنان، هم از خطر بدنامی و هم از لحاظ تأثیر فکری در امان می‌مانید.

3 - مجالست با هواپرستان

همنشینی با دوستان هواپرست و آنان که هیچ گونه توجّهی به عالم معنی و آخرت ندارند، ایمان را از قلب افراد مؤمن می‌رباید و باعث حضور شیاطین گمراه کننده می‌شود.
مجالسی را که هواپرستان آن را تشکیل می‌دهند و کنار یکدیگر می‌نشینند، حربه بسیار مؤثّری برای نابودی حقّ و حقیقت بشمار می‌رود. دشمنان اهل بیت‌علیهم السلام از صدر اسلام، بارها از تشکیل این گونه اجتماعات به نفع مقاصد شیطانی خود، سود جسته‌اند.
اوّل مظلوم عالم حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام این گونه اجتماعات را جایگاه حضور شیاطین می‌دانند و این حقیقت را در نهج البلاغه چنین بیان می‌فرمایند:
مُجالَسَةُ اَهْلِ الهَوی مُنْسِأَةٌ لِلْإِیمانِ وَمُحْضِرَةٌ لِلشَّیْطانِ.(101)
همنشینی با مردمِ هواپرست، ایمان را از خاطره‌ها بدست فراموشی می‌سپارد و سبب حضور شیاطین می‌شود.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام در خطبه‌ای دیگر یکی از صفات بهترین بندگان خدا را، دوری از مردم هواپرست ذکر می‌نمایند و می‌فرمایند:
اَحَبُّ عِبادِ اللّهِ اِلَیْهِ عَبْداً ... خَرَجَ مِنْ صِفَةِ العِمی وَمُشارَکَةِ اَهْلِ الْهَوی.(102)
محبوب‌ترین بندگان خدا نزد وی، بنده‌ای است ... که از کوردلی رهیده و از شرکت با اهل هوی دوری گزیده است.
نشست و برخاست با افرادی که اهل فسق و فجورند و انس با آنان، چنان در زندگی دیگران مؤثّر است که نه تنها مردم معمولی، بلکه گاهی نیکان جامعه نیز - اگر با آنان مجالست کنند - در کردار و رفتارشان، اثرات سوء و منفی ایجاد می‌شود؛ به گونه‌ای که صفات نیک را از آنان سلب می‌کند و آنان را در ردیف افراد شریر جامعه قرار می‌دهد. حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرمایند:
مُجالَسَةُ الْاَبْرارِ لِلْفُجّارِ تُلْحِقُ الْاَبْرارَ بِالْفُجّارِ.(103)
همنشینی نیکان با اهل فسق و فجور، آنان را به فجّار ملحق می‌نماید.
و در روایت دیگری می‌فرمایند:
اِیّاکَ وَمُصاحَبَةَ الْفُسّاقِ.(104)
از هم سخن بودن با فسّاق، پرهیز کن.
اینها نمونه‌ای است از دستورات خاندان وحی‌علیهم السلام که هشداری عمومی برای همه انسانها است.
بنابراین افرادی که در جستجوی حقیقتند و در راه رسیدن به مقاصد عالی

گام برمی‌دارند، باید از رفاقت با دوستانی که هدفشان تنها رسیدن به مادّیات است و از یاد خدا و ذکر آل‌اللّه غافلند، دست بردارند؛ زیرا کسانی که اراده آنها فقط حیات و زندگی دنیا است و به آینده خویش نمی‌اندیشند، صلاحیّت برای دوستی و رفاقت ندارند. خداوند کریم در قرآن مجید می‌فرماید:
»فَاعْرِضْ عَمَنَّ تَوَلَّی عَنْ ذِکْرِنا وَلَمْ یُرِدْ اِلاَّ الْحَیاةَ الدُّنْیا «.(105)
از کسی که از یاد ما روی گردانیده و اراده‌ای جز زندگی دنیا ندارد، دوری کن.
زیرا هدف این گروه، تنها زر اندوزی و بهره‌های مادّی دنیا است و هر چه بیندوزند، به جستجوی بیشتر از آن می‌روند؛ گوئی که در آرزوی گنج قارون هستند. قرآن به این واقعیّت تصریح فرموده است:
»قالَ الَّذینَ یُریدُونَ الْحَیاةَ الدُّنْیا یا لَیْتَ لَنا مِثْلَ ما اوُتِیَ قارُونَ اِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظیمٍ «.(106)
آنان که اراده زندگی دنیا را دارند، گفتند: ای کاش همانند آنچه به قارون داده شده، از آن ما بود! بدرستی که او دارای بهره عظیم است.
این گونه افراد بر فرضی که مال قارون را بدست آورند، باز در جستجوی ثروت و قدرت بیشتر هستند. آیا مصاحبت، رفاقت و همنشینی با این گونه افراد هواپرست، انسان را به خدا نزدیک می‌کند یا به سوی دنیای فانی می‌کشاند؟!
این گونه افراد همچون شمشیر برنده که جان شیرین را از پیکر افراد خارج می‌کند، ارزش همنشینان خود را از بین می‌برند.
حضرت امام جوادعلیه السلام می‌فرمایند:
اِیَّاکَ وَمُصاحَبَةَ الشَّریرِ فَاِنَّهُ کَالسَّیْفِ الْمَسْلُولِ یَحْسُنُ مَنْظَرُهُ وَیَقْبُحُ اَثَرُهُ.(107)
از مصاحبت و همنشینی با فرد شریر، پرهیز کن؛ زیرا که او همانند شمشیرِ از نیام کشیده است ظاهری نیکو و اثری قبیح دارد.

با بدان کم نشین که بدمانی
خو پذیر است نفس انسانی
من ندیدم سلامتی ز خسان
گر تو دیدی سلام ما برسان

همان گونه که مصاحبت با بزرگان و اولیاء خدا دلیل بر عقل و فهم انسان است، مجالست با اشرار خلاف آنست. حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام فرموده‌اند:
لَیْسَ مَنْ خالَطَ الْاَشْرارَ بِذی مَعْقُولٍ.(108)
کسی که با اشرار همنشینی کند فرد معقولی نیست.
زیرا همنشینی با فرد شریر، ارزشهای حیاتی را ویران می‌کند و انسان را

نسبت به اخیار و اولیاء خدا بدبین می‌نماید.
گمانهای پسندیده و حسن ظنّ به افراد صالح و شخصیّتهای خودساخته و مهذّب، بر اثر همنشینی با افراد گمراه و شریر، تبدیل به پندارهای اشتباه نسبت به آنان می‌شود. این واقعیت را اوّل مظلوم عالم حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام این‌گونه بیان فرموده‌اند:
صُحْبَةُ الْاَشْرارِ تُورِثُ سُوءَ الظَّنِ بِالْاَخْیارِ.(109)
مصاحبت با اشرار، باعث پندار زشت و سوء ظنّ نسبت به اخیار می‌شود.
زیرا نه تنها بودن در نزد آنها و دیدار آنان آثاری ناپسند دارد، بلکه گفتار زهرآلود آنان نیز، انسان را به گمراهی و فساد می‌کشاند.

4 - همنشینی با شکّاکان

بسیاری از افراد، بر اثر رفاقت و گفتگو با افراد گمراه و تشکیک آنان، مسائل واضح بر ایشان بصورت مشکلی بزرگ جلوه‌گر می‌شود.
این روایت منسوب به امام صادق‌علیه السلام است که فرموده‌اند:
لاتُجالِسْ مَنْ یَشْکُلُ عَلَیْهِ الْواضِحِ.(110)
با کسی که امر واضح بر او مشکل است، مجالست مکن.
این گونه افراد بر اثر اندک بودن اطلاعاتی که از دین دارند، وسوسه‌های شیطان در آنان رسوخ می‌نماید و آنها را به همنشینان خود القاء می‌کنند. دوستان آنان نیز بر اثر ضعف پایه‌های اعتقادی، این گونه شبهات را پذیرا می‌شوند و در نتیجه افراد پاک ولی ساده لوح، بر اثر رفاقت با افراد شکّاک، همرنگ آنان می‌شوند. حضرت امام صادق‌علیه السلام فرمودند:
مَنْ جالَسَ اَهْلَ الرَّیْبِ فَهُوَ مُریبٌ.(111)
کسی که با اهل شکّ مجالست کند، او نیز گرفتار شکّ می‌شود.

گویند ز مرگ سخت‌تر چیزی نیست
باور منما که هست، گویم به تو چیست
با مردم بد سرشت محشور شدن
سخت است ز صد هزار مردن و زیست

نتیجه بحث

برای جذب شدن به سوی خوبیها، همنشینی با بزرگانِ خودساخته‌ای که سوخته‌اند و خود را ساخته‌اند، نقش اساسی و فراوان دارد. از مصاحبت با این گونه افراد استفاده کنید و بر نیروهای روحیِ خود بیفزائید.
مجالست با شخصیّتهای بزرگی که مردم را به سوی خدا و آل‌اللَّه دعوت می‌کنند، باعث تعالیِ روح و افزایش ارزشهای معنوی می‌شود. این حقیقتی است بزرگ که مکتب اهل بیت‌علیهم السلام آن را به ما می‌آموزد.
بنابراین از آن غفلت نورزید و با نشستن در محضر بزرگان دین و فراگرفتن دستورات و راهنمائیهای آنان، اعتقادات قلبی خود را بیمه نمائید و آنها را در اعماقِ قلب خود جای دهید.
از همنشینی با افراد گمراه، هواپرست، کوتاه‌فکر و شکّاک، دوری کنید تا سرمایه‌های اعتقادی شما تاراج نشود و از گزند شیاطین جنّ و انس محفوظ بمانید.
در صورتی که شرایط همنشینی با افراد را رعایت کنید، راه خود را به سوی مقاصد عالی هموار می‌سازید.

با بدان کم نشین که صحبت بد
گرچه پاکی، تو را پلید کند
آفتابی به این بزرگی را
پاره‌ای ابر ناپدید کند

8برای تکامل روحی به تجربه نیازمندید

نه تنها پیشرفت در تحصیل علم و دانش و رسیدن به مقامات عالی علمی و نه تنها به دست آوردن مراتب معنوی و روحی؛ بلکه رسیدن به هر گونه هدفی که رسیدن به آن مشکل است، احتیاج به تجربه، بلکه نیاز به تجربه‌ها دارد.
در این باره حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرمایند:
... وَکُلُّ مَعُونَةٍ تَحْتاجُ اِلَی التَّجارِبِ.(112)
هر امر مشکلی که کمک لازم دارد به داشتن تجربه‌ها نیازمند است.
انسانی که در جستجوی مقامات بزرگ و رسیدن به هدفهای عالی است، باید از تجربه‌های گوناگون شخصی و همچنین تجربه‌های کسانی که به آن هدف رسیده‌اند، استفاده کند؛ تا بتواند هر چه زودتر به مقصد خویش نائل گردد.

تجربه و زمامداری

پیکره عدالت و مظلومیّت تاریخ، حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام دارا بودن تجربه را، از شرایط حتمی سرپرستان امور می‌دانند. آن بزرگوار در ولایت نامه خود به جناب مالک اشتر - که راهنمای همه نسلها برای پیاده کردن عدالت است - چنین می‌فرمایند:
ثُمَّ انْظُرْ فی اُمُورِ عُمَّالِکَ فَاسْتَعْمِلْهُمْ اِخْتِباراً، وَلاتُوَلِّهِمْ مُحاباةً وَاَثَرَةً، فَاِنَّهُما جِماعٌ مِنْ شُعَبِ الْجَوْرِ وَالْخِیانَةِ وَتَوَّخَ مِنْهُمْ اَهْلَ التَّجْرِبَةِ وَالْحَیاءِ مِنْ اَهْلِ الْبُیُوتاتِ الصَّالِحَةِ.(113)
به امور کارگزاران خود بنگر، و آنان را با آزمایش به کارها بگمار، و سرپرستی کارها را به خاطر میل خود و رأی شخصی، به آنان مده؛ زیرا که میل شخصی و استبداد، کانون ستمها و خیانتهاست؛ و از میان کارگزاران، اهل تجربه و حیا را که از خاندانهای صالح هستند، انتخاب نما.
در این فرمان، حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام برای لایق بودن سرپرستی کارها، دارا بودن اموری را شرط می‌دانند: آنان علاوه بر آن که باید دارای حیا بوده و از خانواده‌های صالح برخواسته باشند، باید در کارهایی که به آنها واگذار می‌شود، دارای تجربه باشند؛ تا بوسیله استفاده از تجربه‌هائی که داشته‌اند، بتوانند زمام کارها را بدست گرفته و از عهده آن به خوبی برآیند.
فرمان حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام درباره انتخاب و گزینش افراد با حیا و با تجربه، برای جلوگیری از وقوع پیش آمدهای ناگوار و ناشایست است.

تجربه در مسائل علمی و صنعتی

تجربه نه تنها در امور مملکتی بلکه در مسائل علمی و یافتن تازه‌های علم و دانش، نقش مؤثّری دارد.
به این جهت »جابر بن حیّان« تجربه را برای رسیدن به مقامات علمی، یکی از شرایط مهم می‌داند. او به جای واژه تجربه که امروزه متداول است، واژه تدبیر را به کار برده و شرط اساسی یک دانشمند حقیقی را انجام تدبّرات می‌داند.
او می‌گوید: دانشمند واقعی کسی است که تجربه را پیشه کند؛ کسی که این روش را به کار نبندد، نمی‌توان او را دانشمند دانست. در ارزش تجربه، در تمامی صنایع)علوم(، همین بس که صنعتگری که در کار خویش تجربه را به کار می‌بندد، روز بروز بر مهارتش افزوده می‌شود؛ امّا صنعتگری که تجربه نمی‌کند، همچنان راکد می‌ماند.(114)

تجربه، عقل را افزایش می‌دهد

تجربه نه تنها بر نیروی علمی و مهارت انسان می‌افزاید، بلکه افزایش دهنده قدرت عقلی انسان نیز می‌باشد.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام انسان را علاوه بر عقل ذاتی و طبیعی، دارای عقل تجربی می‌دانند و می‌فرمایند: همان گونه که می‌توان از عقل طبیعی استفاده نمود، از عقل تجربی نیز می‌توان بهره‌های فراوان گرفت.
این گفتار از فرمایشات آن حضرت است:
اَلْعَقْلُ عَقْلان: عَقْلُ الطَّبْعِ وَعَقْلُ التَّجْرِبَةِ وَكِلاهُما يُؤدّی اِلَی الْمَنْفَعَةِ، وَالْمَوْثُوقُ بِهِ صاحِبُ الْعَقْلِ وَالدّينِ.(115)
عقل دو قسم است: 1- عقل طبیعی 2- عقل تجربی، و هر دو قسمِ عقل، باعث منفعت و سود می‌شود و به کسی باید اطمینان نمود که صاحبِ عقل و دین باشد.
بنابراین هر چه تجربه انسان بیشتر شود، بر عقل تجربی او افزوده می‌شود. باید برای ازدیاد عقل و تکامل آن، دست به تجربه زد و با به دست آوردن تجربه و عمل بر طبق دریافتهای تجربی، به تکامل عقلی دست یافت.
علاوه بر روایت گذشته، گفتاری شیوا از حضرت امام حسین‌علیه السلام نقل شده است که آن حضرت می‌فرمایند:
طُولُ التَّجارِبِ زيادَةٌ فِی الْعَقْلِ وَالشَّرَفِ وَالتَّقْوی.(116)
طولانی شدن تجربه‌ها، در عقل و شرف و تقوای انسان می‌افزاید.
بر اساس این فرمایشات، درک می‌کنیم کسانی که برنامه‌های سنگین و پر مسئولیّت را متعهّد می‌شوند، باید دارای تجربه باشند تا به این وسیله علاوه بر عقل ذاتی، از عقل تجربی نیز استفاده نمایند و بر قدرت عملی خود بیفزایند.

تجربه یا راه فرار از نیرنگ

نکته دیگری که باید به آن توجّه داشته باشیم اینست که: جهان کنونی ما بازار شیّادان و دنیاپرستان است. آنان با نقشه‌های گوناگون و طرحهای شگفت آور، مردم ساده لوح را فریب داده و گمراه می‌نمایند. ما باید از راه گریز، آگاهی داشته باشیم و آن را به دیگران بیاموزیم.
تجربه یکی از راههای فرار از نیرنگ آنان است. با تجربه می‌توانیم افراد را بشناسیم و به این وسیله از فریب و نیرنگ آنان در امان باشیم.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرمایند:
مَنْ لَمْ یُجَرِّبِ الْاُمُورَ خُدِعَ، وَمَنْ صارَعَ الْحَقَّ صُرِعَ.(117)
آن کس که کارها را تجربه نکند، نیرنگ می‌خورد و آن کس که با حقّ گلاویز شود، به زمین خواهد خورد.
تجربه، انسان را هوشیار می‌نماید و بر اطّلاع و آگاهی انسان می‌افزاید.
انسانِ با تجربه، انسانِ دنیا دیده و کار آموخته‌ای است که از فریب خوردن شیّادان و گمراه کنندگان محفوظ می‌ماند.
بر اثر تجربه، راهها از چاه‌ها شناخته می‌شود و مردان خود ساخته از افرادِ به دنیا پرداخته، تشخیص داده می‌شوند. سعادت از آن کسی است که راه راست را دقیقاً بشناسد و از افتادن در چاله و چاه خود را نگه دارد. و شقاوت نتیجه عمل افرادی است که از تجربه‌ها اندرز نمی‌گیرند و خود را به گرفتاریهای گذشته مجدّداً گرفتار می‌کنند.

دوستان در دشواریها، تجربه می‌شوند

با سختیها و تلخیها، می‌توان دوستان واقعی را شناخت و میزان صداقت آنان را بدست آورد. مصائب و گرفتاریهائی که برای اهل بیت‌علیهم السلام پیش آمد و همچنین غیبت امام عصر ارواحنا فداه، وسیله بزرگی برای آزمایش و شناخته شدن شیعیان واقعی بوده و هست؛ زیرا تنها پیروان راستین حاضرند از رهبران خود حتّی در سخت‌ترین شداید حمایت وپشتیبانی کنند و در امتحان و تجربه سرافراز باشند.
به این جهت آن گاه که حضرت یوسف علی‌نبیّنا و آله و علیه‌السّلام از زندان آزاد شد، بر در زندان نوشت:
هذا قُبُورُالْاَحْیاءِ وَبَیْتُ‌الْاَحْزانِ وَتَجْرِبَةُالْاَصْدِقاء وَشِماتَةُ الْاَعْداءِ.(118)
زندان، قبور زندگان و خانه غمها و وسیله تجربه دوستان و سرزنش کردن دشمنان است.
بنابراین سختیها و گرفتاریها به هر گونه و به هر صورتی که باشد، وسیله‌ای است که انسان می‌تواند با آن، دوستان خود را آزمایش کند و میزان دوستی آنان را تجربه نماید.
دشمنان واقعی آنانند که به ظاهر لباس دوستی را پوشیده‌اند؛ ولی در مواقع خطرناک، دوستان را رها کرده و از دشمنان، بیشتر ضربه می‌زنند.
سختیها و گرفتاریها، محک تجربه و وسیله شناخت این گونه افراد است.

از تجربه‌ها درس بیاموزید

تجربه‌های خوب و بد، تلخ و شیرین در زندگی، ما را برای زندگی بهتر آماده می‌سازد و توانایی آن را دارد که بهترین درس عبرت برای آینده ما باشد؛ تا بوسیله آن، اشتباهات گذشته را تکرار نکنیم و برای استفاده در آینده از برنامه‌های مفید اطّلاع داشته باشیم. اگر ما از تجربه درس نیاموزیم، از چه برنامه‌ای می‌توانیم بهره‌مند شویم؟!
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرمایند:
وَمَنْ لَمْ یَنْفَعْهُ اللّٰهُ بِالْبَلاءِ وَالتَّجارِبِ، لَمْ یَنْتَفِعْ بِشَیْءٍ مِنَ الْعِظَةِ.(119)
کسی را که خداوند بوسیله گرفتاریها و تجربه‌ها سود نرساند، از هیچ گونه موعظه‌ای بهره‌مند نخواهد شد.
بنابراین از گرفتاریها و تجربه‌هائی که برای شما رخ می‌دهد، باید بهترین استفاده را ببرید و خود را آماده زندگی بهتر بنمائید.

از تجربه دیگران استفاده کنید

تاریخ شاهد جریانات بزرگی است که باید به عنوان تجربه از آنها درس عبرت بگیرید، و از نتایج خوب و بدی که مردم در زمانهای گذشته از رفتار و کردار اجتماعی و فردی دیده‌اند، استفاده کنید؛ زیرا پند گرفتن از تجربه، اختصاص به آنچه را که خود انجام داده‌اید، ندارد؛ بلکه از تجربه دیگران نیز باید بهره‌مند شوید.
گاهی موانع بزرگ و مشکلات زیاد، انسان را از رسیدن به هدف، مأیوس و ناامید می‌سازد؛ ولی استفاده از تجربه‌های دیگران، موانع و مشکلات موجود را برطرف می‌سازد و ناامیدی را به امیدواری تبدیل می‌کند؛ از این رو دیگر برای بدست آوردن راه حلّ، نیازی به تکرار تجربه و یافتن راه حلّ نیست.
این، اندرزِ افراد کهنسالی است که سرد و گرم دنیا را چشیده‌اند؛ زیرا آنان دوستان و نزدیکان خود را به استفاده از تجربه‌های دیگران سفارش کرده‌اند. یکی از آنان »عوف بن کنانه« است. او در وصیّتهای خود گفته است:
خُذُوا مِنْ اَهْلِ التَّجارِبِ.(120)
فرا گیرید از اهل تجربه.
زیرا هر کس که جویای کاری است، باید از آنان که در آن رشته دارای تجربه هستند استفاده کند و از تجربه‌های آنان بهره‌مند گردد.

راه بهره‌گیری از تجربه دیگران

مراجعه به تاریخ و بررسی حالات تاریخ سازان در زمانهای دور و نزدیک و کیفیّت نفوذ آنان در میان جامعه و بررسی علل واقعی سقوط آنان مخصوصاً از تجزیه و تحلیل تاریخ بنی اسرائیل و حکومت فرعونهای ستمگر بر آنان، می‌توانیم تجربه‌های بزرگی در زندگی اجتماعی و فردی خود داشته باشیم.
تجزیه و تحلیل شخصیّت و ویژگیهای مردان بزرگ، راه خوبی برای شناخت آنان است. ما باید زندگی معنوی شخصیّتهای بزرگ را بررسی کنیم. رفتار و کردار آنان، بهترین تجربه و درس عبرت برای ما است. اعمال شخصی افراد گذشته، باید درس تجربه برای ما باشد، و کردار اجتماعی مردم در زمانهای گذشته، باید درس تجربه برای اجتماع ما باشد.
ما باید با بررسی حالات بزرگان، از تجربه‌های فردی و اجتماعی آنان در زمانهای گذشته و جریاناتی که برای آنان پیش آمده است، استفاده کنیم.
به عنوان مثال می‌توان گفت: بررسی و تحلیل علل غیبت و ظهور انبیاء گذشته، و امکان تشرّف و ارتباط شخصیِ برخی از افراد با آنان در زمان غیبت آن بزرگواران، می‌تواند برای ما راهنمای خوب و تجربه‌ای بزرگ باشد که به آگاهی ما در مسئله غیبت و ظهور امام عصر عجّل اللّه تعالی له الفرج بیفزاید.
استفاده بردن و بهره‌مند شدن از تجربیّات شخصی و تجربه‌های دیگران، از نعمتهای بسیار بزرگ خداوند است که همه افراد از آن برخوردار نیستند. و فراموش نمودن نتیجه‌هایی که انسان از تجربه‌های گوناگون دیده است، دلیل بر کم سعادتی انسان است.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می فرمایند:
اِنَّ الشَّقِیَّ مَنْ حَرُمَ نَفْعَ ما اُوتِیَ مِنَ الْعَقْلِ وَالتَجْرِبَةِ.(121)
انسان شقی، کسی است که از منفعت عقل و تجربه‌ای که به او داده شده است، محروم بماند.
کسی که از تجربه استفاده نکند، همچون مسافری است که بدون راهنما، بیابانها را دایره‌وار بپیماید و پس از مدّتها رنج و مشقّت به مکان اولی خود باز گردد، این گونه افراد تنها نتیجه‌ای که از مسافرت بدست می‌آورند، رنج و زحمتی است که وجود آنان را فرا می‌گیرد و به جای تحصیل سود و منفعت، خود را به زحمت انداخته و عمر خود را به تباهی می‌کشانند.
از این جهت، به مقتضای عقل، انسانِ خردمند، باید تجربه‌ها را به خاطر بسپارد و از تجربه‌های خوب و بدِ خود و دیگران درس عبرت بیاموزد و در نتیجه، تجربه‌های گذشته آموزش دهنده رفتار آینده او باشند.

تجربه‌هائی که آموخته‌اید از یاد نبرید

عقل و خرد، اساس نگهداری و به خاطر داشتن تجربه‌ها است. آنان که از نیروی عقلی کامل برخوردار نیستند، تجربه‌های زندگی را به دست فراموشی می‌سپارند و در موارد ضروری که باید از آنها استفاده کنند، هیچ گونه توجّهی به تجربه‌های گذشته نمی‌نمایند؛ ولی خردمندان درسی را که از تجربه می‌آموزند، هیچ گاه بدست فراموشی نمی‌سپارند.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام در وصیّت خود به حضرت امام حسن مجتبی‌علیه السلام می‌فرمایند:
وَالْعَقْلُ حِفْظُ التَّجارِبِ وَخَيْرُ ما جَرَّبْتَ ما وَعَظَکَ.(122)
عقل، حفظ تجربه‌ها و به خاطر داشتن آنها است و بهترین تجربه‌ها، تجربه‌ای است که تو را پند دهد.
بنابراین حفظ همه تجربه‌های تلخ و شیرین شخصی و یا آنچه بوسیله دیگران به تجربه رسیده است، و همچنین استفاده از آنها در موارد لازم، دلیل بر خردمندی انسان است؛ زیرا به یاد داشتن تجربه‌ها و درس آموختن از آنها، از نیروی عقل سرچشمه می‌گیرد.
در روایت دیگری حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرمایند:
مِنَ التَّوفيقِ حِفْظُ التَّجْرِبَةِ.(123)
از توفیقات الهی، به خاطر سپردن تجربه‌هاست.
هر چه را که تجربه شده، - اگرچه توسّط دیگران باشد - باید حفظ کرد و به موقع از آن استفاده نمود. در این صورت توفیق الهی شامل انسان می‌شود.
بنابراین، بهترین تجربه آن است که انسان از آن درس بیاموزد؛ عبرت بگیرد و در برنامه‌های آینده خود آن را به کار گیرد.
پس اگر تجربه به دست فراموشی سپرده شود، سودی ندارد و از آن بهره‌ای برده نمی‌شود. همان گونه که تکرار تاریخ، بسیاری از مسائل فراموش شده را زنده می‌کند، همین گونه با گذشت زمان و ورق خوردن صفحات زندگی، بسیاری از تجربه‌های تلخ گذشته تکرار شده و دو مرتبه تجربه گذشته در حافظه نقش می‌بندد.
پس چه بهتر که در مسیر رسیدن به هدفهای بزرگی که انتخاب کرده و در آن تجربه‌هایی بدست آورده‌اید، آنها را به خاطر سپرده و از آنها پند و اندرز بگیرید و نگذارید به خاطر غفلت از تجربه‌های گذشته، تاریخِ زندگی شما، تکرار شود و پس از گذشت سالها، همان نتائج و تجربه‌هایی را که قبلاً دیده بودید، دو مرتبه با آنها روبرو شوید.
آری روش مردان بزرگ دین، به خاطر سپردن و استفاده از تجربه‌هایی

بوده است که خود یا دیگران آنها را آموخته و اندوخته‌اند. با استفاده از این برنامه می‌توانید از وقت و فرصتی که دارید، استفاده بیشتری نموده و توفیقات ارزنده‌تری را نصیب خود گردانید.

نتیجه بحث

آنان که اهداف بزرگ را در سر می‌پرورانند و در پی مقاصد عالی علمی و عملی هستند، باید به وسیله تجربه، به قدرتهای علمی و معنوی خود بیفزایند.
تجربه، افزایش دهنده مهارت و نیروی علمی و عملی شما است؛ زیرا بوسیله تجربه، عقلِ تجربی شما فزونی می‌یابد؛ دوستان واقعی خود را بهتر می‌شناسید و از نیرنگ مکّاران در امان می‌مانید.
با حفظ تجربه‌هایی که اندوخته‌اید، می‌توانید کمبودهای گذشته را جبران نموده و آینده خود را درخشان سازید. لزومی که برای وجود استاد و معلّم در آموزش هر دانشی وجود دارد، بر اساس تجربیّات علمی و عملی اوست.
با استفاده از تجربیّات خود و شخصیّتهای بزرگ، می‌توانید نیروهای خفته خود را بیدار کنید و با بهره‌گیری از آنها، بر فراز فضای جهان ناشناخته و اسرار آمیز سیر نمائید. بنابراین به تجربه نیازمندید.

یک نصیحت بشنو از من کاندر آن نبود غرض
چون کنی رأی مهمی، تجربت از پیش کن
مصلحت از لفظ دینداری کامل عقل جو
مشورت با رأی نزدیکان دوراندیش کن

9مخالفت با نفس یا حاکمیّت بر خویشتن

انسان بوسیله مخالفت با نفس و کنترل خویشتن، می‌تواند به نیروهای فوق العاده روحی دست یافته، و از انرژیهای عجیب روح که بر اثر تهذیب نفس کم‌کم شکل می‌گیرد، بهره‌مند شود. انسان می‌تواند در اثر تشکّل و شکل گیری نیروهای روحی، بسیاری از مشکلات خود و همچنین افراد دیگر را به آسانی برطرف سازد.
همان گونه که موافقت با نفس، از سازمان یابی نیروهای روحی، جلوگیری می‌کند و آنها را پراکنده می‌سازد، مخالفت با نفس و حاکم بودن بر خویشتن، نیروهای پراکنده روحی را جمع می‌کند و آنها را سازمان می‌دهد و کارساز می‌نماید.
می‌توانیم اثر مخالفت با نفس را به سدّی تشبیه کنیم که در برابر مسیرهای مختلف آب قرار گرفته، و نه تنها از هدر رفتن آنها جلوگیری می‌کند، بلکه بر اثر اجتماع آبها، بهترین تولید کننده نیروی برق می‌گردد و سبب روشنایی شهرها و به کار افتادن کارخانه‌های بزرگ می‌شود.
مخالفت با نفس نیز نه تنها مانع هدر رفتن انرژیهای روحی و آسمانی در انسان می‌شود، بلکه بر اثر اجتماع و جمع شدن قوای روحی، یک انسان معمولی را مبدّل به یک انسان فوق العاده، صاحب اراده و باشخصیّت می‌نماید.
عقل به منزله همان سدّ است که خداوند آن را در انسانها قرار داده است، تا بوسیله آن، نفس را مهار کرده و قوای روحی را متمرکز نماید.
آیا شما حاضرید به وسیله مخالفت با نفس، از نیروهای بزرگی که خداوند در نهادتان قرار داده است، استفاده کنید؟
همان گونه که در زیر زمین و اعماق آن، دفینه‌های پر قیمت و گرانبها وجود دارد، در پشت پرده هواهای نفسانی ما نیز، نیروها و قوای عجیب روحی وجود دارد و همان گونه که اگر انسان خاکها را کنار بریزد، به دفینه‌های گرانبها دست می‌یابد، اگر هواهای نفسانی را کنار بگذارد، به قدرتهای بزرگ روح دست می‌یابد.
همان گونه که موافقت با نفس، نیروهای روحی و انرژیهای آسمانی را نابود می‌کند و از سازمان یابی و شکل گیری آنها جلوگیری می‌نماید؛ اگر با نفس به مخالفت پردازید و هواهای نفسانی را ترک کنید، قدرتهای روحی در شما ظاهر می‌شود و قلب شما دارای حیات می‌شود. در این صورت از قدرتهای بزرگی برخوردار خواهید شد که خود نیز از وجود آن دچار شگفتی و تعجّب‌خواهید شد!
حضرت رسول اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم می‌فرمایند:

بِمَوْتِ النَّفْسِ یَکُونُ حَیاةُ الْقَلْبِ.(124)
زنده شدن دل، با موت نفس واقع می‌شود.
وقتی که جنبه‌های حیوانی نفس از میان برود، حالات رحمانی در او استقرار می‌یابد و زمان زنده شدن و حیات قلب فرا می‌رسد.
در این روایت در ضمن جمله‌ای کوتاه، پیغمبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم دریای بیکرانی از انوار معارف را بیان فرموده‌اند.
با حیات قلب، توانائیهای روحی و معنوی ایجاد می‌شود و قدرت بی‌نظیرِ معنوی سامان می‌یابد.

غلبه نفس بر عقل

نیروی نفس آن قدر قوی و سرکش است که می‌تواند مسائل فطری انسان را تغییر دهد و او را آماده و راضی برای نابودی و قتل نزدیکترین عزیزان خود بنماید! با این که علاقه و محبّت به نزدیکان، از مسائل فطری و طبیعی انسان است؛ ولی نفس می‌تواند دوستی آنان را از دل ربوده و بغض و عداوت آنان را جایگزین آن کند.
»قابیل« اوّلین فردی است که این جنایت به دست او اتّفاق افتاد. خداوند درباره او می‌فرماید:
»فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ اَخیهِ فَقَتَلَهُ فَاَصْبَحَ مِنَ الْخاسِرینَ «.(125)
نفس او، او را بر قتل برادرش آماده کرد، پس او را کشت و از زیانکاران گردید.
بنابراین نفس، نه تنها تغییر دهنده صفات انسان است؛ بلکه بر اثر وسوسه و تحریک، تغییر دهنده مسائل فطری انسان نیز هست. همان گونه که »قابیل« به جای محبّت »هابیل«، بغض و دشمنی او را در دل خود قرار داد تا سرانجام با کشتن او، دست خود را به خون او آلوده ساخت.
در این گونه موارد، نفس کاملاً بر عقل حکومت می‌کند؛ زیرا گاهی قدرت نفس تا حدّی است که می‌تواند عقل را با همه نیرو و توانش به اسارت درآورد و از ارشاد و راهنمایی او جلوگیری نماید.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرمایند:
وَکَمْ مِنْ عَقْلٍ اَسیرٌ تَحْتَ هَوی اَمیرٍ.(126)
چه بسیار است که عقل در تحت اسارت نفس است، و نفس در تخت امارت!
بسیاری از افراد، از نیروی عقلی فراوانی برخوردارند و ذاتاً آماده برای رسیدن به اهداف عالی هستند؛ ولی نه تنها از وجود این سرمایه پرارزش معنوی استفاده نمی‌کنند، بلکه با پیرویهایی که از نفس امّاره می‌نمایند، آن را در تحت اسارت نفس درآورده، و قدرت راهنمائی و ارشاد عقلی را در خود نابود می‌کنند.
بنابراین باید به درمان نفس خود بپردازید؛ تا نیروهای عقلی را از اسارت آن نجات دهید.

نفس خود را درمان کنید

نفس، موجود عجیبی است؛ زیرا می‌تواند انسان را به بالاترین درجات انسانیّت بالا برد، همچنان که قدرت دارد او را در اعماق درّه‌های خوفناک رذالت رها کند.
بر انسان ضروری است که نفس خود را رها نسازد و در تمایلات و خواسته‌ها او را آزاد نگذارد.
حضرت امام صادق‌علیه السلام می‌فرمایند:
لاتَدَعِ النَّفْسَ وَهَواها.(127)
نفس و خواسته‌های او را، به خود وامگذار.
زیرا نفس دارای نیروئی است عظیم؛ ولی سرکش، بدخو و نافرمان! ما باید به مداوای آن بپردازیم؛ تا بتوانیم از قدرت آن استفاده کنیم.
امام صادق‌علیه السلام در پایان روایت، راه درمان نفس را بیان کرده‌اند. آن حضرت می‌فرمایند:
وَکَفُّ النَّفْسِ عَمَّا تَهْوی دَواها.(128)
بازداشتن نفس از آنچه را که هوس می‌کند، دوای اوست.
با معالجه و درمان نفس، می‌توانید آن را به یک قدرت سالم و رحمانی تبدیل کنید، و از انرژی پرتوان روحی که در وجود شماست، بهره‌مند شوید.
با مخالفت نفس، قدرت و نیروی عظیمی که در نفس - بالقوة - وجود دارد، به فعلیّت می‌رسد و امکان استفاده از آن برای شما ایجاد می‌شود.
کسانی می‌توانند آینده خود را درخشان سازند و از انوار تابناک ولایت معصومین‌علیهم السلام نورانی شوند که حالات نفسانی خود را دگرگون سازند و در آن تحوّل ایجاد کنند.
در صورتی که انسان حالات نفسانی خود را تغییر دهد، حالات معنوی او نیز تغییر می‌پذیرد. خداوند می‌فرماید:
»اِنَّ اللّهَ لایُغَیِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتَّی یُغَیِّرُوا ما بِاَنْفُسِهِمْ «.(129)
براستی که خداوند تغییر نمی‌دهد آنچه را که بر هر قومی می‌گذرد، تا آنچه را که در نفس آنان است تغییر دهند.
بنابراین سرنوشت جامعه‌ها و نیکبختیها و بدبختیهایی که مردم را فرا می‌گیرد، بر رفتار و خواسته‌های نفسانی آنان بنیان گذاری شده است.

دعا برای تهذیب نفس

برای نجات از هواها و خواسته‌های نفسانی، دعا و نیایش به درگاه خداوند و توسّل به اهل بیت عصمت‌علیهم السلام اثری بسزا دارد. به این جهت ائمه اطهارعلیهم السلام در دعاهای بسیاری، ما را راهنمائی فرموده‌اند که برای برطرف شدن هواهای نفسانی دعا کنیم.
به عنوان نمونه در دعائی که در شبهای چهارشنبه خوانده می‌شود، آمده است:
اَللّٰهُمَّ ... اَصْلِحْ ما بَیْنی وَبَیْنَکَ وَاجْعَلْ هَوایَ فی تَقْویکَ.(130)
خداوندا میان من و خودت را اصلاح فرما و هوی و خواسته مرا در پرهیز از مخالفت با خودت قرار ده.
در صورتی خواسته‌های انسان چیزی جز تقوای الهی نیست که دارای نفس مهذّب و ساخته‌شده باشد. بنابراین اگر بخواهیم از هواها و خواسته‌های پست نفسانی دور باشیم، باید برای تهذیب نفس و خودسازی دعا کنیم.

خود را به مخالفت با نفس عادت دهید

هر عملی که برای خاطر نفس انجام شود، اگرچه کاری کوچک باشد، اندکی از قدرت روحی را از بین می‌برد! مخالفت با نفس، این قوا را در انسان متمرکز می‌سازد و ایجاد نیرو و نورانیّت می‌کند. مخالفت با نفس هر چه بیشتر شود، قوای روحی بیشتر می‌شوند و از توان و قدرت بیشتری برخوردار می‌شوند.
مخالفت با نفس، همراه با سختیها و مشکلاتی است که بسیاری از مردم به خاطر همین سختیها از آن دست برمی‌دارند و گروهی دیگر که با هواهای نفسانی به مبارزه می‌پردازند، به دلیل عدم ثبات و استقامت، پس از مدّتی راه خود را رها می‌کنند و به دنبال خواهش نفس روان می‌شوند.
توجّه به یک نکته می‌تواند این گونه افراد را از نظر روحی تقویت نماید و آنان را به ادامه راهی که رفته‌اند امیدوار نماید.
آن نکته عبارت است از اهمیّت مسئله اعتیاد به کارهای نیک. سختی و زحمتی که در مخالفت با نفس وجود دارد بر اثر خو گرفتن و اعتیاد به کارهای خوب از میان می‌رود؛ به گونه‌ای که ترک مخالفت نفس مشکل می‌شود. به این جهت حضرت امام باقرعلیه السلام می‌فرمایند:
عَوِّدُوا اَنْفُسَكُمُ اَلْخَيْرَ.(131)
نفسهای خودتان را به کار خیر عادت دهید.
زیرا بر اساس معتاد شدن به کارهای خیر، نه تنها انسان از کارهای زشت دست برمی‌دارد، بلکه به کارهای نیک - گرچه سنگین و پرزحمت باشد - معتاد شده و خو می‌گیرد. اعتیاد به هر چیزی، آن را جزء خلق و خوی انسان قرار می‌دهد، بطوری که نه تنها انجام آن، مشکل چندانی ندارد؛ بلکه ترک آن رنج‌آور می‌شود.
بنابراین با انجام کارهای نیک و معتاد شدن به آن، نه تنها مخالفت با نفس را برای خود آسان می‌کنید، بلکه به آن خو گرفته، بگونه‌ای که ترک آن برای شما رنج آور می‌شود.
وقتی که یک فرد خیانتکار، برای اولین بار دست به سرقت یا خیانتی دیگر می‌زند، در باطن احساس شرم و گناه می‌کند. او قلباً می‌پذیرد که خود را به کار زشت و ناپسند آلوده ساخته است؛ ولی کم‌کم با تکرار گناه، احساس شرمندگی در او کاسته می‌شود؛ تا آنجا که نه تنها با ارتکاب گناه احساس شرم و گناه نمی‌کند، بلکه به آن معتاد شده و توانایی ترک آن برای او وجود ندارد.
همان گونه که مرور زمان و تکرار گناه برای عده‌ای اعتیاد آور است و ترک آن بر ایشان مشکل می‌شود، به همین صورت انجام برنامه‌های سختِ

عبادی با مرور زمان برای اولیاء خدا و آنان که در راه تقرّب به اهل بیت‌علیهم السلام تلاش می‌کنند، نه تنها زحمت ندارد، بلکه به آنها خو می‌گیرند؛ به گونه‌ای که به هیچ وجه حاضر به ترک آن نیستند، مخصوصاً با توجّه به آثار مهمّی که از اعمال و برنامه‌های خود می‌بینند. در این هنگام همان گونه که مخالفت با نفس برای عده‌ای مشکل است، برای آنان موافقت با نفس رنج آور می‌شود.
بعضی از افراد برای خوگرفتن به مخالفت با نفس و از بین بردن هواهای آن، احتیاج به مرور زمان ندارند و با یک تغییر ناگهانی تحوّلی عظیم در نفس خود به وجود می‌آورند و از شخصیّتی جدید برخوردار می‌شوند. »پوریای ولی« یکی از این افراد است.
»پوریا« پهلوانی بود که در شهر خودش هیچ کس با او قدرت مقابله نداشت. او به بلاد دیگر رفت و همه جا پهلوانان را مغلوب نمود. آن گاه به قصد پایتخت حرکت کرد تا پهلوان آنجا را نیز مغلوب سازد و خود به جای او بنشیند.
آوازه قدرت او به اطراف رسیده بود و به این سبب، وقتی بسوی پایتخت حرکت کرد، در دل پهلوان آنجا رعبِ بسیار پدید آمد و مهموم و متفکّر شد. مادرش آثار غصّه و حزن را در او دید و از ناراحتی او سئوال کرد. وی علّت ناراحتی خود را بیان نمود.
مادرش که زنی صالحه و بااعتقاد بود، متوسّل شد و هر روز نذری می‌کرد. روزها حلوا می‌پخت و بر دروازه شهر، فقرا و ضعفای از راه رسیده را اطعام می‌کرد؛ تا روزی که پوریا به دروازه شهر رسید؛ دید زنی آنجا نشسته است و طبقی از حلوا پیش رو دارد. نزدیک آمده از قیمت آن پرسید. زن گفت: فروشی نیست، بلکه نذر است. پوریا پرسید: برای چه نذر کرده‌ای؟
زن گفت: فرزندم، پهلوان پایتخت است و اکنون پهلوانی تصمیم دارد به این جا آید تا او را مغلوب کند؛ اگر چنین شود، مال و اعتبار ما هر دو بر باد می‌رود. پوریا دید که زن متوسّل به حضرت حق شده است. اینجا بود که آیه »یا اَیُّها الَّذینَ امَنُوا کُونُوا اَنْصارَ اللَّهِ «(132) به خاطرش آمد.
با خود اندیشید که اگر این جوان را به زمین زنم، پهلوان پایتخت سلطان خواهم شد، و اگر نفس را به زمین زنم، پهلوان پایتخت خدا می‌شوم؛ پس با خود گفت: برای رضای خدا این پیرزن را ناامید نمی‌کنم.
آن گاه روی به زن کرد و گفت: مادر نذرت قبول است. چهل دست پرورده همراه داشت، حلوا را میان آنان تقسیم کرد و سپس به شهر وارد شد.
در روز موعود، پهلوان پایتخت با رنگی پریده برای کشتی گرفتن با پوریا حاضر شد.
دست پرورده‌های پوریا به او گفتند: ما به میدان او می‌رویم و کار او را

می‌سازیم و بسیار اصرار کردند؛ امّا پوریا نپذیرفت و گفت: این کار خود من است و کار دیگری نیست.
پوریا چون به میدان رفت، همّت به زمین زدن نفس خویش گماشت. پهلوان پایتخت با او به نبرد برخاست، پوریا خود را سست نمود و حریف او را بیازمود و دید که بسیار سست است. دوباره آزمایش را تکرار کرد و چون قوی دل شد، یک باره پوریا را بلند کرد و به زمین کوبیده و روی سینه‌اش نشست. به محض آن که پشت پوریا به خاک رسید، رازهایی برای او منکشف شد.(133)
افتادگی آموز اگر قابل فیضی
هرگز نخورد آب زمینی که بلند است
گرچه آن جوان، پوریا را به خاک انداخت؛ امّا خداوند او را از اولیاء پاک قرار داد.
این شعر از سروده‌های پوریای ولی است:
گر بر سر نفس خود امیری مردی
ور بر دگری نکته نگیری مردی
مردی نبود فتاده را پای زدن
گر دست فتاده‌ای بگیری مردی
شما نیز می‌توانید همچون پوریا با تصمیم مردانه و استمداد از خداوند مهربان به مخالفت با نفس پرداخته و در مدّتی کوتاه آن را مهار کنید.

بحث در پیرامون نفس، بسیار مهمّ و جالب توجّه است که تفصیل آن به کتابی مستقلّ نیاز دارد؛ ولی اینک به صورت خلاصه می‌گوئیم: همان گونه که نفس می‌تواند ما را از مقام فطری خویش به درجه حیوانیّت سقوط دهد، می‌تواند ما را در اوج مقام ملکوتیِ ملائک و دارای حالت نورانیِ »تروّح« قرار دهد.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرمایند:
مَنْ اَصْلَحَ نَفْسَهُ مَلَکَها.(134)
کسی که نفس خود را اصلاح کند، مالک آن می‌شود.
و کسی مالک نفس خویشتن است که از قدرتهای آن بهره‌مند باشد؛ زیرا در صورت اصلاح و تهذیب، نفس در تحت سیطره نیروی عقل درمی‌آید. در این هنگام هواهای پست نفسانی کنترل می‌شود و حتّی خطورات نفسانی نیز به آسانی نمی‌تواند صفحه ذهن را تیره و آلوده سازد.
در این هنگام خواسته‌های نفسانی نیز، گرایش رحمانی می‌یابد و کم‌کم نفس همراه و همگام با عقل می‌شود و نه تنها از مبارزه و معارضه با عقل دست برمی‌دارد، بلکه پشتیبان نیروی عقلی می‌شود.
در صورتی که قدرتهای نفسانی شما کاملاً در تحت سیطره قوای عقلی درآید و پشتیبان آن شود، حالت »تروّح« ایجاد می‌شود. در این موقع می‌توانید آثار مادیّت را از جسم خود برگیرید و اثرات مادّه را از او جدا کنید؛ در این هنگام زیباترین و جذّاب‌ترین حالات روحی رخ می‌دهد...

قدرت نفس، اگر آن را کنترل کنید

یکی از بزرگان، قدرت نفس را این گونه بیان کرده است:
»نفس در مقام خود خالی از خلاّقیت نیست؛ زیرا که انشاءِ صور می‌کند و از این جهت نیز مظهرِ صفت خلاّقیت حق است. ای عزیز! تو هم دارای این مظهریّت هستی، ولی اثر مطلوب تو ضعیف است؛ چون وجود تو ضعیف است. دریای آتش خلق می‌کنی و حال آن که حقیقت ندارد؛ زیرا که صور خیالیّه اگر قوّت گیرد، اثر پیدا می‌کند.
یکی از معجزات انبیاء، قوّت نفس بود که به محض اراده، خلق می‌نمودند. امّا چون نفس ما ضیق است، قوّت بیش از این ندارد. از این جهت است که در بهشت، نفوسِ سعدا قوّت می‌گیرد و خلق می‌کند. پس کاری کن که این نفس در همین دنیا کامل شود.
زیرا در صورتی که نفس انسان بر اثر تهذیب و تکمیل از قدرتهای خلاّقه برخوردار شد، به محض فکر و خطور می‌تواند آنچه را که می‌خواهد اراده کند و او را در خارج محقّق سازد«.
آری همان گونه که حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام فرموده‌اند:
مَنْ قَوِیَ عَلی نَفْسِهِ تَناهی فی الْقُدْرَةِ.(135)
کسی که بر نفس خود قوی باشد، از نظر قدرت به نهایت می‌رسد.
شما نیز می‌توانید با یک تصمیم جدّی و اراده قوی از خداوند بزرگ استمداد نموده و با رفتار و کردار نیک در آینده خویش تحوّلی عظیم بوجود آورید و دارای شخصیّتی جدید و قدرتی ممتاز شوید.

نتیجه بحث

خداوند انسان را به گونه‌ای آفریده است که می‌تواند از قدرتهای عظیم روحی که در او وجود دارد استفاده کند؛ ولی نفس انسان در تکاپو و تلاش برای نابود کردن و از میان بردن آن نیروها است.
مخالفت با نفس از عوامل بسیار اساسی و از شرایط مهمِّ خودسازی است. نفس خود را کنترل کنید تا نیروهای عقلی رشد و پرورش پیدا کنند.
شما می‌توانید با مخالفت نفس، عقل خود را نیرومند سازید و نه تنها آن نیروها را از خطر نابودی حفظ کنید، بلکه می‌توانید آنها را فعّال نموده و خلّاقیت ببخشید.
اگر می‌خواهید از نظر قدرتهای روحی پیشرفت نموده و به تکامل برسید، باید کاملاً مهار نفس را در دست بگیرید و آن را با مخالفت هوی و هوس اصلاح و تهذیب نموده، و مالک نفس خویشتن شوید؛ تا قدرتهای عجیب و فوق العاده‌ای که در نهاد شما قرار دارد فعّال شده و بتوانید از آنها استفاده کنید و همچون مردان بزرگ با به کارگیری نیروهای بزرگ روحی، بهترین خدمات ارزنده را به دین و مکتب اهل بیت‌علیهم السلام بنمائید.

زد سحر طایر قدسم ز سر صدره صفیر
که در این دامگه حادثه آرام مگیر
بال بگشا و صفیر از شجر طوبی زن
حیف باشد چو تو مرغی که اسیر قفسی

10صبر، کلید گنجینه اسرار است

در تلخیهائی که صبر در بردارد، شیرینیهائی نهفته است که تلخیها را بدست فراموشی می‌سپارد و سختیها را برای انسان آسان می‌نماید.
مردان بزرگ الهی، برای رسیدن به نتیجه‌های شیرین و گوارائی که در انتظار آن هستند، همواره صبر را پیشه خود می‌کنند و آن را کلید گنجینه اسرار می‌دانند. آنان معتقدند برای دستیابی به گنجینه اسرار، باید کلید آن را - که صبر است - در اختیار داشته باشند.
حضرت امام حسن‌علیه السلام در یکی از خطبه‌های خود می‌فرمایند:
فَلَسْتُمْ اَیُّها النَّاسُ نائِلینَ ما تُحِبُّونَ اِلاَّ بِالصَّبْرِ عَلی ما تُکْرِهُونَ...(136)
ای انسانها آنچه را که دوست دارید به آن نخواهید رسید، مگر آن که صبر کنید بر آنچه از آن کراهت دارید.
در این گفتار، امام حسن مجتبی‌علیه السلام صبر را همچون راهی مستقیم برای رسیدن به هدفهائی که مورد علاقه انسان است می‌دانند و شرط رسیدن به اهداف مورد علاقه را، صبر و شکیبائی در برابر مشکلات و موانعی که وجود دارد می‌دانند؛ زیرا صبر نیرو بخش، قدرت آفرین و اراده پرور است.

صبر و استقامت، اراده را قوی می‌کند

در بحث اراده، ثمرات مثبت آن را یادآور شدیم و لزوم وجود آن را در همه کسانی که جویای اهداف بلند هستند متذکّر شدیم و راههایی را برای ایجاد اراده و تقویت آن ذکر کردیم. اینک به مناسبت بحثی که در آن هستیم می‌افزائیم:

صبر یکی از راههای مؤثّر برای تقویت اراده است. بر اثر آن، قدرت اراده در افرادی که صبر را پیشه خود ساخته‌اند، قوی می‌شود و با قوی شدن قدرت اراده، مشکلات و سختیها به راحتی حلّ می‌شوند. خداوند می‌فرماید:

»وَاصْبِرْ عَلی ما اَصابَکَ اِنَّ ذلِکَ مِنْ عَزْمِ الْاُمُورِ «.(137)

صبر کن بر آنچه به تو اصابت می‌کند، بدرستی که این، از امور عزیمه است.

اگر ز سهم حوادث مصیبتی رسدت
درین نشیمن حرمان که موطن خطر است
مکن به دست جزع دامن صبوری چاک
که آه و ناله در اینجا مصیبت دگر است

کسانی که در برابر سختیها و مصیبتهائی که به آنان هجوم آورده، استقامت می‌ورزند، بر اثر تحمّل سختیها و مصیبتها و صبر در برابر مشکلات، اراده و عزم آنان قوی و راسخ می‌شود؛ زیرا تحمّل مشکلات، گرفتاریها و مصیبتهائی که بر انسان صابر وارد می‌شود، نیروی اراده و مقاومت را در او تقویت می‌کند و آمادگی او را برای استقامت در برابر موانع دیگر می‌افزاید.

افزایش نیروی مقاومت، گاهی آنچنان زیاد می‌شود که قلب او را همچون قطعه‌ای از آهن می‌سازد؛ به طوری که دارای آمادگی برای مقاومت و پایداری در برابر همه گونه وسوسه‌های شیطانی و هواهای پست نفسانی می‌شود و انسانی این چنین، می‌تواند تا حدّ توان خویش پذیرای امر ولایت آل‌اللّه شود و عقاید و معارف خاندان وحی را از جان و دل پذیرا شود و در امتحان صعب الهی از عهده برآید.

صبر حضرت ایّوب

حضرت ایّوب از کسانی است که در برابر بلاها و مصیبتهای فراوان، صبر نمود و از امتحان سخت الهی به خوبی از عهده برآمد. پیش از آن که گرفتاریهای گوناگون او را فرا گیرد، چهل سال در نعمتهای مختلف خداوند به سر برد.
روزی هزار نفر از خوانِ نعمت او استفاده می‌کردند و زمینهای زراعتی او به حدّی بود که امر کرده بود هر انسان یا حیوان، هر چه می‌خواهد از زراعت او استفاده کند. چهارصد غلام، ساربان شتران او بودند.
روزی جبرئیل بر او نازل شد و گفت: ایّوب، زمان نعمتها به سر آمد و نوبت گرفتاریها فرا رسیده است؛ آماده باش!
حضرت ایّوب منتظر فرا رسیدن سختیها و مصیبتها بود. روزی پس از اقامه نماز صبح به ناگاه صدای فریادی توجه او را به خود جلب کرد. فریاد، فریاد شبان او بود که از دل دردمندش برمی‌خواست.
ایّوب پرسید: شبان چه اتّفاقی افتاده است؟ شبان گفت: سیلی از دامن کوهسار برآمد و تمام گلّه را به دریا راند. در همان میان ساربان با جامه چاک‌زده از راه رسید و گفت: صاعقه‌ای وزید و همه شتران را هلاک کرد و در این هنگام، باغبان هراسان آمد و گفت: سمومی برخاست و درختان را به تمامی سوزاند!
حضرت ایّوب می‌شنید و به ذکر خداوند مشغول بود؛ ناگهان معلّم پسرانش با آه و فغان رسید و گفت: دوازده پسرت مهمان برادر بزرگتر بودند که ناگهان سقف خانه بر سرشان فرود آمد و همه از دنیا رفتند!
در این زمان حال حضرت ایّوب قدری تغییر کرد؛ ولی زود متوجّه شد و به سجده افتاد و گفت: خدایا تو را دارم همه چیز دارم. پس از آن که مال و فرزندانش از میان رفتند، انواع بیماریها به او روی آورد و او را هدف تیر بلا ساخت. او سالها در بدترین وضع به سر برد، ولی همچنان صبر و استقامت ورزید؛ تا سرانجام زمان امتحان به پایان رسید.
او پس از سالهای طولانی به درگاه خداوند عرضه داشت: «... اَنّی مَسَّنِیَ الضُّرُّ وَاَنْتَ اَرْحَمَ الرَّاحِمینَ «(138) آن گاه دعای او به هدف اجابت رسید و از گرفتاریها نجات یافت.(139)
ترسم به عجز حمل نماید و گرنه من
شرمنده می‌کنم به تحمّل زمانه را
نفس خود را برای صبر و استقامت آماده کنید
عدّه‌ای از مردم در برابر مشکلات و مصائب صبور و بردبار هستند؛ بر خلاف گروه دیگری که در برابر سختیهای زندگی دارای صبر و استقامت

نیستند و طاقت تحمّل امور دشوار را ندارند.
این گونه افراد، ممکن است به خاطر وارد شدن مشکلاتی که با صبر و استقامت می‌توان آنها را از میان برداشت، به جای آن که مشکلات خود را از میان بردارند، زندگی خود را بر باد می‌دهند و مشکل دیگری را بر مشکل خود می‌افزایند. حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرمایند:
وَعَوِّدْ نَفْسَکَ بِالتَّصَبُّرِ.(140)
نفس خود را، به صبر ورزیدن عادت ده.
زیرا نفس، راحت طلب است و از سختیها و تلخیها می‌گریزد. کسی که تاب تحمّل سختیها و مرارتها را نداشته باشد، به مقامات بلند دست نمی‌یابد.
از این جهت برای آن که نفس بتواند مشکلات و دشواریها را تحمّل کند، باید به او درس صبر و شکیبائی بیاموزید؛ بلکه باید او را به صبر ورزیدن معتاد کنید، تا بتوانید به هدفهای بزرگ دست یابید؛ زیرا اکراه و اجبار در کارها سودی ندارد؛ بلکه در بسیاری از موارد دارای اثرات منفی خواهد بود؛ حتی صبر و استقامت در صورتی نافع است که نفس، آمادگی قبولی آن را داشته باشد.
به این جهت حضرت خضر به حضرت موسی سفارش فرمود:
وَطِّنْ نَفْسَکَ عَلَی الصَّبْرِ.(141)

نفس خود را برای صبر، آماده کن.

در صورتی که انسان دارای صبر و استقامت باشد، سرانجام به مقصود خویش می‌رسد و شاهد پیروزی و موفقیّت خود می‌شود.
صبر و ظفر هر دو از دوستان قدیمند
بر اثر صبر، نوبت ظفر آید
همچنین از سفارشات اوست:
رَضِّ نَفْسَکَ عَلَی الصَّبْرِ تُخَلِّصْ مِنَ الْاِثْمِ.(142)
نفس خود را راضی بر صبر کن، تا از گناه رهایی یابی.
زیرا در صورتی که نفس خود را آماده و راضی بر صبر نکرده باشید، اکراه باطنی و بی‌میلی نفس، موجب اثرات سوء می‌گردد و با طغیان نفس وسیله شکست شما فراهم می‌شود.
آری انگیزه مهمّی که اهل بیت اطهارعلیهم السلام ما را به صبر و شکیبائی امر فرموده‌اند، این است که صبر، وسیله قبولی در امتحانات الهی است. به وسیله صبر، انسان می‌تواند در برابر مشکلات و گرفتاریهائی که به عنوان آزمایش برای او پیش می‌آید، ایمان و اعتقاد خود را اثبات کند. اولیاء خدا همه در این امتحان شرکت کرده‌اند و توانسته‌اند در نابسامانیهای شدید، خود را تسلیم مشیّت خداوند قرار دهند.

مرحوم کنی و نتیجه صبر و استقامت او

از کسانی که در برابر مشکلات صبر ورزید و عزم راسخ و ایمان خود را ثابت نمود، مرحوم ملاّ علی کنی است.
او در نجف اشرف در نهایت فقر و احتیاج زندگی می‌کرد. در هر هفته یک شب به مسجد سهله می‌رفت و از گوشه و کنارِ مسجد بدون توجّه دیگران، نانهای خشکی را که در اطراف ریخته شده بود، جمع می‌کرد و به مدرسه می‌برد و یک هفته با آن گذران می‌کرد.
او مدّتها این گونه زندگی کرد و صبر و استقامت را پیشه خود ساخت؛ تا آن که از نجف اشرف عازم کربلا شد و در آنجا رحل اقامت افکند.
او در کربلا نیز در کمال سختی و تنگدستی می‌گذراند؛ ولی هیچ گاه دست از صبر برنداشت و همچنان استقامت ورزید؛ تا سرانجام برای رفع احتیاج خود متوسّل به جناب حرّ شهید گردید.
مرسوم بود افرادی که تنگدست بودند چند شب چهارشنبه به زیارت حرّ می‌رفتند و به ایشان متوسّل می‌شدند و با توسّل به جناب حرّ، مشکلات مادّی آنان حلّ می‌شد. مرحوم کنی شبهای چهارشنبه به زیارت حرّ می‌رفت و برای رفع تنگدستی، آن جناب را وسیله قرار می‌داد.
شبی در خواب جناب حرّ به وی فرمود: »آقای من تو را آقایِ تهران قرار داد«. فردای همان روز مؤمنی پیدا شد، قنات آبی را به ایشان بخشید. شخص دیگری آن قنات را از او به مدّت یکسال به بیست و پنج تومان اجاره کرد. مرحوم کنی با همان پول خود را به تهران رساند. سال دیگر قنات را چهارصد تومان اجاره داد. کم‌کم امرش بالا گرفت؛ به حدّی که ناصرالدین شاه از او خائف بود.
گویند خیابانی به امر شاه در تهران ایجاد کردند که مسجد کوچکی به خاطر آن تخریب می‌شد. چون دستور شاه بود، علمای تهران نتوانستند با او مخالفت کنند. به این جهت، تصمیم گرفتند در عوض آن مسجد، مسجد بزرگتری در محلّ دیگر بنا کنند. مرحوم کنی از جریان آگاهی یافت، نامه‌ای به شاه فرستاد که در صدر آن نوشته بود:
»بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ × اَلَمْ تَرَ کَیْفَ فَعَلَ رَبُّکَ بِاَصْحابِ الْفیل «.(143)
شاه از خراب کردن مسجد صرف نظر کرد و مسیر خیابان را عوض نمود.(144)
روزی ناصرالدین شاه با خدم و حشم به قصد شکار از دروازه شهر بیرون رفت. پس از خروج از شهر نگاهی به منظره تهران نمود و کمی در فکر فرو رفت. او فوراً از تصمیم خود پشیمان شد و به شهر بازگشت. بعضی

از نزدیکان وی، سرّ این کار را از او جویا شدند.
شاه محرمانه چنین پاسخ داد: چون از دروازه شهر خارج شدم و نگاهم به دروازه شهر افتاد، این فکر به ذهنم وارد شد که اگر حاجی ملاّ علی کنی امر کند در دروازه را به روی من ببندند و باز نکنند، من چه خواهم کرد؟ از این رو ترس و وحشت مرا فرا گرفت. گفتم: بهتر اینست که به شهر بازگردم.
دستگاه و تجمّلات مرحوم آخوند کنی، چنان بود که مورد توجّه شاهزادگان بود!
گویند دختر ناصرالدین شاه به عراق رفت و در نجف اشرف به زیارت مرحوم شیخ انصاری شرفیاب شد. آثار زهد عیسوی و علائم ورع یحیوی را در ساحت مقدّس شیخ یافت! فرش اطاق شیخ، یک بوریا بود که نصف اطاق را گرفته بود، یک سفره حصیری به دیوار آویزان و یک پیه سوز سفالی در کنار منقل گلی، اطاق را نیمه روشن کرده بود. شاهزاده وقتی وضع اطاق شیخ را دید، نتوانست خودداری کند و گفت: اگر ملاّ و مجتهد این است، پس حاجی ملاّ علی کنی چه می‌گوید؟
هنوز سخن وی تمام نشده بود که مرحوم شیخ انصاری به حدّی بر او پرخاش نمود تا شاهزاده به گریه افتاد و گفت: آقا توبه کردم نفهمیدم، مرا عفو کنید. شیخ از تقصیر او گذشت و فرمود: جناب آقای کنی حق دارد آن طور زندگانی کند؛ زیرا او در مقابل پدر تو همان گونه باید زندگانی کند؛ ولی من در میان طلاّب هستم، باید امور زندگانیم مانند طلاّب باشد!(145)
اگر مرحوم کنی در برابر مشکلات صبر و شکیبائی نمی‌داشت، این همه محبوبیّت، قدرت و عظمت را چگونه بدست می‌آورد؟

صبر نیروبخش و قدرت آفرین است

خداوند متعال صبر را وسیله کمک و استعانت معرفی می‌کند و در قرآن مجید می‌فرماید:
»وَاسْتَعینُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلوةِ «(146)
از صبر و نماز کمک بجوئید.
خداوند صبر را در کنار نماز، بلکه مقدم بر آن ذکر فرموده که خود اشاره بر این است که از آثار انرژی‌بخشی که بر اثر صبر در انسان ایجاد می‌شود، به خوبی می‌توان کمک گرفت.
انسان بر اثر صبر، از امدادهای غیبی خداوند بهره‌مند می‌گردد. کمکهای غیبی، توسط ملائکه‌ای که مأمور به امداد صبرکنندگان می‌شوند به آنان می‌رسد.
قرآن مجید نه تنها صبر و شکیبائی را وظیفه همه مؤمنین می‌داند، بلکه دستور می‌دهد علاوه بر صبر و استقامت، باید دیگران را نیز امر به صبر کنند.
خداوند می‌فرماید:
»یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا اِصْبِرُوا وَصابِرُوا وَرابِطُوا «.(147)
ای کسانی که ایمان آورده‌اید، صبر پیشه کنید و دیگران را امر به صبر بنمائید و)با امام زمان خود(در ارتباط باشید.(148)
انسان، بر اثر صبر و استقامت از نیروئی برتر و قدرتی بیشتر برخوردار می‌شود؛ زیرا صبر به انسان روحیّه می‌دهد و او را آماده برای مشکلات و سختی‌ها می‌نماید. آمادگی برای تحمّل مشکلات، نقش مهمّی در مقاومت با نیروی مخالف دارد.
خداوند متعال در قرآن مجید می‌فرماید:
»اِنْ یَکُنْ مِنْکُمْ عِشْرُونَ صابِرُونَ یَغْلِبُوا مِأَتَیْنِ «.(149)
اگر بیست نفر از شما اهل صبر باشند، بر دویست نفر غلبه می‌یابند.
زیرا صبر می‌تواند بر نیروی جسمی انسان نیز بیفزاید و او را در برابر دشمن مقاوم و پایدار سازد؛ زیرا وقتی روحیّه انسان قوی شد و در فکرش نیروی استقامت پدیدار گشت، ضعف جسمی او به قوّت و قدرت تبدیل می‌شود.

پافشاری و استقامتِ میخ
سزد ار عبرتِ بشر گردد
بر سرش هرچه بیشتر کوبی
پافشاریش بیشتر گردد

نتیجه بحث

صبر و استقامت از شرایط ضروری و مهمّ برای دست یافتن به مقاصد بزرگ است. نفس خود را بر صبر و استقامت آماده و راضی کنید؛ تا مشکلات بزرگ برای شما آسان شود.
صبر و استقامت روحیّه شما را تقویت می‌کند؛ ضعف روحی را به قوّت و نیرو تبدیل می‌کند، و بر قدرت اراده شما می‌افزاید.
صبر و استقامت همچنان سدّی که از هدر رفتن آب‌ها جلوگیری می‌کند، توانائیهای شما را متمرکز می‌کند و مانع از دست رفتن آنها می‌شود.
مردان خودساخته، موانع بزرگ را با صبر و استقامت از سر راه خویش برطرف می‌سازند و به این وسیله به آرزوهای دیرین خود دست می‌یابند و به گنجینه‌هایی از اسرار پی می‌برند؛ در این هنگام همه تلخیها و ناکامیهائی که بر اثر صبر متحمّل آن شده‌اند، به لذائذ گواراىِ روحی تبدیل می‌شود.
شما نیز صبر و شکیبائی را پیشه کنید و در برابر مشکلات بزرگ پایداری نمائید؛ تا همچون مردان خودساخته به مقاصد عالی و ارزشمند خود نائل شوید.
باغبان گر پنج روزی صحبت گل بایدش
بر جفای خارِ هجران، صبر بلبل بایدش

11اهمیّت اخلاص

اخلاص به معنای پاک بودن رفتار و کردار آدمی از تظاهر و ریا و سایر امور شرک آمیز است. و از صفات بسیار ارزنده‌ای است که خداوند متعال برخی از بندگان خود را به دارا بودن مراحل عالی آن ستوده است. خداوند درباره حضرت موسی می‌فرماید:
»وَاذْکُرْ فِی الْکِتابِ موُسی اِنَّهُ کانَ مُخْلَصاً وَکانَ رَسُولاً نَبِیّاً «.(150)
به یاد آور در کتاب، موسی را؛ بدرستی که او مخلص بود و رسول و پیامبر بود.
و درباره حضرت یوسف می‌فرماید:
»اِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُخْلَصینَ «.(151)
براستی او از بندگان مخلَص ما بود.
این گونه شخصیّتهای بزرگ از درجه مخلِصین گذشته و به مقام مخلَصین راه یافته‌اند.
امام جوادعلیه السلام اخلاص را یکی از صفات سیصد و سیزده تن از بزرگترین یاوران امام عصر ارواحنا فداه می‌دانند و آنان را به دارا بودن این خصلت می‌ستایند و می‌فرمایند:
فَاِذَا اجْتَمَعَتْ لَهُ هذِهِ الْعِدَّةُ مِنْ اَهْلِ الْاِخْلاصِ اَظْهَرَ اَمْرَهُ.(152)
آن گاه که این عدّه از اهل اخلاص، در خدمت حضرت مهدی‌علیه السلام گرد آیند، آن بزرگوار امر خود را ظاهر می‌فرماید.
چون آن بزرگواران از قدرتهای خارق العاده و از تواناییهایی غیر عادی بهره‌مندند، اخلاص از صفات ضروری آنانست تا از قدرتهای روحی خود، کاملاً در تحت سیطره ولایت امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف استفاده کنند.

اثر و نتیجه اخلاص

اگر رفتار و کردار ما بر اساس پیروی از نفس باشد، عمر ما تباه شده و نتیجه‌ای از زندگی دنیا، جز خسران و زیان در آخرت نخواهیم دید؛ ولی اگر اعمال ما به خاطر داشتن اخلاص، برای خدا باشد، زندگی ما پرثمر می‌شود و بهترین نتیجه‌های مطلوب را در دنیا و آخرت بدست می‌آوریم.
حضرت امام صادق‌علیه السلام در گفتاری که هدایت کننده همه جویندگان راه حق است، می‌فرمایند:
اَلاِخْلاصُ یَجْمَعُ حَواصِلَ الْاَعْمالِ.(153)
اخلاص، نتیجه‌های اعمال را جمع آوری می‌کند.
وقتی که ثمرات کردار انسان جمع آوری شد، اجتماع آنها نیروی بزرگی را تشکیل می‌دهد. همچون قطرات آب که پیوستن آنها به یکدیگر دریای پهناوری را بوجود می‌آورد.
اخلاص نیز ثمرات رفتار انسان را جمع می‌کند و قدرت عظیمی را در نفس ایجاد می‌نماید.

اخلاص صاحب »جواهر الکلام«

با نگاه به صفحات تاریخ، شواهد زیادی بر این حقیقت می‌یابیم. به عنوان نمونه می‌توان از صاحب کتاب »جواهر الکلام« نام برد.
مرحوم محدّث قمی می‌نویسد: در اسلام درباره حلال و حرام کتابی همانند »جواهر الکلام« نوشته نشده است. صاحب »جواهر الکلام« در حالی که بیست و پنج سال داشت، به تصنیف »جواهر الکلام« - که شرح شرایع است - پرداخت.
او بر اثر فقر و تنگ دستی، قدرت خرید کتابهای لازم را نداشت؛ از این رو به نوشتن کتاب »جواهر الکلام« پرداخت تا شخصاً در مسافرتها او را همراه داشته باشد و هنگامی که مردم از او مسائلی را می‌پرسند، در صورت احتیاج به آن مراجعه کند.
از این جهت که کتاب را برای خودش نوشته بود نه برای دیگران، هیچ گونه شبهه ریا و تظاهر در آن وجود نداشت. در زمان وی حدود بیست نفر از علماء دیگر به نوشتن شرح شرایع مشغول بودند که نه هیچ کدام منتشر شد و نه هیچ یک پایان پذیرفت.
مرحوم صاحب جواهر فرزندی داشت به نام »شیخ حمید« که امورات و کارهای او را انجام می‌داد و او با خیال راحت به نوشتن و تکمیل مجلّدات کتاب خویش مشغول بود. ولی »شیخ حمید« به مرگ ناگهانی درگذشت و صاحب جواهر را داغدار و آشفته خاطر ساخت.
او خود فرموده است: پس از مرگ فرزندم روز و شب آرام و قرار نداشتم، همیشه متفکّر و قلبم را اضطراب فرا گرفته بود؛ تا آن که در یکی از شبها از مجلسی که بودم به قصد رفتن به منزل، خارج شدم؛ در میان راه، در حالی که در فکر و غصّه بودم، هاتفی از پشت سر ندایم داد »لاتفکر، لک اللّه« فکر مکن خدا با توست. چون پشت سر را نگاه کردم، احدی را ندیدم؛ آنگاه خدا را حمد نمودم و به او متوجّه شدم. پس از آن شب، خداوند درهای رحمتش را بر من گشود؛ امورات من انتظام یافت و حالاتم اوج گرفت.(154)
پس از آن که او این ندا را شنید با خاطری آرام به نوشتن و اتمام جواهرالکلام پرداخت.
این نتیجه عمل مخلصانه او بود که او را در شدیدترین گرفتاریها یاری نمود و با شنیدن ندای غیبی، موفّق به تکمیل کتاب پرارج جواهرالکلام شد. اگر هاتف غیبی او را کمک نمی‌نمود، تألیف کتاب جواهرالکلام که مفصّل‌ترین کتاب فقهی است، پایان نمی‌پذیرفت.
مرحوم صاحب جواهر از مصادیق روشن فرمایش حضرت

امیرالمؤمنین علیه السلام است که می‌فرمایند:
طُوبی لِمَنْ اَخْلَصَ لِلّهِ اَلْعِبادَةَ وَالدُّعاءَ.(155)
خوشا به حال آن کس که برای خدا، خالص نماید عبادت و دعا را.
او بوسیله اخلاص، نه تنها سعادت خود را در دنیا تأمین کرد، بلکه در جهان آخرت نیز رستگار و سرفراز است.

آیا همه می‌توانند دارای اخلاص باشند؟

آثار مهم و گرانبهائی که برای اخلاص در کلمات اهل بیت‌علیهم السلام ذکر شده و ویژگیهای پرارزشی که مخلصین از آن برخوردارند، شگفت آور است.
اهمیّت داشتن اخلاص تا حدّی است که شاید برخی گمان کنند، دارا بودن اخلاص وظیفه همگان نیست و تنها شخصیّتهای ممتاز و اولیاء خدا موظّفند از نعمت اخلاص بهره‌مند باشند! ولی قرآن مجید در یک دعوت عمومی می‌فرماید:
»فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْكافِرُونَ «.(156)
خداوند را بخوانید در حالی که دین را برای او خالص می‌کنید؛ هر چند کافران کراهت داشته باشند.
از این آیه استفاده می‌کنیم هر انسانی موظّف است برنامه‌های دین را خالص از شوائب ریا و امثال آن بجا آورد؛ بلکه همان گونه که در روایات آمده است، انسان باید در تمامی رفتار و کردارش از تظاهر، ریا و خودنمائی پرهیز کند.
امام صادق‌علیه السلام می‌فرمایند:
اَخْلِصْ حَرَكاتَکَ مِنَ الرِّياءِ.(157)
حرکات خود را از ریا خالص کن.
زیرا در صورتی رفتار و کردار آدمی ارزشمند است که ریا و تظاهر در آن وجود نداشته باشد.
می‌فروشد زاهد خودبین به دنیا دین خویش
گشته معلومش که در عقبی متاعش باب نیست
بنابراین اخلاص یک وظیفه عمومی است و همه موظّف هستند در بدست آوردن آن بکوشند. متأسّفانه بر اثر غفلت، بسیاری از افراد تنها در سختیهای دردناکی که جان را به لب نزدیک می‌سازد، خدا را مخلصانه می‌خوانند. قرآن می‌فرماید:
»هُوَ الَّذی يُسَيِّرُكُمْ فِی الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّی اِذا كُنْتُمْ فِی الْفُلْكِ وَجَرَيْنَ بِهِمْ بِريحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِها جائَتْها بِريحٌ عاصِفٌ وَجاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكانٍ وَظَنُّوا اَنَّهُمْ اُحيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصينَ لَهُ الدِّينَ لَئِنْ اَنْجَيْتَنا مِنْ هذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرينَ «.(158)
اوست که در خشکی و دریا شما را سیر می‌دهد تا چون در کشتی باشید و نسیمهای پاک بر آنان بوزد و خوشنود باشند، که)ناگهان(باد سخت وزیدن گیرد و موج از هر سو آنان را فرا گیرد، و آنان گمان کنند که در میان امواج گرفتار شده‌اند)در این زمان(خدا را بخوانند، در حالی که دین)و اعتقاد

خود(را برای او خالص کنند.)و می‌گویند خدایا:(اگر ما را نجات بخشی از این گرفتاری، از شکرگزاران خواهیم بود.
در مورد دیگر خداوند می‌فرماید:
»فَاِذا رَکِبُوا فِی الْفُلْکِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصینَ لَهُ الدّینَ فَلَمَّا نَجّیهُمْ اِلَی الْبَرِّ اِذا هُمْ یُشْرِکُونَ «.(159)
چون سوار کشتی شوند، خدا را بخوانند؛ در حالی که دین)و اعتقاد خود(را برای او خالص می‌کنند. پس چون خدا آنان را نجات دهد و بسوی خشکی)بازگردند(آن گاه آنان شرک می‌ورزند.
زاهد که ترس روز جزا را بهانه ساخت
بیمش ز خلق بود، خدا را بهانه ساخت
پس با استفاده از آیات قرآن بدست آوردیم: اخلاص یک وظیفه عمومی است و باید در هر برنامه عبادی دارای اخلاص باشیم؛ ولی بسیاری از مردم تنها در لحظاتی که جان خود را در خطر می‌بینند، خدا را مخلصانه می‌خوانند.

برای آن که با یک قضاوت عجولانه خود را مخلص نپنداریم، باید اعتراف کنیم که دارا بودن اخلاص، سخت و مشکل است. حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام در خطبه وسیله می‌فرمایند:
تَصْفِیَةُ الْعَمَلِ اَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ وَتَخْلیصُ النِّیَّةِ مِنْ الْفِسادِ اَشَدُّ عَلَی الْعامِلینَ مِنْ طُولِ الْجَهادِ(160)
خالص نمودن عمل، از اصل عمل سخت‌تر است و خالص نمودن نیّت از فساد، سخت‌تر است بر اهل عمل از اینکه جنگ به درازا کشد.
در روایتی دیگر امام صادق‌علیه السلام می‌فرمایند:
اَلْاِبْقاءُ عَلَی الْعَمَلِ حَتَّی یَخْلُصَ اَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ.(161)
ادامه دادن عمل تا خالص شود، از اصل عمل سخت‌تر است.
با توجّه به این روایات درک می‌کنیم: اولیاء خدا، شخصیّتهای برجسته و علمای وارسته‌ای که در کارها، اخلاص را پیشه خود ساخته و اعمال خود را مخلصانه انجام داده‌اند، چه سختیها و دشواریهایی را متحمّل شده‌اند. آنان سوخته و ساخته‌اند تا به مرحله اخلاص راه یافته‌اند.
حضرت امام رضاعلیه السلام می‌فرمایند:
یَخْلُصُونَ کَما یَخْلُصُ الذَّهَبُ.(162)
آنان خالص می‌شوند، همان طور که طلا خالص می‌شود.
همان گونه که طلا در کوره زرگری بر اثر حرارت زیاد خالص می‌شود، اینان به همین دشواری به مقام اخلاص راه می‌یابند.
قلب روی اندوده نستانند در بازار حشر
خالصی باید که از آتش برون آید سلیم
بنابراین نباید تعجّب کنید از گفتار پیغمبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم آنجا که می‌فرمایند:
مَنْ اَخْلَصَ لِلّهِ اَرْبَعینَ یَوْماً فَجَّرَ اللّهُ یَنابیعَ الْحِکْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلی لِسانِهِ.(163)
هر کس اعمال خود را چهل روز برای خدا خالص کند، خداوند چشمه‌های حکمت را از قلبش بر زبان او جاری می‌کند.
زیرا آن کس که جسم و جانش را از وجود شیاطین پاک ساخته و هوای نفس را به یک سو انداخته، ملائکه را در قلب خود جای داده و دلش را مسکن جنود خداوند قرار داده است. حکمتهایی که بر قلب او نازل می‌شود، بوسیله ملائکه‌ای که به خدمتگزاری او پرداخته‌اند، الهام می‌شود.
برای رسیدن به این مراحل امام صادق‌علیه السلام می‌فرمایند:

اَلْقَلْبُ حَرَمُ اللّهِ فَلاتُسْكِنْ فی حَرَمِ اللّهِ غَيْرَ اللّهِ.(164)
قلب، حرم خداوند است؛ پس در حرم خدا، غیر خدا را سکونت مده.

کمال اخلاص

انسانی که اخلاص را ملکه خود ساخته است، از همه گناهان دست می‌کشد؛ زیرا اخلاص در صورتی به مرحله نهایی خود می‌رسد که انسان کاملاً از زشتیها و آلودگیها پاک شود.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام به این حقیقت تصریح فرموده‌اند:
تَمامُ الْاِخْلاصِ تَجَنُّبُ الْمَعاصی.(165)
کمال اخلاص، پرهیز از همه گناهان است.
در راه او شکسته دلی می‌خرند و بس
بازار خودفروشی از آن سوی دیگر است
کمال اخلاص، تنها نیّت پاک در انجام واجبات نیست، بلکه ترک محرمات نیز در آن شرط است؛ بلکه انسانی که در جستجوی حقایق و راه یافتن به عالم معنی است، باید فکر و اندیشه خود را نیز خالص و پاک کند. همان گونه که حضرت رسول اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم در روایتی فرمودند:
فَاتَّقِ اللَّهَ تَعالی وَاَخْلِصْ ضَمیرَکَ.(166)
از خداوند متعال بپرهیز و ضمیر خود را خالص گردان.
زیرا اگر انسان افکار و رفتار خود را پاک نماید، به راه نجات دست می‌یابد.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرمایند:
بِالْاِخْلاصِ یَکُونُ الْخَلاصُ.(167)
رهائی یافتن، بوسیله اخلاص بدست می‌آید.
همان گونه که وقتی بدن خود را شستشو می‌دهید، از آلودگیها پاک می‌شوید؛ اگر اخلاص بورزید، رهایی می‌یابید؛ رهایی از قید و بند شیطانها و از هواهای نفسانی؛ در این هنگام است که چشمه حکمتها و اسرار پنهان، در قلب و جانتان می‌جوشد و بر زبان شما جاری می‌شود.
اینها در صورتی است که شما برای خدا خود را خالص کنید. جمله: »مَنْ اَخْلَصَ لِلَّهِ« یعنی کسی که برای خدا اخلاص بورزد، نه برای بدست آوردن حالات و مقامات! اگر برای رسیدن به مقامات اخلاص بورزید و هدف شما دست یافتن به حالات و کشف مجهولات و امثال آن باشد، باید بدانید خود را در برابر خطرات بزرگ قرار داده‌اید.

نتیجه بحث

اخلاص از صفات ارزنده اولیاء خدا است. اگر تمام اعمال و حرکات شما خالص برای خدا باشد، از زندگیِ پربار بهره‌مند می‌شوید؛ زیرا اخلاص اثرات کردار آدمی را مجتمع می‌سازد و از اجتماع آن، آثاری بزرگ بدست می‌آید.
اگر برای تحصیل اخلاص در رفتار و کردار و حتّی تمام حرکات و افکارتان سعی و کوشش بنمائید، به راه رهایی و نجات دست می‌یابید.
اگر بتوانید به مقام اخلاص برسید، روزنه‌ای وسیع از قدرت‌های بزرگ معنوی را به سوی خود می‌گشائید.
در صورت تداوم اخلاص، چشمه‌های حکمت در قلب شما می‌جوشد و الهامات رحمانی جان شما را صفا می‌بخشد. در این هنگام از هدایت خاصّه که مخصوص اولیاء خداست، بهره‌مند می‌شوید و در پرتو این نعمت باعظمت، نه تنها راه را از چاه می‌شناسید و مشکلاتِ رهایی از ضلالت و گمراهی برای شما آسان می‌شود، بلکه می‌توانید بر اثر عنایاتی که به شما می‌شود، راهگشای دیگران شوید.

ای یک دله صد دله، دل یک دله کن
مهر دگران را ز دل خود یله کن
یک صبح ز اخلاص بیا بر در ما
برناید اگر کام تو از ما گله کن

وسیله ارتقاء به درجات عالی است
فراگرفتن علم و دانش نه تنها از نظر علمی، بلکه از جهت روحی و معنوی نیز انسان را به مراتب عالی کمال می‌رساند. خداوند در قرآن کریم علم و دانش را از وسائل ارتقاء به درجات عالی و وسیله راه یافتن به مراتب بزرگ معنوی می‌شمارد. و کسانی را که علم و آگاهی به آنان داده شده است، صاحبان درجاتِ عالی می‌داند و در این باره می‌فرماید:
»یَرْفَعِ اللّهُ الَّذینَ امَنُوا مِنْکُمْ والَّذینَ اُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجاتٍ «.(168)
خدا درجات آن کسانی را از شما که ایمان آورده‌اند و آنان که دارای علم و دانش شده‌اند، بالا می‌برد.
زیرا علم در نفس انسان تحوّل ایجاد می‌کند و حالات نفسانی را دگرگون می‌سازد. انباشته شدن مطالب علمی در نفس و ضمیر ناخودآگاه، باعث تحوّل و دگرگونی در آن می‌شود. تحوّلی که بوسیله علم در نفس ایجاد می‌شود، او را به سوی درجات کمال سوق می‌دهد. و نیل به درجات عالی، دانشمندان را از افراد ناآگاه ممتاز می‌سازد. خداوند در این باره می‌فرماید:
»قُلْ هَلْ یَسْتَوِی الَّذینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذینَ لایَعْلَمُونَ «.(169)
بگو آیا آنان که می‌دانند با آنان که نمی‌دانند، همسان هستند؟
ز دانش زنده مانی جاودانی
ز نادانی نیابی زندگانی
بود پیدا بر اهل علم، اسرار
ولی پوشیده گشت از چشمِ اغیار
نه بهر خورد و خوابی همچو حیوان
برای حکمت و علمی چو انسان
هر کاری که انجام می‌دهیم، اثراتی در نفس ما به جای می‌گذارد و درجه تأثیر آنها در نفس ما بستگی به ارزش اعمالی دارد که انجام می‌دهیم. به این جهت تأثیری که علم و دانش در نفس ایجاد می‌کند و تحوّلی که در آن بوجود می‌آورد، در سطح عالی است.
زیرا فرا گرفتن علم و دانش از نظر دین، دارای ارزش فوق العاده است. - البتّه با حفظ شرایطی که در بیانات اهل بیت عصمت وطهارت‌علیهم السلام در ارتباط با علم و شرایط تحصیل آن فرموده‌اند - چون فراگیری علم، علاوه بر آن که بر آگاهیهای انسان می‌افزاید، خود یک نوع عبادت است.
حضرت امام باقرعلیه السلام می‌فرمایند:

تَذَکّرُ الْعِلْمِ ساعَةً خَیْرٌ مِنْ قِیامِ لَیْلَةٍ.(170)
یک ساعت تذکّر علم، از قیام یک شب و به عبادت پرداختن در آن بهتر است.
بدیهی است تذکّر یک ساعت علم، در صورتی از عبادت یک شب برتر است، که از تعلیم و تعلّم قصدی جز تقرّب به خداوند وجود نداشته باشد.
اگر مقصودِ طالب علم، ریاست بر عوام کالانعام باشد، او از آنان اضلّ و گمراه‌تر است:
»اُولئِکَ کَالْاَنْعامِ بَلْ هُمْ اَضَلُّ «.(171)
آنان همچون چهارپایان هستند؛ بلکه آنها گمراه‌ترند.
این گفتار از فرمایشات پیغمبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم در پیرامون فضیلت علم و دانش است:
قَلیلٌ مِنَ الْعِلْمِ خَیْرٌ مِنْ کَثیرِ الْعِبادَةِ.(172)
فرا گرفتن اندکی از علم، بهتر است از عبادت بسیار.

ضرورت میل و اراده در تحصیل علم

برای دست یافتن به نیروهای روحی و معنوی از راه علم و دانش، نیاز شدید به میل و اراده در تحصیل علم دارید؛ تا نفس شما آمادگی برای پذیرفتن مسائل علمی و اعتقادی را داشته باشد.
زیرا دانشجویان بی‌اراده و بی‌هدف، آینده درخشانی ندارند و از وقت و فرصت خود بهره‌ای نمی‌برند؛ بلکه می‌توان گفت: دانشجویی که میل و اراده برای رسیدن به مقامات ارزنده علمی و معنوی را ندارد، آینده‌ای تاریک در انتظار اوست. زیرا میل و رغبت و داشتن اراده، از شرایط ضروری پویندگان راه علم و دانش است.
به این جهت، در آنچه که خداوند به حضرت داود وحی فرموده، آمده است:
... اَلْمُتَعَلِّمُ یَحْتاجُ اِلی رَغْبَةٍ وَاِرادَةٍ...(173)
دانش آموز، احتیاج به میل و اراده دارد.
بنابراین برای فراگیری علم و دانش، علاوه بر میل و علاقه، باید اراده درس خواندن در شما وجود داشته باشد؛ زیرا رغبت و علاقه اگر همراه با اراده و تصمیم نشود، اثری در آموزش و فراگیری علم ندارد.
پس اگر مایل به اندوختن علم و دانش هستید و آرزوی فراگیری علوم را در سر می‌پرورانید، باید برای رسیدن به مقصود، با تصمیم و اراده محکم به سوی آن روان شوید.

ترک گناه از مسائل ضروری درفراگیری علم و دانش است

ترک گناه یکی دیگر از مسائل مهمّی است که در راه علم و دانش باید کاملاً مورد توجّه باشد؛ زیرا همان گونه که ارتکاب گناه، توفیق بسیاری از عبادات را از ما سلب می‌کند، از آموختن علم و دانش نیز جلوگیری می‌کند و مانع تحصیل می‌شود.
بسیاری از مردم که از فراگیری علم و دانش محرومند و از عقاید و معارف اهل بیت عصمت‌علیهم السلام چندان آگاهی ندارند، بر اثر گناهانی است که انجام داده‌اند. زیرا خداوند گاهی بندگان را بر اثر پستی گناه از نعمت علم و آگاهی محروم می‌سازد.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرمایند:
اِذا اَرْذَلَ اللّٰهُ عَبْداً حَظَرَ عَلَیْهِ الْعِلْمَ.(174)
هر گاه خداوند بنده‌ای را خوار نماید، او را از فراگرفتن علم و دانش محروم می‌نماید.
. . .
بنابراین فرمایش، در بسیاری از موارد بی‌بهره بودن از معارف خاندان عصمت و طهارت‌علیهم السلام و محروم بودن از علم و دانش، از پستی انسان - که نتیجه گناه و معصیت است - سرچشمه می‌گیرد.
به این جهت بر همه جویندگان علم و دانش لازم است برای پیشرفت در تحصیل و فراگیری علوم و معارف، خود را از گناه باز دارند و با زیور عبادت و اطاعت خداوند خود را بیارایند.

کدام دسته از علوم انسان رابه تکامل روحی می رساند

از مطالبی که در پیرامون آثار و شرایط تحصیل علم آوردیم، روشن می‌شود که از دیدگاه روایات، آثار ارزشمندی که برای فراگیری علم ذکر شده است، همه انواع علوم را شامل نمی‌شود.
گرچه عدّه‌ای معنای واژه علم را عموم آنچه که تحصیل آن در جهان کنونیِ ما مرسوم است، می‌دانند؛ ولی از نظر روایات، بسیاری از آگاهان به مسائل علمی صاحبان فضل - نه علم - شمرده می‌شوند. به این جهت از نظر مکتب خاندان وحی، آموختن هر گونه مطلبی که عنوان علم و دانش به خود گرفته است، واجب نیست.
در روایتی که دارای شهرت فراوان است، از پیغمبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم نقل شده که آن حضرت فرمودند: »طَلَبُ الْعِلْمِ فَریضَةٌ عَلی کُلِّ مُسْلِمٍ وَمُسْلِمَةٍ« طلب علم بر هر مرد و زن مسلمان واجب است؛ امام صادق‌علیه السلام در تفسیر این روایت می‌فرمایند:
اَی عِلْمُ التَّقْوی وَالْیَقینِ.(175)
مقصود پیامبر از علمی که طلب آن واجب است، دانشی می‌باشد که بر تقوی و یقین انسان می‌افزاید.
بنابراین مقصود از روایاتی که در مدح علم و دانش وارد شده است، علومی است که انسان را به تکامل می‌رساند، نه همه علوم؛ به ویژه اگر از آن دسته علومی باشند که در ظاهر به صورت علم جلوه‌گر شده‌اند، ولی در حقیقت جز مسائل خیالی چیزی بیش نیستند.
پیغمبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند:
اِنَّ مِنَ الْبَیانِ سِحْراً وَمِنَ الْعِلْمِ جَهْلاً وَمِنَ الْقَوْلِ عَیّاً.(176)
بعضی از بیانها سحر، و بعضی از علوم جهل، و بعضی از گفتارها درماندگی در بیان است.
عدّه‌ای در مقام بیان، عاجز از گفتار هستند و بعضی دیگر از جهت بیان آن چنان نیرومند هستند که گفتارشان گرچه باطل باشد، همچون سحر در افراد رسوخ می‌کند. اگر این گونه افراد، خرافه‌ای را به نام تئوری علمی به محافل علمی جهان! تزریق کنند، آیا آموختن بافته‌های آنان واجب است؟!
»بطلمیوس« توانست با اشاعه یک عقیده اشتباه درباره هیئت، نزدیک سه هزار سال دانشمندان بزرگ جهان حتی افرادی مانند ابوعلی سینا را به اشتباه انداخته و آنان را با خود هم عقیده و هم رأی نماید؛ تا سرانجام پیشرفت علم، خطّ بطلان بر فرضیّه بطلمیوس کشید.
در زمانی نزدیک به عصر ما، »داروین« مسئله تنازع بقاء را مطرح کرد و

آن چنان به این فرضیّه خرافی رنگ علمی داد که بعضی از دانشمندان رأی او را پذیرفتند! پس از چندی این خرافه را با نیرنگ و فریب همراه ساختند تا عدّه دیگری را فریب دهند؛ ولی سرانجام پرده از خیانت دانشمندان برداشته شد و نیرنگ آنان آشکار گشت. اینک متن گزارشی را که پرده از فریب آنان برمی‌دارد ذکر می‌کنیم:
در سالهای اول این قرن یک گروه از دانشمندانِ حرفه‌ای و آماتور، از جمله »چارلز داوسون« وکیل و عتیقه شناس در بریتانیا، چندین استخوان جمجمه و فکّ پایینی کشف کردند که به نظر می‌رسید متعلّق به »حلقه مفقود« بین میمون و آدم باشد. »منچستر گاردین« این کشف را در نوامبر سال 1912 به اطلاع عموم رساند.
محل اکتشاف که یک گودال شنی نزدیک »پیلت داون کمن« واقع در »ساسکن« بود، موجب شد که نام انسان »پیلت داون« را بر این یافته بگذارند. بعضی از متخصصین شکّ داشتند که قطعات فکّ و جمجمه متعلّق به هم باشند. وقتی در سال 1917 اعلام شد که یک انسان »پیلت داون« دیگر، دو سال قبل کشف شده بود، بیشتر شکّاکها ساکت شدند.
در دهه‌های بعد انسان »پیلت داون« مقام »حلقه مفقود« را از دست داد. دانشمندان آن را به یک ترکه گمنام درخت تکامل تنزّل دادند. سرانجام در سال 1953 یک متخصص علم تشریح از دانشگاه آکسفورد به نام »ج . س . واینز« تحقیقی را شروع کرد که به اثبات شیّادی در این قضیّه منجر شد.
سوء ظنّ »واینز« زمانی برانگیخته شد که شنید محلّ کشف دومین انسان »پیلت داون« نامعلوم است. از »سرویلفودلگراس کلار« از دانشگاه »آکسفورد« و »کنت پ آکلی« از موزه بریتانیا تقاضای کمک کرد. نتایج کارآگاهی آنها مدّتی بعد در همان سال در گزارش موزه بریتانیا منتشر شد. دیگر جای شکّ نبود، دندان استخوان فکّ را اصلاح کرده بودند تا شبیه انسان به نظر آید!
آزمونها نشان دادند که استخوانهای فکّ و جمجمه از دورانهای مختلفند. ثابت کردند که دومین انسان »پیلت داون« را با جفت و جور کردن جعل کرده‌اند. استخوانهای حیواناتی که در محلّ پیدا شده بود از قارّه‌های مختلف جمع کرده بودند. هنوز به طور قطع معلوم نیست که این حیله را چه کسی درست کرده بود؟
در علم هم، مثل هر زمینه دیگر، تقلّب همیشه ممکن است. این که دقیقاً چه قدر تقلّب در عمل صورت می‌گیرد، مشخّص نیست.(177)
برای این گونه دوروئیها و تقلّبها، برخی از دانشمندان مورد طرد و نفی خاندان وحی‌علیهم السلام هستند.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام از پیغمبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم نقل کرده‌اند که آن بزرگوار فرمودند:

وَلكِنّی اَخافُ عَلَیْکُمْ کُلّ مُنافِقِ الْجَنانِ عالِمِ اللَسانِ یَقُولُ ما تَعْرِفُونَ وَیَفْعَلُ ما تُنْکِرُونَ.(178)
من می‌ترسم بر شما از هر شخصی که دارای قلبی نفاق انگیز و زبانی عالمانه؛ آنچه را که می‌شناسید، می‌گوید؛ امّا در مقام عمل آنچه را مورد انکار شماست، انجام می‌دهد.
بعضی از دانشمندان به عقیده خود در راه خدمت به جامعه تلاش می‌کنند ولی ناخودآگاه در خدمت استعمار قرار می‌گیرند و قدرتهای استعماری از علم و آگاهی آنان به سود خود بهره می‌برند. »اینشتین« یکی از این گونه افراد است.
رنج روحی و افسردگی او و پشیمانی همکارش »رابرت آپنهایمر« گواه بر این واقعیّت است. رنج روحی و افسردگی آن دو، زمانی پیدا شد که دریافتند نیروی عظیم اتم، به جای آن که برای کاهش رنج بشر به کار رود، توسّط دولتها و دولتمردانِ سیاست پیشه، برای ارعاب ملّتها و انهدام انسانها به کار گرفته شده است.
»اپنهایمر« که از دوستان نزدیکِ »اینشتین« بود، در گردهمایی دانشمندانی که به مناسبت دهمین سال درگذشت »اینشتین« توسّط »یونسکو« ترتیب یافته بود گفت:
»اینشتین« در غروب زندگیش، سرخورده و مأیوس از مسابقات تسلیحاتی و جنگها، به او گفته بود: اگر قرار بود زندگی را دوباره از سر گیرم، ترجیح می‌دادم کارگر ساده برق باشم!(179)
»اینشتین« با آن همه شهرت علمی در آخرین روزهای عمر، از گذشته خود پشیمان شد و از اینکه علم و دانش خود را در خدمت قدرتهای ویرانگر جهان دید - نه در خدمت مردم - اظهار تأسّف و پشیمانی کرد!
اینک سئوال می‌کنیم: آیا علم و دانشی که در خدمت استعمار و قدرتهای ستمگر جهان است، می‌تواند سبب تعالی روح و عروج به درجات عالی معنوی باشد؟ دانشمندی که ناخودآگاه به قدرتمندان بیگانه خدمت، و به مردم خود خیانت می‌کند، چگونه ممکن است مورد مدح و ستایش اهل بیت‌علیهم السلام باشد؟
در روایات ما، عالمی مورد ستایش است که نه تنها در گفتار، بلکه در مقام عمل نیز خدمتگزار دین باشد.
به این جهت امام صادق‌علیه السلام می فرمایند:
یَعْنی بِالْعُلَماءِ مَنْ صَدَّقَ قَوْلَهُ فِعْلُهُ وَمَنْ لَمْ یُصَدِّقْ قَوْلَهُ فِعْلُهُ فَلَیْسَ بِعالِمٍ.(180)
مقصود از عالم کسی است که رفتارش، گفتارش را تصدیق کند و آن کس که رفتارش، گواه بر راستی گفتارش نباشد، عالم نیست.

فضیلت علمی که قلب را حیات می‌بخشد، نه تنها از جهت تحولاّتی است که در نفسِ عالم ایجاد می‌شود؛ بلکه علم از جهت آموختن به دیگران و ایجاد تحوّل در جامعه نیز، دارای فضیلت است.
زیرا لازمه علم و دانش، نشر آن و آموختن به دیگران است. آنان که تعلیم می‌گیرند، وظیفه دارند آن را به افراد دیگر بیاموزند. به این طریق، اگر چه علم اندک باشد، بوسیله آموختن به یکدیگر در میان هزاران نفر راه یافته و رواج می‌یابد. جریانی که اینک می‌آوریم دلیل فضیلت علم و لزوم نشر و آموختن آن به دیگران است:
مرحوم مجلسیِ اوّل، از علمای بزرگ شیعه است. او پیوسته در زندگی خود به ریاضت، مجاهده، تهذیب اخلاق و خدمت به مردم مشغول بود. او در یکی از نوشته‌های خود آورده است:
برای زیارت به عتبات رفتم. زمانی که وارد نجف اشرف شدم، فصل زمستان فرا رسید. من تصمیم گرفتم زمستان را در نجف بمانم. شب در خواب حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام را دیدم، آن بزرگوار لطف بسیار به من نمود و فرمود: بعد از این در نجف توقّف مکن، به شهر خود - اصفهان - بازگرد که وجود تو در آنجا نفعش بیشتر و بهتر است.
چون من اشتیاق فراوان به ماندن در نجف اشرف داشتم، اصرار زیاد ورزیدم که آن بزرگوار اجازه فرمایند من در نجف بمانم. آن بزرگوار قبول نکردند و فرمودند:
امسال شاه عباس وفات می‌کند و شاه صفی به جای او می‌نشیند و در ایران فتنه‌هایی سخت رخ می‌دهد، خدا می‌خواهد تو در این فتنه‌ها خلق را هدایت کنی.
نکته مهمّ اینست که حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام فرمودند: تو می‌خواهی به تنهایی به سوی باب خدا بیائی، ولی خدا می‌خواهد به یُمن هدایت تو هفتاد هزار نفر به درگاه خداوند بیایند. پس بسوی آنان بازگرد؛ زیرا که گریزی از آن نداری.
بر اثر این خواب من به اصفهان بازگشتم و آن را برای یکی از دوستان نزدیک بیان کردم. او خواب مرا برای شاه صفی که در آن روزگار در مدرسه صفویّه بود نقل کرد. چند روز بیش نگذشت که شاه عباس در سفر مازندران درگذشت و شاه صفی بر اریکه سلطنت نشست.(181)
بر اثر این خواب، مرحوم علاّمه مجلسیِ اوّل به اصفهان بازگشت و مردم را با انوار تابناک علوم و معارف اهل بیت‌علیهم السلام آشنا ساخت.
آری در دوران غیبت بر دانشمندان و آگاهان به عقاید و معارف خاندان

وحی لازم است، همچون پدری مهربان، دیگران را یاری نمایند و در راهنمایی و ارشاد آنان بکوشند.
گواه بر این حقیقت روایتی است که امام حسن عسکری‌علیه السلام از پیغمبر اکرم‌صلی اللهِ علیه وآله وسلم نقل فرموده‌اند:
اَشَدُّ مِنْ یُتْمِ الْیَتیمِ الَّذی اِنْقَطَعَ عَنْ اَبیهِ، یُتْمُ یَتیمٍ اِنْقَطَعَ عَنْ اِمامِهِ وَلایَقْدِرُ الْوُصُولَ اِلَیْهِ، وَلایَدْری کَیْفَ حُکْمُهُ فیما یَبْتَلی بِهِ مِنْ شَرایِعِ دینِهِ؛ اَلا فَمَنْ کانَ مِنْ شیعَتِنا عالِماً بِعُلُومِنا وَهذا الْجاهِلُ بِشَریعَتِنا، اَلْمُنْقَطِعُ عَنْ مُشاهِدَتِنا، یَتیمٌ فی حِجْرِهِ؛ اَلا فَمَنْ هَداهُ وَاَرْشَدَهُ وَعَلَّمَهُ شَریعَتَنا کانَ مَعَنا فِی الرَّفیقِ الاَعْلی.(182)
سخت‌تر از بی‌سرپرستی یتیمی که پدر خود را از دست داده است، بی‌سرپرستی یتیمی است که از امامش دور افتاده و قدرت رسیدن به او را ندارد و نمی‌داند وظیفه او در احکام شرعی که برای او پیش می‌آید چیست؟ آگاه باشید هر کس از شیعیان ما، که آگاه به علوم ما باشد و این شخص را که جاهل به شریعت ما است و از دیدن ما محروم شده و یتیمی است که در دامان اوست، آگاه باشید هر کس او را هدایت کرده و ارشاد نماید، در مقام عالی بهشت با ما خواهد بود.
در این روایت پیغمبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم نشر علم و دستگیری از افراد ناآگاه را، راه تکامل معنوی بیان می‌کنند و می‌فرمایند: کسی که مردم را هدایت و راهنمایی کند، در بهشت برین با ما خواهد بود.
به همین جهت بسیاری از علماء، کوشش فراوان در راه کسب علم و دانش نموده‌اند. گاهی بعضی از آنان چنان به بحث در مسائل علمی می‌پرداختند که خواب و خوراک را فراموش می‌کردند.
مرحوم حاج کریم فرّاش که یکی از خدّام حرم حضرت امام حسین‌علیه السلام بود، می‌گوید: من در حرم مطهّر به خدمتگزاری مشغول بودم. خدمتگزاران بسته شدن دربهای حرم را به اطلاع زوّار رساندند. دیدم وحید بهبهانی و آقا شیخ یوسف بحرانی با هم از حرم مطهّر بیرون آمدند و در رواق به صحبت و بحث در مسائل علمی پرداختند؛ تا خدّام حرم بسته شدن دربهای رواقها را به زوّار اطّلاع دادند، آن دو بزرگوار از رواق خارج شدند و در صحن به بحثهای خود ادامه دادند؛ تا آن که بسته شدن دربهای صحن را نیز به اطلاع زوّار رساندند.
آن دو بزرگوار از صحن خارج شدند و در پشت درب قبله به گفتگو و بحثهای علمی خود پرداختند. من در صحن مطهّر بودم، سحرگاه برای گشودن دربهای صحن برخاستم. رسم بود اول دری را که می‌گشودیم در قبله بود. چون در را باز کردم، دیدم آن دو بزرگوار هنوز ایستاده‌اند و بحث می‌کنند!
چون این جریان را دیدم، ایستادم و از طول بحثهای آنان مبهوت شدم؛ ولی

آنان باز هم به مباحثه خود ادامه دادند؛ تا مؤذّن اذان صبح را گفت. آن گاه آقا شیخ یوسف بحرانی که در حرم مطهّر، امام جماعت بود به سوی حرم شریف برگشت و بحث آنان پایان یافت.(183)
ما باید زحماتی را که علمای ربّانی در طول تاریخ شیعه متحمّل شده‌اند، ارج نهیم و در احترام نسبت به آنان کوشا باشیم و از بدگوئی و استخفاف نسبت به آنان برحذر باشیم.
امام صادق‌علیه السلام می‌فرمایند:
مَنِ اِسْتَخَفَّ بِالْعُلَماءِ اَفْسَدَ دینَهُ.(184)
کسی که علما را سبک بشمارد، دین خود را فاسد نموده است.
این فرمایش درباره علمائی که پشتیبان دین خدا هستند، صادر شده است. اهانت به این گونه دانشمندان - گرچه اندک باشند - اهانت به دین و دستورات خداوند است؛ زیرا این گونه دانشمندان، بر اثر تلاش و کوشش در راه کسب علم و دانش و نشر آن در میان جامعه، از مقرّبین درگاه خداوند و اهل بیت عصمت و طهارت‌علیهم السلام هستند.
به این جهت کسی که به آنان اهانت کند، در حقیقت به دین اهانت می‌کند و آن کسی که به دستورات خدا اهانت نماید، دین خود را تباه می‌کند.

نتیجه بحث

برای فراگیری علم و دانش، میل و اراده، نقش بسیار مهمّی را دارا هستند. به این جهت لازم است این دو را در خود ایجاد و تقویت کنید.
سعی کنید علومی را که از مکتب وحی سرچشمه می‌گیرد فرا گیرید و وجود خویش را از انوار تابناک آن روشن سازید.
با آموختن این علوم، تحوّل عظیمی در نفس شما به وجود می‌آید؛ زیرا علم و دانش شعور خودآگاه و ناخودآگاه را تحت تأثیر قرار می‌دهد و افکار شما را در سطح عالی قرار می‌دهد.
نتیجه این تحوّل روحی، حیات جاویدان و راه یافتن به اسراری که از اغیار پوشیده است، می‌باشد. در این هنگام وسیله ترفیع درجات برای شما فراهم می‌شود و به مراتب عالیِ حیات معنوی راه می‌یابید.
با راه یافتن به مقامات عالیِ علمی، می‌توانید جامعه و امّتی را راهنمایی نمائید و توده‌هایی را از ضلالت و گمراهی نجات داده و با آرمانهای عالی اهل بیت‌علیهم السلام آشنا سازید.

چو علمت هست خدمت کن که زشت آید برِ دانا
گرفته چینیان احرام و مکّی خفته در بطحا

13اثر توفیق در پیشرفت انسانها

انسان در انجام کارهای خیر، نیاز به عنایت و توفیق از جانب خداوند بزرگ دارد و تا توفیق الهی شامل حال او نشود، به انجام کارهای خداپسندانه موفّق نخواهد شد. بر این اساس به خاطر موفّقیت در برنامه‌ها و رسیدن به اهداف عالی، لازم است از خداوند درخواست کنیم به ما توفیق عنایت کند تا رسیدن به هدفهای مهم و ارزنده برای ما، امکان پذیر و آسان شود.
حضرت جواد الائمّه‌علیه السلام می‌فرمایند:
اَلْمُؤْمِنُ یَحْتاجُ اِلی تَوْفیقٍ مِنَ اللّهِ وَواعِظٍ مِنْ نَفْسِهِ وَقَبُولٍ مِمَّنْ یَنْصَحُهُ.(185)
انسانِ مؤمن به سه چیز محتاج است:
1 - توفیقی که از جانب خداوند بدست آورد.
2 - از طریق نفس خود، موعظه‌گر خود باشد.
3 - نسبت به کسی که او را نصیحت می‌کند، حالت قبول و پذیرش داشته باشد.
بنابراین فرمایش، توفیق الهی یکی از نیازهای هر فرد مؤمن است تا با کمک آن تصمیم و اراده خود را جامه عمل بپوشاند.
در دعائی که هنگام زیارت مشاهد مشرّفه مستحبّ است قرائت شود، می‌گوئیم:
اللّهُمَّ صِلْ ... نِیَّتی بِالتَّوْفیقِ.(186)
خداوندا ... تصمیم مرا به توفیق پیوند زن.
زیرا نیّت و تصمیم بر هر کار خداپسندانه در صورتی که مقرون به توفیق الهی نباشد، اثر عملی ندارد. باید تصمیم و نیّت انسان، به توفیق الهی ضمیمه شود تا کارساز گردد، وگرنه تصمیم و نیّت در صورتی که همراه توفیق نباشد، اثر عملی نخواهد داشت؛ گرچه انسان از ثوابی که وعده داده شده، بهره‌مند می‌شود.
بنابراین، توفیق الهی یکی از نیازهای هر فرد مؤمن است؛ زیرا اراده و قدرت بر انجام امور خیر، علّت تامّه برای تحقّق آنها نیست. برای تحقّق کارهای پسندیده - گذشته از تصمیم و توانایی - احتیاج به توفیق الهی نیز دارید و در صورتی که توفیق خداوند شما را یاری نکند، امکان انجام کارهای خوب وجود ندارد.
خداوند از قول حضرت شعیب می‌فرماید که او به قوم خویش چنین فرمود:
»اِنْ اُریدُ اِلَّا الْاِصْلاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَ ما تَوْفیقی اِلاَّ بِاللَّهِ «.(187)
من اراده ندارم مگر اصلاح را به قدری که استطاعت دارم و توفیق ندارم

مگر به کمک خداوند.
این فرمایش دلیل بر آنست که استطاعت و قدرت در انجام کارها کافی نیست، بلکه توفیق خداوند نیز مورد نیاز است. لطف و توفیق پروردگار باید قوّت و قدرت انسان را تکمیل کند و گرنه توانایی انسان، به تنهایی مشکل گشا نیست.
با این بیان نه تنها افراد معمولی بلکه بزرگان و اولیاء خدا در صورتی در انجام کارهای خیر موفّق می‌شوند، که از جانب خداوند توفیق آن را پیدا کنند.
اعتقاد و توجه به این نکته که همه افراد در انجام برنامه‌های خداپسندانه باید توفیق الهی پشتیبان آنان باشد، نه تنها لازم و ضروری است؛ بلکه از اثری مهم برخوردار است و آن جلوگیری از ایجاد غرور و منیّت می‌باشد.
مردان خدا و اولیاءاللَّه چون به این حقیقت توجّه دارند که همه کارهای نیک آنان، با توفیق خداوند است، آنان را غرور و کبر فرا نمی‌گیرد.
آنان خود را در این میان هیچ می‌دانند. داشتن این روحیّه و اعتقاد، بر اخلاص آنان می‌افزاید و از خودبینی و منیّت باز می‌دارد.

صبر بر درد، نه از همّت مردانه ماست
درد از او، صبر از او، همّت مردانه از اوست
دگری را به جز او، راه به ویرانه دل
نتوان داد، که این گوشه ویرانه از اوست
شمع و پروانه از او سوختن آموخته‌اند
شعله شمع از او، سوزش پروانه از اوست

انسان سعادتمند کسی است که بر طبق توفیق بتواند عمل کند. یعنی علاوه بر تصمیم، قدرت و توفیق، بتواند توفیق الهی را به صورت عمل در آورده و با فریب و نیرنگ شیطان، توفیق را از دست ندهد. بسیاری از مردم همه شرایط موفقیّت را دارند، ولی به وسیله افکار منفی و شیطانی، از انجام آن خودداری می‌کنند و توفیق را از دست می‌دهند.
امام صادق‌علیه السلام می‌فرمایند:
ما کُلُّ مَنْ نَوی شَیْئاً قَدَرَ عَلَیْهِ وَلاکُلُّ مَنْ قَدَرَ عَلی شَیءٍ وُفِّقَ لَهُ وَلاکُلُّ مَنْ وُفِّقَ لِشَیءٍ اَصابَ لَهُ، فَاِذَا اجْتَمَعَتِ النِّیَّةُ وَالْقُدْرَةُ وَالتَوْفیقُ وَالْاِصابَةُ فَهُنالِکَ تَمَّتِ السَّعادَةُ.(188)
این گونه نیست که هر کس هر چه را تصمیم بگیرد، قدرت انجام آن را داشته باشد و بر تمام هر چه قدرت آن را دارد، توفیق انجام آن را داشته باشد، و بر تمام آنچه توفیق دارد، به آن اصابت کند و برسد. پس هرگاه نیّت، قدرت، توفیق و اصابت به مقصود، با هم جمع شدند، سعادت انسان کامل می‌شود.

. . .

توفیق، قدرت رهبری و هدایت به سوی نیکیهاست

نکته‌ای از روایتی که آوردیم استفاده می‌کنیم، و آن این است که در مسئله توفیق، قدرت اجرائیِ اجباری وجود ندارد؛ زیرا برای رسیدن به سعادت علاوه بر توفیق، نیاز به اصابت نیز وجود دارد.
توفیق نیروئی است که انسان را به سوی خوبیها و امور پسندیده رهبری می‌کند. در حقیقت توفیق، راهنمایی بر انجام کار خیر است، بدون آن که مسئله جبر در کار باشد؛ زیرا فرد موفّق هیچ گونه اجباری در انجام آن ندارد. این وظیفه اوست که از نیروی توفیق استفاده کند و آن را ضایع نسازد.
بنابراین توفیق فقط عنوان راهنمایی و پیشوایی برای اعمال خیر را دارد، بدون آن که اجبار و یا اکراهی وجود داشته باشد.
به این جهت حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرمایند:
لا قائِدَ خَیْرٌ مِنَ التَّوْفیقِ.(189)
راهنمایی بهتر از توفیق وجود ندارد.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام توفیق‌را به عنوان بهترین راهنما معرّفی می‌فرمایند؛ زیرا همان گونه که گفتیم در اعطاء توفیق، قدرت اجرائی اجباری نهفته نیست؛ به این لحاظ گاهی خداوند توفیق را به ما عنایت می‌کند، ولی ما آن را از دست داده و ضایع می‌سازیم.
تعبیری که حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام فرموده‌اند، پاسخی است برای افرادی که از انجام کارهای پسندیده خودداری می‌کنند و اگر در این باره به آنان ایراد شود، می‌گویند: خداوند توفیق آن را به ما نداده است.
با این بیان واضح می‌شود که در بسیاری از موارد، توفیق الهی ما را یاری می‌کند، ولی ما آن را ضایع نموده و بر وفق آن عمل نمی‌کنیم!
بنابراین از شرایط حتمی کامیابی و دستیابی به هدف، رفتار بر طبق توفیق الهی است.

مرحوم سیّد محمّد باقر قزوینی از مردان بزرگی است که از توفیق عظیم و بیکرانی که شامل حال او شده بود، بهره‌مند گردید.
آن مرحوم از بزرگان علمای شیعه و پیشگامان خدمت به خلق و خواهرزاده سیّد بحرالعلوم است.
برادر زاده وی مرحوم سیّد مهدی قزوینی که خود از علمای بزرگ است، نقل می‌کند: دو سال قبل از آمدن طاعون در عراق، آن بزرگوار ما را به آمدن آن خبر داد و برای هر یک از نزدیگان خود دعا نوشت و می‌فرمود: حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام در خواب به من فرموده‌اند: »وَبِکَ یَخْتِمُ یا وَلَدی« مرض طاعون به تو ختم می‌شود.
در آن سال او خدمتی به اسلام و اسلامیان کرد که عقلها متحیّر ماند. او بر تمام اموات شهر و خارج شهر نماز خواند. بر هر بیست نفر یا سی نفر یا کمتر و یا بیشتر یک نماز می‌گذارد!
تعداد افرادی که به طاعون مبتلا شدند و جان خود را از دست دادند، آن قدر زیاد بود که یک روز بر هزار نفر یک نماز بجا آورد. او سرانجام در شب عرفه سال 1246 بعد از نماز مغرب، به رحمت ایزدی پیوست و همان طور که از قبل فرموده بود، آخرین نفری بود که جان خود را به مرض طاعون از دست داد.(190)
او یک بار در کشتی دهها نفر از علما و صلحا را که نزدیک بود جان خود را بر اثر طوفان از دست بدهند، نجات داد. آن بزرگوار با نیروی معنوی و قدرت خارق العاده، طوفان را آرام ساخت و کشتی را از خطر غرق شدن رها ساخت.
برادرزاده او می‌گوید: با آن مرحوم و گروهی از علما و صلحا در کشتی نشسته بودیم و از کربلا می‌آمدیم. ناگهان باد سختی وزیدن گرفت و کشتی را به خطر انداخت. یک تن از افرادی که با ما بود، بسیار مضطرب شد و حالش متغیّر شد؛ گاهی می‌گریست و گاهی به حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام متوسّل می‌شد. ولی در این میان مرحوم سیّد همانند کوه آرام نشسته بود.
وقتی که خوف و گریه آن مرد بسیار شد، به او فرمود: از چه می‌ترسی؟! باد و رعد و برق تمامی، مطیع امر خداوند هستند. سپس عبای خود را جمع کرد و به سوی باد اشاره کرد مثل آن که مگسی را براند، و فرمود: آرام باش. در همان لحظه طوفان آرام گرفت و کشتی آرام شد.(191)
آن مرحوم بر اثر توفیقی که علل آن برای ما ناشناخته است، موفّق به فراگیری علوم عظیمی شد که در شرایط عادی تحصیل آن امکان ندارد.

مرحوم محدّث نوری این جریان را که نشان دهنده شخصیّت و عظمت فوق العاده آن بزرگوار است، چنین آورده است:
امام عصر ارواحنا فداه به آن بزرگوار بشارت دادند: در آینده علم توحید روزی تو خواهد شد.
آن بزرگوار می‌گوید: بعد از این بشارت، شبی از شبها در خواب دیدم دو ملک از آسمان نازل شدند. در دست یکی از آن دو چند لوح قرار داشت، که روی آنها چیزهایی نوشته شده و در دست دیگری میزانی بود. آن دو ملک دو لوح را در دو کفّه ترازو می‌گذاردند و آنها را با یکدیگر می‌سنجیدند و پس از آن، هر دو را به من عرضه می‌نمودند و من نوشته آنها را می‌خواندم، تا آن که نوشته تمامی لوحها را به من عرضه کردند و من همه را خواندم. بر روی برخی از لوحها عقاید و علوم اصحاب پیغمبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم و اصحاب ائمّه اطهارعلیهم السلام از سلمان و ابوذر تا آخر نوّاب اربعه قرار داشت و بر روی برخی دیگر عقائد و علوم علماء شیعه از کلینی و صدوق تا علّامه بحرالعلوم و علماء پس از ایشان قرار داشت. آن دو ملک عقاید و علوم اصحاب پیغمبر اکرم و ائمّه اطهارعلیهم السلام را با عقاید و علوم علماء بزرگ شیعه می‌سنجیدند.
بر اثر این خواب بر اسراری از علوم آگاهی یافتم که اگر عمر من عمر نوح بود و من در جستجوی آنها بودم به یک صدم از آنها دست نمی‌یافتم.(192)

راه‌هایی برای جلب توفیق

1- نیایش برای کسب توفیق

اشاره

باید از خداوند بزرگ درخواست توفیق بنمائیم، تا از توفیقات الهی که نصیب مردان خدا شده است، ما نیز بهره‌مند شویم. در دعاهای بسیاری این مسئله را از خداوند بزرگ مسئلت می‌کنیم:
1 - در دعای پس از نماز جناب جعفر طیّار می‌خوانیم:
اَللَّهُمَّ اِنّی اَسْأَلُکَ تَوْفیقَ اَهْلِ الْهُدی وَاَعْمالَ اَهْلِ التَّقْوی ...(193)
خدایا از تو سئوال می‌کنم توفیق اهل هدایت و رفتار اهل تقوا را.
این جمله تأیید این نکته است که تنها داشتن توفیق، دلیل بر انجام کار نیک نیست. از این لحاظ در این دعا علاوه بر خواستن توفیق اهل هدایت، رفتار اهل تقوا را نیز از خداوند طلب می‌کنیم.
2 - از امام حسن عسکری‌علیه السلام در تفسیر قول خداوند: »صِراطَ الَّذینَ اَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ « نقل شده که فرمودند:
قُولُوا اِهْدِنَا الصِّراطَ الَّذینَ اَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ بِالتَّوْفیقِ لِدینِکَ وَطاعَتِکَ.(194)
بگوئید ما را به راه آنان که نعمت بر آنها بخشیده‌ای به وسیله توفیق برای قبول دین تو و اطاعت تو، هدایت فرما.
بنابراین توفیقِ دینداری و اطاعت از فرمانهای خداوند، لطفی است که باید از سوی او به بندگان عنایت شود و همه باید خواستار آن باشند که توفیق الهی رفیق راهشان شود، تا سفر پرخطر دنیا را با عافیت به پایان برسانند و در آخرت از اصحاب یمین باشند.
3 - در دعای روز سیزدهم ماه رمضان آمده است:
اَللَّهُمَّ وَفِّقْنی فیهِ عَلَی التُّقی وَصُحْبَةِ الْاَبْرارِ.(195)
خداوندا، در این روز مرا بر تقوا و صحبت با ابرار و نیکان، توفیق عنایت فرما.
4 - در دعای شب بیست و دوّم ماه رمضان آمده است:
وَارْزُقْنی فیها التَوْفیقَ لِما وَفَّقْتَ لَهُ شیعَةَ آلِ مُحَمَّدٍ.(196)
خدایا در این شب، توفیق بر آنچه پیروان آلِ محمّد را موفّق فرموده‌ای، به من روزی فرما.

تذکّر یک نکته

گرچه سائل ممکن است خود را پست و بی‌قابلیّت بداند و توفیقات شیعیان و مقرّبین آل محمّدعلیهم السلام را حاجتی بسیار عظیم و بی‌تناسب با خود ببیند؛ ولی چون خود را در محضر خداوند بزرگ می‌بیند و بنای سئوال از درگاه خالق جهان هستی را دارد، باید بهترین و پرثمرترین حوائج را در نظر بگیرد؛ زیرا در محضر خداوند، باید عظمت و بزرگی خدا را در نظر بگیرد، نه آن که تنها پستی و ذلّت خود را در نظر بیاورد.
برخی معتقدند انسان نباید از خداوند، بیشتر از حدّ خویش خواسته‌ای را بخواهد. اوّل باید حدود صلاحیّت خود را در نظر بگیرد، آن گاه برای رسیدن به هدف خود، دعا نماید.
این عقیده بر فرضی که صحّت داشته باشد کلیّت ندارد؛ زیرا بعضی از زمانها و برخی از مکانها در نزد خداوند آن قدر از عظمت و قدرِ والا برخوردارند که انسان می‌تواند هر گونه حاجت را - گرچه دارای موقعیّت عظیمی باشد - از خداوند بخواهد. در زیارت وداع حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌خوانید:
اَللّهُمَّ وَفِّقْنا لِکُلِّ مَقامٍ مَحْمُودٍ وَأَقْلِبْنی مِنْ هذَا الْحَرَمِ بِکُلِّ خَیْرٍ مَوْجُودٍ. (197)
خداوندا، ما را برای داشتن هر گونه مقام محمود، توفیق عنایت فرما و مرا از این حرم بازگردان با هر خیری که موجود است.
شرافت و محبوبیّتی که حرم مطهّر حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام در پیشگاه خداوند دارد به زائر اجازه، جرأت و توانایی خواستن توفیق برای هر گونه مقام محمود و پسندیده‌ای را می‌دهد.
بنابراین گرچه سائل دارای لیاقت برای خواستن بعضی از مقامات نباشد، ولی عظمتی که بعضی از زمانها و مکانها در نزد خداوند دارند؛ لیاقت، جرأت و اجازه خواستن این گونه حاجتها را به او می‌دهد.

2- دعای پدر و مادر یا عامل توفیق

دعای پدر و مادر در ایجاد توفیق نقش عظیمی دارد. بعضی از بزرگان ما همه توفیقات خود را به خاطر دعای پدر و مادر می‌دانند.
مرحوم علاّمه مجلسی که از نظر کثرت تألیفات و خدمت به اهل بیت اطهارعلیهم السلام در میان علماء شیعه کم نظیر بلکه بی‌نظیر است، توفیقات عظیم خود را مرهون دعای پدر بزرگوارش می‌باشد.
مرحومِ مجلسیِ اوّل که از بزرگان شیعه و صاحب حالات و کشف و شهود است می‌گوید: در یکی از شبها پس از آن که از تهجّد فارغ شدم، حالتی برایم دست داد که فهمیدم اگر دعایی کنم به اجابت خواهد رسید.
در این اندیشه بودم که از خدای بزرگ چه چیزی را درخواست کنم؟ ناگاه صدای گریه محمّد باقر از گهواره بلند شد. گفتم: خدایا به حقّ محمّد و آل محمّد صلوات اللّه علیهم اجمعین این کودک را مروّج دین و نشر دهنده احکام پیغمبرصلی الله علیه وآله وسلم قرار ده و او را از توفیقات بی‌نهایت خود بهره‌مند گردان.
صاحب »مرآة الاحوال« گفته است: امور خارق العاده‌ای که از علاّمه مجلسی ظاهر شده است، مسلّماً از آثار این دعا است.(198)

3- تلاش و کوشش برای جلب توفیق ضروری است

همان گونه که گفتیم یکی از راههای کسب توفیق، دعا و خواستن از خداوند است. باید از صمیم دل دست به دعا بردارید و از پروردگار مهربان خواستار موفقیّت برای رسیدن به مقاصد عالی خود باشید، توجّه داشته باشید پس از دعا، باید دست به تلاش و کوشش نیز بزنید، وگرنه دعای شما نوعی استهزاء و تمسخر بشمار می‌آید.
حضرت امام رضاعلیه السلام می‌فرمایند:
مَنْ سَأَلَهُ التَّوْفیقَ وَلَمْ یَجْتَهِدْ فَقَدِ اسْتَهْزَءَ بِنَفْسِهِ.(199)
کسی که از خداوند دارا بودن توفیق را مسئلت نماید، ولی کوشش نکند، خود را به تمسخر گرفته است.
زیرا توفیق، گذشته از دعا، بر پایه دیگری بنیان گذاری شده که عبارت است از تلاش و کوشش. بنابراین وظیفه دارید برای توفیق رسیدن به مقامات عالی و اهداف ارزنده خداپسندانه علاوه بر دعا، دست به تلاش و کوشش بزنید. در صورتی که پس از دعا به تلاش و کوشش بپردازید، توفیق الهی شامل حال شما خواهد شد.

4 - اندیشه در نعمتهای خداوند یا عامل مهمّ توفیق

فکر و اندیشه در نعمتهای بی‌پایان پروردگار، عامل بسیار مهمی در جلب توفیق است. با تفکّر در مخلوقات خداوند، می‌توانید روزنه‌ای وسیع از توفیقات الهی را به سوی خود بگشائید.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرمایند:
مَنْ تَفَکَّرَ فِی آلاءِاللّهِ وُفِّقَ.(200)
هر کس در نعمتهای خداوند بیندیشد، موفّق می‌شود.
زیرا انسان به این طریق، محبّت و دوستی خداوند را در دل خود جذب می‌کند و می‌پروراند و آن گاه که محبّت خدا در قلب انسان بارور شد، به سوی خداوند جذب می‌شود، و توفیق از ثمرات مجذوب شدن به خداوند است. به همین دلیل حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام در گفتاری دیگر می‌فرمایند:
اَلتَّوفیقُ مِنْ جَذَباتِ الرَّبِ.(201)
توفیق، از جذبه‌های پروردگار است.
با بیانی که ذکر کردیم می‌توانید بوسیله فکر و اندیشه در نعمتهای بی‌پایان خداوند، توفیقات الهی را به سوی خود جذب نمائید و از جذبه‌های ربّانی که مخصوص مقرّبین درگاه الهی است، برخوردار شوید.
توجّه داشته باشید؛ وجود اهل بیت اطهارعلیهم السلام نه تنها مهمّترین نعمت الهی است، بلکه هر نعمتی که بر ما نازل می‌شود، به طفیل وجود آن بزرگواران که جهان هستی در سیطره فرمان آنان است، می‌باشد.
بنابراین با تأمّل و تفکّر در فضائل ومناقب اهل بیت اطهارعلیهم السلام مخصوصاً در پیرامون آخرین بازمانده این خاندان که سرانجام سراسر گیتی را از کفر و پلیدی پاک می‌سازد، توفیقات خود را روزافزون کنید.
در این صورت جذبه‌های رحمانی شامل حالتان می‌شود و با ادامه این حال، در صراط مستقیم مردان خدا، گامی استوار و مقامی برجسته خواهید داشت.

نتیجه بحث

برای رسیدن به اهداف عالی معنوی، علاوه بر تصمیم و اراده، باید از نیروی توفیق نیز بهره‌مند باشید. توفیق دارای عنوان راهنما، و جنبه ارشاد است. به این جهت گرچه علّت تامّه برای موفقیّت نیست، ولی در تحقّق آن دارای نقش اساسی است.
شما گذشته از آن که موظّف هستید برای کسب توفیق دعا کنید، باید در راه بدست آوردن آن، از کوشش و تلاش دست برندارید. و نه تنها باید عوامل توفیق را برای خود ایجاد کنید، بلکه باید کوشش کنید توفیقی را که بدست آورده‌اید از دست ندهید.
اندیشه در پیرامون نعمتهای خداوند مخصوصاً درباره نعمت وجود اهل بیت‌علیهم السلام و فضائل آن بزرگواران که جانیشنان خدا و اولیاء او در جهان هستی می‌باشند، از عوامل مهمّ توفیق است.
برای این که توفیقات شما روز افزون شود، اندیشه عظمت حضرت بقیّة اللّه ارواحنا فداه و امدادهای غیبی آن بزرگوار را در ذهن خود پرورش دهید.
سعی کنید با ضعف و سستی و ارتکاب گناه، توفیقات فراهم شده را از دست ندهید.

راه جستن ز تو هدایت از او
جهد کردن ز تو عنایت از او
جهد بر تو است و بر خدا توفیق
زآن که توفیق و جهد هست رفیق

14اهمیت یقین

یقین، راهی هموار برای راه یافتن به عالم باعظمت غیب است. یقین، صراطی مستقیم برای رسیدن به عالم ملکوت و ارتباط با جهان نامرئی است. یقین، از پربهاترین صفات مردان خودساخته و نفوس تهذیب یافته است. یقین، از ویژگیهای مردان خدا و از خصوصیّات اصحاب خاصّ اهل بیت اطهارعلیهم السلام است. یقین، ایجاد کننده قویترین نیروهای روحی و انرژیهای سازنده در انسان است.
یقین، راه وصال و ارتباط روحی با خاندان وحی است. وجود یقین در دل، موانع پیوند معنوی را از میان برمی‌دارد و راه تقرّب و طریق وصول به اهل بیت‌علیهم السلام را هموار می‌سازد.
با ازدیاد و افزایش یقین، می‌توانید قلب خود را جایگاه ملائک قرار داده و از شرّ شیاطین و وسوسه‌های آنها خود را نجات بخشید؛ و با رهایی یافتن از تسلّط شیاطین، آمادگی برای نیل به فیوضات مهمّ معنوی را به دست آورید. در این هنگام قلب شما سرشار از نشاط و نورانیّت می‌شود.
به همین جهت در روزگار ظهور منتقم آل محمّد حضرت بقیّةاللّه ارواحنا فداه یقین در قلب و جان همه مردم جهان جای می‌گیرد؛ زیرا در آن زمان که از کنار کهن‌ترین معبد تاریخ، نوای حیاتبخش آن حضرت به گوش جهانیان می‌رسد، وجود ابلیس و پیروانش را به لرزه درمی‌آورد و با ظهور آن بزرگوار همه شیاطین به هلاکت می‌رسند.
در آن زمان دلهای مردم از وسوسه‌ها رهایی یافته و آرامش و اطمینان بر جان آنان حاکم می‌شود. در آن روزگار یقین با قلب و جان مردم می‌آمیزد و سراسر وجود و هستیِ همگان را ایمان و یقین فرا می‌گیرد.
همه اموری که باعث ایجاد یقین است، در آن روزگار فراهم می‌شود و بوسیله یقین، باطن و سریره همگان پاک و اصلاح می‌گردد.
برای اثبات این نکته که در عصر ظهور همه دارای یقین می‌شوند، مطلبی را به عنوان مقدمه ذکر می‌کنیم:
خداوند در قرآن کریم درباره حضرت ابراهیم‌علیه السلام می‌فرماید:
»وَکذلِکَ نُری اِبْراهیمَ مَلَکُوتَ السَّمواتِ وَالْاَرْضِ وَلِیَکُونَ مِنَ الْمُوقِنینَ «. (202)
و همچنین ملکوت زمین و آسمان را به ابراهیم نشان دادیم، تا از موقنین باشد.
صفوان می‌گوید: از امام رضاعلیه السلام پرسیدم از فرمایش خداوند نسبت به حضرت ابراهیم: »اَوَلَمْ تُؤْمِنْ قالَ بَلی وَلکِنْ لِیَطْمَئِنَّ قَلْبی «(203) آیا او دارای یقین نبود و در قلب او حالت تردید وجود داشت؟

قالَ: لا، کانَ عَلی یَقینٍ وَلکِنَّهُ اَرادَ مِنَ‌اللّهِ الزِّیادَةَ فی یَقینِهِ.(204)
حضرت فرمودند: نه، او یقین داشت و لکن از خداوند خواست تا بر یقینش بیفزاید.
بنابراین چون حضرت ابراهیم ملکوت آسمان و زمین را دید، بر یقین او افزوده شد. حضرت ابراهیم ملکوت آسمان و زمین را دید و به خاطر دیدن ملکوت زمین و آسمان بر یقینش افزوده شد، به گونه‌ای که از »موقنین« شد. یعنی قدرت پیدا کرد که در دیگران نیز یقین ایجاد کند.
اینک توجّه کنید به حال مردم زمان ظهور و سلطنت حضرت مهدی عجل اللّه تعالی له‌الفرج، که صاحب ملکوت زمین و آسمان را مشاهده می‌نمایند و جلوه‌های ملکوتی و ولایت آن حضرت را بر ماسوی‌اللّه می‌بینند، آیا آنان دارای یقین نمی‌شوند؟
در عصر غیبت نیز هر کس در کسب یقین بکوشد و آن را بدست آورد، بر شیطان حاکم می‌شود و در صراط مستقیم معنویّت قرار می‌گیرد.

آثار یقین

1- یقین قلب را محکم می‌کند

شما می‌توانید قلب خود را با پند و اندرز حیات ببخشید و با نصیحت و موعظه، روح تازه در او بدمید؛ همان گونه که می‌توانید به وسیله ایمان کامل و یقین، دل را قوی ساخته و همچون کوهی استوار در برابر مشکلات و موانع بایستید.
زیرا یقین اگر بصورت کامل و قوی وجود داشته باشد، دیگر برای وسوسه و تردید راهی باقی نمی‌ماند و ضعف و سستیها ریشه‌کن می‌گردند. به همین جهت ما موظّف هستیم یقین خود را قوی کنیم.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرمایند:
اَحْیِ قَلْبَکَ بِالْمَوْعِظَةِ ... وَقَوِّهِ بِالْیَقینِ.(205)
با موعظه نمودن، قلب خود را حیات بخش، و با یقین او را قوی کن.
گر عزم تو در ره حق، آهنین است
می‌دان به یقین که راه آن یقین است
در صورتی که یقین قلب انسان را فرا گیرد، دل محکم و استوار می‌شود و تا هنگامی که یقین قوی باشد، راهی برای نفوذ وسوسه شیطان باقی نمی‌ماند. از این جهت اضطراب و واهمه در وی ایجاد نمی‌شود و همچون سدّی آهنین در برابر ناراحتیها و پندارهای ناشایست استقامت می‌ورزد.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرمایند:
مَنْ قَوِیَ یَقینُهُ لَمْ یَرْتَبْ.(206)
هر کس یقین او قوی باشد، شکّ پیدا نمی‌کند.
گر به صورت ملکی یا به لطافت حوری
تا به معنی نرسی، از همه دلها دوری
همیشه شکّ و تردیدها چه در مسائل اعتقادی و چه غیر آن، در افرادی پیدا می‌شود که از یقین قوی برخوردار نیستند. کسانی که یقین در آنها به مرحله کمال نرسیده است، در هجوم شیاطین تأثیر پذیر بوده، و وسوسه‌های آنها در این گونه افراد، اثرات سوئی به جا می‌گذارد؛ ولی آنان که یقین قلبشان را فرا گرفته است، همچون سدّ آهنین در برابر هجوم شیاطین پایداری می‌کنند.
حضرت امام باقرعلیه السلام می‌فرمایند:
... فَیَمُرُّ الْیَقینُ بِالْقَلْبِ فَیَصیرُ کَأَنَّهُ زُبُرُ الْحَدیدِ.(207)
وقتی که یقین به دل راه یافت، آن را همچون قطعه آهن محکم و قوی می‌سازد.
با استحکام قلب نه تنها شکّ و تردید در مسائل اعتقادی در دل انسان ایجاد نمی‌شود، و نه تنها یقین همچون دژی محکم او را حفظ می‌کند، بلکه به او

قدرت می‌دهد تا بر ایمان و یقین دیگران نیز بیفزاید.
اینک داستانی از ایمان و یقینِ یکی از استوانه‌های علمی شیعه را که اعتقاد به مسائل دینی را در قلوب دیگران افزود، می‌نگاریم:
علماء شیعه با تحمّل رنجهای فراوان، توانسته‌اند از دین خدا پاسداری نموده و آن را از انحراف باز دارند. بزرگان ما در راه دفاع از حریم ولایت و اثبات مذهب شیعه از هر گونه کوششی دریغ نورزیده‌اند و بر اساس اعتقاد و یقین به مقام ارجمند اهل بیت عصمت‌علیهم السلام حتّی حاضر به مباهله با دشمنان و مخالفین دین شده‌اند، و با این عمل خارهایی را که در مسیر ولایت قرار داشت، نابود نموده و از این راه دشمنان را به نابودی کشانده‌اند.
مباهله عالم جلیل القدر جناب »محمّد بن احمد« که نمونه‌ای از این فداکاریها است، حقیقت عقاید شیعه را حتّی برای دشمنان نمایان ساخت.
او از شخصیّتهای بزرگ شیعه است و بعضی از علماء بزرگ مانند مرحوم شیخ مفید از او روایت نقل کرده‌اند.
او کتابهای فراوانی پیرامون عقاید شیعه تصنیف کرده، و از محضر پرفیض جناب قاسم بن علاء - که از وکلاء ناحیه مقدّسه بوده - استفاده شایانی برده است.
او از آنجا که بینائی خود را از دست داده بود و از نعمت خواندن و نوشتن بی‌بهره بود، معلوماتی را که در سینه داشت، بوسیله کاتب به رشته تحریر درآورد و به این صورت، کتابهای زیادی را به جامعه شیعه عرضه داشت. او در نزد سیف الدوله همدانی منزلتی رفیع داشت و در محضر او با قاضی موصل که دست از تعصّب جاهلانه بر نمی‌داشت، دست به مباهله زد.
مجلس مباهله برگزار شد و قاضی موصل پس از پایان یافتن مباهله سلامتی خود را از دست داد. تب او را فرا گرفت و همان دستی را که در مباهله بلند کرده بود، سیاه شد و روز دیگر به هلاکت رسید.(208)
عالم بزرگ شیعه مرحوم احمد بن محمّد بر اثر یقین و اعتقاد کاملی که داشت با قلبی محکم و دلی استوار، بر دشمن متعصّب پیروز شد و با این کار، حقّانیت عقاید شیعه را برای همگان آشکارتر ساخت و بذر یقین را در قلب آنان بارور ساخت.
تاریخ شیعه از این نمونه‌ها که بزرگان دین با قلبی استوار با دشمن به مقابله پرداخته‌اند و اعتقاد و یقین را در قلوب دیگران ایجاد نموده‌اند، بسیار دارد.
»میرفندرسکی« نمونه دیگری است از کسانی که توانستند با یقین کامل، در ضمن جریانی بسیار جالب، دشمن را محکوم نموده و بذر ایمان و یقین را در قلب و جان دیگران بیفشانند.
این جریان را مرحوم نراقی در کتاب »خزائن« چنین آورده است:

»میرفندرسکی« در ایّام سیاحت به یکی از شهرهای کفّار رسید و با مردم آن سامان به گفتگو نشست. روزی گروهی از آنان گفتند: یکی از دلائل ما بر حقیقت داشتن عقیده ما و بطلان عقاید شما این است که معبدهای ما نزدیک به دو هزار سال است بنا شده و اثری از خرابی در آنها دیده نمی‌شود و اکثر مساجد شما صد سال باقی نمی‌ماند و خراب می‌شود، و چون حقیقت هر چیزی حافظ آن است، پس دین ما بر حق است.
بر اساس یقین و اعتقادی که قلب »میرفندرسکی« را همچون آهن محکم نموده بود، در جواب فرمود:
سبب باقی ماندن معبدهای شما و خراب شدن مسجدهای ما این نیست، بلکه راز آن این است که در مسجدهای ما عبادتهای صحیح انجام می‌شود، و نام خداوند بزرگ در مساجد ما برده می‌شود، بنا طاقت تحمّل آن را ندارد به این جهت خراب می‌شود.
امّا معبدهای شما از عبادتهای صحیح خالی است، بلکه گاهی اعمال فاسد در آنجا به عمل می‌آید، از این جهت سستی و خرابی در آن پیدا نمی‌شود و اگر عبادتهای ما و نام پروردگار ما در معبدهای شما برده شود، تاب تحمّل آن را ندارد و خراب می‌شود.
آنان گفتند: این کاری است آسان، تو داخل معبد ما شو و در آنجا عبادت کن، تا راستگویی ما و کذب شما معلوم شود.
سیّد قبول فرمود و با توکّل به خداوند بزرگ وضو گرفت و به اهل بیت عصمت‌علیهم السلام توسّل جست. آن گاه به معبد بزرگ آنان که در نهایت استحکام بنا شده بود و قریب دو هزار سال از تاریخ بنای آن می‌گذشت، وارد شد.
گروه بسیاری از مردم آن سامان به نظاره نشستند، سیّد پس از ورود به معبد، اذان و اقامه گفت و با نیّت نماز به آواز بلند گفت: »اللّه اکبر« و از معبد بیرون دوید! ناگهان سقف معبد فرو ریخت و دیوارهای آن نیز خراب شد.(209)
بر اثر وقوع این کرامت، گروه بسیاری از کفّار به دین اسلام مشرّف شدند.(210)
اعتقاد و یقینی که »میرفندرسکی« داشت، قلب او را محکم کرده و همچون کوه او را استوار نموده بود.

2 - یقین ارزش اعمال شما را افزایش می‌دهد

اگر اکسیر را به ماده کم ارزش طرح کنید، آن را به فلزی پرارزش تبدیل می‌کند و قیمت آن را چندین برابر افزایش می‌دهد. یقین نیز همین گونه است. زیرا یقین افزایش دهنده ارزش اعمال است. عمل اندک و قلیل، اگر با یقین توأم شود، نزد خداوند ارزشش از عمل بسیاری که با شکّ و تردید انجام شده، چندین برابر بیشتر است.
حضرت امام صادق‌علیه السلام می‌فرمایند:
اِنَّ الْعَمَلَ الدَّائِمَ الْقَلیلَ عَلَی الْیَقینِ اَفْضَلُ عِنْدَاللَّهِ مِنَ الْعَمَلِ الْکَثیرِ عَلی غَیْرِ الْیَقینِ(211)
عمل اندکی که به آن مداومت شود اگرچه کم باشد، در صورتی که با یقین همراه باشد، در نزد خداوند برتر است از عمل بسیاری که بدون یقین انجام شود.
این فرمایش به گونه‌ای آشکار دلالت می‌کند که یقین ارزش دهنده اعمال و رفتار انسان است. به طوری که فضیلت عمل قلیل که توأم با یقین باشد، بیشتر است از عمل بسیاری که حالت یقین در آن نباشد.
بنابراین یقین چون ماده اکسیر است که فلز کم ارزش را به سیم و زر تبدیل می‌کند. یقین نیز این چنین است، زیرا قدرت دارد عمل کوچک و قلیل را بدلیل آن که همراه با یقین صورت گرفته است، دارای ارزش و قیمت فراوان بنماید.
توجّه داشته باشید، عمل اندکی که در پیشگاه خداوند دارای ارزش فراوان است، در بسیاری از موارد در ظاهر نیز آثار مهمّی را دربردارد. جریانی که اینک می‌آوریم، شاهد گویایی بر این حقیقت است:
مرحوم آیةاللّه العظمی خوئی در رابطه با اثرات »بسم اللّه الرحمن الرحیم« در صورتی که با یقین گفته شود، جریان بسیار جالبی را از شیخ احمد، خادم استاد الفقهاء مرحوم میرزای بزرگ شیرازی نقل کرده‌اند که وی گفته است: مرحوم میرزا خادم دیگری داشتند به نام شیخ محمّد که پس از فوت مرحوم میرزا، از همنشینی با مردم کناره گرفت.
روزی شخصی نزد شیخ محمّد رفت، دید هنگام غروب آفتاب چراغ خود را از آب پر نمود و روشن کرد و چراغ کاملاً افروخته شد! آن شخص بسیار تعجّب کرد و علّت آن را از او پرسید.
شیخ محمّد در جواب گفت: پس از فوت مرحوم میرزا از غم و اندوهِ جدائی از آن بزرگوار، معاشرت با مردم را قطع نمودم و اوقات خود را در خانه بسر می‌بردم. دلم بسیار گرفته و حزن و اندوه شدید وجودم را فرا گرفته بود.

در ساعات آخر یکی از روزها، جوانی به صورت یکی از طلاّب عرب بر من وارد شد و با من انس گرفت و تا غروب نزدم ماند. از بیانات او به قدری خوشم آمد و لذّت بردم که تمام غم و اندوه از دلم برطرف شد. چند روز او نزدم آمد و من با او مأنوس شدم.
در یکی از روزها که با من صحبت می‌کرد، به خاطرم آمد که امشب چراغم نفت ندارد. چون در آن وقت رسم چنین بود که مغازه‌ها را نزدیک غروب می‌بستند و شب همه مغازه‌ها بسته بود.
از این جهت در فکر بودم که اگر از ایشان اجازه خارج شدن از منزل برای خرید نفت بخواهم، از فیض سخنان ایشان محروم می‌شوم، و اگر نفت خریداری نکنم، شب را باید در تاریکی بسر برم.
چون حالت تحیّر به من دست داد، متوجّه من شده و فرمود: ترا چه شده است که به سخنان من خوب گوش نمی‌دهی؟ گفتم: دلم خدمت شماست.
فرمود: نه درست دل نمی‌دهی. گفتم: حقیقت این است که امشب چراغم نفت ندارد.
فرمود: بسیار جای تعجّب است که این همه ما برایت حدیث خواندیم و از فضیلت »بسم اللّه الرحمن الرحیم« سخن گفتیم و این قدر بهره‌مند نشدی که از خرید نفت بی‌نیاز شوی! گفتم: یادم نیست چنین حدیثی را که می‌فرمائید!
فرمود: فراموش کرده‌ای که گفتم از خواصّ و فوائد »بسم اللَّه الرحمن الرحیم« این است که چون آن را به قصدی بگویی، آن مقصود حاصل می‌شود؟ تو چراغ خود را از آب پر کن و به این قصد که آب خاصیّت نفت را داشته باشد، بسم اللّه الرحمن الرحیم بگو.
من قبول کردم، برخاستم چراغ خود را به همین قصد از آب پر نمودم و در آن هنگام گفتم: بسم اللّه الرحمن الرحیم. آن را روشن کردم، افروخته شد و شعله کشید. از آن زمان هر گاه خالی می‌شود، آن را از آب پر می‌کنم و بسم اللّه می‌گویم و روشن می‌کنم.
مرحوم آیةاللّه خوئی پس از نقل این جریان فرمودند: تعجّب این است که پس از نشر این قضیّه آن عمل از مرحوم شیخ محمّد از اثر نیفتاد.(212)
همان گونه که ملاحظه کردید، گفتن یک بسم اللّه، چون با اعتقاد و یقین تلفظ می‌شده، در ظاهر نیز دارای اثر شگفت و خارق‌العاده بوده است.
آنان که دارای اسم اعظم هستند نیز، از اسمائی که میان همه مردم متداول است استفاده می‌کنند؛ ولی آنچه که عمل آنان را از دیگران ممتاز می‌سازد، یقین آنان است؛ زیرا یقین آنان در تأثیر نامی که تلفّظ می‌کنند، نقش اساسی دارد.

3 - یقین باطن شما را اصلاح می‌کند

گاهی انسان بوسیله محاسبه و بررسی، خود را ظاهراً عامل به وظیفه‌ای که دارد، می‌پندارد؛ ولی از واقعیّت و حقیقتی که در پس پرده قرار دارد، آگاهی ندارد. به همین خاطر در تشویش و اضطراب است. نمی‌داند آیا رفتار و کردار او واقعاً مورد رضایت خداوند هست یا نه؟ آیا باطن او از آلودگیها پاک است یا باطناً اسیر دست شیطان و نفس است و خود بی‌اطلاع است؟ و بر فرض که باطن او آلوده باشد، چگونه می‌تواند از این خطر سهمگین خود را رهائی بخشد؟ آیا راه نجات از این رنج روحی کدام است؟

در پاسخ به این سئوال می‌گوئیم: ملاک پاکی سریره و صلاحیّت باطنی، وجود یقین به عقاید مکتب خاندان وحی است؛ چون یقین اصلاح کننده باطن است؛ زیرا در دعایی که در شبهای یکشنبه قرائت می‌شود، آمده است:

اَللّٰهُمَّ اَصْلِحْ بِالْیَقینِ سَرائِرَنا.(213)

خداوندا، بوسیله یقین باطنهای ما را اصلاح فرما.

کسانی که دارای یقین هستند، از ذاتی پاک و سرشتی نیکو برخوردارند، و از فساد و تباهی دور هستند. و آنان که در باطن دارای تیره‌گیها بوده و دارای سریره بد هستند، می‌توانند با ایجاد یقین و تقویت آن، باطن خود را اصلاح نمایند.

یقین، نه تنها می‌تواند شعور و ضمیر خودآگاه شما را از تأثیر وسوسه‌های شیطان در امان نگه دارد، بلکه اگر در سریره و باطن شما فسادی وجود داشته باشد، آن را اصلاح نموده و زشتیها و بدیهای آن را می‌زداید.

به همین جهت پیغمبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم در ضمن خطبه‌ای می‌فرمایند:

خَیْرُ ما اُلْقِیَ فِی الْقَلْبِ اَلْیَقینُ.(214)

بهترین چیزی که در قلب مؤمن القاء می‌شود، یقین است.

زیرا همان طور که گفتیم: یقین نه تنها شعور خودآگاه، بلکه باطن را نیز از اشتباهات اعتقادی و اخلاقی پاک می‌کند.

اموری که یقین را متزلزل می‌کنند:

1 - شکّ و تردید

انسانی که گرفتار شکّ و تردید شده است، نه تنها ارزش معنوی خود را متزلزل می‌سازد، بلکه تا آن هنگام که در دست شکّ و وسواس اسیر است، دارای حالت رکود و توقّف می‌باشد و گامی برای پیشرفت معنوی بر نمی‌دارد. او برای نجات خود باید شکّ و تردیدها را از صفحه دل پاک نماید.
امام صادق‌علیه السلام می‌فرمایند:
... اُنْفُوا عَنْ نُفُوسِکُمُ الشُّکُوکَ.(215)
شکّها را از نفسهای خود برطرف کنید.
بنابراین برای حفظ ارزشهای روحی و معنوی باید وسوسه و شکّ را از صفحه دل پاک کنید و با ایجاد ایمان و یقین کامل، بر استحکام عقاید خود بکوشید وگرنه، نه تنها در اعتقادات شما رخنه و تزلزل ایجاد خواهد شد، بلکه در وقوع آشوبهای آخرالزمان شریک خواهید بود؛ زیرا شکّ و تردید از یک سو زمینه ساز فتنه‌ها، آشوبها و آزمایشات الهی است و از سوئی دیگر مبتلایان به شکّ و تردید را در این گونه امتحانات مردود می‌نماید.
در دستورات خاندان وحی که امر به زدودن شکّ و تردید فرموده‌اند، نه تنها از جهت قبول در آزمایشات الهی است، بلکه به خاطر از میان بردن زمینه فتنه‌ها، آشوبها و امتحانات خدائی نیز امر به برطرف ساختن شکّ و تردید نموده‌اند؛ زیرا همان گونه که گفتیم شکّ و تردید و گمانهای بی‌مورد، زمینه ساز آشوبها و فتنه‌ها است. در مناجات مطیعین به خداوند عرض می‌کنیم:
وَاَثْبِتِ الْحَقَّ فی سَرائِرِنا فَاِنَّ الشُّکُوکَ وَالظُّنُونَ لَواقِحُ الْفِتَنِ.(216)
خداوندا، حقّ را در باطن ما ثابت بگردان؛ زیرا به درستی که شکّها و ظنّها، فتنه‌ها را بارور می‌کنند.
با نگاه به صفحات تاریخ، می‌توانید این حقیقت را مشاهده نمائید. از صدر اسلام تاکنون فتنه‌های گمراه کننده‌ای که جامعه مسلمان را به گمراهی کشیده، همواره به افرادی اصابت نموده است که یقین خود را نسبت به راه مستقیم از دست داده و گرفتار شکّ و ظنّ شده‌اند.
در حقیقت شکّ وتردید وسیله‌ای‌است برای گرفتارشدن درفتنه‌ها و آشوبهای گمراه‌کننده؛ و نه تنها به خاطر شکّ و تردید، فتنه‌ها و آشوبها دامنگیر انسانها می‌شود، بلکه وجود افراد متزلزل و شکّاک زمینه ساز فتنه‌ها و آشوبها است.

2 - گناه

ارتکاب گناه و مخالفت با دستورات اهل بیت‌علیهم السلام، آن چنان شرم آور و تباه کننده می‌باشد که ممکن است بهترین حالات مردان خدا را از بین ببرد. بنابراین انجام گناه، نه تنها مانع ایجاد حالات معنوی است، بلکه دارای آن چنان قدرتی است که می‌تواند حالات ایجاد شده را درهم شکسته و نابود سازد.
داود رقّی این روایت را از امام صادق‌علیه السلام نقل کرده است:
قالَ سَمِعْتُ اَباعَبْدِاللّهِ‌علیه السلام: یَقُولُ اِتَّقُواااللّهَ، وَلایَحْسُدْ بَعْضُکُمْ بَعْضا، اِنَّ عیسَی بْنَ مَرْیَمَ کانَ مِنْ شَرایِعِهِ السَّیْحُ فِی الْبِلادِ، فَخَرَجَ فی بَعْضِ سَیْحِهِ وَمَعَهُ رَجُلٌ مِنْ الصَّحابَةِ قَصیرٌ، وَکانَ کَثیرُ اللُّزُومِ لِعیسَی بْنَ مَرْیَمَ، فَلَمَّا اِنْتَهی عیسی اِلَی الْبَحْرِ قالَ: بِسْمِ اللّه، بِصِحَّةِ یَقینٍ مِنْهُ، فَمَشی عَلی ظَهْرِ الْماءِ، فَقالَ الرَّجُلُ الْقَصیرُ حینَ نَظَرَ اِلی عیسی جازَهُ: بِسْمِ اللّه، بِصِحَّةِ یَقینٍ مِنْهُ فَمَشی عَلَی الْماءِ وَلَحِقَ بِعیسی، فَدَخَلَهُ الْعُجْبُ بِنَفْسِهِ.
فَقالَ: هذا عیسی رُوحُ اللّهِ یَمْشی عَلَی الْماءِ وَاَنَا اَمْشی عَلَی الْماءِ، فَما فَضْلُهُ عَلَیَّ؟ قالَ: فَرُمِسَ فِی الْماءِ فَاسْتَغاثَ بِعیسی فَتَناوَلَهُ مِنَ الْماءِ فَاَخْرَجَهُ، ثُمَّ قالَ لَهُ: ما قُلْتَ یا قَصیرُ؟ قالَ: قُلْتُ: هذا رُوحُاللّه یَمْشی عَلَی الْماءِ وَاَنَا اَمْشی، فَدَخَلَنی مِنْ ذلِکَ عُجْبٌ.
فَقالَ لَهُ عیسی: لَقَدْ وَضَعْتَ نَفْسَکَ فی غَیْرِ الْمَوْضِعِ الَّذی وَضَعَکَ اللّه فیهِ، فَمَقَّتَکَ اللّهُ علی ما قُلْتَ، فَتُبْ اِلَی اللّهِ عَزَّوَجَلَّ مِمَّا قُلْتَ. قالَ: فَتابَ الرَّجُلُ وَ عادَ اِلَی الْمَرْتَبَةِ الَّتی وَضَعَهُ اللّهُ فیها، فَاتَّقُواللّهَ وَلایَحْسُدَنَّ بَعْضُکُمْ بَعْضا.(217)
داود رقّی می‌گوید: از امام صادق‌علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: از خداوند بپرهیزید و بعضی بر بعض دیگر حسد نورزید. از شریعت حضرت عیسی بن مریم سیاحت در بلاد بود؛ در یکی از این سیاحتها مردی کوتاه قد که زیاد ملازم آن حضرت می‌شد، همراه او بود؛ آنها رفتند تا به دریا رسیدند.
حضرت عیسی گفت: بسم اللّه با یقینِ صحیحی که داشت، آن گاه روی آب به راه افتاد. وقتی که آن مرد این جریان را دید، او نیز با یقین درست گفت: بسم اللّه و به روی آب به راه افتاد و خود را به حضرت عیسی رساند.
آن گاه حالت عجب او را فرا گرفت؛ با خود گفت: این عیسای روح اللّه است که روی آب راه می‌رود، من نیز به روی آب راه می‌روم، بنابراین برتری او بر من چیست؟! پس در آب فرو رفت.
آن گاه از حضرت عیسی کمک خواست. حضرت عیسی او را از آب گرفته

و خارج نمود. سپس به او فرمود: با خود چه گفتی؟ او آنچه را با خود گفته بود، به حضرت عیسی عرض کرد و گفت: از این جهت مرا عجب فرا گرفت.
حضرت عیسی به او فرمود: خودت را در غیر جائی که خدا تو را در آن نهاده است قرار دادی. پس خداوند به سبب آنچه که گفتی با تو دشمنی ورزید، بنابراین بازگرد بسوی خداوند و توبه کن از آنچه که گفتی. آن گاه آن مرد توبه کرد و به رتبه‌ای که خداوند او را در آن قرار داده بود برگشت.
پس از خداوند بپرهیزید و بعضی از شما به بعضی دیگر حسادت نورزند.
این روایت دلیل روشن و گویایی است بر این واقعیّت که گناه می‌تواند بهترین حالات اولیاء خدا را از دست آنان برباید و از اوج معنویّت آنان را سقوط دهد.

با رجوع به تاریخ و نگاه به صفحات آن، با افرادی روبرو می‌شویم که در مدّتی از زندگی خویش، از یقین و اعتقاد والائی برخوردار بوده‌اند؛ ولی دارای استقامت و ثبات قدم نبوده‌اند و بر اثر گناه، ایمان و یقین خود را از دست داده‌اند.
یکی از این گونه افراد »زبیر« است که پس از رحلت پیغمبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم، در دفاع از حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام و اهل بیت وحی‌علیهم السلام بیشتر از همه فعّال بود و در میان یاران خاصّ آن بزرگوار مظلوم، شجاعت بیشتری از خود ظاهر ساخت؛ ولی با بزرگ شدن فرزندانش بوسیله وسوسه‌های شیطانی آنان، ایمان و اعتقادش تبدیل به شکّ و تردید و سرانجام به انکار و جنگ و ستیز با حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام شد.
آن بزرگوار درباره او می‌فرمایند:
ما زالَ کانَ الزُّبَیْرُ مِنَّا اَهْلَ الْبَیْتِ حَتَّی نَشَأَ بَنُوهُ فَصَرَفُوهُ عَنَّا.(218)
همیشه زبیر از ما اهل بیت بود تا آن گاه که فرزندانش بزرگ شدند و او را از ما رویگردان نمودند.
به این جهت باید در دعاها از خداوند بخواهیم به ما یقینی عنایت کند که پس از آن شکّ و انکار ایجاد نشود.
در دعای روز جمعه که از امام صادق‌علیه السلام نقل شده می‌خوانید:
اَللّهُمَّ اِنّی اَسْأَلُکَ ایماناً صادِقاً وَیَقیناً لَیْسَ بَعْدَهُ کُفْرٌ.(219)
خداوندا، از تو مسئلت می‌نمایم یقینی را که پس از آن کفر و انکار نباشد.
این گونه تعبیرات، خود دلیلی است واضح که بر اثر گناه امکان از دست دادن حالت یقین و ایجاد حالت شکّ و تردید و یا نفی و انکار وجود دارد.
آنان که به مرز یقین وارد شده‌اند، باید توجّه داشته باشند که نفس امّاره قوی است، و در صورت غفلت و کم توجّهی ممکن است یقین خود را از دست داده و به کفر و انکار مبتلا شوند. از این رو باید از خداوند خواستار یقینی باشیم که پس از آن، تزلزل وجود نداشته باشد.
بنابراین قلبی که انوار تابناک یقین او را روشن ساخته و در اعماق او جا گرفته، ممکن است بر اثر گناه، نورانیّت خود را از دست داده و حالتی دیگر به خود بگیرد.
به این جهت هیچ گاه نباید صاحبان صفات و خصلتهای معنوی را، خودبینی فرا گیرد؛ زیرا خدائی که یقین را در قلب آنها القاء کرده است، قدرت دارد به خاطر خودبینی آن را باز گیرد.

راه‌های تحصیل یقین

1 - کسب معارف

با ارزش فراوانی که در فرمایشات گهربار اهل بیت‌علیهم السلام برای مقام یقین ذکر شده است، این سئوال در اذهان خطور می‌کند که چگونه می‌توان به مقام یقین دست یافت؟ پاسخ این سئوال نیز در گفتار آن بزرگواران موجود است.
از راههای بسیار مؤثّر برای بدست آوردن یقین، معرفت است. در صورتی که انسان از آگاهی به معارف الهی بهره‌مند شود، از اعتقاد راسخ و مقام یقین برخوردار خواهد شد.
این حقیقتی است که در روایات به آن تصریح شده است. در مواعظ خداوند به پیغمبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم در شب معراج آمده است:
وَالْمَعْرِفَةُ تُورِثُ الْيَقينَ، فَاِذا اسْتَيْقَنَ الْعَبْدُ لايُبالى كَيْفَ اَصْبَحَ، بِعُسْرٍ اَمْ بِيُسْرٍ ...(220)
معرفت موجب یقین می‌شود، پس هرگاه بنده دارای یقین شد، باکی ندارد که شب را چگونه به روز آورد؛ به سختی باشد یا راحتی.
بنابراین، تردیدها و اضطرابها نوعاً از کمبود یقین ایجاد می‌شود. باید برای رفع آنها حالت یقین را در خود ایجاد کنید و برای ایجاد حالت یقین، باید کسبِ معرفت کنید؛ زیرا با فراگرفتن معارف اهل بیت‌علیهم السلام می‌توان به مقام والای یقین راه یافت.

2 - دعا و نیایش

از وظائف ما دعا و نیایش به درگاه خداوند برای ایجاد و افزایش یقین است.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام در یکی از خطبه‌های خود به نام خطبه »معروفه« می‌فرمایند:
عِبادَ اللَّهِ سَلُوا اللَّهَ الْیَقینَ.(221)
بندگان خدا، از خداوند بخواهید به شما یقین عنایت کند.
بنابراین یکی از راههایی که برای ایجاد و افزایش یقین به ما ارشاد فرموده‌اند، خواستن از خدا است. در فرمایشات خاندان وحی درباره کیفیّت و چگونگی یقین نیز راهنماییهائی فرموده‌اند.
از آنجا که انسان هر لحظه در خطر سقوط و هلاکت قرار دارد، ممکن است یقین خود را از دست داده و دچار ضعف و سستی در ایمان و عقیده شود. لذا ما را به دعا برای به دست آوردن یقینِ صادقانه، ارشاد فرموده‌اند. صلحا و ابرار بر اثر دعا برای به دست آوردن یقین صادقانه از آن برخوردار شده‌اند.
انسانی که از شکّ و وسوسه رهایی یافته و به مقام یقین صادقانه راه یافته، همچون انسانی است که پس از کفر دوباره تجدید حیات نموده و از ظلمت و تاریکی کفر نجات یافته و به عالم نور وارد شده باشد.
خداوند متعال در قرآن مجید می‌فرماید:
»اَوَ مَنْ کانَ مَیِّتاً فَاَحْیَیْناهُ وَجَعَلْنا لَهُ نُوراً یَمْشی بِهِ فِی النَّاسِ کَمَنْ مَثَلُهُ فِی الظُّلُماتِ لَیْسَ بِخارِجٍ مِنْها «.(222)
آیا کسی که مرده بوده)کافر بود(، پس ما او را حیات بخشیدیم)هدایت کردیم(و نوری برای او قرار دادیم که بوسیله آن در میان مردم راه رود، مثل کسیست که در ظلمات)کفر(است و از آن رهائی ندارد؟!
این آیه همچون مثالی است برای آنان که از ظلمت شکّ و تردید که برای قلب همچون مرگ است، نجات یافته و به عالم یقین که حیاتبخش دل می‌باشد، راه یافته باشند. آیا این گونه افراد همانند کسانی هستند که هنوز گرفتار تاریکیهای شکّ و تردید و وسوسه می‌باشند.
همان گونه که شکّ و تردید، دل را سیاه می‌کند، یقین قلب را نورانی می‌سازد؛ بلکه نورانی‌ترین قلبها از آنِ کسانی است که به مقام یقین رسیده‌اند.
حضرت امام باقرعلیه السلام می‌فرمایند:
لا نُورَ کَنُورِ الْیَقینِ.(223)
نوری همانند نور یقین نیست.

آیا افرادی که صاعقه مرگبار تردید و وسوسه آنان را فرا گرفته است، همانند شخصیّتهائی هستند که قلبشان را نور یقین احاطه کرده است؟!
آیا فردی که بر اثر شکّ و تردید، ارزشهای موجود خود را به نیستی کشیده، همانند انسانی است که با تلألؤ انوار یقین قلبش صفا یافته و از حیات و قدرت و نیروئی تازه برخوردار است؟
پس برای آن که قلب ما از انوار تابناک یقین نورانی باشد، باید از خداوند بخواهیم به ما یقین صادقانه عنایت فرماید؛ زیرا یقین اگر صادقانه باشد، بزرگترین امتحانات نه تنها آن را سست نمی‌کند، بلکه بر استحکام و قوّت آن می‌افزاید.
پس در صورتی یقین صادقانه است که تزلزل ناپذیر باشد و در امتحانات، ضعف و سستی نداشته باشد. در دعایی که از حضرت امام صادق‌علیه السلام در تعقیب نماز ظهر وارد شده، از خداوند این گونه مسئلت می‌شود:
اَسْأَلُکَ حَقایِقَ الْاِیمانِ وَصِدْقَ الْیَقینِ فِی الْمَواطِنِ کُلِّها.(224)
خداوندا، از تو مسئلت می‌نمایم حقیقتهای ایمان و صدق یقین را در تمام مواطن.
تعبیری که امام صادق‌علیه السلام در تعقیب نماز ظهر ذکر نموده‌اند، بیانگر این نکته است که در همه موارد حتّی در سخت‌ترین آنها، باید یقین محکم و صادقانه و خلل ناپذیر باشد، به حدّی که در سخت‌ترین حالات و دشوارترین امتحانات پای برجا بوده و ضعف و تزلزل در آن پدیدار نشود.
بدست آوردن این گونه یقین آسان نیست و باید برای ایجاد شدن آن دست به دعا برداشت؛ زیرا یقین صادقانه از صفات اولیاء خداست و همگان را بر آن دسترسی نیست.

با اصلاح نفس و تهذیب آن از خطرات و خطورات نفسانی و شیطانی، می‌توان به عالم یقین راه یافت و از سرچشمه آب حیات سیراب شد و دل و جان را از طراوت آن صفا بخشید.
زیرا یقین می‌تواند انسان را به مقصود نهایی رهنمون شود و در صورت ازدیاد، او را به مقصد اصلی برساند.
بنابراین می‌توانید با تهذیب و اصلاح نفس، یقین خود را افزایش دهید. این حقیقتی است که حضرت امام موسی بن جعفرعلیهما السلام به آن تصریح فرموده‌اند:
... بِاِصْلاحِكُمْ اَنْفُسَكُمْ تَزْدادُوا يَقيناً وَتَرْبَحُوا نَفيساً ثَميناً، رَحِمَ اللَّهُ امْرَءً هَمَّ بِخَيْرٍ فَعَمِلَهُ اَوْ هَمَّ بِشَرٍّ فَارْتَدَعَ عَنْهُ، ثُمَّ قالَ: نَحْنُ نُؤَيِّدُ الرُّوحَ بِالطّاعِةِ لِلّهِ وَالْعَمَلِ لَهُ.(225)
آن حضرت فرمودند: بوسیله اصلاح نمودن نفس خود، یقین خود را افزایش می‌دهید و شیء پر قیمتی را سود می‌برید. خداوند رحمت کند مردی را که به کار خوب همّت گمارد و آن را انجام دهد یا به کار زشتی تصمیم داشته باشد، ولی خود را از انجام آن باز دارد. آن گاه حضرت فرمودند: ما اهل بیت روح را به وسیله طاعت برای خداوند و عمل برای او تأیید می‌کنیم.
پس با اصلاح نفس بر یقین انسان افزوده می‌شود؛ زیرا شکّ که مخالف یقین است یا بر اثر وسوسه شیطان ایجاد می‌شود و یا با حدیث نفس؛ و در صورت تهذیب و اصلاح نفس، حدیث نفس و وسوسه شیطان مغلوب می‌شوند.
از مجموع فرمایشات اهل بیت‌علیهم السلام چنین استفاده می‌کنیم:
میان حالت یقین و اصلاح نفس تلازم است؛ یعنی لازمه اصلاح نفس، افزایش حالت یقین و لازمه وجود یقین محکم، اصلاح نفس است.
بنابراین با تهذیب نفس، می‌توانید یقین خود را افزایش دهید و همچنین با تقویت یقین، می‌توانید باطن و نفس خود را پاکسازی کنید، و با پاکسازی نفس و ایجاد یقین از قدرتهای بزرگ روحی استفاده کنید.
وجود یقین در افرادی که کرامات و امور خارق العاده از آنان ظاهر شده است، کاملاً مشهود است. جریانی که می‌آوریم گواه بر این حقیقت است.
از مرحوم حاج شیخ حسنعلی اصفهانی نقل شده است که ایشان فرمودند: در سفر حجّ، وقتی وارد حجاز شدیم، چون پول همراه نداشتیم و شریفِ مکّه نیز مبلغی پول به عنوان »خاوه« از هر مسافر دریافت می‌کرد، ناچار با عدّه‌ای که مایل به پرداخت وجهی از این بابت نبودند، از راه فرعی از جدّه عازم مکّه شدیم.

در بین راه با مأمورین حکومتی برخوردیم؛ آنها مانع حرکت ما شدند و گفتند: در این محلّ بمانید تا مأمورین وصول »خاوه« بیایند و پس از پرداخت پول به راه خود ادامه دهید، در غیر این صورت حق ورود به مکّه را ندارید. همگی در سایه چند درخت خرما به انتظار مأمورین وصول نشستیم.
تمام همراهان پولهای خود را حاضر کردند و به من گفتند: شما نیز پول خود را حاضر کنید. گفتم: من پولی همراه ندارم. گفتند: اگر طمع داری که ما به تو پول دهیم، پولی به تو نخواهیم داد؛ اگر پولی هم ندهی، نمی‌توانی به سوی خانه خدا بروی. گفتم: من به شما طمع ندارم، بلکه به خداوند طمع دارم که مرا یاری خواهد کرد. گفتند: در این بیابان عربستان، خداوند چگونه تو را یاری خواهد کرد؟
گفتم: حدیثی از رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم روایت شده: کسی که به مردم خدمت کند و مزدی نخواهد، خداوند در بیابان در حال گرفتاری، همچون سیلی که از کوه جاری می‌شود و موانع را برطرف می‌سازد، موانع کار او را رفع می‌نماید و او را یاری می‌کند.
پس از ساعتی، آنها سؤال خود را تکرار کردند و من نیز همان پاسخ را به آنها دادم. آنها با تمسخر گفتند: گویا این شیخ حشیش کشیده که این حرفها را می‌زند، والّا در بیابان غیر از ما کسی نیست که به او کمک کند؛ ما نیز به هیچ وجه به او کمک نخواهیم کرد.
ساعتی نگذشت که از دور گردی ظاهر شد، به همراهان گفتم: این خیری است که به سوی من می‌آید و آنها استهزاء کردند. پس از لحظاتی از میان گرد و خاک دو نفر سوار ظاهر شدند که اسبی را یدک می‌کشیدند، به ما نزدیک شدند. یکی از آن دو گفت: آقا شیخ حسنعلی اصفهانی در بین شما کیست؟
همراهان مرا نشان دادند. او گفت: دعوت شریف را اجابت کن. سوار بر اسب شدم و به اتّفاق مأمورین به سوی جایگاه شریفِ مکّه راه افتادیم.
وقتی وارد چادر »شریف« مکّه شدیم، دیدم مرحوم شیخ فضل‌اللّه نوری و مرحوم حاج شیخ محمّد جواد بیدآبادی - که مرا با آنها سابقه مودّت بود - نیز در آنجا حضور دارند. شریف مکّه حاجتی داشت که من بخواست خداوند آن را برآورده ساختم.
بعد از آن معلوم شد که شریف ابتدا حاجت خود را خدمت مرحوم شیخ فضل‌اللّه نوری عرض کرده و مرحوم شیخ فضل‌اللّه به او فرموده بودند: انجام حاجت شما به دست شخصی است به این نام؛ دستور دهید ایشان را پیدا کنند و اینجا بیاورند و حتماً ایشان جزء پیاده‌ها هستند. از این رو شریف دستور می‌دهد که مأمورین به تمام راههای فرعی بروند و هر جا مرا یافتند نزد او ببرند.

آری یقین در ظهور کرامات و امور خارق العاده از اولیاء خدا، دارای نقش اساسی است.

نتیجه بحث

افکار و اندیشه‌های ما در صورتی اثری بسزا دارد که از صفت یقین نسبت به آنها برخوردار باشیم. آنان که در جستجوی مقامات عالی معنوی و جویای رسیدن به معارف الهی هستند، باید زمینه ایجاد یقین را در خود به وجود آورند.
کسانی که با عالم غیب در ارتباط هستند نیروی یقین را در خود ایجاد نموده و به تقویت و پرورش آن پرداخته‌اند؛ زیرا یقین شرط اساسی برای رسیدن به عالم معنی و دست یافتن به مقامات معنوی است.
با ایجاد یقین، می‌توانید دلهای پژمرده و قلبهای زنگار گرفته را حیات تازه بخشیده و مرضهای روح و آلودگیهای فکری را از آن بزدائید. در این صورت هم باطن شما اصلاح می‌شود و هم ارزش اعمال روزانه شما در پیشگاه خداوند افزایش می‌یابد.
کسب معارف، تهذیب نفس، مجالست با بزرگان دین و اولیاء خدا، بهترین راههای کسب یقین است.
ترک گناه از شرایط مهمّ و اساسی حفظ یقین است؛ زیرا گناه و معصیت می‌تواند ایمان و یقین را که در طول سالها به دست آمده نابود کند.

گر عزم تو محکم و متین آمده است
در پرتو انوار یقین آمده است
تا نور یقین به دل نتابید، کجا؟
سرپنجه عزم، از آستین آمده است؟

پی نوشتها

1) نهج‌البلاغه: کلمات قصار 335.
2) بحار الأنوار: 329/14، از تنبیه الخواطر: 229/2.
3) بحار الأنوار: 409/69، نهج البلاغه: کلمات قصار 109.
4) بحار الأنوار: 310/67.
5) تحف العقول: 93.
6) بحار الأنوار: 322/71، از اصول کافی: 55/2.
7) شرح غرر الحکم: 321/5.
8) همان کتاب: 322.
9) بحار الأنوار: 431/13.
10) سوره آل عمران، آیه 190 و 191.
11) شرح غررالحکم: 162/3.
12) شرح غررالحکم: 401/6.
13) شرح غررالحکم: 19/4.
14) شرح غررالحکم: 324/5.
15) شرح غررالحکم: 272/5.
16) امالی الطوسی: 114/1، بحار الأنوار: 403/77.
17) شرح غررالحکم: 214/4.
18) بحار الأنوار: 163/95.
19) شرح غررالحکم: 372/5.
20) شرح غررالحکم: 280/5.
21) نیروهای شگرف مغز: 119.
22) تقویت و تمرکز فکر: 132.
23) بحار الأنوار: 408/21.
24) بحار الأنوار: 104/75.
25) بحار الأنوار: 101/75.
26) بحار الأنوار: 103/75.
27) بحار الأنوار: 102/75.
28) بحار الأنوار: 103/75.
29) نهج البلاغه: خطبه 35.
30) اگر مسلمانان صدر اسلام به این فرمایش گهربار اوّل مظلوم عالم حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام گوش فرا داده و به آن عمل می‌نمودند، حکومت جابرانه جبت و طاغوت و وارثان آنها بر سر مردم ستمدیده سایه نمی‌افکند. ولی آن همه نصیحتهائی که مردم آثار مخالفت با آنها را تجربه

کرده بودند، در قلوب زنگار گرفته جای نگرفت و متأسّفانه تاریخ سیاه انسانها، همچنان تکرار شد.
31) نهج البلاغه، قصار الحکم: 202.
32) نهج البلاغه، قصار الحکم: 152.
33) بیندیشید و ثروتمند شوید: 19.
34) شرح غرر الحکم: 330/5.
35) شرح غرر الحکم: 606/2 .
36) بحار الأنوار: 342/72.
37) سوره الذّاریات، آیه 56.
38) تفسیر نورالثقلین: 122/5.
39) بحار الأنوار: 148/51.
40) بحار الأنوار: 339/90.
41) نهج البلاغه: نامه 53.
42) شرح غرر الحکم: 305/5.
43) بحار الأنوار: 24/47.
44) شرح غرر الحکم: 394/5.
45) بحار الأنوار: 332/100.
46) بحار الأنوار: 124/99.
47) بحار الأنوار: 380/18.
48) شرح غرر الحکم: 500/4، بحار الأنوار: 14/78.
49) شرح غرر الحکم: 210/5.
50) بحار الأنوار: 217/71، از مجالس شیخ مفیدرحمه الله: 128.
51) بحار الأنوار: 222/71، از اصول کافی: 142/2.
52) بیندیشید و ثروتمند شوید: 140.
53) شرح غررالحکم: 288/5.
54) بحار الأنوار: 257/78.
55) إکمال الدین: 227، به نقل بحار الأنوار: 192/12.
56) فوائد الرضویّه محدّث قمی‌رحمه الله : 544.
57) تذکرة القبور: 71.
58) بحار الأنوار: 588/33.
59) بحار الأنوار: 211/70.
60) امالی صدوق: 198، به نقل بحار الأنوار: 205/7.
61) سوره نساء ، آیه 27.
62) بحار الأنوار: 24/70.
63) بحار الأنوار: 155/94.
64) نهج البلاغه: نامه 47، بحار الأنوار: 24/75.

65) رک: مغز متفکّر جهان شیعه: 439.
66) بحار الأنوار: 63/3 .
67) بحار الأنوار: 317/62.
68) شرح غررِ الحکم: 262/3.
69) رک: زندگی و شخصیّت شیخ انصاری: 58.
70) رک: همان کتاب: 80.
71) رک: همان کتاب: 85 .
72) رک: همان کتاب: 90.
73) شرح غرر الحکم: 282/2.
74) نهج البلاغه: نامه 31.
75) شرح غرر الحکم: 120/2.
76) زندگانی و شخصیّت شیخ انصاری: 42.
77) شرح غرر الحکم: 112/5.
78) شرح غرر الحکم: 92/1.
79) نهج البلاغه، کلمات قصار: 325.
80) شرح غرر الحکم: 115/5.
81) نهج البلاغه، کلمات قصار: 261.
82) شرح غرر الحکم: 49/1.
83) شرح غرر الحکم: 499/2.
84) سوره رعد ، آیه 14.
85) سوره ابراهیم ، آیه 24.
86) نوشته خطّی استاد اعظم مرحوم آیة اللَّه العظمی آقای حاج شیخ مرتضی حائری رضوان اللَّه علیه.
87) در دعای مأثور چنین وارد شده است: »اَللَّهُمَّ اَوْصِلْنی اِلَیْکَ مِنْ اَقْرَبِ الطُّرُقِ اِلَیْکَ وَاَسْهَلِها عَلَیَّ ...«. بحارالأنوار: 406/95 .
88) شرح غررالحکم: 87/5.
89) اصول کافی: 20/1.
90) بحار الأنوار: 173/102 و 183.
91) بحار الأنوار: 205/1.
92) سوره زخرف ، آیه 67.
93) بحار الأنوار: 102/77.
94) بحار الأنوار: 76/77.
95) بحار الأنوار: 81/19.
96) بحار الأنوار: 340/71.
97) اصول کافی: 30/1.
98) نهج البلاغه: نامه 69 .

99) معجزات و کرامات ائمّه اطهارعلیهم السلام : 110.
100) اصول کافی: 375/2.
1 (101 و 2 . نهج البلاغه: خطبه 86 .
102)
103) بحار الأنوار: 197/74.
104) شرح غرر الحکم: 289/2.
105) سوره نجم ، آیه 29.
106) سوره قصص ، آیه 79.
107) بحار الأنوار: 364/78.
108) شرح غرر الحکم: 86/5.
109) بحار الأنوار: 12/78.
110) بحار الأنوار: 307/70.
111) بحار الأنوار: 197/74.
112) بحار الأنوار: 6/78.
113) نهج البلاغه: نامه 53.
114) کتاب السبعین، منتخبات کراوس: 464، به نقل تحلیلی از آرای جابر بن حیّان.
115) بحار الأنوار: 6/78.
116) بحار الأنوار: 128/78.
117) بحار الأنوار: 422/77.
118) بحار الأنوار: 294/12.
119) نهج البلاغه: خطبه 175.
120) بحار الأنوار: 242/51.
121) نهج البلاغه: نامه 78.
122) بحار الأنوار: 160/1، نهج البلاغه: نامه 31.
123) بحار الأنوار: 410/69.
124) بحار الأنوار: 391/70، مصباح الشریعه: 61.
125) سوره مائده ، آیه 30.
126) نهج البلاغه: کلمات قصار 202.
2 (127) اصول کافی: 336/2.
128)
129) سوره رعد ، آیه 11.
130) بحار الأنوار: 193/90، البلد الأمین: 127، المصباح: 123، مصباح المتهجّد: 329.
131) بحار الأنوار: 46 ص 244، الخرائج: 229.
132) سوره صفّ ، آیه 14.

133) رک: العبقریّ الحسان: 106/2.
134) شرح غرر الحکم : 160/5.
135) شرح غرر الحکم: 254/5.
136) بحار الأنوار: 50/44.
137) سوره لقمان ، آیه 17.
138) سوره انبیاء ، آیه 83.
139) رک: معراج السعاده مرحوم نراقی.
140) نهج البلاغه: نامه 31.
141) بحار الأنوار: 61/34.
142) بحار الأنوار: 227/1.
143) سوره فیل ، آیه 1.
144) معجزات و کرامات ائمّه اطهارعلیهم السلام : 200.
145) زندگانی و شخصیّت شیخ انصاری: 427.
146) سوره بقره، آیه 45.
147) سوره آل عمران ، آیه 200.
148) رک: تفسیر عیّاشی: 212/1.
149) سوره انفال ، آیه 65 .
150) سوره مریم، آیه 51.
151) سوره یوسف، آیه 24.
152) بحار الأنوار: 283/52.
153) بحار الأنوار: 245/70، مصباح الشریعة: 52.
154) رک: فوائد الرضویّه محدّث قمی‌رحمه الله: 452.
155) بحار الأنوار: 229/70 و 261/84، اصول کافی: 16/2.
156) سوره غافر، آیه 14.
157) بحار الأنوار: 216/71.
158) سوره یونس، آیه 22.
159) سوره عنکبوت، آیه 65.
160) بحار الأنوار: 290/77.
161) بحار الأنوار: 230/70، اصول کافی: 16/2.
162) بحار الأنوار: 115/52.
163) بحار الأنوار: 249/70.
164) بحار الأنوار: 25/70.
165) بحار الأنوار: 215/77.
166) بحار الأنوار: 280/87.
167) اصول کافی: 468/2.
168) سوره مجادله، آیه 11.

169) سوره زمر، آیه 9.
170) بحار الأنوار: 204/1.
171) سوره اعراف، آیه 179.
172) بحار الأنوار: 185/1.
173) بحار الأنوار: 32/2.
174) نهج البلاغه: کلمات قصار 280.
175) بحار الأنوار: 32/2.
176) بحار الأنوار: 162/77.
177) علم و نابخردی: 76.
178) نهج البلاغه: خطبه 27.
179) روانشناسی ضمیر ناخودآگاه: 78.
180) بحار الأنوار: 344/70.
181) فوائد الرضویه مرحوم محدّث قمی: 440.
182) بحار الأنوار: 2/2.
183) فوائد الرضویه مرحوم محدّث قمی: 406.
184) بحار الأنوار: 233/78.
185) تحف العقول مرحوم حرّانی: 457.
186) بحار الأنوار: 162/102.
187) سوره هود، آیه 88.
188) کنز الفوائد کراجکی به نقل بحار الأنوار: 210/5.
189) بحار الأنوار: 94/1.
190) فوائد الرضویّه محدّث قمی‌رحمه الله: 401.
191) فوائد الرضویّه محدّث قمی‌رحمه الله: 402.
192) فوائد الرضویّه محدّث قمّی‌رحمه الله: 401.
193) بحار الأنوار: 198/91.
194) بحار الأنوار: 10/24، تفسیر الإمام العسکری‌علیه السلام: 17، معانی الأخبار: 15.
195) بحار الأنوار: 37/98.
196) بحار الأنوار: 53/98.
197) بحار الأنوار: 382/100.
198) فوائد الرضویّه محدّث قمی‌رحمه الله: 411.
199) بحار الأنوار: 356/78.
200) شرح غرر الحکم: 308/5.
201) شرح غرر الحکم: 144/1.
202) سوره انعام، آیه 75.
203) سوره بقره آیه 260.

204) بحار الأنوار: 176/70.
205) بحار الأنوار: 219/77.
206) شرح غرر الحكم: 230/5.
207) بحار الأنوار: 185/78.
208) فوائد الرضويّه محدّث قمی‌رحمه الله : 388.
209) جامع الدرر: 370/2.
210) تذكرة القبور: 60.
211) اصول كافی: 57/2.
212) با محرمان راز: 54.
213) بحار الأنوار: 286/90.
214) بحار الأنوار: 211/21.
215) بحار الأنوار: 147/51.
216) بحار الأنوار: 147/94.
217) بحار الأنوار: 244/73، اصول كافی: 306/2.
218) بحار الأنوار: 347/28.
219) بحار الأنوار: 42/90.
220) بحار الأنوار: 27/77.
221) بحار الأنوار: 293/77.
222) سوره انعام، آیه 122.
223) بحار الأنوار: 165/78.
224) بحار الأنوار: 71/86.
225) اصول كافی: 268/2، بحار الأنوار: 194/69.
این اسرار موفقیت ج 1 می باشد
22 / 5 / 1431 جمادی الثانی

اسرارموفقیت جلد دوم

مشخصات کتاب

اسرار موفقیت
جلددوم
تألیف
سید مرتضی مجتهدی سیستانی بسم اللَّه الرحمن الرحیم

پیش‌گفتار

برای تکامل روحی، نیاز شدیدی به خودشناسی دارید تا از قدرتهای عظیمِ روح و روان خود آگاه شوید و با شناخت خویش زمینه آشنایی با معارف که روشن کننده قلب و جانست، برای شما فراهم شده و معارف عالی و عقاید صحیح را به دست آورید. در این هنگام با علم و آگاهی و معرفت کامل به عبادت و بندگی خداوند بپردازید و با خدای خود مناجات کنید تا حلاوت و شیرینیِ بندگی را دریابید و جاذبه الهی، شما را از جذبه‌های نفسانی رهایی بخشد.
توجّه داشته باشید در صورتی به این مقام دست می‌یابید که عبادت و بندگی شما همراه با تقوا و پرهیزکاری باشد و گرنه عبادت، بدون رعایت تقوا، جز رنج و ملال اثری ندارد. برای رسیدن به مقام تقوا باید کار و کوشش کنید و به سعی و تلاش بپردازید؛ زیرا برای دست یافتن به حالت روحی و معنوی، باید زحمت بکشید و از ضعف و سستی بپرهیزید.
اگر کار و کوششِ خود را بی‌اثر می‌بینید و یا معتقد هستید تأثیر چندانی ندارد، از عالم غیب استمداد کنید و با توسّل به اهل بیت علیهم السلام وسیله اطاعت خداوند و ترک گناه را برای خود فراهم کنید و به مقام قرب الهی راه یابید.
اگر خود را در دریای بلا گرفتار می‌بینید، کشتیِ نجات، در دریاست، او به سوی شما می‌آید، شما نیز به سوی او حرکت کنید؛ تا در این صورت عظمت ولایت اهل بیت علیهم السلام را دریابید و محبّت اهل بیت علیهم السلام سراسر وجودتان را فرا گیرد.
در این هنگام درک می‌کنید راه نجات، اعتقاد به ولایت و داشتن محبّت اهل بیت علیهم السلام است؛ چون دوستی خاندان وحی، اکسیر شفابخشی است که هر چه افزونتر شود، روح و روان را پاکتر می‌کند؛ به گونه‌ای که آمادگی باطنی برای حکومت الهی در شما ایجاد می‌گردد و در انتظار فرا رسیدن تحوّل عظیم جهانی به دست پرقدرت حضرت بقیّةاللّه الأعظم ارواحنا فداه روزشماری می‌کنید و در پرتو این حالت، راز کامیابی و رمز موفقیّت را در خود می‌یابید.
انتظار به معنای کامل و واقعیِ آن، اسرار ناشناخته‌ای را آشکار می‌کند که باید با رازداری از آنها نگهداری کنید. اگر بتوانید زبان خود را کنترل کنید، توفیقات شما روزافزون می‌شود و از اسرار موفقیّت، آگاهی بیشتری پیدا می‌کنید.
سیّد مرتضی مجتهدی سیستانی

1خودشناسی یا راه تکامل

کسی می‌تواند از قدرتهای عجیب و شگفت انگیز روحیِ خود استفاده کند که از وجود آنها آگاهی داشته باشد و در صدد بیدار ساختن و بهره‌مند شدن از این قدرتها باشد، و گرنه چگونه می‌تواند از آنها استفاده کند؟ بنابر این انسان برای دستیابی به مقامات عالی روحی و معنوی، باید به خودشناسی رو آورد و به وجود این قدرتها و راه پرورش و تکامل آنها آشنا باشد، تا راه ترقّی و پیشرفت برای او روشن شود.
بسیاری از جوانان برای آشنایی با زیباییهای طبیعت، به کوهنوردی و یا مسافرت به کشورهای دوردست می‌پردازند و به خاطر آن زحمتهای فراوانی را متحمّل می‌شوند؛ این گونه کارها اگر با برنامه صحیح باشد و بر اثر نشست و برخاست با دیگران از آنان رنگ نگیرند، نشاط تازه‌ای به آنان می‌دهد. ولی مهم‌تر از گردش به اطراف جهان این است که به »سفر خودیابی« بپردازند و بدانند پی بردن به اسرار وجود خودشان، اهمیّت بسیار بیشتری از شناخت رازهای سرزمینهای دوردست دارد.
اگر ما بدانیم خودشناسی و آشنایی با قدرتها و نیروهای نهفته در درون ما در خودسازی و تکامل ما دارای نقش مهمّ و اساسی است، بیشتر به آن اهمیّت می‌دهیم.
خود شناسی، نه تنها برای تکامل و پیشرفت بسیار لازم است؛ بلکه می‌توان گفت: برای دست یافتن به حالات روحی و معنوی، ثمربخش‌ترین و پرسودترین نوعِ معرفت از انواع معارف است.
به همین جهت حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرمایند:
مَعْرِفَةُ النَّفْسِ أَنْفَعُ الْمَعارِفِ.(1)
شناخت نفس، نافع‌ترینِ همه معارف است.
زیرا با معرفت نفس، انسان با عواملی که در وجودش هست و در زمینه پیشرفت و تکامل او مؤثرند، آشنائی پیدا می‌کند و موانعی که در وجود او در مورد کسب انواع معارف و ترقی و نجات هست، برای او روشن می‌شود. در این صورت با مقتضیات و موانعِ راهی که در پیش دارد، آشنائی پیدا می‌کند. و شناخت اموری که مقتضی پیشرفت و همچنین اموری که مانع راه هستند، از شرایط حتمی تکامل روحی است.
انسان با شناخت آنها، دریچه‌های نور و روشنایی را برای خود می‌گشاید و با انجام مقتضیات و رفع موانع، بزرگترین راه نجات را به دست می‌آورد.
حضرت امیرالمومنین‌علیه السلام می‌فرمایند:
نالَ الْفَوْزَ الْأَكْبَرَ مَنْ ظَفَرَ بِمَعْرِفَةِ النَّفْسِ.(2)
کسی که به معرفت نفس ظفر یابد، به بزرگترین راه نجات و کامیابی نائل

شده است.
با این بیان، روشن شد که شناخت نفس و آگاهی از قدرتهای عظیمی که در او نهفته است، از شرایط ضروری و حتمی برای تکامل است و آگاهی از قدرتهای نفس، اعم از نیروهای سازنده و نیروهای ویرانگر، کاملاً ضرورت دارد.
انسان باید بداند چه چیزهائی نفس او را دربند نموده و چگونه می‌تواند از آنها رهایی یابد؛ تا خود را از قید آنها آزاد ساخته و قدرتهای نهفته خود را بیدار و فعّال نماید.
حضرت امیرالمومنین‌علیه السلام این گونه انسان را که آشنا با نفس و حالات نفسانی است، »عارف« معرّفی می‌کنند و می‌فرمایند:
اَلْعارِفُ مَنْ عَرَفَ‌نَفْسَهُ فَاَعْتَقَها وَنَزَّهَها عَنْ کُلِّ مایَبْعُدُها وَیوُبِقُها.(3)
عارف کسی است که نفس خود را بشناسد؛ آن گاه او را)از قید وبند(آزاد نماید و او را از هر چه آن را دور می‌سازد، پاک نماید.
آنچه در علم بیش می‌باید
دانش ذات خویش می‌باید
این بدان کایت شرف این است
نسخه سرّ مَنْ عَرَف این است
فکر و اندیشه، اراده و تصمیم، همّت، ایمان و یقین از قدرتهای پرتوانِ نفس شما هستند. آنها را از ضعف و سستی پاکسازی نموده و از قید و بندها آزاد نمائید، و از آنها همچون بال برای پرواز به سوی خوبیها و نیکیها استفاده کنید.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرمایند:
إِنَّ النَّفْسَ جَوْهَرَةٌ ثَمینَةٌ مَنْ صانَهْا رَفَعَها وَمَنْ اِبْتَذَلَها وَضَعَها.(4)
براستی که نفس گوهری گرانبها است. هر کس او را محافظت کند، او را بلند می‌نماید و هر کس او را به ابتذال بکشاند، او را پست می‌کند.
بنابراین گوهر پر قیمت نفس خود را ارج نهید و آن را از آلودگیها پاک نمائید، تابه مقامات عالی معنوی و روحی راه یابید.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرمایند:
مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ تَجَرَّدَ.(5)
کسی که نفس خود را بشناسد، مجرّد می‌شود.
در این حال نه تنها نفس، انسان را به کارهای زشت تحریک نمی‌کند؛ بلکه وی را راهنمایی و ارشاد می‌کند. آن حضرت‌علیه السلام می‌فرمایند:
لاتَعْصِ نَفْسَکَ إِذا هِیَ أَرْشَدَتْکَ.(6)
هرگاه نفست تو را راهنمائی نمود، با آن مخالفت مکن.

پاکسازی نفس

برای پاکسازی فکر و اندیشه، همت و اراده و قدرتهای دیگر نفس، باید به کوشش و جدّیت بپردازید و از اهمال و سستی دوری کنید، زیرا برای اصلاح نفس و آزاد ساختن قدرتهای فراوانی که در آن نهفته است، سعی و تلاش لازم است.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرمایند:
لاتَتْرُکِ الاِجْتِهادَ فی اِصْلاحِ نَفْسِکَ، فَإِنَّهُ لایُعینُکَ إلاّ الْجِدُّ.(7)
تلاش در اصلاح نفس خود را ترک مکن، زیرا که در این راه تو را کمک نمی‌کند مگر کوشش.
با کمال تأسّف، با همه اهمیّتی که این مسئله دارد، به آن کمتر توجّه می‌کنیم. باید ببینیم مردان خدا چگونه خود را شناختند؟ و چگونه توانستند به مقامات ارزنده راه یابند؟ و چگونه به مقام شرافت نفس رسیدند؟ و ما چگونه می‌توانیم در راه آنان گام برداریم و به سرنوشتی که آنان رسیدند، دست یابیم؟
پاسخ این سئوال را حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام در ضمن کلامی گویا چنین بیان فرموده‌اند:
عَوِّدْ نَفْسَکَ فِعْلَ الْمَکارِمِ وَتَحَمُّلَ أَعْباءِ الْمَغارِمِ، تَشْرُفَ نَفْسَکَ.(8)
نفس خود را به انجام کارهای پسندیده و به تحمّل رنج غرامتها عادت ده، تا نفس خود را بلند مرتبه گردانی.
بزرگان ما به این گفتار پر معنی، لباس عمل پوشاندند و به مقام شرافت نفس که خودسازی و خودشناسی است، رسیدند. ما نیز اگر اعمال پسندیده را انجام دهیم و زحمت انجام کارهای مشکل را تحمّل کنیم، با مرور زمان به خود شناسی و مقام والای انسانیّت - که شرافت نفس است - دست می‌یابیم.

از بزرگترین رازهای خود شناسی این است که بدانیم:
نفس مجمع اضداد است و همچون کانونی که افراد نیک و بد را در خود جای می‌دهد، نفس نیز خوبیها وبدیها را در خود جای می‌دهد. نفس می‌تواند دوستی و دشمنی با یک فرد یا یک موضوع را در خود قرار دهد. می‌تواند افکار، اندیشه‌ها و عقاید صحیح و اشتباه را در خود جمع کند.
بنابر این با آگاهی از این حقیقت، تا نفس به مراحل عالی نرسیده و تکامل نیافته باشد، نمی‌توانیم همه آثار و دریافتهای او را صحیح و سالم بدانیم.
برای توضیح مطلب می‌گوئیم: دریافتهای نفس و مکاشفات، به طور کلّی به سه دسته تقسیم می‌شوند:
1 - مکاشفات رحمانی
2 - مکاشفات شیطانی
3 - مکاشفات نفسانی
1 - مکاشفات رحمانی، از الهام ملائکه سرچشمه می‌گیرند. اگر چه اندک و کمیابند، ولی دارای حقیقت بوده و صحیح هستند.
2 - دسته دیگر از مکاشفات را، عوامل شیطانی ایجاد می‌کنند و بر فرض در موردی یا در مواردی خبر صحیح و درستی را ارائه دهند، نباید به آنها اعتنائی کرد و گرنه کم‌کم در انسان نفوذ نموده و بر او مسلّط می‌شوند و با مرور زمان، انسان به این گونه مکاشفات خو می‌گیرد و شیطان نیز به القاء این گونه مکاشفات بر او عادت می‌نماید.
چه بسیار انسانهایی که بر اثر عدم علم و آگاهی و دور بودن از راهنماییهای حیاتبخش خاندان وحی، خود را به این گونه مکاشفات و خیالات آلوده ساختند و عمر خود را به گمان آن که دارای بزرگترین حالات روحی و معنوی هستند، از دست دادند.
3 - دسته سوّم، مکاشفات نفسانی هستند. صحّت این گونه مکاشفات و بطلان آنها بستگی به صفای نفس و نورانیّت آن دارد. اگر کسی همچون سلمان و ابوذر به درجه کمال رسیده باشد، همه مکاشفات او صحیح است. ولی اگر به تکامل نرسیده باشد، چون افکار، اندیشه‌ها و اعتقاداتی که در اعماقِ نفس او وجود دارد، در مکاشفات و دریافتهای نفسانیِ او مؤثّر هستند صحّت مکاشفات او بستگی به ارزش افکار و عقاید او دارد.
بنابر این انسان نمی‌تواند صحّت مکاشفات خود را در صورتی که اعماق وجودش را از اعتقادات و افکار و خیالات اشتباهی که در او انباشته شده پاک نساخته، تضمین کند.
زیرا مکاشفات نفسانی در بسیاری از موارد، از آنچه در نفس انباشته و

نگه داشته شده است، سرچشمه می‌گیرد و چون نفسهایی که به تکامل راه نیافته‌اند، مجمع حق و غیر حق و کانون امور صحیح و باطل هستند؛ نباید به هر گونه مکاشفه‌ای اعتماد و اعتقاد پیدا نمود. و همان بهتر که به جای توجه به این گونه مکاشفات و الهامات، به سوی تکامل و خود سازی بر مبنای راهنماییهای اهل بیت‌علیهم السلام که آشنا با تمامی اسرار وجود هستند، روی آوریم.
بنابراین هر که جویای به دست آوردن مکاشفات و تشنه دارا بودن این حالات است، لازم است اوّل به »خود سازی« بر مبنای موازین مکتب وحی بپردازد؛ تا نفس و هواهای آن در مکاشفات او نقشی نداشته باشند.

در بعضی از کشورهای غرب، برای ورود به مراکز آموزشی، دانشگاه‌ها و... دانشجویان را تست می‌کنند و از پاسخ آنها به سؤالات گوناگونی که از آنان می‌کنند، بدست می‌آورند که از نظر استعداد روحی، در چه زمینه‌ای بیشتر آمادگی دارند و پیشرفت آنان در کدام قسمت از علوم و حرفه‌ها بهتر و بیشتر است، و پس از آن که روشن شد برای کدام رشته از علوم یا کدام یک از حرفه‌ها بیشتر آمادگی دارند، آن رشته را برای آنان برمی‌گزینند.
این نوع خود شناسی گر چه فوائدی را در بر دارد و مانع از هدر رفتن بسیاری از انرژیهائی که باید در راه صحیح مصرف شود، می‌گردد؛ ولی اکتفا نمودن به آن تا آخر زندگی و ادامه دادن راهی که در جوانی آمادگی بیشتری برای آن داشته‌اند، همانند این است که شخصی در جوانی برای آگاهی از سلامت جسمی خویش، خود را چک کند و تا کهنسالی نیز به آن اکتفاء نماید!
این گونه شناخت، فقط برای محدوده‌ای از زمان - نه تمام عمر - کافی است. چون همان گونه که می‌دانیم قدرتهای درونی و روحی انسان، گاهی از کودکی یا جوانی در انسان هویدا است و گاهی مرور زمان و افزایش عقل و تجربه، قدرتهای بزرگی را در بزرگسالی و کهولت در برخی از افراد آشکار می‌کند.
بنابر این، انسان باید همیشه در تلاش باشد که از قدرتهای نهان و نهفته خود، آگاهی داشته باشد و آنها را آشکار کند. مگر نه این است که بعضی از نوابغ در کهنسالی به نبوغ رسیده‌اند.
بنابر این کسی که در تست هوش در حدّ یک معلّم و آموزگار از نظر قدرت استعداد برخوردار بوده است، نباید تا آخر عمر خود را یک آموزگار بداند؛ بلکه باید با الهام از مکتب انسان ساز اهل بیت‌علیهم السلام توجّه داشته باشد خداوند مهربان خصلتها و ویژگیهایی در او آفریده است که با استفاده از آنها می‌تواند درهای جدیدی از استعداد و شکوفایی را به سوی خود باز کند.
تلقین، همّت عالی، توبه و .... از این گونه ویژگیها است.
به عنوان نمونه، انسان می‌تواند بر اثر توبه، به قدرت نیروی عظیم - تبدیل - که در او نهفته است، راه یابد و به انسانی جدید، با قدرتهایی تازه و بزرگ تبدیل شود. مسئله تلقین، اراده و همّت عالی که در کلمات انسان سازِ خاندان وحی، درسهای سازنده‌ای در پیرامون آنها به انسانها آموخته‌اند، نیز همین گونه هستند.
بنابر این با وجود این گونه ویژگیها، اگر به آنها توجّهی نداشته باشیم و به

خاطر شناخت قدرتهای خود در محدوده‌ای از زمان، اگر در تمام عمر خویش به آن اکتفا کنیم، در اشتباه خواهیم بود. ما باید همیشه به بررسی نفس و تحوّلات آن توجّه داشته باشیم، تا بینشی دور اندیشانه از نفس خود داشته باشیم.
پس خودشناسی در برهه‌ای از زمان، دلیل بر خودشناسی و خودسازی در تمام عمر نیست؛ بلکه باید برای خودشناسی و خودسازی، با دور اندیشی همیشه در فکر نفس و مالکیّت بر آن باشیم.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرمایند:
إِنَّ الْحازِمَ مَنْ قَيَّدَ نَفْسَهُ بِالْمُحاسَبَةِ وَمَلِكَها بِالمُغاضَبَةِ وَقَتَلَهابِالْمُجاهَدَةِ .(9)
به راستی که دور اندیش کسی است که نفس خود رابه وسیله محاسبه دربند کشد و با غضب نمودن بر نفس، مالک آن شود و با مجاهده آن را بکشد.
بر اثر دور اندیشی، محاسبه و مغاضبه نفس، تحوّلاتی در نفس انسان پدیدمی‌آید که تستهای زمانِ گذشته ارزش خود را از دست می‌دهند.
پس با دگرگونی‌هایی که در نفس پدید می‌آید و با تجدید شخصیّتها بر اثر کارهایی که بر نفس شده، باید به تستهای جدید دست زد؛ همان گونه که باید چک نمودن بدن را با گذشت زمان، تکرار نمود.
به این جهت، روانشناسان، راه‌های گوناگون دیگری را برای فرار از آشفتگیهای روحی، و سامان دادن به زندگی ارائه می‌دهند: قدرت تصویر و تصوّر، تجسّم، تلقین و اراده از راه‌های مهمّی است که آنان به آنها تکیه می‌کنند.
همه حقایقی که تازه به آن راه یافته‌اند، پیشوایان ما از دیر زمان به ما آموخته‌اند. بنابراین ما نیازی به تازه یافته‌های آنان که با بافته‌های خود همراه ساخته‌اند، نداریم. ما هیچ گونه نیازی به آنچه »دون خوان« و »کاستاندا« تجربه کرده و نوشته‌اند، نداریم. همان بهتر که آنان جادوگرانِ سرخپوست آمریکا را به دام بیندازند.
همان گونه که احتیاجی به راهنماییهای »ماهاریشی« نداریم. او بهتر است که سیک‌ها و هندوهای هندوستان را تعلیم دهد. ما نیازی به »ذن بودیسم« و چماقهای »پیران« نداریم. همان بهتر که آنان طریقت »ذن« و »گوان« را به گاوپرستان بیاموزند. ما نه به »بصیرتِ« »کریشنامورتی« نیاز داریم و نه به »دندان ببر« او. بهتر این است که آنان از جوانانِ آگاه ما دندانِ طمع خویش را بکنند.

عوامل خودشناسی

1- نقش اراده در خودشناسی

اشاره

اگر هوای نفس خود را قوی و با صلابت می‌دانید، برای آن است که تصمیم و اراده شما درباره خود سازی ضعیف است. شما مردانه تصمیم بگیرید و با اراده قوی در صراط مستقیم گام بردارید، در این صورت یقین خواهید نمود که نفس شما و هوا و هوس آن مغلوب و مقهور شما هستند.
یقین داشته باشید، با قدرت اراده این حقیقت را در می‌یابید که نفس شما در برابر تصمیم شما قدرتی ندارد. این حقیقتی است که حضرت امام صادق‌علیه السلام آن را این گونه بیان فرموده‌اند:
صاحِبُ النِّيَّةِ الْخالِصَةِ نَفْسُهُ وَهَواهُ مَقْهُورَتانِ تَحْتَ سُلْطانِ تَعْظيمِ‌اللَّهِ وَالْحَياءِ مِنْهُ.(10)
کسی که دارای تصمیم و نیّت خالصانه است، نفس او و هوای او در پیشگاه سلطنت و بزرگداشت مقام الهی و حیاء از او مقهور هستند.
یعنی کسی که دارای تصمیم خالصانه است، خود را در حال حضور در پیشگاه باعظمت خداوند می‌بیند و شرم و حیاء مانع او برای انجام کارهای ناپسند می‌شود. به این جهت نفس او و هواهای نفسانی او مقهور او شده و در اختیار او قرار می‌گیرند.
بنابراین از قوی بودن نفس خود گله نداشته باشید؛ بلکه از بی‌تصمیم بودن و از ضعف اراده خود ناراحت باشید و در پی اصلاح آن برآئید.

شما تصمیم بگیرید هر گاه گناه و یا کار اشتباهی را انجام دادید در برابر آن، کار خوب و پسندیده‌ای را انجام دهید. اگر به این برنامه عمل نمایید، پس از چند روز ضعفِ هواهای نفسانی را در خود مشاهده خواهید کرد.
حضرت پیغمبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم می‌فرمایند:
إذا عَمِلْتَ سَيِّئَةً فَاعْمَلْ حَسَنَةً تَمْحُوها .(11)
هرگاه کار زشتی را انجام دادی، کار نیکی انجام ده تا آن را نابود کند.
کار پسندیده‌ای که برای جبران کار خطا و اشتباه خود انجام می‌دهید، آثار ناپسند کار زشت را از میان می‌برد. یکی از آن آثار، قدرت هواهای نفسانی است. بنابراین با استفاده از گفتار انسان ساز خاندان وحی، هم اکنون تصمیم بگیرید: هر گاه کار خطایی را انجام دادید، در برابر آن، عمل نیک و پسندیده‌ای را انجام دهید تا اثر کار زشت را نابود کند. این یک کلید مهمّ موفّقیّت است که هیچگاه نباید آن را از دست بدهید .
یقین داشته باشید با پیروی از فرمایشات اهل بیت‌علیهم السلام راه تاریک برای شما روشن می‌شود، پیچیدگی‌ها برایتان گشوده می‌شود و نفسِ غالب، مغلوب شما می‌گردد، در این هنگام باور خواهید نمود بسیاری از کارهای غیر ممکن، ممکن است.
اینک داستانی از مرحوم میرزای قمی که از چهره‌های درخشان دین است، می‌آوریم تا باور کنید که بسیاری از کارهای غیرِممکن، ممکن است.
پس از فوت مرحوم میرزای قمی رحمة اللّه علیه ، شخصی از اهل شیروان همیشه در مرقد مرحوم میرزای قمی حاضر می‌شد و مانند خدّام در آن بقعه خدمت می‌کرد، بدون آن که کسی به او مزد دهد، یا آن که او را بر این کار گماشته باشند. و چون این عمل خلاف مرسوم بود، علّت خدمتگزاری او را جویا شدند.
او گفت: من مردی از اهل شیروان هستم و از ثروتمندان آن شهر بودم. خود را مستطیع حجّ دیدم و به اراده حجّ بیت‌اللّه الحرام، لباس سفر پوشیده و از شهر خارج شدم.
پس از رسیدن به مکّه معظّمه و انجام اعمال حجّ، از راه دریا برمی‌گشتم. روزی در کشتی برای قضای حاجت لب کشتی رفته بودم. چون نشستم، بند کیسه پول پاره شد و به دریا افتاد. آه پر درد از دل کشیدم و از آن قطع امید نمودم. حیران به منزلگاه خود برگشتم و مقداری از وسائلی که داشتم، سرمایه احتیاجات خویش نمودم تا وارد نجف اشرف شدم و به پناه بی‌پناهان حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام متوسّل شدم.
در یکی از شبها آن حضرت را در خواب دیدم فرمودند: غم مخور، به قم

برو و کیسه پول خود را از میرزا ابوالقاسم عالم قمی بخواه که آن را به تو می‌رساند.
از خواب بیدار شدم و آن را از عجائب روزگار دانستم. با خود گفتم که کیسه پول من در دریای عمّان افتاده و حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام مرا به شهر قم راهنمایی می‌فرماید!
با خود گفتم: زیارتگاه‌های مطهّر عراق را زیارت می‌کنم و به قصد زیارت حضرت معصومه‌علیها السلام به قم می‌روم و مطلب خود را به میرزای قمی می‌گویم، شاید فکری بکنند.
به این جهت به قم آمدم و بعد از زیارت حضرت معصومه‌علیها السلام به خانه مرحوم میرزای قمی رفتم. اتفاقاً وقت خواب قیلوله بود، و ایشان در منزل بیرونی تشریف نداشتند. به یکی از ملازمین ایشان گفتم: من مردی غریب هستم و از راه دور آمده‌ام؛ به جناب میرزا حاجتی دارم. در جواب گفت: ایشان اکنون خواب هستند برو عصر بیا. گفتم: عرضم مختصر است. با ناراحتی گفت: برو درب اندرون را بزن.
من جسارت کرده، رفتم و حلقه درب را زدم آوازی بلند شد که فلانی صبر کن تا من بیایم و مرا به اسم، نام برد. من از این که نامم را برد، تعجّب کردم. آن گاه زود به نزدم آمد و همان کیسه پول را که در دریای عمّان افتاده بود، از زیر لباس خود درآورد و به من داد و فرمود: راضی نیستم تا زنده هستم کسی از این جریان باخبر شود؛ آن را بردار و به وطن خود باز گرد.
من دست آن جناب را بوسیدم و با ایشان وداع نمودم وفردای آن روز روانه وطن شدم. چون به آنجا رسیدم، رفت و آمدها و کسب و کار، این خاطره را تا مدّتی از یادم برد؛ تا آن که پس از مدّتی که آسوده خاطر شدم، اتفاقاً روزی با همسرم نشسته بودم و از جریانهای گذشته و گزارشات سفر برای او صحبت می‌کردم؛ این جریان به یادم آمد و تفصیلِ آن را برای همسرم گفتم.
چون او از این ماجرا آگاه شد، بسیار تعجّب کرد و گفت: تو که با چنین شخصی آشنا گشته‌ای و به همین مقدار اکتفا نموده‌ای و از ملازمت و همنشینی او دست کشیده‌ای؟! گفتم: پس باید چکنم؟ گفت: انسان باید در خدمت این بزرگان باشد تا وقتی که جان به جان آفرین تسلیم نماید، آن گاه در کنار او دفن شود.
گفتم: حالت اشتیاقی که برای دیدن نزدیکانم داشتم، مرا از انجام این کار باز داشت. حال هم که گذشت و از این نعمت بزرگ محروم شدیم.
گفت: نه واللّه وقت نگذشته و به آسانی می‌توان آن را جبران کرد. زیرا شهرِ قم از شهرستانهای آباد و معنوی است و درکِ خدمت چنین بزرگانی سرآمد همه کارهای خوب است. برخیز هر چه داریم نقد کن؛ آن را با خود

به قم می‌بریم و سرمایه زندگی قرار می‌دهیم و دوره عمر را در مجاورت قبر مطهّر حضرت معصومه‌علیها السلام و در خدمت این مرد بزرگ صرف می‌کنیم.
من رأی او را پذیرفتم و خانه و زمین و اموال خود را فروختم و نقد نمودم و با همسرم به سوی قم حرکت کردیم. وقتی وارد شهر شدیم، آگاه شدیم که میرزای قمی مرحوم شده‌اند. از آن زمان تا به حال من ملازمت قبر او را اختیار نموده‌ام و تا جان در بدن دارم از این مکان دست بر نمی‌دارم، بلکه آن را مایه افتخار خود می‌دانم.(12)
این جریان، روشنگر این حقیقت است که بسیاری از کارهای غیر ممکن، ممکن است؛ ولی ما در پی انجام آنها نرفته‌ایم و راه آن را نیافته‌ایم. از این جهت آنها را غیر ممکن می‌نامیم، در حالی که در واقع آنها ممکن هستند و در خارج واقع شده و می‌شوند. مانند کیسه پول که در دریای عمّان افتاده و مرحوم میرزای قمی در قم آن را از زیر پیراهن خود در می‌آورد و به صاحبش می‌دهد.
نکته جالب توجّه این است که وقتی حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام او را به مرد شیروانی معرّفی می‌نمایند، می‌فرمایند: از میرزا ابوالقاسم عالم قمی بخواه. یعنی آن حضرت این گونه افراد را عالم می‌دانند ؛ زیرا می‌توانستند از او به گونه‌ای دیگر تعبیر فرمایند و طبق شهرت وی او را میرزای قمی معرّفی فرمایند .
پس بخواهید و به خواستن خود ادامه دهید تا با مرور زمان، به خود شناسی راه یابید و بعضی از امور غیر ممکن برای شما ممکن شود، همان گونه که قدرت هواهای نفسانی، خواسته ناآگاهانه و یا خودآگاه انسانها است؛ کنترل نفس نیز همین گونه است. یعنی اگر انسان بخواهد، می‌تواند نفس خود را مهار کند؛ همان گونه که می‌تواند آن را رها کرده و از حیوانات پست‌تر شود.

آدمی زاده طرفه معجونی است
از ملایک سرشته و زحیوان
گر کند میل این، شود پس از آن
ور کند میل آن، شود به از آن

2- نقش خوف از خدا، در خود شناسی

ترس و خوف از مخالفت با خداوند متعال، انسان را به ترک هواهای نفسانی وا می‌دارد و در نتیجه به خودشناسی راه می‌یابد و وسیله هدایت و رستگاری را فراهم می‌کند. خداوند متعال می‌فرماید:
»وأمّا مَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ وَنَهَی النَّفْسَ عَنِ الْهَوی فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِیَ الْمَأْوی «(13)
کسی که از مقام خداوندِ خویش بترسد و نفس خود را از هواها باز دارد، براستی که بهشت جایگاه او خواهد بود.
ترس و خوف از مخالفت با فرمانهای خداوند از نیروهای عقل و قدرت خرد ایجاد می‌شود. هر چه انسان از خردمندی بهره‌مند باشد و بر عقل تجربی خود بیفزاید، ترس او از مخالفت با قوانین خداوند بیشتر می‌شود و با هواهای نفسانی بیشتر به مخالفت برمی‌خیزد.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرمایند:
قاتِلْ هَواکَ بِعَقْلِکَ .(14)
هوای خود را به وسیله عقل خود نابود کن.
بنابراین هر چه عقل انسان بیشتر و کاملتر باشد، قدرت او بر مخالفت با نفس و قتل هواهای نفسانی بیشتر می‌شود و بهتر به خود شناسی دست می‌یابد.
برای استفاده از نیروی عقل و افزودن به عقل تجربی می‌توانید به فکر و اندیشه در پیرامون کارها و برنامه‌های خود بپردازید و آنها را با مرام و مکتب اهل بیت‌علیهم السلام تطبیق دهید. با کار انداختن فکر، قدرت عقلی شما تقویت می‌شود و برای خودسازی و خودشناسی آمادگی پیدا می‌کنید. و ترس و خوف از مخالفت با فرمان‌های الهی در شما بیشتر می‌شود و با قدرت بیشتری به مخالفت با نفس می‌پردازید .

3 - خودسازی و خودشناسی نهایی یا پاک سازی ضمیر ناخود آگاه

ما در زمینه »خود سازی« نه تنها باید ضمیر خودآگاهِ خود را با معارف اهل بیت‌علیهم السلام روشن کنیم، بلکه باید اعماق وجود خویش را از علاقه و تمایل به دشمنانِ دین پاک نمائیم و ضمیر ناخودآگاه خود را نیز با انوار تابناک ولایت آل اللّه روشن سازیم.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام نسبت به کسانی که خداوند را تشبیه به مخلوق می‌کنند، می‌فرمایند:
لَمْ یَعْقَدْ غَیْبُ ضَمیرِهِ عَلی مَعْرِفَتِکَ.(15)
ضمیر پنهان خود را بر معرفت تو پیوند نزده است.
بنابراین انسان نه تنها دارای شعور ظاهر و ضمیر آگاه، بلکه دارای ضمیر غائب و ناخودآگاه نیز می‌باشد و برای خودسازی و خودشناسی باید انسان هر دو مرحله ضمیر و شعور را پاکسازی کند.
از آنچه گفتیم روشن شد که خودشناسی در صورتی واقعیّت پیدا می‌کند که انسان اعماق وجود خویش را پاکسازی کند . بنابراین پاکسازی ضمیر ناخودآگاه از شرایط و عوامل مهمّ خودشناسی است .

موانع خود شناسی

1- اعتیاد به کارهای ناپسند راه خودشناسی را مسدود می‌کند

آیا حیف نیست با بی‌توجهی به ثروتهای روحی که در وجود ما قرار دارد، از آنها استفاده نکنیم و همچنان آنها را در قید و بند عادتهای بی‌ارزش نگه داریم؟!
از نظر مکتب اهل بیت علیهم السلام برترین عبادت، غلبه بر عادتهای سوء و ناپسند است؛ زیرا اعتیاد به هر کاری و معتاد شدن به انجام هر برنامه‌ای، همچون طبیعت دوّم، بر انسان حکومت می‌کند.
به همین دلیل، حضرت امیرالمومنین‌علیه السلام عادت را طبیعت دوّم می‌نامند و می‌فرمایند:
اَلْعادَةُ طَبْعٌ ثانٍ.(16)
عادت، طبیعت دوّم است.
به این جهت، آنچه را که انسان به آن معتاد شده همانند اموری که طبیعت او بر آن امور قرار دارد، بر انسان حکومت می‌کند و به همین دلیل، فردی که به اعمال زشت و ناپسند گرفتار و معتاد شده است، اگر خود را از اعتیادهای زشت رهایی بخشد، با فضلیت‌ترین عبادات را انجام داده است.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام در کلامی کوتاه چنین می‌فرمایند:
اَفْضَلُ الْعِبادَةِ غَلَبَةُ الْعادَةِ.(17)
با فضلیت‌ترین عبادت، غلبه یافتن بر عادت است.
زیرا بر اثر غلبه بر رفتار زشت و ناپسند، راه برای رسیدن به کمالات روحی باز می‌شود و وسیله رسیدن به عالی‌ترین مقامات معنوی فراهم می‌گردد.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرمایند:
بِغَلَبةِ العاداتِ أَلْوُصُولُ إِلی أَشْرَفِ الْمَقاماتِ.(18)
غلبه بر عادتها، وصول و دستیابی به شریفترین مقامات است.
نه تنها معتاد بودن به گناهان، بلکه اعتیاد به هر گونه کار ناپسند و بیهوده مانع پیشرفت در کارهای مهمّ و رسیدن به مسائل حیاتی است. انسان باید برای دست یافتن به ارزشهای روحی از پیروی عادتهای ناپسند دوری نماید، تا بتواند به مراحل عالی کمال راه یابد.
حضرت امیرالمومنین‌علیه السلام می‌فرمایند:
غَیْرُ مُدْرِکِ الدَّرَجاتِ مَنْ أَطاعَ الْعاداتِ.(19)
کسی که از عادتها اطاعت کند، به درجات عالی راه نمی‌یابد.
زیرا اعتیاد، همچون زنجیر، انسان را به قید و بند می‌کشد و راهی برای پیشرفت و ترقی باقی نمی‌گذارد، از این رو، راه یافتن به درجات عالی معنوی مشکل، بلکه غیر مقدور می‌شود.

بنابراین برای راه یافتن به مراحل کمال، دست برداشتن از هر گونه عادت به امور ناپسند و یا بی‌ارزش لازم و ضروری است تا انسان بتواند به راحتی به تکامل روحی راه یابد.
حضرت امیرالمومنین‌علیه السلام می‌فرمایند:
غَیِّرُوا الْعاداتِ تَسْهُلَ عَلَیْکُمُ الطَّاعاتِ.(20)
عادتها را تغییر دهید تا طاعتها)ی خداوند(برای شما آسان شود.
از این فرمایش استفاده می‌کنیم، حربه شیطان و نفس برای مشکل نمودن پیروی از دستورات خداوند، معتاد نمودن انسان به امور بی‌ارزش است. انسان باید برای آسان شدن پیروی از فرمانهای الهی، حربه اعتیاد را از شیطان و نفس بازگیرد، تا به راحتی بتواند به پیروی از دستورات خداوند بپردازد و با استفاده از راهنمائیهای مکتب خاندان وحی به مراحل عالی انسانیت راه یابد.
گلی که تربیت ز دست باغبان نگرفت
اگر به چشمه خورشید سرکشد خود روست
هر انسانی دارای سرمایه‌های فراوان و هنگفتی است که باید از آنها استفاده کند، ولی عادتهای ناپسند و بی‌ارزش این سرمایه‌ها را مصادره می‌کنند و قدرت و توانایی انسان را، از بهره‌مند شدن از قدرتها و توانائیهای پر ارج از او باز می‌گیرند.
انسانی که به عادات ناپسند معتاد شده، همچون شخص سرمایه داری است که اموال او را مصادره کرده باشند. این چنین انسانی تا ثروت خود را آزاد نسازد، جز حسرت بهره‌ای از آن ندارد. همان گونه که افراد برای خارج نمودن اموال خود از حالت مصادره فعالیّت و کوشش می‌کنند، باید برای رها سازی قدرتهایی که عادتهای گوناگون آنها را به قید و بند کشیده و مصادره نموده‌اند، تلاش نمود.
. . .
متأسفانه با این که اکنون جامعه بشریت با دست خود توانائیهای عظیم روحی خود را مصادره نموده است، گروهی فقط در تکاپوی رها سازی قدرتهای مادّی جامعه می‌باشند و گروهی دیگر در مصادره اموال کشورهای ضعیف هستند و با این همه خود را حامیان بشر و مدافعان حقوق بشر می‌دانند!

2- خود فراموشی

اشاره

علم و آگاهی انسان اگر از منبع وحی باشد، هر چه بر دانش او افزوده شود، توجه او به تهذیب و پاکسازی نفس بیشتر می‌شود؛ زیرا علم و دانش اگر بر مبنای صحیح قرار داشته باشد و برای خدا تحصیل شود، با آلودگی نفس سازگار نیست. از این رو هر عالم ربّانی به مخالفت نفس و تهذیب آن می‌پردازد.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام در این باره می‌فرمایند:
کُلَّما اَزْدادَ عِلْمُ الرِّجالِ زادَتْ عِنایَتُهُ بِنَفْسِهِ وَبَذَلَ فی رِیاضَتِها.(21)
هر چه علم مرد بیشتر شود، عنایت و توجّه او به نفسش بیشتر می‌شود و در ریاضت دادن آن بیشتر توجّه می‌کند.
بنابراین علم و آگاهی، انسان را به سوی خودسازی و خودشناسی فرا می‌خواند و از غفلت و فراموشی از مسائل مربوط به نفس باز می‌دارد.

در برابر افراد خود شناخته، کسانی هستند که از شگفتیهای نفس و آثار آن بی‌خبرند و هیچ گونه علم و آگاهی نسبت به مسائل حیاتی ندارند، از این رو نفس خود را به خود وا می‌گذارند و به تهذیب و تکمیل آن نمی‌کوشند، و به این جهت از نعمت خودشناسی محروم می‌مانند.

سنگی و گیاهی که در او خاصیتی هست
زان آدمی به، که در او منفعتی نیست

حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرمایند:

مَنْ جَهَلَ نَفْسَهُ أَهْمَلَها.(22)

کسی که جاهل به نفس خود باشد، او را به حال خود وامی‌گذارد .

بنابراین یکی از علل خود فراموشی، جهل و نداشتن علم و آگاهی نسبت به مسائل حیاتی نفس است، و هر چه دانش انسان در پرتو مکتب حیاتبخش اهل بیت‌علیهم السلام زیادتر شود، بیشتر به این مسائل می‌پردازد.

مسئله دیگری که در خود فراموشی و رها ساختن نفس، دارای نقش بسیار مهمّ است، گناه و ترک یاد خدا و آل اللّه است.

همان گونه که می‌دانیم یاد اهل بیت یاد خدا، و فراموشی آنان فراموشی خدا است؛ زیرا همان طور که حضرت امام صادق‌علیه السلام فرموده‌اند:

إِذا ذُکِرْنا ذُکِرَاللّهِ.(23)

هر گاه از ما خاندان یاد شود، از خداوند یاد شده است.

ترک یاد خدا و اهل بیت‌علیهم السلام و فراموش نمودن آنان ، انسان را از مسائل مهم و حیاتی باز می‌دارد و از حقائق بزرگ معنوی بی‌بهره می‌سازد و به »خود فراموشی« گرفتار می‌نماید.

خداوند در این باره می‌فرماید:

»وَلا تَکُونُوا کَالَّذینَ نَسُواااللّهَ فَأَنْساهُمْ أَنْفُسَهُمْ «(24)

همچون کسانی که خدا را فراموش کرده‌اند پس خدا نفس آنان را از یادشان برده، نباشید.

پس گناه و فراموش نمودن خدا و دستورات او، انسان را به خود فراموشی گرفتار می‌سازد.

بنابراین باید برای »خودشناسی« به »خودسازی« بپردازیم و برای »خودسازی« از »خود فراموشی« دست برداریم و برای ترک »خود فراموشی« جهل و نادانی و ترک یاد خدا و اهل بیت‌علیهم السلام را کنار بگذاریم. پس علم و دانش و یاد خدا و آل‌اللّه، انسان را از »خود فراموشی« باز می‌دارد و با ترک »خود فراموشی« به »خود سازی« می‌رسیم و با »خود سازی« به »خود شناسی« که راه رستگاری و نجات

است، می‌رسیم. ولی اگر نفس خود را نشناسیم، از راه نجات دور می‌شویم.
حضرت امیرالمومنین‌علیه السلام می‌فرمایند:
مَنْ لَمْ یَعْرِفْ نَفْسَهُ، بَعُدَ عَنْ سَبیلِ النَّجاةِ وَخَبَطَ فی الضَّلالِ وَالْجَهالات. (25)
هر کس نفس خود را نشناسد، از راه نجات دور می‌گردد و در گمراهی و نادانیها سیر می‌کند.
از این جهت درباره عظمت خود شناسی و معرفت نفس، حضرت امام باقرعلیه السلام می‌فرمایند:
لا مَعْرِفَةَ کَمَعْرِفَتِکَ بِنَفْسِکَ.(26)
هیچ معرفتی همچون معرفت تو، به نفست نیست.

نتیجه بحث

برای پیشرفت و تکامل در مسائل روحی به »خودشناسی« نیاز شدید دارید. آن گونه که از راهنماییهای خاندان وحی می‌آموزیم: کسی که به مقام »معرفة النفس« و خودشناسی دست یابد، به مقامی بس بلند راه یافته و از نافع‌ترین نوعِ معارف آگاه شده است.
نفس خود را بشناسید و از قدرتها و تواناییهای آن آگاه شوید. کوشش کنید، نیروهای حیاتی خود را از تسلّط شیاطین رها ساخته و ثروتهای انبوهِ روحی خود را از مصادره بیگانگان نجات دهید!
دشمنان واقعیِ ارزشهای روحی خود را شناسایی کنید و با پیکار با آنان به درجات عالی کَمال راه یابید. هویها و هوسها و اعتیاد به زندگانی بی‌ثمر، خطرناکترین دشمنان روح هستند و نیروهای روحی شما را اسیر خود می‌سازند.
فکر و اندیشه، اراده و تصمیم، همّت، ایمان و یقین و دیگر قدرتهای مهمّ روح خود را، از اسارت این گونه دشمنان آزاد نمائید و با تقویت این نیروها به »خودشناسی« دست یابید و به سوی درجات کمال و تعالی روح، بپرواز درآئید.
ای نقد اصل و فرع ندانم چه گوهری؟
کز آسمان برتر و از خاک کمتری!
2علیهم السلام

یکی از مباحث مهمّ در بحثهای اعتقادی و معارف، معرفت به مقام امام‌علیه السلام است. بر همگان لازم و واجب است تا آنجا که می‌توانند و در حدّ ظرفیّت خویش به مقام ائمّه‌علیهم السلام پی ببرند و درس امام شناسی بیاموزند. این یک وظیفه عمومی و همگانی است و لزوم آن مسلّم و ثابت است.
امام صادق‌علیه السلام به شخصی بنام زید می‌فرمایند:
اَتَدْری بِما اُمِرُوا؟ اُمِرُوا بِمَعْرِفَتِنا، وَالرَّدِّ اِلَیْنا وَالتَّسْلیمِ لَنا.(27)
آیا می‌دانی مردم به چه چیزی امر شده‌اند؟ به آنان دستور داده شده، ما را بشناسند و عقاید را به سوی ما ارجاع دهند و تسلیم ما باشند.
بنابراین یکی از مسائل مهمّی که در باب معارف باید به آن توجّه کامل بنمائیم، معرفت مقام امامان و تسلیم در برابر فرمایشات هدایتگر آنان می‌باشد. در کلمات معصومین‌علیهم السلام دقت کنید تا عظمت گفتار آنان را دریابید.
برای افزایش یافتن معرفت به مقام ائمه‌علیهم السلام روایت بسیار مهمّ و جالبی را که ابوبصیر از امام باقرعلیه السلام نقل کرده است می‌آوریم:
قالَ: دَخَلْتُ الْمَسْجِدَ مَعَ أَبی جَعْفَرٍعلیه السلام وَالنَّاسُ یَدْخُلُونَ وَیَخْرُجُونَ فَقالَ لی: سَلِ النَّاسَ هَلْ یَرَوْنَنی؟ فَکُلُّ مَنْ لَقَیْتُهُ قُلْتُ لَهُ: أَرَأَیْتَ أَباجَعْفَرٍعلیه السلام؟ فَیَقُولُ: لا وَهُوَ واقِفٌ حَتَّی دَخَلَ أَبُو هارُونِ الْمَکْفُوفُ، قالَ: سَلْ هذا، فَقُلْتُ: هَلْ رَأَیْتَ أَباجَعْفَرٍ؟ فَقالَ: أَلَیْسَ هُوَ قائِماً، قالَ: وَما عِلْمُکَ؟ قالَ: وَکَیْفَ لاأَعْلَمُ وَهُوَ نوُرٌ ساطِعٌ.
قالَ: وَسَمِعْتُهُ یَقوُلُ لِرَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْإِفْریقیَّةِ: ما حالُ راشِدٍ؟ قالَ: خَلَّفْتُهُ حَیّاً صالِحاً یُقْرِؤُکَ السَّلامُ قالَ: رَحِمَهُ اللَّهُ قالَ: ماتَ؟ قالَ: نَعَمْ، قالَ: وَمَتی؟ قالَ: بَعْدَ خُروُجِکَ بِیَوْمَیْنِ، قالَ: وَاللَّهِ ما مَرَضَ وَلا کانَ بِهِ عِلَّةٌ قالَ: وَإِنَّما یَمُوتُ مَنْ یَمُوتُ مِنْ مَرَضٍ أَوْ عِلَّةٍ.
قُلْتُ: مَنِ الرَّجُلُ؟ قالَ: رَجُلٌ کانَ لَنا مُوالِیاً وَلَنا مُحِبّاً.
ثُمَّ قالَ: لَئِنْ تَرَوْنَ اَنَّهُ لَیْسَ لَنا مَعَکُمْ اَعْیُنٌ ناظِرَةٌ، اَو اَسْماعٌ سامِعَةٌ، لَبِئْسَ ما رَأَیْتُمْ، وَاللَّهِ لایَخْفی عَلَیْنا شَیْیءٌ مِنْ أَعْمالِکُمْ، فَاحْضِرُونا جَمیعاً وَعَوِدُّوا اَنْفُسَکُمْ الْخَیْرَ، وَکوُنوُا مِنْ اَهْلِهِ تُعْرَفوُا فَاِنّی بِهذا امُرُ وُلْدی وَشیعَتی.(28)
ابوبصیر می‌گوید: با امام باقرعلیه السلام وارد مسجد شدم، و مردم در حال رفت و آمد بودند.
امام‌علیه السلام به من فرمودند: از مردم بپرس آیا مرا می‌بینند؟! من با هر کس ملاقات کردم و از او سئوال نمودم که آیا امام باقرعلیه السلام را دیدی؟ می‌گفت: نه؛ تا آن که فردی نابینا به نام ابوهارون وارد شد.

امام‌علیه السلام فرمودند: از این مرد سئوال کن. به او گفتم: آیا امام باقرعلیه السلام را دیدی؟
ابوهارون: مگر ایشان اینجا نایستاده‌اند؟
ابوبصیر: تو از کجا به این حقیقت آگاه شدی؟!
ابوهارون: چگونه به آن علم و آگاهی پیدا نکنم و حال آن که امام‌علیه السلام نوری است آشکار.
)یار پیشت حاضر و تو از خودی، غایب از او
با خودا، آخر که گم کردی چه می‌جوئی بگو؟!(
آن گاه ابوبصیر می‌گوید: شنیدم که امام باقرعلیه السلام به مردی از اهل آفریقا فرمود: حال راشد چگونه است؟ او گفت: از آفریقا که آمدم او زنده و سالم بود و به شما سلام می‌رساند.
امام باقرعلیه السلام فرمودند: خداوند او را رحمت کند. مرد آفریقایی گفت: او مرد؟!
امام‌علیه السلام فرمودند: آری.او پرسید: در چه زمانی؟
امام‌علیه السلام فرمودند: دو روز بعد از آن که تو از آفریقا خارج شدی.
مرد آفریقایی گفت: به خدا قسم راشد نه مریض بود و نه هیچ گونه دردی داشت!
امام‌علیه السلام به او فرمودند: مگر هر کس که می‌میرد به خاطر مرض یا درد می‌میرد؟
ابوبصیر می‌گوید: از امام‌علیه السلام سئوال کردم: این مرد آفریقایی کیست؟
امام‌علیه السلام فرمودند: او فردی از موالیان ما و محبّ ما خاندان است.
آن گاه امام‌علیه السلام فرمودند: آیا عقیده دارید برای ما با شما چشمانی نظاره‌گر و گوشهایی شنوا وجود ندارد. چقدر بد است آنچه به آن عقیده دارید! به خدا قسم بر ما هیچ چیزی از اعمال شما مخفی نیست.
پس همه، ما را حاضر در نزد خود بدانید و نفس‌های خود را به کارهای خیر عادت دهید و اهل کارهای نیک شوید تا این حقیقت را بشناسید)آن گاه امام‌علیه السلام فرمودند :(من به آنچه گفتم، فرزندان و شیعیان خود را امر می‌کنم.
این روایت از روایات بسیار جالبی است که از آن انوار علوم و معارف می‌تابد.
کسی که خود را در محضر خداوند و در حضور امام خویش می‌داند و به اعمال نیک خو گرفته، چگونه می‌تواند به اعمال ناشایست دست زند؟
نکته جالب توجّهی که در این روایت مورد نظر می‌باشد، این است که امام‌علیه السلام می‌فرمایند: ما را حاضر بدانید و نفس خود را به کارهای نیک عادت دهید و نیکوکار شوید؛ زیرا این لازمه حضور در محضر خداوند و

امام‌علیه السلام است.
آنچه را که امام باقرعلیه السلام برای اعتقاد به حضور، مهم می‌دانند؛ خو گرفتن نفس، به آداب و اعمال نیک است. انسان در این هنگام به مقام معرفت و درک امور غیبی و نامرئی نائل می‌شود، گرچه از بعضی از حواسّ پنجگانه - مانند ابوهارون - محروم باشد.
بنابراین خو گرفتن نفس به امور نیک و پسندیده، انسان را برای حالت حضور آماده می‌کند و دیدگان باطنی او را همانند ابوهارون، برای معرفت به حضور امام‌علیه السلام می‌گشاید. اینجا مقامی است که گاه نابینایان بینا می‌شوند؛ همان گونه که ابوهارون نابینا، بینا بود.

دریاهای بیکران معانی، و اقیانوسهای ژرف معارفِ الهی در کلمات کوتاه و پر محتوای خاندان وحی یافت می‌شود. با رجوع به این گونه گفتارهای بی‌نظیر، می‌توانید در بحار معارف غوطه‌ور شده و با تابش انوار تابناکی که از سرچشمه وحی می‌تابد، قلب خود را روشن و منوّر سازید و با توشه گیری از گلستان معارف اهل بیت‌علیهم السلام، خوشه چین گلهای رنگارنگ معانی قرآن و علوم و حِکَم خاندان وحی شوید.
اینک نمونه‌ای از این گونه کَلمات را می‌آوریم؛ تا با تدبّر در آن، قلب خود را صفا بخشیده و شور و نشاطِ معنوی را در اعماق جان خود قرار دهید:
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرمایند:
كُلُّ مَعْرُوفٍ بِنَفْسِهِ مَصْنُوعٌ.(29)
هر چه شناخته شده، بنفسه ساخته شده است.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام این گفتار را در باب خداشناسی فرموده‌اند، یک کلام کلّی است که از آن نتیجه‌های فراوان می‌توان گرفت.
برای توضیح آن می‌گوئیم: هر چه را که انسان می‌شناسد، در سطح فکر، اندیشه و برداشتهایی است که در حدود تشخیص و میزان درک خود بدست می‌آورد و همانند عکسی است که از انسان یا منظره و طبیعت گرفته می‌شود؛ هر چه دوربین انسان بهتر و قویتر باشد، بهتر می‌تواند از آن موجود عکس بگیرد و عکسی که می‌گیرد خصوصیات آن را بهتر نشان می‌دهد. ولی هر چه باشد، عکس آن شیء است نه خود آن شیء، و نمی‌توان عکس آن شیء را حقیقت و ذات آن شیء دانست؛ زیرا عکس، هر چه زیبا و گویا باشد، عکسِ آن شیء است نه حقیقت آن.
در باب معارف و شناخت خدا و اهل بیت‌علیهم السلام نیز این مسئله جریان دارد؛ زیرا هر چه ما به عظمت و قدرت خداوند پی ببریم و هر چه اهل بیت‌علیهم السلام را بهتر بشناسیم، باز به وسیله فکر و اندیشه و عقل محدود خود به عظمت آنان پی برده‌ایم پس باورهای اعتقادی ما در حدّ ظرفیّت ماست و در واقع عظمت آنان را در محدوده فهم خود درک می‌کنیم.(30)
برای آن که معرفت ما بهتر و کاملتر باشد و آنچه را که در ذهن و فکر خود آن را می‌سازیم و پرورش می‌دهیم، بیشتر به حقیقت و واقعیت نزدیک باشد، باید عقاید و معارف خود را از مکتب وحی بیاموزیم و با بهره‌گیری از گفتار حیاتبخش اهل بیت‌علیهم السلام در جستجوی حقائق باشیم و تسلیم فرمایشات آنان باشیم، گرچه در سطح فهم ما نباشد؛ تا آئینه دل را با کلمات هدایتگر آنان صیقل دهیم و گرنه تیرگیِ نفس، کار خود را می‌کند و

انسان را به تباهی و گمراهی می‌کشاند.
آشنایی با عقاید و معارف اهل بیت‌علیهم السلام و تسلیم بودن در برابر آنان، نفس را صفا می‌دهد و اعماق ضمیر ناخودآگاه را با انوار تابناک آنان روشن می‌سازد و اگر تکامل یابد، از اندیشه‌ها و باورهای اشتباهی که از کودکی در اعماقِ حافظه او قرار دارد، - بلکه از تمامی اعتقادات غیر صحیحی که طبقِ قانون وراثت به وسیله ژنها از نسلهای گذشته در نفس قرار گرفته - پاک سازی می‌کند.

معارف را از چه راهی بیاموزیم

آشنایی با معارف راه سعادت و نیکبختی است؛ ما باید آنها را از سرچشمه وحی بیاموزیم تا قلب خود را با انوار تابناک آنها روشن کنیم؛ و از کسانی که عقاید خود را از مکتب وحی نیاموخته‌اند، بپرهیزیم. اگر ما به گفتار آنان گوش فرا داده و در جستجوی عقاید آنان باشیم، از صراط مستقیم دور خواهیم شد و بر اثر پیروی کردن آنان، در بیابان خشک و بی آب گرفتار سراب خواهیم شد و در دریای بیکران الفاظِ تهی از معنی، گرفتار گردابِ مرگبار کلمات آنان شده و به تباهی کشیده می‌شویم.
پس همین بهتر که از اوّل برای شناخت معارف و عقاید صحیح، به سفیران الهی - که گفتار آنان از سرچشمه وحی گرفته شده - روی آوریم و از راهنمائیهای آنان سود جوئیم و فرمایشات آنان را بر دیده نهاده و در سویدای قلبِ خود جای دهیم؛ زیرا که آنان، راهِ هدایت به سوی معارف الهی هستند.
حضرت پیغمبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم به حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام فرمودند:
بِنا اِهْتَدُوا السَّبیلَ اِلی مَعْرِفَةِاللَّهِ.(31)
)ملائکه مقرّب(به وسیله ما به راهِ شناخت خداوند هدایت شده‌اند.
از گذشته تاکنون که روزگار تیره غیبت ادامه دارد، انسانها از یک میلیاردم نیروهای مغزی خود استفاده می‌کنند! و بقیّه آن بدون استفاده باقی می‌ماند.(32)
در اینجا این سئوال به ذهن می‌آید: انسانی که نمی‌تواند از تمامی نیروهای مغزی خود استفاده کند و قدرت شناسائی آن را ندارد، چگونه می‌تواند با یک میلیاردم نیروی مغزی خود، بدون بهره‌گیری و استفاده از راهنمائیهای صاحبان وحی، به معارف عالی راه یابد و خدای جهان آفرین را بشناسد؟!
پس همان بهتر که خود را تسلیم فرمایشات شاهدان خلقت قرار دهیم و با غرور و خودفریبی، دیگران را نفریبیم و فریب دیگران را نخوریم.
مگر خداوند در قرآن مجید نفرموده است:
»یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنوُا اتَّقوُااللَّهَ وَکوُنوُا مَعَ الصَّادِقینَ «(33)
ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خداوند بپرهیزید و با صادقین باشید.
چگونه امکان دارد انسان دارای ایمان و تقوا باشد و بنا به فرمان این آیه شریفه با معصومین‌علیهم السلام باشد، ولی اعتقادات خود را از مکاتب بیگانه بیاموزد؟!
آیا این معنای معیّت و هماهنگی است؟ آیا این معنای پذیرش مقام ولایت و پیروی از مکتب خاندان وحی است؟!

خداوند می‌فرماید:
»مِنَ الْمُؤْمِنینَ رِجالٌ صَدَقوُا ما عاهَدوُااللَّهَ عَلَیْهِ «(34)
بعضی از مؤمنین مردانی هستند که راست گفته‌اند بر آنچه را که خداوند از آنان پیمان گرفته است.
آری همان گونه که قرآن مجید فرموده است؛ تنها بعضی از افرادی که پذیرای ایمان شده‌اند، بر عهدی که از روز ازل بسته‌اند باقی می‌مانند؛ ولی عدّه‌ای دیگر آگاهانه یا ناخودآگاه از صراط مستقیم دور می‌شوند و به سوی دامهای شیطان راه یافته و گرفتار بافته‌های او می‌شوند و اندک اندک احترامی که باید نسبت به خاندان وحی و فرمایشات آنان داشته باشند کم می‌شود.
آیا این معنای پیروی از راهنمائیهای قرآن و اهل بیت‌علیهم السلام است؟ آیا اینان نیز همچون دیگران، حدیث مشهور ثقلین را نادیده گرفته و آن را از یاد برده‌اند؟!
بنابراین ما باید عقاید و معارف را از قرآن مجید و از طریق اهل بیت‌علیهم السلام بیاموزیم و حقائق را از راهی که آنان راهنمایی نموده‌اند فرا گیریم؛ زیرا با قیاس و رأی شخصی نه تنها نمی‌توانیم به معارف و حقایق دست یابیم؛ بلکه به بیراهه نیز کشیده می‌شویم و در گمراهی و ضلالت سرگردان خواهیم ماند.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام در این باره می‌فرمایند:
مَنِ اعْتَمَدَ عَلَی الرَّأیِ وَالْقِیاسِ فی مَعْرِفَةِ اللّهِ ضَلَّ وَتَشَعَّبَتْ عَلَیْهِ الْاُمُورُ.(35)
کسی که در معرفتِ خداوند به رأی و قیاس اعتماد کند، گمراه می‌شود و امور بر او پراکنده)و مشتبه(می‌شود.
بنابر این با رأی و قیاس و احتمال، نمی‌توان به معرفت خدا رسید؛ زیرا معرفتی که از راه رأی و قیاس بدست آید، به گمراهی پایان می‌یابد.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرمایند:
رُبَّ مَعْرِفَةٍ اَدَّتْ اِلَی التَّضْلیلِ.(36)
چه بسا معرفتی که)انسان را(به گمراهی می‌کشاند.
ممکن است در مکاتبی ، معارف و حقایقی نیز وجود داشته باشد ولی اگر سرانجام آن ، گمراهی باشد چه سودی دارد ؟
بنابراین آنان که به خودبینی گرفتارند و خود را واصل به ذات می‌دانند و از عبادت و دعا خود را بی‌نیاز می‌بینند، از معرفت بهره‌ای نبرده‌اند.
حضرت امام صادق‌علیه السلام در این باره می‌فرمایند:
لایَقْبَلُ اللّهُ عَزَّوَجَلَّ عَمَلاً اِلاَّ بِمَعْرِفَةٍ وَلامَعْرِفَةَ اِلاَّ بِعَمَلٍ، فَمَنْ عَرَفَ دَلَّتْهُ مَعْرِفَتُهُ عَلَی الْعَمَلِ، وَمَنْ لَمْ یَعْمَلْ فَلا مَعْرِفَةَ لَهُ، اِنَّ الْاِیمانَ بَعْضُهُ مِنْ بَعْض.(37)

خداوًند عملی را نمی‌پذیرد، مگر این که با معرفت انجام شده باشد و معرفتی وجود ندارد، مگر با عمل توأم باشد. پس کسی که دارای شناخت هست؛ معرفت او، او را به سوی عمل، راهنمایی می‌کند و کسی که عمل نکند، معرفتی برای او نیست. زیرا که ایمان بعضی از بعض دیگر بدست می‌آید.
بنابراین دست کشیدن از عبادت و ترکِ فعالیّت، گواه بر داشتن معرفت نیست، بلکه نشانه معرفت، عمل و رفتار بر طبق معارف صحیحی که انسان آموخته است، می‌باشد.
آنان که به مقام عالی معارف راه می‌یابند و قلب خود را با کسب معارف نورانی می‌سازند، هر چه مراحل عالیتری را می‌پیمایند و عظمت خداوند را بیشتر می‌یابند، خود را در برابر خداوند و آل اللّه‌علیهم السلام کوچکتر می‌بینند و تقصیر و کوتاهی خودشان بیشتر در نظرشان جلوه‌گر می‌شود.
حضرت امام سجّادعلیه السلام می‌فرمایند:
جَعَلَ مَعْرِفَتَهُمْ بِالتَقْصیرِ شُکْراً.(38)
)خداوند(معرفت)عارفین(را به تقصیرشان، شکر قرار داده است.
آنان هر چه در مقام عرفان عروج می‌کنند، بیشتر به عظمت خدا و تقصیر و کوتاهی خود پی می‌برند. افرادی که خود را واصل به ذات می‌دانند، بهتر است با معرفتِ نفس از عجب و خودبینی دست بردارند.
حضرت امام باقرعلیه السلام می‌فرمایند:
سُدَّ سَبیلَ الْعُجْبِ بِمَعْرِفَةِ النَّفْسِ.(39)
راه خودبینی را با معرفتِ نفس مسدود کن.
مایه تعجّب است! کسی که روح و نفس خود را نشناخته و حتّی از جسم خود اطلاعی ندارد، و از مغز و خون و سایر موادّ بدن خود آگاهی درستی ندارد؛ چگونه می‌تواند به معارف عالی الهی راه یابد و ذات خدای جهان آفرین را بشناسد. حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرمایند:
عَجِبْتُ لِمَنْ یَجْهَلُ نَفْسَهُ کَیْفَ یَعْرِفُ رَبَّهُ؟(40)
درشگفتم! کسی که نفس خود را نمی‌شناسد چگونه خدای خود را می‌شناسد؟!
این گونه افراد، عجب و تکبّر یا خودبینی و خودفروشی را با خودسازی و خودشناسی اشتباه گرفته‌اند! با این همه، به ارشاد و دستگیری خلق نیز می‌پردازند!
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرمایند:
عَجِبْتُ لِمَنْ یَتَصَّدی لِإِصْلاحِ النّاسِ وَنَفْسُهُ أَشَدُّ شَیْءٍ فِساداً.(41)
در شگفتم از کسی که عهده دار اصلاح مردم می‌شود، ولی نفس خودش از نظر فساد، از هر چیزی سخت‌تر است!
خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

»أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ «(42)
آیا مردمان را امر به نیکی می‌کنید، ولی نفسهای خود را فراموش می‌کنید؟!
پس همان بهتر که این گونه افراد از دلسوزی برای دیگران دست بردارند و به خودسازی خودشان بپردازند. خداوند بزرگ می‌فرماید:
»عَلَيْكُمْ اَنفُسُكُمْ لايَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ اِذَا اهْتَدَيْتُمْ «(43)
بر شما باد به نفس‌های خودتان، هرگاه هدایت شدید آن کس که گمراه شده به شما زیانی نمی‌رساند.
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند:
اَيُّهَا النَّاسُ عَلَيْكُمْ بِالطَّاعِةِ وَالْمَعْرِفَة بِمَنْ لاتَعْذِرُونَ بِجَهالَتِهِ.(44)
ای انسانها، بر شما باد به اطاعت)خداوند(و شناخت، نسبت به کسی که اگر آن را نشناختید، عذری از شما پذیرفته نیست.

از شرایط مهمّ و ضروری برای کسب معارف و رسیدن به مقام معرفت، آگاهی از حال افرادی است که از معارف و حقائق بوئی نبرده و خود را در مقام ارشاد و هدایت خلق قرار می‌دهند.
چگونه ممکن است انسان به معارف عالیه راه یافته باشد؛ در حالی که نسبت به گمراهی و ضلالت دشمنان دین، تشکیک می‌کند؟!
برای رسیدن به معارف، باید گمراهی مدّعیان دروغین روشن باشد تا انسان فریفته ادّعاهای آنان نشود.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام در این باره می‌فرمایند:
وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ لَنْ تَعْرِفُوا الرُّشْدَ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذى تَرَكَهُ، وَلَنْ تَأْخُذُوا بِميثاقِ الْكِتابِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذى نَقَضَهُ، وَلَنْ تَمَسَّكُوُا بِهِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذى نَبَذَهُ. (45)
بدانید که شما راه هدایت را نمی‌شناسید، تا بشناسید کسی که آن را ترک کرده است، و به پیمان قرآن عمل نمی‌کنید تا وقتی که پیمان شکن را بشناسید، و تمسّک به آن نمی‌جوئید تا وقتی که بشناسید کسی که آن را رها کرده است.
شمس درخشنده چو پنهان شود
شب پره بازیگر میدان شود
بسیاری از کسانی که در پی عرفان و معرفت می‌گردند، به یافتن اندیشه‌های عرفانی اکتفا می‌نمایند و با پرشدن اذهانشان از مسائل روحی، به گمانشان در عالم ملکوت سیر می‌کنند! در حالی که جایگاه معرفت، ذهن و اندیشه نیست و افکار عرفانی در صورتی که از قلب و باطن برنخیزد؛ به جز غرور و منیّت حاصلی ندارد.
باطن این گونه افراد، از سیاهی شب تاریکتر است؛ زیرا که معرفت در دلِ آنان جای نگرفته و قلبشان را روشن نساخته است و نور پر فروغ معرفت در باطن آنان تجلّی نکرده‌است.
دمی با حق نبودی چون زنی لاف شناسایی
تمام عمر با خود بودی و نشناختی خود را

کسی از عرفان و معارف الهی بهره‌مند است که پس از درک مسائل عرفانی، تحوّلی نشاط آفرین و روشنی بخش در باطن خود بیابد، مگر نه اینست که حضرت امام صادق‌علیه السلام می‌فرمایند:
اِذا تَجَلّی ضِیاءُ الْمَعْرِفَةِ فی الْفُؤادِ هاجَ ریحُ الْمَحَبَّةِ، وَاِذا هاجَ ریحُ الْمَحَبَّةِ اِسْتَأنَسَ ظِلالَ الْمَحْبوبِ وَآثَرَ الْمَحْبُوبَ عَلی ما سَواهُ.(46)
آن گاه که نور معرفت در قلب کسی تابناک گردد، نسیم محبّت وزیدن می‌گیرد. و آن گاه که نسیم دوستی بوزد، به سایه محبوب انس می‌گیرد و او را بر غیر او برمی‌گزیند.
بنابر این، اکتفا نمودن به افکار و اندیشه‌های عرفانی و پر ساختن ذهن از مسائل روحی کار ساز نیست؛ زیرا از دیدگاه مکتب اهل بیت‌علیهم السلام، کسی از معارف و مسائل عرفانی برخوردار است که بر مبنای کتاب و سنّت، معارف را در قلب خود جای داده باشد؛ نه در ذهن و اندیشه خود. بدیهی است در صورتی که معارف در قلب انسان جای گرفته باشد - نه در ذهن و زبان او - تحوّلاتی مهم در روحیه و رفتار و گفتار او ایجاد می‌کند.
از نشانه‌های مهم معرفتِ صحیح، تهذیب نفس و رها شدن از هواهای ناشایست است. انسانی که به معارف صحیح پی برده و با حکمت و معارف اهل بیت‌علیهم السلام آشنایی پیدا کرده، از جهان فانی و تمایلات نفسانی دور می‌شود و اراده‌اش به سوی عالم معنی کشیده می‌شود.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام در این باره می‌فرمایند:
مَنْ صَحَّتْ مَعْرِفَتُهُ اِنْصَرَفَتْ عَنِ الْعالَمِ الْفانی نَفْسُهُ وَهِمَّتُهُ.(47)
کسی که معرفت او صحیح است، نفس او و همّت او از جهان فانی روی گردان است.
بنابراین کسانی که همّت آنان در جمع ثروت و اندوختن اموال می‌باشد - که سرانجام وبال آنان است - چگونه می‌توانند از معرفت صحیح برخوردار باشند؟!
مگر نه این است که معرفت از امور قلبی است نه ذهنی؟! در این صورت اگر کسی امواج انوار معارف، قلب او را فرا گرفته باشد؛ چگونه می‌تواند غرق در امیال دنیوی و شهوات نفسانی باشد و همّت و اراده‌اش در خدمت هوای نفس باشد؟!
مگر نه این است که حضرت امام سجّادعلیه السلام می‌فرمایند:
... اِنَّما اَهْلُ الدُّنْیا یَعْشِقُونَ الْاَمْوالَ.(48)
همانا اهل دنیا، به مالها عشق می‌ورزند!
کسی که قلبش را عشق به مال و بهره‌های مادّی مانند شهرت و ریاست

دنیا فراگرفته است، چگونه می‌تواند آن را سرشار از انوار علوم خاندان وحی، و تابناک از معارف عالی اهل بیت‌علیهم السلام بنماید؟

بر اثر معرفت و تابش انوار معارف در قلوب عارفان، فکر و اندیشه آنان به سوی خداوند جذب می‌شود و توجّه آنان به سوی خداوند مهربان جلب می‌گردد. از این جهت اگر چه آنان در میان مردم و با مردم زندگی می‌کنند؛ ولی همیشه خود را در محضر خداوند می‌بینند.
حضرت امام صادق‌علیه السلام در این باره می‌فرمایند:
اَلْعارِفُ شَخْصُهُ مَعَ الْخَلْقِ وَقَلْبُهُ مَعَ اللّٰهِ.(49)
عارف، به ظاهر با مردم است؛ ولی قلب او متوجه به خداوند می‌باشد.
ببینید! عرفان و عارفی را که اهل بیت‌علیهم السلام معرّفی می‌کنند، با عرفان بافی کسانی که می‌خواهند توجّه همه مردم را به سوی خود جلب کنند، چه قدر تفاوت می‌کند.
از نظر مکتب اهل بیت‌علیهم السلام، صاحبان معرفت نه تنها با تمامی وجود متوجّه به خداوند هستند؛ بلکه خدا، روح و روان آنان را به معرفت خویش مأنوس می‌سازد.
در مناجات انجیلیه حضرت امام سجّادعلیه السلام آمده است:
وَانَسْتَ نُفُوسَهُمْ بِمَعْرِفَتِکَ.(50)
نفوس آنان - سالکین الی‌اللّه - را به معرفت خود مأنوس نموده‌ای.
بر اثر انس به معارف، معرفت آنان کم‌کم افزایش می‌یابد و این افزایش همچنان ادامه می‌یابد تا بر اثر آن به مقامات عالی معرفت، راه می‌یابند. این گونه عارفان را »علوی« می‌نامند. حضرت امام صادق‌علیه السلام می‌فرمایند:
اَلْمُؤْمِنُ عَلَوِیٌّ لِاَنَّهُ عَلا فِی الْمَعْرِفَةِ.(51)
مؤمن علوی است؛ زیرا که او در معرفت به مقام عالی راه یافته است.
در این هنگام انوار تابناک معارف تمامی وجود او را فرا می‌گیرد و از درخشش معارف الهی روح و روانش صفا و آرامش می‌یابد و در دریای علوم به گنجینه‌های پر بهاء و ارزنده دست می‌یابد و در دریای معارف شناور می‌گردد.
به این گونه، همیشه بر گوهرهای گرانبهای معارفِ خویش می‌افزاید، تا گنجینه اسرار الهی می‌شود و آنها را چون امانتی پرارزش در قلب خود نگهداری می‌کند.
حضرت امام صادق‌علیه السلام می‌فرمایند:
اَلْعارِفُ اَمینُ وَدائِعِ اللّٰهِ وَکَنْزُ اَسْرارِهِ.(52)
عارف، امانت دار ودیعه‌های الهی و گنجینه اسرار خداوند است.
بنابراین آنان که به مقام والای عرفان حقیقی راه یافته‌اند و در راه عرفانِ

واقعی سلوک نموده‌اند، چگونه می‌توانند هر رازی را به ارزانی بفروشند و هر گنجی را در اختیار افراد رنج ندیده بگذارند؟!

همنشینی با صاحبان معرفت

برای آشنایی با معارف، و به دست آوردن شناختِ صحیح عقاید مکتب اهل بیت‌علیهم السلام، همنشینی و سخن گفتن با افرادی که در معارفِ دین زحمت کشیده و رنج برده‌اند، اثری فراوان دارد. به همین جهت در فرمایشات ائمّه اطهارعلیهم السلام ما را سفارش به مجالست با این گونه افراد نموده‌اند.
حضرت امام سجّادعلیه السلام می‌فرمایند:
جالِسُوا اَهْلَ الدّینِ وَالْمَعْرِفَةِ.(53)
با اهل دین و معرفت مجالست کنید.
بر اثر همنشینی با صاحبانِ معرفت، آگاهی و شناخت واقعی انسان نسبت به حقایق دین افزوده می‌شود و سخنانی که از اعماق جان آنان بر می‌خیزد، در وجود انسان اثر می‌نماید.
بنابراین یکی از راه‌های مهم و بسیار مؤثّر برای آشنایی با معارف، همنشینی با بزرگان دین و معرفت است. به این وسیله می‌توانید روح خود را با شنیدن سخنان آنان صفا دهید و با عقاید و معارف خاندان وحی آشنا شوید. زیرا اینان شیعیان واقعی و پیروان راستین اهل بیت‌علیهم السلام هستند و کسی که پیرو واقعی این خاندان باشد، مردم را - نه به سوی خود - بلکه به سوی علوم و معارف و حقوق اهل بیت‌علیهم السلام فرا می‌خواند.
پس با اهل دین و معرفت همنشینی و مصاحبت کنید تا از معارف الهی این خاندان آگاه شوید.

آنان که به مسائل عرفانی روی می‌آورند، برای نجات از گرفتار شدن به حالات استثنائی و غیر متعارف باید در حفظ تعادل و هماهنگی در حالات عرفانی بکوشند.
به این جهت بزرگان، نفرت را که یک حالت منفی است و نسبت به مسائل منفی باید وجود داشته باشد، با شور و شوق که حالت مثبت است و در مسائل مثبت باید وجود داشته باشد، هماهنگ می‌کنند. زیرا لازمه پیشرفت در امور معنوی تعادل و هماهنگی است.
همان گونه که برای روشن شدن لامپ باید سیم منفی و مثبت، هر دو وجود داشته باشد؛ برای روشنائیهای معنوی نیز باید حالات مثبت و منفی با هم هماهنگ باشند و از هر یک در مورد خود استفاده شود.
پس همان گونه که ولایت اهل بیت‌علیهم السلام در قلب ما باید وجود داشته باشد، برائت و بیزاری از دشمنان ولایت نیز باید در قلب ما وجود داشته باشد.
همان گونه که نسبت به اشرار و ظالمین باید دارای حالت نفرت باشیم؛ نسبت به نیکان و ابرار باید دارای حالت شوق و اشتیاق باشیم، به همین خاطر عارفان واقعی دل زدگیها و حالت تنفّری را که از وضع جامعه و جهان دارند، با شوق و نشاط در مسائل معنوی هماهنگ و متعادل می‌کنند تا موجودی خشک و بی‌نشاط نسبت به همه چیز بار نیایند.
به این دلیل حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام شوق را از حالات شخصی عارف معرّفی می‌نمایند و می‌فرمایند:
الشَّوْقُ خُلْصانُ الْعارِفینَ.(54)
شوق، برگزیده عارفان است.
گر چه آنان به خاطر برخورد با مسائل نفرت انگیزی که روح لطیف آنان را می‌آزارد، دچار کسالت و گرفتگیهای روحی می‌شوند؛ ولی آنها را بوسیله شوق و نشاط از خود دور می‌کنند و به این وسیله در خود حالت تعادل و هماهنگی ایجاد می‌کنند.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام در اوصاف انسان مؤمن به »همّام« فرمودند:
تَراهُ بَعیداً کَسِلُهُ، دائِماً نَشاطُهُ.(55)
کسالت را از او دور و نشاط را همیشه با او می‌بینی.
به این جهت در مکتب اهل بیت‌علیهم السلام به ما آموخته‌اند: ناامیدیهایی که به خاطر گناهان در ما ایجاد شده؛ با نشاط، به وسیله توجّه به عفو خداوند جبران کنیم. در دعائی که بعد از دو رکعت نمازی که در روز جمعه

وارد شده آمده است:
اِنْ اَقْنَطَتْنی ذُنُوبی نَشَّطَنی عَفْوُکَ.(56)
اگر گناهان من، مرا به ناامیدی بکشاند، عفو تو مرا به نشاط وا می‌دارد.
شناخت مسئله بسط و قبض نفس، از مسائل بسیار مهم در حالات روحی و عرفانی است که توجه به آن لازم و ضروری است.
انسان بر اثر گناه قبض و گرفتگی به او دست می‌دهد و بر اثر توجه به عفو و گذشت خداوند، - چون عفو خداوند سرور آفرین و نشاط آور است - حالت »بسط« به او دست می‌دهد.
بنابراین به هنگام گناه باید به توبه و عفو خداوند روی آورد تا تعادل و هماهنگی میان حالت قبض و بسط ایجاد شود. توجه به عفو خداوند، حالت قبض را از بین می‌برد و چون سرور آفرین است، حالت بسطِ نفس ایجاد می‌کند.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرمایند:
اَلسُّرُورَ یَبْسِطُ النَّفْسَ وَیَثیرُ النَّشاطَ.(57)
سرور، به نفس حالت بسط و گشایش می‌دهد و نشاط را بر می‌انگیزاند.
پس اگر از کسی گناهی سر زد، باید حالت گرفتگی و قبض آن را به وسیله سروری که با توجه به عفو خداوند به دست می‌آید، متعادل نماید تا مایه »قنوط« و ناامیدی و تکرار گناه نشود.
بنابراین، لزوم حفظ تعادل حالات روحی روشن شد. افرادی که مایل به پرواز روح هستند، باید توجّه داشته باشند که پرواز با دو بال صورت می‌گیرد و گرنه سقوط حتمی است. پس برای آن که از دو بال استفاده کنید، تعادل و هماهنگی میان دو حالت متقابل را در خود ایجاد کنید.

نتیجه بحث

معارف را از مکتب حیاتبخش اهل بیت‌علیهم السلام بیاموزید و اعتقادات خود را بر مبنای تعالیم وحی قرار دهید و از پندارها و آراء و أوهام بشری بپرهیزید. این است راه صحیح برای شناخت معارف و درک عقاید آسمانی.
بنابراین سعی کنید اندیشه‌های عرفانی و اعتقادات دینی خود را از سرچشمه وحی فرا گیرید و از مکتب خاندان رسالت، درس حکمت بیاموزید.
از عارف نمایانی که ادّعای وصول می‌کنند و ترک آداب و رسوم می‌نمایند، پرهیز کنید. نشانه‌ها و آثار معارفِ بلند را بیاموزید و با صفات و خصال عارفان حقیقی که انوارِ معرفت در اعماق وجودشان تابیده است، آشنا شوید.
در حالات عرفانی، تعادل و هماهنگی را کاملاً رعایت کنید و به حالت قبض، بسط، حزن و نشاطِ روحی توجّه داشته باشید تا از زندگی متعادل برخوردار باشید.
روایت ابوبصیر را مورد مطالعه و دقّتِ بیشتر قرار دهید و با معارف و اسرار آن، جان خود را صفا دهید.
فردا که زوال شش جهت خواهد بود
قدر تو به قدر معرفت خواهد بود

3عبادت چیست؟

عبادت چیست و چه برنامه‌هائی را می‌توان برنامه عبادی نامید؟ این سئوال مهمّی است که گاهی ذهن بعضی از افراد را به خود مشغول می‌کند. گر چه ممکن است عده‌ای عبادت را به معنای نماز و روزه و منحصر به اموری امثال اینها بدانند، ولی با مراجعه به روایات اهل بیت‌علیهم السلام و استفاده از راهنمائیهای آنان متوجّه می‌شویم، عبادت منحصر به انجام دادن نماز و روزه نیست؛ زیرا عبادت به معنای بندگی خداوند است و بندگی خدا در صورتی محقّق می‌شود که انسان آنچه را که خداوند از او می‌خواهد، انجام دهد و خواسته خداوند فقط این نیست که به نماز و روزه بپردازیم و در کثرت انجام آنها بکوشیم.
حضرت امام حسن عسکری‌علیه السلام در این باره می‌فرمایند:
لَیْسَتِ الْعِبادَةُ کَثْرَةَ الصَّلاةِ وَالصِّیامِ، وَإِنَّمَا الْعِبادَةُ کَثْرَةُ التَفَکُّرِ فی أَمْرِاللَّه. (58)
عبادت، زیاد نماز خواندن و روزه گرفتن نیست. همانا عبادت، تفکّر بسیار در امر خداوند است.
عبادت، انجام خواسته‌های خداوند است و از این راه انسان می‌تواند به مقام عبودیّت برسد و چیزی که ملاکِ رسیدن به مقام بندگی است، ارزش عبادت است و اعمال و عبادات زیاد، از شرایط ضروری و حتمی برای نیل به درجات عالی معنوی نیست. زیرا اهمیت اعمال و عبادات به زیادی آنها نیست، بلکه به ارزش آنهاست. و عبادات در صورتی دارای ارزش فراوان هستند که دارای تأثیر فراوان باشند، و بتوانند در باطن و سریره انسان تحوّل ایجاد کنند. بنابر این اهمّیت عبادات به تحوّلی است که در نفس عبادت کنندگان ایجاد می‌نمایند.
با این بیان، روشن می‌شود که اولیاء خداوند که در نفس خود تحوّل ایجاد نموده و از قدرتهای معنوی بهره‌مند شده‌اند، ملاکِ موفّقیت آنان، تأثیر زیاد عبادتهای آنها بوده است نه کثرت عبادت آنان؛ اگر چه در موارد بسیاری، تأثیر فراوان عبادات بستگی به کثرت آنها دارد، ولی این یک قانون کلّی نیست.
دلیل ما بر این حقیقت، روایتی است که جناب مفضّل که از خواصّ اصحاب امام صادق‌علیه السلام بوده، نقل کرده است. او می‌فرماید:
کُنْتُ عِنْدَ أَبی عَبْدِاللَّهِ‌علیه السلام فَذَکَرْنَا الْأَعْمالَ، فَقُلْتُ اَنَا ما أَضْعَفَ عَمَلی؟! فَقالَ: مَهْ اِسْتَغْفِرِاللَّهَ، ثُمَّ قالَ لی: اِنَّ قَلیلَ الْعَمَلِ مَعَ التَّقْوی خَیْرٌ مِنْ کَثیرٍ بِلا تَقْوی. قُلْتُ: کَیْفَ یَکوُنُ کَثیرٌ بِلا تَقْوی؟ قالَ: نَعَمْ مِثْلُ الرَّجُلِ یُطْعِمُ طَعامَهُ، وَیُرفِقُ جیرانَهُ وَیَوَطِّئُ رَحْلَهُ، فَاِذا ارْتَفَعَ لَهُ الْبابُ مِنَ الْحَرامِ

دَخَلَ فيهِ، فَهذَا الْعَمَلُ بِلا تَقْوى، وَيَكُونُ الْآخَرُ لَيْسَ عِنْدَهُ فَإِذا ارْتَفَعَ لَهُ الْبابُ مِنَ الْحَرامِ لَمْ يَدْخُلْ فيهِ.(59)
من در خدمت امام صادق‌علیه السلام بودم از اعمال، سخن به میان آمد. من گفتم: چقدر اعمال من اندک است؟! در این هنگام امام صادق‌علیه السلام فرمودند: ساکت باش و استغفار کن. آن گاه به من فرمودند: عمل اندکی که همراه با تقوا باشد، از عمل بسیاری که تقوا در آن نباشد، بهتر است. گفتم: مگر می‌شود شخصی اعمال زیاد را بدون تقوا انجام دهد؟
حضرت فرمودند: آری مانند این که شخصی غذای خود را به دیگران اطعام کند، و با همسایگانش به نیکی رفتار کند و وسائل مسافرت آنان را فراهم نماید، ولی هر گاه راه حرامی برای او گشوده شود در آن داخل شود. این عملی است که در آن تقوا نیست و فرد دیگری این گونه اعمال زیاد را ندارد، ولی آن گاه که راه حرامی برایش گشوده شود، در آن وارد نمی‌شود.
این گونه عمل همراه با تقوا است و این گونه انسان دارای صداقت در عبادت است.

بنابراین کثرت عبادت، ملاک اهمیّت آن نیست؛ بلکه ملاک، ارزش عبادت و تأثیر آنست اگرچه عبادت اندک باشد. اگر عبادت صادقانه باشد، اثرات فراوانی در بردارد؛ به این جهت ما باید در همه کارها بالأخص امور معنوی، با صداقت گام برداریم و از غرض‌ورزی و حسابهای شخصی دست بکشیم و با صفا و صداقت بی‌آنکه غلّ و غشّی وجود داشته باشد، به کار خود بپردازیم.
پاکسازیِ دل از هر گونه غلّ و غشّ و بدست آوردن صداقت، از ویژگی‌های شیعیان است. حضرت امام حسین‌علیه السلام می‌فرمایند:
إِنَّ شیعَتَنا مَنْ سَلُمَتْ قُلوُبُهُمْ مِنْ کُلِّ غَشٍّ وَدَغَلٍ.(60)
براستی که شیعیان ما، کسانی هستند که دلهایشان از هر گونه غلّ و غشّی پاک باشد.
وجود غلّ و غشّ در نیّتها، رفتار انسان را سبک و بی‌ارزش می‌کند. از این جهت باید سعی کنیم هر گونه عبادت را صادقانه انجام دهیم و با اراده و تصمیم جدّی هر گونه غرض‌ورزی و غلّ و غشّ را از قلب خود دور کنیم.
یکی از راه‌های پاکسازی دل از غلّ و غشّ، فرستادن صلوات بر محمّد و آل محمّد صلوات اللّه علیهم اجمعین است(61) و یکی از علل تأکید بر فرستادن صلوات قبل از دعاها، زدودن غلّ و غشّها و بدست آوردن صداقت و درستی است.
برنامه‌ای که کوشش و تلاش در آن بر مبنای صداقت نباشد و بر اساس تظاهر و خود نمایی باشد، نه تنها دارای هیچ گونه قیمتی نیست؛ بلکه گناهی است بزرگ، ولی عبادتی که صادقانه باشد راهی بسیار مؤثّر برای تقرّب به خداوند است. زیرا تلاش و کوشش در انجام عبادات اگر صادقانه باشد؛ بدی‌هائی را که در نفس انسان ریشه دوانده است ویران ساخته و نابود می‌نماید، و از این راه انسان را به خدا نزدیک می‌کند.
عبادت و رسیدن به مقام بندگی و عبودیّت، صراط مستقیم است. ما باید بوسیله عبادت خداوند، در صراط مستقیم گام برداریم. خداوند می‌فرماید:
»إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبّی وَرَبُّکُمْ فَاعْبُدوُهُ هذا صِراطٌ مُسْتَقیم «(62)
بدرستی که اللّه، اوست پروردگار من و پروردگار شما، پس او را عبادت کنید، این است صراط مستقیم.
بنابر این انسان می‌تواند با عبادت و بندگی خداوند در صراط مستقیم او قرار گیرد و از تسلّط شیاطین رهایی یابد.
گام برداشتن در این راه و مداومت بر آن، خود دلیل بر سعادت انسان و نجات اوست. این حقیقتی است که حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام آن را

این گونه بیان فرموده‌اند:
دَوامُ الْعِبادَةِ بُرْهانُ الظَّفَرِ بِالسَّعادَةِ.(63)
مداومت بر عبادت، دلیل بر ظفر یافتن انسان به سعادت است.
زیرا انسان به وسیله عبادت و حفظ شرایط آن، در زمره اولیاء خدا قرار می‌گیرد و از بندگان ممتاز او می‌شود و از اوصاف و ویژگی‌هایی که مخصوص اولیاء خداست، بهره‌مند می‌شود.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرمایند:
سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ‌صلی الله علیه وآله وسلم یَقُولُ: أَنَا وَعَلِیٌّ أَبَوا هذِهِ الْاُمَّةِ، وَلَحَقُّنا عَلَیْهِمْ أَعْظَمُ مِنْ حَقِّ أَبَوَیْ وِلادَتِهِمْ، فَإِنَّنا نَنْقُذُهُمْ إِنْ اَطاعوُنا مِنَ النَّارِ اِلی دارِالْقَرارِ، وَنُلْحِقُهُمْ مِنَ الْعُبُودِیَّةِ بِخِیارِ الْأَحْرار.(64)
من از رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که می‌فرمود: من و علی دو پدر این امّت هستیم و واقعاً حق ما با عظمت‌تر از حقّی است که پدر و مادری که آنان از آن دو متولد شده‌اند، دارند. زیرا ما آنان را - اگر از ما پیروی کنند - از جهنم نجات داده و به بهشت وارد می‌کنیم و آنان را از بندگیِ دیگران به بهترین افراد آزاده، ملحق می‌کنیم.
پس با پیروی از فرمایشات خاندان وحی، انسان به خاطر عبادت صادقانه، به مقام عبودیّت می‌رسد و به درجه اخیار و نیکان نائل می‌شود. در این هنگام یکی از ارکان مهم گمراهی، که تسلّط شیطان است از هم می‌پاشد و شیطان پلید از انسان دور می‌شود. این حقیقتی است که خداوند در قرآن کریم به آن تصریح نموده و فرموده است:
»إِنَّ عِبادی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطان وَکَفی بِرَبِّکَ وَکیلاً «(65)
براستی که بندگان مرا تسلّطی برای تو)شیطان(بر آنان نیست و خداوند برای وکیل بودن کفایت می‌کند.
بسیاری از بزرگان شیعه برای راه یافتن به مقام قرب الهی و رسیدن به مقام عبودیّت تلاش فراوانی نموده‌اند.
کوشش مرحوم کرباسی برای دست یافتن به مقامات ارزنده معنوی نمونه‌ای از این گونه تلاشها می‌باشد. آن بزرگوار از علمای بزرگ شیعه و از شاگردان سیّد بحرالعلوم بود. در حالات او نوشته‌اند:
آن بزرگوار برای آن که شب قدر را درک کرده باشد، یک سال هر شب تا به صبح به عبادت می‌پرداخت تا از فیوضات تهجّد در آن شب بهره‌مند گردد. آن مرحوم در عبادت دارای خضوع و خشوع و حضور قلب بود. دعای وی بسیار تأثیر داشت. هنگامی که یکی از حکّام اصفهان نسبت به ایشان، وظیفه احترام و ارادت را رعایت نکرد، آن مرحوم علیه او دعا کرد. در زمانی کوتاه حاکم عزل و سرافکنده شد. آن گاه مرحوم کرباسی برای او نوشت:
دیدی که خون ناحق پروانه شمع را

چندان امان نداد که شب را سحر کند
او ازهد زهّاد زمان خود بوده و مرحوم میرزای قمی از ایشان خواست رساله بنویسد. او در جواب گفت: استخوان بدنم طاقت آتش جهنّم را ندارد، ولی پس از اصرار مرحوم میرزای قمی، رساله نوشت.
اگر فقیری از او چیزی می‌خواست، شاهد می‌طلبید و شاهد را قسم می‌داد و فقیر را هم قسم می‌داد که در مصرف آن اسراف نکند؛ آن گاه خرج یک ماه را به او می‌داد.
گویند، روزی شخصی برای جریانی نزد وی شهادت داد، آن مرحوم از او پرسید: شغل تو چیست؟ گفت: من غسّال هستم. ایشان شرائط غسل را از او سئوال کرد. آن مرد جواب داد و سپس گفت: هنگام دفن چیزی در گوش میّت می‌گوئیم. مرحوم کرباسی فرمود: چه می‌گوئید؟ گفت: می‌گوئیم خوشا به سعادتت که مُردی و برای ادای شهادت نزد حاجی کرباسی نرفتی!(66)

اقسام عبادات

با انواع و اقسام عبادات آشنایی پیدا کنید و به انجام یک نوع عبادت اکتفا نکنید. همان گونه که رزق مادّی شما انواع گوناگون است و خوراکیهای خود را از مواد گوناگون تهیه می‌کنید، و اگر غذای شما بدون نمک یا بدون مواد ضروری دیگر باشد کامل نیست؛ در اعمال معنوی نیز اگر به یک نوع عبادت بپردازید، باطن شما اقناع نمی‌شود، هر چند آن عبادت زیاد باشد. مثل آن که در سفره خود گوشت فراوانی تهیه کرده باشید، ولی نان و نمک فراهم نباشد در این هنگام چگونه می‌توانید از آن استفاده کنید؟
همان طور که نماز و روزه عبادت است، فکر و اندیشه عبادت است و همان گونه که فکر و اندیشه عبادت است، خدمت به خلق نیز عبادت است و همچنان که خدمت به خلق عبادت است، انتظار فرج و آشنایی با وظائف زمان غیبت عبادت است، همان گونه که انتظار و شناخت وظائف زمان غیبت عبادت است، آشنایی با معارف و عقاید مکتب اهل بیت‌علیهم السلام عبادت است، .... سعی کنید تمام این عبادتها را انجام داده و خود را به تکامل برسانید.

خدمت به برادران دینی

یکی از انواع عبادات که دلیل بر شرافت و عظمت روح آدمی است، این است که انسان کمر همّت برای خدمت نمودن به برادران دینی خود ببندد، و آنان را در گرفتاریها و مشکلات یاری کند.
دستگیری از افتادگان و خدمتگزاری برادران مؤمن، اگر برای خدا باشد از عبادتهای مهمّی است که در فرمایشات اهل البیت‌علیهم السلام نه تنها به آن سفارش شده است، بلکه آن را با شرافت‌ترین نوع عبادت دانسته‌اند.
حضرت امام سجّادعلیه السلام در این باره می‌فرمایند:
إِنَّ أَشْرَفَ الْعِبادَةِ خِدْمَتُکَ اِخْوانَکَ الْمُؤْمِنینَ.(67)
باشرافت‌ترین عبادت، خدمت نمودن تو به برادران مؤمن تو است.
کم توجّهی نسبت به این نکته اساسی که تأثیر حیاتی در زندگی همفکران انسان دارد، زیانهای جبران ناپذیری را به دنبال دارد.
حضرت امام صادق‌علیه السلام در ضمن شمردن گناهان کبیره می‌فرمایند:
... تَرْکُ مُعاوَنَةِ الْمَظْلُومینَ.(68)
از گناهان کبیره، ترک کمک رسانی به ستمدیدگان است.
به این نکته نیز باید توجه داشته باشیم: تعاون به برادران دینی نه تنها از نظر مادّی است، بلکه افزایش درک و فهم و راهنمایی آنان نیز از وظائف کسانی است که توانائی آن را دارند. حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرمایند:
أَعِنْ أَخاکَ عَلی هِدایَتِهِ.(69)
برادر خود را بر هدایت شدن او کمک کن.
با این بیان روشن شد یکی از انواع عبادات که از شرافت و عظمت خاصی برخوردار است، کمک نمودن و خدمتگزاری به برادران دینی است.
شما می‌توانید با استفاده از این راه به مقامات عالی معنوی دست یابید و محبّت خدا و اهل بیت‌علیهم السلام را به خود جلب کنید.
حضرت امام صادق‌علیه السلام می‌فرمایند:
إِنَّ أَحَبَّ الْمُؤْمِنینَ إِلَی اللّهِ مَنْ أَعانَ الْمُؤْمِنَ الفَقیرَ مِنَ الفَقْرِ فی دُنْیاهُ وَمَعاشِهِ، وَمَنْ أَعانَ وَنَفَعَ وَدَفَعَ المَکْرُوهَ عَنِ الْمُؤْمِنینَ.(70)
محبوبترین مؤمنین نزد خداوند، کسی است که فرد مؤمن فقیر را در امور مادّی و امرار معاش او کمک کند و محبوبترین افراد نزد خداوند، کسی است که کمک کند و نفع برساند و ناراحتی را از مردم مؤمن برطرف کند.

یکی دیگر از اقسام عبادات، عبادتهای روحی است که انسان با فکر و اندیشه و به کار انداختن قلب خود به خداوند نزدیک شود.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام در آخرِ خطبه‌ای که در عجائب خلقت طاووس بیان نموده‌اند، می‌فرمایند:
جَعَلَنَا اللّٰهُ وإِیَّاکُمْ مِمَّنْ یَسْعی بِقَلْبِهِ إِلی مَنازِلِ الْأَبْرارِ بِرَحْمَتِهِ.(71)
خداوند به رحمت خود ما و شما را از کسانی قرار دهد که به وسیله قلب خود برای رسیدن به منازل ابرار سعی و کوشش می‌کنند.
این کلام امام‌علیه السلام دلیل بر آن است که انسان به وسیله عبادتهای روحی مانند تفکّر در آیات و نشانه‌های خداوند، می‌تواند به سر منزل مقصود برسد و در زمره ابرار و نیکان جای گیرد. به همین جهت در بعضی از روایات عبادت را به تفکّر و اندیشیدن در امر خداوند بیان نموده‌اند.
حضرت امام رضاعلیه السلام می‌فرمایند:
لَیْسَتِ العِبادَةُ کِثْرَةَ الصَّلاةِ وَالصَّوْمِ، إِنَّمَا الْعِبادَةُ اَلتَّفَکُّرُ فی أَمْرِاللّٰهِ عَزَّوَجلَّ.(72)
عبادت به زیادی نماز و روزه نیست. همانا عبادت و بندگی، اندیشیدن در امر خداوند است.
به همین جهت جناب ابی‌ذر اکثر عبادت خود را تفکّر قرار داده بود و به این طریق با آن که نسبت به جناب سلمان عمر کمی داشت و مدتی از آن را در زمان جاهلیت بسر برده بود، ولی توانست بر اثر تفکّر، خود را تالی تلوِ سلمان و در ردیف او قرار دهد.
پس عبادت و بندگی منحصر در برنامه‌های عبادیِ جسمی نیست؛ بلکه عبادات روحی، روح عبادات هستند؛ همان گونه که توجّه، خلوص و... در نماز و سایر برنامه‌های عبادی، روح اعمالِ جسمی این عبادات بشمار می‌آیند.
این نکته، بسیار مهم است که انسان باید در همه عبادات، جنبه‌های روحی آن را نیز رعایت کند و آنها را به دست فراموشی نسپارد. متأسفانه افرادی هستند که نه تنها به حالات روحی عبادت بی‌توجّه هستند، بلکه به اعمالِ بدنی عبادات نیز بی‌اعتناء هستند و آنها را کامل انجام نمی‌دهند.
یکی از راویان حدیث می‌گوید:
سَأَلَ أَبُوبَصیر الصّادِقَ‌علیه السلام وَأَنَا جالِسٌ عِنْدَهُ عَنِ الْحُورِالْعَیْنِ، فَقالَ لَهُ: جُعِلْتُ فَداکَ اَخَلْقٌ مِنْ خَلْقِ الدُّنْیا اَوْ)خَلْقٌ مِنْ(خَلْقِ الْجَنَّةِ؟
فَقالَ لَهُ: ما أَنْتَ وَذاکَ؟ عَلَیْکَ بِالصَّلاةِ، فَإِنَّ آخِرَ ما اَوْصی بِهِ رَسُولُ‌اللّٰهِ‌صلی الله علیه وآله وسلم وَحَثَّ عَلَیْهِ، اَلصَّلاةُ. إِیَّاکُمْ أَنْ یَسْتَخِفَّ

اَحَدُکُمْ بِصَلاتِهِ فَلا هُوَ اِذا کانَ شابّاً أتَمَّها، وَلا هُوَ اِذا کانَ شَیْخاً قَوِیَ عَلَیْها، وَما اَشَدَّ مِنْ سِرْقَةِ الصَّلاة...(73)
من در خدمت امام صادق‌علیه السلام نشسته بودم، ابوبصیر از آن بزرگوار درباره حورالعین سئوال کرد و گفت: جانم به فدای شما آیا آنها از مخلوقات این دنیا هستند یا از مخلوقات بهشتی هستند؟ امام صادق‌علیه السلام فرمودند: تو چه کار به این امور داری؟ بر تو باد به نماز، زیرا آخرین چیزی که پیغمبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم به آن وصیّت نموده و مردم را به آن تحریک نمودند، نماز است.
بر حذر باشید از این که، نماز خود را سبک بشمارید که نه در زمان جوانی آن را کامل کنید و نه در زمان پیری قدرت بر انجام نماز کامل، داشته باشید. چه چیزی سخت‌تر از این است که انسان از نماز خود بدزدد.
بنابر این ما باید هم ارکان ظاهری و اعمال بدنی عبادات را رعایت کنیم و هم به باطن عبادات توجّه کنیم؛ زیرا آنچه مهم است، روح عبادت می‌باشد.
پیغمبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم می‌فرمایند:
رَکْعَتانِ خَفیفَتانِ فی تَفَکُّرٍ، خَیْرٌ مِنْ قِیامِ لَیْلَةٍ.(74)
دو رکعت نماز خفیف که همراه با تفکّر باشد، بهتر است از قیام به عبادت در یک شب.
بنابر این فرمایشات، اصل در عبادات همان تفکّر و توجّهی است که در آنها انجام می‌شود که به منزله روح و جان عبادات می‌باشد. به عنوان نمونه شما می‌توانید با تدبّر، تفکّر و توجّه در سوره حمد اساس ولایت حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام و برائت از دشمنان آن حضرت را به صورت واضح دریابید و اصول اعتقادی خود را هر روز لااقل ده بار از اعماق وجود بر صفحه ذهن آشکار ساخته و به زبان آورید.
این نتیجه عبادت همراه با تفکّر و تدبّر است؛ زیرا تفکّر، نشان دهنده ارزش و اهمیت عبادت است. به همین جهت پیغمبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم می‌فرمایند:
لا عِبادَةَ کَالتَّفَکُّرِ.(75)
عبادتی همچون تفکّر نیست.

راهنماییهای خاندان وحی‌علیهم السلام درباره کیفیت عبادت و توجّه به جهات قلبی و باطنی آن، برای اینست که مردم از عبادتهای خود بهره‌مند شوند و آثار آن را بالوجدان درک نمایند و بوسیله انجام آنها، دگرگونی و تحوّل در آنان ایجاد شود؛ و گرنه صِرف عبادت که دارای هیچ گونه اثری نباشد و از طریق اهل بیت‌علیهم السلام دور باشد، چه نتیجه‌ای دارد؟ آیا جز زحمت و رنج و غرور، اثر دیگری در آن وجود دارد؟!
به خاطر همین جهت، حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرمایند:
إِيَّاكُمْ وَالْجُهَّالِ مِنَ الْمُتَعَبِّدِينَ وَالْفُجَّارِ مِنَ الْعُلَماءِ فَإِنَّهُمْ فِتْنَةُ كُلِّ مَفْتُونْ.(76)
از افراد جاهلی که اهل تعبّد هستند، پرهیز کنید و از علماء فاجر بپرهیزید که آنان وسیله نیرنگ هر فرد دلباخته می‌باشند.
گاهی این گونه افراد اصل عبادت آنان صحیح نیست و غیر عبادت را به جای عبادت پذیرفته و انجام می‌دهند، و گاهی عمل آنان در شرع وارد شده، ولی در هنگام انجام آن به جای آن که حالت عبادت و بندگی داشته باشند؛ با اکراه و ناراحتی آن را انجام می‌دهند؛ و با این همه خود را کامل و راه یافته می‌پندارند.
این گونه عبادتها، سبب دل زدگی این افراد می‌شود، علاوه بر آن که گاهی باعث بدبینی دیگران نیز می‌شود؛ در حالی که عبادت باید، حالتِ اقبال و توجّه و نشاط را در قلب انسان برانگیزاند، نه حالت اکراه و نفرت را، ولی این گونه عبادات دارای اثر منفی است.
به همین جهت حضرت امام صادق‌علیه السلام می‌فرمایند:
لاتُكْرِهُوا إِلى أَنْفُسِكُمْ اَلْعِبادَةَ.(77)
نفسهای خود را با اکراه به عبادت وادار نکنید.
بلکه با میل و رغبت باید به انجام عبادات بپردازید، تا آثار گرانبهای آن در وجود شما آشکار شود.
خواهید گفت: پس بسیاری از عبادت کنندگان باید عبادات خود را ترک کنند، زیرا در هنگام عبادت نه تنها دارای حالت توجّه و اقبال نیستند؛ بلکه آن را با اکراه انجام می‌دهند، زیرا نفس آنان مایل به عبادت نیست.
می‌گوئیم: این گونه طرز تفکّر بر اثر عدم آشناییِ صحیح با مکتب حیاتبخش خاندان وحی است. با توجه به فرمایشات انسان ساز اهل بیت‌علیهم السلام متوجّه می‌شویم که هر گونه صفت و حالت منفی که خداوند زمینه آن را در انسان قرار داده است مثل حسد، کینه، نیرنگ و اکراه و امثال اینها؛ باید در موارد خود، در برابر دشمنانِ خدا از آن استفاده شود. به این

ترتیب انسان نباید به فریب دادن مردم - که یک صفت منفی است - بپردازد، بلکه باید نفس را فریب دهد و با تلقین و زبان نرم حالت اکراه او را برباید و او را به انجام عبادت متمایل سازد.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرمایند:
خادِعْ نَفْسَکَ فی الْعِبادَةِ وَارْفِقْ بِها وَلاتَقْهَرْها.(78)
در عبادت نفس خود را فریب ده و با او رفاقت کن و او را مجبور)به عبادت(مکن.
بنابر این هر کس در حال عبادت دارای حالت اکراه است، به جای آن که اصل عبادت را ترک کند، باید حالت اکراه را از نفس خود برطرف نماید، نه آن که عبادت خود را رها کند؛ زیرا عبادت را با حالت شور و نشاط و شوق و عشقِ به عبادت، باید انجام داد نه در حال دل زدگی و اکراه.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام از پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم نقل فرموده‌اند:
لاتُبَغِّضْ إِلی نَفْسِکَ عِبادَةَ رَبِّکَ.(79)
نفس خود را دشمن عبادت پروردگارت قرار مده.

نشاط در عبادت

اگر می‌خواهید جذبه عبادت را درک کنید، حالت اکراه را از خود دور کنید و با حالت اشتیاق و نشاط باطنی به عبادت بپردازید، تا آثار گرانبهای آن را بیابید و خود را از تسلّط شیطان برهانید. حضرت پیغمبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم می‌فرمایند:
اَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبادَةَ فَعانَقَها وَاَحَبَّها بِقَلْبِهِ، وَباشَرَها بِجَسَدِهِ وَتَفَرَّغَ لَها، فَهُوَ لایُبالی عَلی ما اَصْبَحَ مِنَ الدُّنْیا، عَلی عُسْرٍ اَمْ عَلی یُسْرٍ.(80)
با فضیلت‌ترین مردم کسی است که عاشق عبادت و بندگی باشد و آن را در آغوش بگیرد واز جان و دل دوست بدارد، از نظر جسمی به آن عبادت مشغول شود و از نظر فکری، با فکر فارغ و راحت به عبادات بپردازد، آن‌گاه باکی نداشته باشد که در دنیا چگونه شب را به روز آورده است؛ به سختی یا به آسانی.
بنابر این از شرایط مهم تأثیر عبادت، علاوه بر آن که باید خالصانه باشد و شیطان و نفس انسان عامل و محرّک عبادت نباشند؛ و گرنه عبادت به صورت ریا، تظاهر، غرور و امثال آن انجام می‌شود؛ باید طوری انسان خود را ساخته باشد که نفس او نیز تابع عقلش شده باشد و آن گاه که مخلصانه برای عبادت قیام می‌کند، نفس تابع عقل باشد و بر اثر تهذیب نفس، نفس نیز همچون عقل، میل و رغبت به عبادت خالصانه داشته باشد.
بنابر این تهذیب و آماده سازی نفس، از شرایط مهمی است که در عبادت نقش مهمّی را داراست؛ زیرا اگر انسان بر اثر فرمان عقل به عبادت بپردازد، ولی نفس خود را مطیع عقل خود نساخته باشد، نفس در اعماق وجود انسان به فعالیّت می‌پردازد تا آنجا که یا او را بالکلّ از انجام عبادتی که دارد، باز می‌دارد و عبادت را بی‌نتیجه به او جلوه داده و مانع انجام آن می‌شود؛ و یا بر اثر مقاومت انسان، او را با موانع دیگر که جان انسان را به ستوه می‌آورد، - همانند وسواس - مبتلا می‌کند و در نتیجه انسان به جای آن که از عبادتی که انجام می‌دهد، لذّت روحی ببرد، بغض و دشمنی آن را به وسیله وسواس و ناراحتیهای روحی در دل خود جای می‌دهد.
طبق آیات قرآن کریم عبادت، صراط مستقیم خداوند است و انسان از این راه به مقام عبودیّت می‌رسد و کسی که به مقام عبودیّت برسد، شیطان بر او تسلّط ندارد، ولی کسی که با بغض و دشمنی نفس با عبادت، به آن می‌پردازد؛ نه تنها از دست شیطان رهائی نیافته، بلکه خود را در دست تحریکات و جولان نفس که از شیطان مهلک‌تر است، قرار می‌دهد و به این گونه، راه را برای نفوذ شیطان هموار می‌کند.
لازمه این گونه عبادات که انسان نفس خود را قانع و مطیع عقل خود

نکرده و با تهذیب و خودسازی به عبادت نپرداخته، این است که از نتیجه عبادت که رهایی از تسلّط شیطان است، باز بماند.
بنابر این، برای انجام هر گونه عبادت باید خود را آماده بسازیم و با صلاحیت آن را انجام دهیم و روشن است کسانی که به عبادات سخت و به اصطلاح ریاضتهای شرعی، می‌پردازند ولی آمادگی آن را ندارند، صلاحیت انجام این گونه اعمال را ندارند. آنان برای ایجاد آمادگی، باید محبّتِ عبادت را در دل خود جای دهند.
پس برای انجام عبادات سخت و یا به تعبیر بعضی، برای انجام ریاضات شرعیّه، آمادگی نفسانی و صلاحیت آن از شرایط حتمی است.
چقدر نیک و پسندیده، بلکه لازم است که انسان برای انجام همه کارها بالأخص اعمال عبادی، آشنایی با مکتب اهل بیت‌علیهم السلام داشته باشد و با الهام و آموختن از آن بزرگواران، به عبادت خداوند مهربان بپردازد؛ تا از خطر سقوط و دیدن ضربات مهلک در امان باشد.
گرچه راهی است پر از بیم ز ما تا برِ دوست
رفتن آسان بود، ار واقف منزل باشی
برای آن که در انجام عبادات از مکتب آن بزرگواران پیروی کنید، باید شرایط عبادت را بدانید و از موانع قبولی عبادات مانند حرام خواری، آگاهی داشته باشید.

اثر نشاط در عبادت

شور و نشاط بر قدرتِ اراده و تصمیم گیری انسان می‌افزاید و استقامت و پایداری او را افزایش می‌دهد. نشاط، کارهای بزرگ و برنامه‌های سنگین را برای انسان، آسان و سبک می‌کند و رنج و زحمت آنها را کم می‌کند.
به این جهت افرادی که برای انجام برنامه‌های سنگین عبادی شوق و نشاط دارند، نه تنها از انجام آنها خسته نمی‌شوند، بلکه سنگینی آنها را احساس نمی‌کنند و لذّتهای روحیِ عبادت را درک می‌کنند. به این جهت آنان از خداوند می‌خواهند نشاطشان را در عبادت و بندگی قرار دهد. در دعای امام سجّادعلیه السلام می‌خوانید:
إِجْعَلْ ... نَشاطی فی عِبادَتِکَ.(81)
خداوندا، نشاط مرا در بندگی خودت قرار ده.
در مناجات امام سجّادعلیه السلام می‌خوانید:
رَبَّنا ... وَامْنُنْ عَلَیْنا بِالنَّشاطِ.(82)
پروردگارا، با عنایت نمودن نشاط، بر ما منّت گذار.
و در یکی از زیارات جامعه می‌خوانید:
تَحَبَّبْ إِلَیَّ عِبادَتَکَ ... وَتُنْشِطُنی لَها.(83)
خداوندا، به من محبّت عبادتت را عنایت کن ... و مرا برای انجام آن با نشاط فرما.
سرّ خواستن نشاط در عبادت، در دعاهایی که وارد شده این است که، نشاط بهترین یاور و پشتیبان انسان برای انجام عبادتهای سخت و سنگین است، همان گونه که کارهای مشکل و طاقت فرسا در صورتی که به صورت گروهی و دسته جمعی انجام شوند، سهل و آسان می‌شوند. برخی از حالات روحی نیز مانند کار دسته جمعی بر قدرت انسان می‌افزاید. یعنی اگر انسان دارای بعضی از نیروهای روحی باشد، به تنهایی می‌تواند کار چند نفر را انجام دهد.
یکی از این نیروهای روحی، شور و نشاط است. اگر قدرت نشاط را در خود تقویت کنید، عبادتهای سنگین برای شما سهل و آسان می‌شود؛ گوئی که آن را با کمک و دستیاری چند نفر انجام داده‌اید. از این جهت در دعای فرا رسیدن ماه رمضان می‌خوانید:
... اَحْسِنْ مَعُونَتی فِی الْجِدِّ وَالْإِجْتِهادِ وَالمُسارَعَةِ إِلی ما تُحِبُّ وَتَرْضی وَالنَّشاطِ وَالْفَرَحِ وَالصِّحَةِ حَتّی اَبْلُغَ فی عِبادَتِکَ وَ طاعَتِکَ الَّتی یَحِقُّ لَکَ عَلَیَّ رِضاکَ.(84)
نیکو کمک کن به من در جدّیت و کوشش و سرعت گرفتن به سوی آنچه مورد محبّت و رضایت توست، و به سوی نشاط و فرح و سلامتی، تا در

بندگی و طاعت تو، که حقّ تو بر من است، به رضای تو نائل شوم.
همان گونه که می‌بینید نشاط و صحت در این دعا، معونه و کمک برای عبادت معرفی شده‌اند.
با بهره‌گیری از فرمایشات خاندان وحی، متوجّه می‌شویم که نشاط، از رازهای بزرگ موفقیت در کارهای بزرگ و سنگین است، ما باید این راز را در راه‌های حیاتبخش به کار بریم و از آن استفاده کنیم. اگر در این گونه امور دارای نشاط نیستیم، باید با قدرت تمام آن را به نفس خود القاء کنیم و نفس خود را آماده و مهیّا برای قبولِ شور و نشاط نمائیم.
به همین جهت یاوران اهل بیت‌علیهم السلام گر چه بر اثر کهنسالی، بدنهایشان فرسوده می‌شد، ولی به هنگام عمل دارای قلبهایی پر از نشاط و دلهایی جوان وپرشور بودند.
علیهم السلام . . .
محبّت اهل بیت‌علیهم السلام یا راز نشاط در عبادت
بنابر این نشاط، راز قدرت بر انجام برنامه‌های سنگین است. علاوه بر آن، نشاط در عبادت، دلیل بر وجود محبّت و دلبستگی به اهل بیت‌علیهم السلام نیز می‌باشد. زیرا یکی از آثار و نشانه‌های محبّت اهل بیت‌علیهم السلام نشاط در عبادت و بندگی است. دوستی آن بزرگواران، ایجاد میل و رغبت برای عبادت می‌کند و درس بندگی را به همه دوستان و شیفتگان خاندان وحی می‌آموزد.
پیغمبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم می‌فرمایند:
فی حُبِّ أَهْلِ بَیْتی ... اَلرَّغْبَةُ إِلیَ الْعِبادَةِ.(85)
در محبّت اهل بیت من، میل و رغبت به سوی عبادت نهاده شده است.
بنابر این هر چه محبّت شما به اهل بیت‌علیهم السلام بیشتر شود، رغبت، شوق و شور و نشاط شما به عبادت و بندگی خداوند بیشتر می‌شود و آمادگی شما برای عبادت افزون می‌گردد.

نتیجه بحث

عبادت و بندگی راه رسیدن به مقام »عبودیّت« و گواه بر ظفر یافتن به سعادت است. توجّه داشته باشید، عبادتی انسان را به مقام عبودیت می‌رساند که دارای تأثیر فراوان باشد و در اعماق وجود آدمی تحوّل ایجاد کند. بنابر این ارزش عبادت به قدر نتیجه‌ای است که از آن بدست می‌آید، نه به کثرت و زیادی عبادت.
با انواع و اقسام عبادات آشنا شوید و با تنوّع آنها از یکنواخت بودن برنامه عبادی، که مایه رنج و کسالت است پرهیز کنید. شور و نشاط و شوق به عبادت را با تنوّع در آن، بدست آورید و اثرات شگفت آن را درک کنید. محبّت و علاقه شما به خاندان وحی هر چه بیشتر شود، شور و نشاط شما نیز به عبادت افزایش می‌یابد. نشاط در عبادت، از خستگی در عبادت می‌کاهد و بر اخلاص و صداقت شما که لازمه تأثیر عبادت است، می‌افزاید. در صورت تداومِ این راه به مقام »عبودیّت« که راز خلقت انسانهاست، دست می‌یابید و حاکم بر نفس خویشتن و غالب بر شیطان رجیم می‌شوید.
طاعت آن نیست که بر خاک نهی پیشانی
صدق پیش آر، که اخلاص به پیشانی نیست

4تقوا و پرهیزکاری

قلب انسان رابط انسان میان جهان ماده و عالم معنی است. قلب اگر سالم باشد، می‌تواند با استفاده از نیروی معنوی و پرقدرتی که دارد، الهام دهنده و الهام پذیر باشد.
سلامت قلب در صورتی است که از زنگار و آلودگیها پاک، و از ناپاکیها و زشتیهای روحی دور باشد. در صورتی که انسان مبتلا به فساد و گناه شود، دل تیره می‌شود و توانایی استفاده از قدرتهای معنوی را از دست می‌دهد و از فیوضات رحمانی بی‌بهره می‌ماند.
تقوا داروی مرضهای قلبی و روحی است. بوسیله تقوا باید قلب را شستشو داد و زنگار و تیرگیها را از دل زدود.
در صحیفه بیست و نهم حضرت ادریس نبی‌علیه السلام آمده است:
وَاغْسِلْ قَلْبَکَ بِالتَّقْوی کَما تَغْسِلُ ثَوْبَکَ بِالْماءِ، وَإِنْ أَحْبَبْتَ رُوحَکَ فَاجْتَهِدْ فِی الْعَمَلِ لَها.(86)
همان گونه که لباس خود را با آب شستشو می‌دهی، قلب خود را بوسیله تقوا تطهیر کن. واگر روح خود را دوست داری، در عمل برای آن تلاش کن.

تقوا قلب را حیات می‌بخشد

حیات قلب و روشنایی دل، به تقوا و ورع انسان بستگی دارد، آن کس که تقوا دارد، از حیات قلب، بصیرت و نورانیّت دل برخوردار است و آن کس که آلوده به گناهان است و تقوا ندارد، دلش زنگار گرفته و خالی از معنویّت است.

حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرمایند:

مَنْ قَلَّ وَرَعُهُ ماتَ قَلْبُه.(87)

آن کس که ورع او کم باشد، قلبش مرده است.

کسی که خواهان بصیرت و حیات معنوی است، باید دارای تقوا و ورع باشد؛ تا نه تنها در دنیا از زندگی معنوی برخوردار شود، بلکه در جهان دیگر نیز رستگار بوده و از نعمتهای بی‌پایان خداوند بهره‌مند باشد.

حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرمایند:

مَنْ أَحَبَّ فَوْزَ الْآخِرَةِ فَعَلَيْهِ بِالتَّقْوى.(88)

هر کس دوست دارد رستگاری در آخرت را، بر او باد به تقوا و پرهیزکاری.

تقوا، بهترین پشتوانه و محافظ همه کسانی است که آن را کسب می‌کنند.

تقوا در فتنه‌ها، گمراهیها و بدعتها همچون حصاری قوی، شخص متقی را از گمراه شدن حفظ می‌کند، و واقعیت فتنه‌ها را اگر چه به ظاهر جلوه‌ای زیبا داشته باشند، آشکار می‌نماید.

تقوا همچون دژی محکم، پناهگاه انسانِ با تقوا است.

حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام در گفتاری دیگر چنین فرموده‌اند:

اَلتَّقْوى حِصْنُ حَصينٍ لِمَنْ لَجَأَ إِلَيْه.(89)

تقوا حصاری است محکم، برای آن کس که به او پناه برد.

رابطه تقوا و قلب

قلب دستگاه گیرنده و فرستنده بسیار قوی است که خداوند متعال آن را در وجود انسان قرار داده است، تا در صورت سالم بودن و قوی بودن آن، انسان بتواند با استفاده از آن، تا حدود توانایی خویش با گذشته و آینده ارتباط برقرار ساخته و گاهی با توّجه قلبی - که خالی از خیالات و خطورات نفسانی باشد - با اولیاء خدا مرتبط باشد.
متأسفانه در دوران غیبت امام عصر عجل‌اللَّه تعالی فرجه که قلب عالم هستی و قطب دائره وجودند، قلوب ما از صحت و سلامتی بی‌بهره و به مرضهای روحی دچار هستیم.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام در گفتارهای تابناک خود به صحّت و سلامتی قلبها و همچنین به امراض قلبی تصریح فرموده و راه نجات انسانها را از مرضهای گوناگونی که قلبهای ما به آن مبتلا می‌شوند، نشان داده‌اند.
آن حضرت در یکی از فرمایشات خود که در پیرامون تقوا و آثار آن در وجود انسان بیان کرده‌اند، فرموده‌اند:
فَإِنَّ تَقْوَى اللَّهِ دَواءُ داءِ قُلُوبِكُم.(90)
تقوای الهی درمان بیماری قلبهای شما است.
اگر خداوند به انسان تقوا و پرهیزکاری را عنایت کند، همچون داروئی شفابخش، بیماری دلهای ناتوان و مبتلا را شفا می‌بخشد. تقوا همچون کشتی نجات بخشی که مسافران را از دام بلاها و طوفانها نجات می‌بخشد، انسان را از فتنه‌ها، آشوبها، گرفتاریهای هلاک کننده نجات می‌بخشد.
حضرت امام موسی کاظم‌علیه السلام در ضمن گفتاری از لقمان نقل می‌فرمایند:
... فَلْتَكُنْ سَفينَتُكَ فيها تَقْوَى اللَّه.(91)
باید کشتی)نجات(تو در این موارد تقوای الهی باشد.
تقوا همچون کشتی پرقدرت، امواج بلاها را می‌شکافد و انسان را از فتنه‌ها نجات می‌دهد.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرمایند:
وَاعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً مِنَ الْفِتَنْ.(92)
آگاه باشید کسی که به خاطر خدا تقوا داشته باشد، خداوند برای او راه فرار از فتنه‌ها را باز می‌نماید.
. . .

تقوا وسیله شناخت افکار رحمانی و شیطانی است

افکار رحمانی و شیطانی را چگونه از یکدیگر تشخیص دهیم؟
در بسیاری از موارد میان افکار رحمانی و شیطانی فرقی نمی‌گذاریم و نمی‌دانیم کدام یک از افکار ما رحمانی است و دارای منشاء معنوی می‌باشد و کدام یک از آنها شیطانی و یا نفسانی است و بوسیله شیطان و یا نفس در ذهن ما القاء شده است؟
عدم تشخیص افکار و اندیشه‌ها، ایجاد تحیّر و سرگردانی می‌کند و نمی‌دانیم در برابر این گونه افکار که معلوم نیست رحمانی است یا شیطانی، چه وظیفه‌ای داریم؟
مشکلتر از آن، مسئله تجسّم افکار و مکاشفه است؛ که حقیقت آن برای نوع مردم حتّی افراد تحصیل کرده، ناشناخته مانده است.
اینک برای آن که بدانیم چه کسانی می‌توانند افکار و اندیشه‌های رحمانی خود را تشخیص دهند، می‌گوئیم: قرآن مجید پاسخ این سئوال را بیان کرده و صریحاً فرموده است:
»إِنَّ الَّذینَ اتَّقَوْا إِذا مَسَّهُمْ طائِفٌ مِنَ الشَّیْطانِ تَذَکَّرُوا.... «(93)
بدرستی آنان که تقوا را پیشه خود نموده‌اند، هر گاه از شیاطینی که در حال گردیدن هستند به آنان برسند، متوجّه)آمدن و وسوسه شیاطین(می‌شوند و به یاد خدا می‌پردازند.
یعنی تقوا آن چنان به انسان نیرو و آگاهی می‌دهد که هر گاه شیطان بر انسان فکر و اندیشه‌ای را القاء کند، متوجّه آن شده و می‌فهمد که این اندیشه بوسیله شیطان در ذهن او جای گرفته است.
بنابر این برای آن که بتوانیم افکار و اندیشه‌های رحمانی و شیطانی را از یکدیگر تشخیص دهیم و بدانیم برای کدام یک از آنها ارزش قائل شویم و کدام یک را بی‌اعتنایی نموده و طرد کنیم، باید تقوا را پیشه خود سازیم، تا بوسیله آن، نیروی تشخیص و قدرت تمییز افکار رحمانی از اندیشه‌های شیطانی، در ما ایجاد شود.
پس با دارا شدن تقوا و پرهیزکاری، نه تنها دچار فریب شیطان نمی‌شویم؛ بلکه دارای بصیرت و آگاهی بیشتر در شناخت دشمن و راه‌های نفوذ آن نیز می‌شویم و آمادگی بیشتری برای رسیدن به مراحل عالی پیدا می‌نمائیم.
زیرا راه پیشرفت و تکامل و رسیدن به هر گونه هدف، شناخت موانع ومعرفت دزدانِ طریق است. و گرنه انسان نمی‌تواند راه‌های پرخطر و مشکل را به راحتی و بدون برخورد با موانع طیّ کند. در مسیر معنوی و سیر و سلوک روحی نیز باید انسان با موانع راه و حیله‌های نفس و شیطان آشنایی داشته باشد، تا به فریب و نیرنگ آنها گرفتار نشود. انسان باید

بداند شیطان از چه راهی او را به گمراهی می‌کشد و چگونه او را از راه راست منحرف می‌کند.
تقوا، وسیله شناخت وسوسه‌های فکری شیطان و راه معرفت و درک هجوم افکار و اوهام شیطانی است. کسانی که دارای تقوا هستند، می‌توانند افکار رحمانی و شیطانی را از یکدیگر تشخیص دهند.
متأسفانه عده‌ای از افراد به خاطر بی‌بهره بودن از تقوا، از مرضهای فکری، آلودگیهای نفسانی، تیرگی قلب و عدم بینش و بصیرت رنج می‌برند و راهی برای درمان این بیماریها نشان ندارند و نمی‌دانند چگونه می‌توانند به درمان نفس خویشتن بپردازند و با چه داروئی به درمانِ مرضهای معنوی خود اقدام نمایند و بر اثر عدم آشنایی با مکتب شفابخش اهل بیت‌علیهم السلام، گرفتارِ کجرویهای افرادی چون »دون خوان« جادوگر سرخپوست آمریکائی و یا اسیر گفتار »ماهاریشی« و دیگر ریاضت کشان شیطانی می‌شوند و به گمراهی و سرگردانی خود می‌افزایند.
چه کسی تاکنون با حقیقت مکتب وحی آشنایی یافته و باز هم محتاج بافته‌های این گونه افراد ناشایسته است؟
ما می‌پذیریم که برخی از این گونه افراد بر اثر ریاضتهای خلاف عقل و شرع به قدرتها ومهارتهایی دست یافته‌اند، ولی بر اثر ریاضت و تمرینهای روحی به پاره‌ای از قدرتهای نفسانی و شیطانی - نه رحمانی - دست می‌یابند و چون دارای تقوا نیستند، تواناییهای خود را در راه فساد و لجام گسیختگی، قدرتهای سلطه جوی جهان قرار می‌دهند.
همچون بعضی از مرتاضهای هندی و گاوپرستانی که سر و روی خود را با فضولات گاوهای مقدس آلوده می‌کنند و ریاست جمهوری آمریکا و... با آنان به مشورت و راه جویی می‌نشینند. حتماً این آلودگان به آنان درس معنویّت، خداشناسی و انسان دوستی می‌آموزند!! و آنان را از انجام حیله‌های خانمان سوز و ویرانگر مردم ستمدیده باز می‌دارند!!
آیا می‌خواهند به وسیله نیروهای نامرئیِ شیطانی به جنگ با قدرتهای غیبی والهی بپردازند(94).
مگر نه این است که اینان وارثان فرعون هستند و همانند او می‌اندیشند و به این دلیل به ساحران و جادوگران متوسّل می‌شوند!
چون ندیدند حقیقت، ره افسانه زدند!
برای نجات از دردهای ناشناخته روحی، باید به راهنماییهای کسانی گوش فرا داد که با روح و جان همه آشنایی دارند و شاهد خلقت و چگونگی آفرینش انسانها و همه مخلوقات بوده‌اند.
از این رو به مکتب حیات بخش اهل بیت‌علیهم السلام روی می‌آوریم و با توجه به کلمات گهربار حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام دل و جان خود را آرامش می‌دهیم. آن بزرگوار می‌فرمایند:

أَمَّا بَعْدُ: فَإِنّی اوُصیکُمْ بِتَقْوَی اللّهِ الّذی اِبْتَدَءَ خَلْقَکُمْ وَإِلَیْهِ یَکوُنُ مَعادُکُمْ، وَبِهِ نَجاحُ طَلِبَتِکُمْ، وَإِلَیْهِ مُنْتَهی رَغْبَتِکُمْ، وَنَحْوُهُ قَصْدُ سَبیلِکُمْ، وَإِلَیْهِ مَرامی مَفْزَعِکُمْ، فَإِنَّ تَقْوَی اللّهِ دَواءُ داءِ قُلوُبِکُمْ، وَبَصَرُ عَمی أَفْئِدَتِکُمْ، وَشَفاءُ مَرَضِ اَجْسادِکُمْ، وَصَلاحُ فَسادِ صُدوُرِکُمْ، وَطَهُورُ دَنَسِ أَنْفُسِکُمْ، وَجَلاءُ غِشاءِ اَبْصارِکُمْ، وَاَمْنُ فَزَعِ جَأْشِکُمْ، وَضِیاءُ سَوادِ ظُلْمَتِکُمْ...(95)
امّا بعد: من با تأکید به شما سفارش می‌کنم به دارا بودن تقوای خداوندی که آفرینش شما را شروع نمود و بازگشت شما به سوی اوست. و بوسیله عنایت او به مقاصد خود ظفر می‌یابید و به سوی اوست منتهای میل و رغبت شما و به سوی اوست نشان گاه خوب برای فزع و ترس شما.
براستی که تقوای الهی دواء درد قلبهای شما است و بصیرت برای کوردلیهای شما و شفای مرض اجساد شما و اصلاح کننده فساد سینه‌های شما و پاکیزه کننده کثیفی نفسهای شما و جلا دهنده پرده‌های چشم شما است و باعث ایمنی ترس قلب شما و روشنایی سیاهی ظلمتهای شما است.(96)
همان گونه که دیدید، حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام تقوا را، راه درمان تیرگی قلب، آلودگیهای فکری، عدم بینش و دیگر مرضهای روحی معرفی می‌فرمایند. و همه انسانهائی را که در جستجوی انسانیّت و یافتن راه معنویّت هستند، به داشتن آن سفارش می‌کنند.
ارتباط و دوستی خود را بر اساس تقوا قرار دهید
به جهت عظمت و ارزشی که تقوا دارد، باید علاقه و دوستی ما به برادران دینی و دوستانمان بر اساس تقوا و پرهیزکاری آنان باشد، نه به خاطر ثروت و ریاست و بهره‌های مادّی!
حضرت امام باقرعلیه السلام می‌فرمایند: حضرت أمیرالمؤمنین‌علیه السلام فرمودند:
اَحْبِبِ الْإِخْوانَ عَلی قَدْرِ التَّقْوی.(97)
برادران)دینی(خود را به قدر پرهیزکاری آنان دوست داشته باش.
دوستی با افراد نباید به خاطر ارزشهای ظاهری و جهات مادّی آنان باشد. اگر ملاک دوستی و برخوردهای اجتماعی انسان تقوا و پرهیزکاری باشد؛ از گزند و نیرنگ افراد شریر جامعه محفوظ می‌ماند و از فریب و حیله‌های آنان در امان می‌ماند. ولی بعضی از افراد به جای آن که تقوا و پرهیزکاری را اساس دوستی قرار دهند، به قول خود »دفع افسد به فاسد« می‌کنند و سرانجام »افسد« را نیز مرتکب می‌شوند و در دام بازیگران جامعه گرفتار می‌گردند!

پرهیز از مال حرام

شریک بن عبداللَّه یکی از این گونه افراد است. او در زمان مهدی عبّاسی قاضی کوفه بود. روزی قبل از قبول مقام قضاوت بر مهدی عباسی وارد شد. مهدی عباسی به او گفت: باید یکی از سه دستوری را که می‌دهم انتخاب کرده و انجام دهی: یا مقام قضاوت کوفه را بپذیری، یا فرزندان مرا تعلیم دهی، یا یک دفعه از طعام من بخوری. »شریک« به هیچ یک از سه دستوری که شنیده بود راضی نبود، ولی چون چاره نداشت فکری کرد و گفت: خوردن طعام برای من آسانتر از دو دستور دیگر است.
مهدی عباسی فرمان داد غذائی بسیار لذیذ برای او تهیّه کنند. چون طعام را آوردند و »شریک« از خوردن غذا فارغ شد، طبّاخ به مهدی عباسی گفت:
لیس یفلح الشیخ بعد هذه الأَکلة ابداً.
»شریک« بعد از این طعام، دیگر رستگار نخواهد شد.
»شریک« پس از خوردن آن غذا همنشینی با بنی‌العباس را پذیرفت و نه تنها به آموزش کودکان آنان پرداخت؛ بلکه منصب قضاوت را نیز پذیرفت. (98)
آری آن گاه که سفره‌های رنگین گسترده می‌شود و یا کرسی ریاست نهاده می‌شود، پرهیزکاران در بوته آزمایش قرار می‌گیرند و حقیقت و واقعیّت معنوی آنان روشن می‌شود.

تقوا انسان را به مقامات عالیه می‌رساند

اینک توجه شما را به روایتی بسیار مهم و جالب از پیغمبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم جلب می‌کنیم تا از ارزشها و آثار عظیم تقوا و پرهیزکاری، علم و آگاهی بیشتری داشته باشید.
قالَ رَسوُلُ اللّه‌صلی الله علیه وآله وسلم: ... قَدْ أَجْمَعَ اللَّهُ تَعالی ما یَتَواصی بِهِ الْمُتَواصوُنَ مِنَ الْأَوَّلینَ وَالْآخِرینَ فی خَصْلَةٍ واحِدَةٍ وَ هِیَ التَّقْوی، قالَ اللّهُ جَلَّ وَعَزَّ: »وَلَقَدْ وَصَّیْنَا الَّذینَ اوُتوُا الْکِتابَ مِنْ قَبْلِکُمْ وَإِیَّاکُمْ أَنِ اتَّقوُا اللّه «(99) وَفیهِ جِماعُ کُلِّ عِبادَةٍ صالِحَةٍ، بِهِ وَصَلَ مَنْ وَصَلَ إِلَی الدَّرَجاتِ الْعُلی، وَالرُّتْبَةِ الْقُصْوی، وَبِهِ عاشَ مَنْ عاشَ مَعَ اللّهِ بِالْحَیاةِ الطَّیِّبَةِ وَالْأُنْسِ الدَّائِمِ، قالَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ: »إِنَّ الْمُتَّقینَ فی جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ × فی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلیکٍ مُقْتَدِرٍ (101). (100)
خداوند بزرگ همه آنچه را که وصیّت کنندگان از اوّلین و آخرین به آن وصیّت وسفارش نموده‌اند، در یک خصلت جمع نموده است و آن تقوا است.
خداوند می‌فرماید: ما وصیّت کردیم آنانی را که قبل از شما به آنها کتاب نازل کردیم و شما را، که دارای تقوای الهی باشید.
تقوا کانون هر عبادت صالح است و هر کس به درجات عالی رسیده و به مراتب نهایی دست یافته، به وسیله تقوا بوده است. و به سبب آن زندگی کرد هر کس که با خداوند دارای حیات پاک و انس دائم بود. خداوند می‌فرماید: به راستی که پرهیزکاران در جنات و نهرها در جایگاه صداقت در نزد مالک مقتدر هستند.
بنابر این آنان که در جستجوی رسیدن به مقامات ارزنده معنوی و مراتب بلند و نهایی هستند، آنان که می‌خواهند از زندگی و حیات پاک الهی و انس دائم با خداوند و اولیاء او بهره‌مند باشند، باید دارای تقوا و پرهیزکاری باشند که گنجی بهتر از آن وجود ندارد. حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرمایند:
إِنَّ التَّقْوی أَفْضَلُ کَنْزٍ.(102)
براستی که تقوا برترین گنج است.
برای دستیابی به ارزشهای معنوی این گنج را همیشه با خود داشته باشید و در پیدا و پنهان آن را محافظت کنید. حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرمایند:
عَلَیْکُمْ بِتَقْوَی‌اللّهِ فِی الْغَیْبِ وَالشَّهادَةِ.(103)
بر شما باد به تقوای الهی در نهان و آشکار.
برخلاف »شریک« عده‌ای دیگر از لقمه حرام پرهیز نموده و تقوا را در نهان

و آشکار پیشه خود ساخته و در اثر آن به مقامات عالی معنوی راه یافته‌اند. جریانی که می‌آوریم، نمونه‌ای از آنهاست.
یکی از تجّار ثروتمند تبریز دارای فرزند نمی‌شد. هر چه نزد پزشکان به معالجه پرداخت، نتیجه نگرفت. تا آن که به نجف اشرف رفت و مدتی در آنجا برای تشرّف خدمت امام عصر ارواحنا له الفداء به عمل استجاره مشغول شد.
از گذشته تاکنون رسم بوده و هست که مردان پاک از اهل نجف و یا مسافرین، چهل شب چهارشنبه به مسجد سهله می‌روند و در آنجا نماز و اعمال مسجد را انجام می‌دهند و بعد به مسجد کوفه رفته و شب را تا صبح در آنجا می‌مانند؛ تا در طول این مدت و یا در آخرین شب خدمت امام زمان‌علیه السلام مشرّف شوند. گرچه بسیاری از آنان، آن بزرگوار را در آن هنگام نمی‌شناسند و بعد متوجّه می‌شوند.
تا به حال افراد زیادی این برنامه را انجام داده و به مقصود خود نائل شده‌اند.
تاجر تبریزی این عمل را چهل شب چهارشنبه انجام داد و در شب آخر در بین خواب و بیداری شخصی را مشاهده نمود که به او می‌فرماید: نزد محمّد علی جولایِ دزفولی روانه شو، به حاجت خود خواهی رسید و دیگر کسی را ندید.
او می‌گوید: نام دزفول را تا آن زمان نشنیده بودم. به نجف آمدم و از دزفول پرسش نمودم، به من آنجا را معرفی کردند. با نوکری که همراه داشتم به سوی آن شهر رفتم. چون وارد شهر شدم، به نوکرم گفتم: تو با وسائلی که داریم برو و من تو را بعد خواهم یافت.
او رفت. من از محمّد علی جولا جویا شدم، مردم او را نمی‌شناختند تا سرانجام به شخصی رسیدم که جولا را می‌شناخت. گفت: او بافنده است و از فقراء است و با وضع شما تناسبی ندارد. من آدرس او را گرفتم و به سوی مغازه او رفتم تا او را یافتم.
دیدم پیراهن و شلواری از کرباس پوشیده و در محلّی که تقریباً یک متر در دو متر بود، به بافندگی مشغول است. تا مرا دید گفت: حاج محمّد حسین حاجت شما روا شد. بر حیرتم افزوده شد. از او اجازه گرفتم و به مغازه او داخل شدم. هنگام غروب بود اذان گفت و به نماز مشغول شد. پس از اداء نماز به او گفتم: من غریبم و امشب میهمان شما هستم. او قبول نمود.
چون مقداری از شب گذشت، کاسه‌ای چوبی در برابرم گذاشت. من با آن که به خوردن خوراکهای لذید عادت داشتم، با او مشغول خوردن شدم. بعد قطعه پوستی که داشت به من داد و گفت: تو میهمان ما هستی بر روی آن بخواب و خودش روی زمین خوابید.
نزدیک صبح از خواب برخاست و پس از وضو اذان گفت و به نماز صبح

مشغول شد و پس از آن، تعقیب مختصری انجام داد. سپس به او گفتم: من که اینجا آمدم، دو مقصد داشتم یکی را بیان کردی و دیگری این است که می‌خواهم بدانم به خاطر چه عملی به این مقام رسیدی که امام‌علیه السلام کار مرا به تو محوّل فرموده و از نام و ضمیرم اطلاع داری؟
گفت: این چه سئوالی است؟ حاجتی داشتی روا شد برو. به او گفتم: تا نفهمم نمی‌روم و چون مهمان شما هستم، به پاس احترام مهمان باید مرا خبر دهی. او آغاز به سخن کرد و گفت:
من در این مکان به کار مشغول بودم. در مقابل مغازه من فرد ستمکاری خانه داشت و سربازی از آنجا محافظت می‌کرد. روزی سرباز نزد من آمد و گفت: برای خود از کجا خوراک تهیه می‌کنی؟ به او گفتم: سالی یک خروار گندم می‌خرم و آرد می‌کنم و می‌پزم و زن و فرزندی هم ندارم.
او گفت: من در اینجا نگهبان هستم و دوست ندارم از اموال این ظالم استفاده کنم، قبول زحمت نموده، برای من نیز یک خروار جو خریداری کن و هر روز دو عدد نان به من بده. من حرف او را پذیرفتم و هر روز می‌آمد و دو عدد نان می‌برد. تا آن که روزی نیامد از احوال او جویا شدم. گفتند: مریض است و در این مسجد خوابیده است. من به سراغ او رفتم، دیدم افتاده است. از حالش جویا شدم و خواستم برایش طبیب و دوا ببرم.
گفت: احتیاجی نیست من امشب از دنیا می‌روم. چون نصف شب شد، افرادی در مغازه آمده و تو را آگاه می‌کنند، تو بیا و هر چه دستور دادند انجام بده و بقیه آردها هم مال خودت باشد.
خواستم شب را نزد او بمانم، اجازه نداد گفت: برو من نیز اطاعت کردم. نیمه‌های شب درب مغازه را زدند و فرمودند: محمد علی بیرون بیا. من از مغازه بیرون آمده و همراه آنها به مسجد رفتم. دیدم سرباز جان به جان آفرین تسلیم نموده. دو نفر نزدیک او بودند به من فرمودند: پیکر او را به سوی رودخانه ببر. او را کنار رودخانه بردم، آن دو نفر او را غسل دادند و کفن نمودند و نماز بر او خواندند. سپس او را آورده و در درب مسجد دفن کردند.
من به مغازه بازگشتم. پس از چند شب باز درب مغازه مرا کوبیدند. کسی گفت: بیرون بیا. من از مغازه بیرون رفتم. شخصی را حاضر دیدم. به من گفت: آقا تو را طلب نموده با من بیا. من اطاعت کردم و با او رفتم. با آن که شبهای آخر ماه بود، ولی صحرا مانند شبهای مهتاب روشن و زمینها سبز و خرّم بود، ولی ماه پیدا نبود. در فکر فرو رفتم و تعجّب می‌کردم؛ ناگاه به صحرای نور - نور: شهری بوده در شمال دزفول - رسیدم.
از دور شخصیتهای بزرگواری را دیدم که دور هم نشسته‌اند و یک نفر مقابل آنان ایستاده است و در میان آن جمع یک نفر از همه بالاتر و با جلالت‌تر بود، دیدن آنها هول و هراس عجیبی در من ایجاد کرد.

مردی که همراه من بود، گفت: قدری جلوتر بیا. جلوتر رفتم و توقف نمودم. آن نفری که ایستاده بود، فرمود: جلو بیا، قدری پیش‌تر رفتم. آن شخص که در میان آن جمعیّت از همه با جلالت‌تر بود، به یکی از آنان فرمود: منصب سرباز را به او بده و به من فرمود: به خاطر خدمتی که به شیعه ما نمودی، می‌خواهیم منصب سرباز را به تو بدهیم.
من گمان کردم می‌خواهند مرا به جای سرباز، نگهبان قرار دهند و من که مایل نبودم نگهبان باشم، گفتم: من کاسب و بافنده هستم مرا به سربازی و سرهنگی چکار؟!
آن بزرگوار تبسّمی نموده و فرمود: ما منصب او را می‌خواهیم به تو بدهیم. من باز حرف خود را تکرار کردم و گفتم: مرا به سربازی چکار؟
در این هنگام یکی از آنان گفت: منصب سرباز را به تو می‌دهیم و نمی‌خواهیم سرباز باشی. منصب او را به تو دادیم برو.
من برگشتم و در بازگشت، هوا را تاریک دیدم و از آن روشنی و سبزی و خرّمی در صحرا خبری نبود.
از آن شب به بعد دستورات آقا - یعنی حضرت صاحب الزمان ارواحناله الفداء - به من می‌رسد و از جمله دستورات آن حضرت، انجام گرفتن مقصد و حاجت تو بود.(104)
اینک سرانجامِ سرباز خود ساخته و پرهیزکاری را که از خوردن مال حرام پرهیز کرد، با سرانجام »شریک« قاضی دربار خلیفه عبّاسی که خود را به خوردن مال حرام آلوده ساخت، مقایسه کنید. آیا راه کدام یک از این دو بهتر است. حضور در خدمت امام زمان‌علیه السلام یا خدمت به خلیفه عبّاسی!
این برنامه زندگی بزرگان دین است. مردان بزرگ تاریخ شیعه، همواره تقوا را در نظر داشته و با توجه به آن، زندگی خود را طبق وظیفه مذهبی برنامه ریزی نموده و نظم و سامان بخشیده‌اند و به همین جهت به مقامات عالیه دست یافته‌اند.

اولیاء خدا به پرهیزکاری همّت می‌گمارند

باید توجّه داشته باشیم که اولیاء خدا نه تنها خود در حدّ اعلای تقوا و پرهیزکاری می‌باشند، بلکه علاوه بر آن که در صدد حفظ حالات روحی خود هستند، همّت و هدف آنان، ایجاد تقوا در جامعه و در میان اطرافیان خود نیز می‌باشد.
آنان با عمل و رفتار خود، به همنشینان و سایر افراد جامعه، درس تقوا و پرهیزکاری می‌آموزند و آرزوی قلبی آنان، وجود اجتماعی خود ساخته و پرهیزکار و دور از گناه و معصیت می‌باشد.
زیرا که ظهور انوار تابناک خاندان ولایت در میان جامعه‌ای این گونه، تحقّق‌پذیر است. از این رو بر همه افراد لازم است که برای بدست آوردن تقوا و پرهیزکاری تلاش کنند و از هواها و خطورات نفسانی و شیطانی خود را رها سازند.
مردان بزرگ، مقام و سایر ارزشهای دنیوی را هدف خود قرار نمی‌دهند و مقصد خود را والاتر و ارزشمندتر از آن می‌دانند. بلکه اگر جاه و مقام و یا سایر منصبهای دنیوی به آنان روی آورد، از آنها به نفع هدف عالی خود که تقوا و پرهیزکاری است، استفاده می‌کنند. نه آن که پرهیزکاری خود را به خاطر جاه ومقام از دست بدهند.
از امام صادق‌علیه السلام از معنای تقوا سئوال نمودند، آن حضرت فرمودند:
... أَنْ لایَفْقِدُکَ اللَّهُ حَیْثُ أَمَرَکَ وَلایَراکَ حَیْثُ نَهاکَ.(105)
تقوا این است که خداوند تو را در هر موردی که امر به آن نموده است، مفقود نبیند و در هر موردی که تو را از آن باز داشته است، حاضر نبیند.
با این بیان، پذیرفتن منصبهایی که انسان آمادگی پذیرا شدن و سازماندهی آنها را ندارد، با تقوا و پرهیزکاری چگونه سازگار است؟!

استبدال بر اثر ترک تقوا

گاهی حالات روحی به خاطر پیش آمدِ برخی از مسائل، نابود شده و بالکلّ ریشه کن می‌شوند و گاهی نابود نمی‌شوند، ولی تبدیل به حالتی دیگر می‌گردند.
به عنوان توضیح می‌گوئیم: گاهی خداوند گناهان را می‌بخشد و اثر آنها از بین می‌رود و گاهی خداوند آنها را تبدیل به حسنه می‌کند. لذا به خداوند خطاب کرده و عرض می‌کنیم: »یا مُبَدِّلَ السَّیِّئاتِ بِالْحَسَناتِ« در صورت اوّل گناهان بالکلّ نابود می‌شوند، نه این که تبدیل به حالت دیگر شده باشند و در صورت دوم گناهان تبدیل به حسنه می‌شوند.
تقوا نیز حالتی این چنین دارد. زیرا گاهی تقوا بر اثر گناه از بین می رود و گاهی به خاطر غلبه شهوت یا معصیت دیگر فاسد می‌شود نه آن که نابود شود، بلکه تبدیل به حالتی شیطانی می‌شود.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرمایند:
لایُفْسِدُ التَّقْوی إِلّا غَلَبَةُ الشَّهْوَةِ.(106)
تقوا را فاسد نمی‌کند، مگر غلبه یافتن شهوت.
جالب توجه این است که حضرت نفرموده‌اند تقوا را از بین نمی‌برد، مگر غلبه شهوت؛ بلکه فرموده‌اند فاسد نمی‌کند تقوا را، مگر غلبه شهوت که منافاتی با تبدیل و تغییر ندارد. نکته قابل توجّه این است که تقوا یک نوع حالتی است که دارای جنبه روحی و معنوی است و در صورتی فاسد می‌شود که معنویّتی که در آن هست از بین برود.
در این هنگام شخص، حالت رحمانی خود را از دست داده و به یک نوع حالت روحیِ شیطانی تبدیل می‌شود! بنابر این با غلبه یافتن خوی شهوت رانی در فرد باتقوا، به خاطر فسادِ تقوا، در او یک حالت روحی شیطانی ایجاد می‌شود.
بنابراین، فرد باتقوایی که شهوت ریاست مثلاً بر او غلبه کرده است خطرناک‌تر است از یک شخص عادّی که به ریاست رسیده است.
تبدیل حالات رحمانی به حالات شیطانی و تبدیل حالات شیطانی به حالات رحمانی، از مسائل مسلّمی است که در گفتارهای آگاه کننده اهل بیت‌علیهم السلام وجود دارد.
انسان بر اثر تلاشها، کوششها و اعمالی که انجام می‌دهد از نیروهایی روحی و معنوی برخوردار می‌شود. حالات روحی در او نفوذ می‌کند و در قلب و جان او رسوخ می‌نماید، به گونه‌ای که حالات مادّی و کیفیّتهای طبیعی، در او تقلیل یافته و حالات روحی و معنوی بر او غلبه می‌یابند.
انسانی که دارای حالات روحی و معنوی شده، بر فرضی که برای او

استبدال پیش آید، دیگر یک انسان معمولی و طبیعی نیست. بلکه در بسیاری از موارد حالات روحی او که رحمانی بوده است، به حالات روحیِ عکس آن، که شیطانی است تبدیل می‌شود.
همان گونه که بسیاری از گناهکاران که بر اثر انجام سالها معصیت و نافرمانی خدا، حالات شیطانی در آنان رسوخ نموده و با شیاطین و ارواح خبیثه دمساز شده‌اند، بر اثر توبه و بازگشت بسوی خداوند، نه تنها تمام حالات شیطانی در آنان نابود می‌شود؛ بلکه حالات آنها تبدیل به حالات رحمانی می‌شود.
زیرا خداوند گاهی گناه گناهکارانی را که توبه کرده‌اند، می‌بخشاید و گاهی نه تنها گناه آنان را می‌بخشد، بلکه گناهان آنان را تبدیل به حسنات می‌نماید.
یکی از اسماء خداوند که برق امید را در دلهای گناهکار و عقب ماندگان از قافله معنویّت، روشن می‌سازد این است: »یا مُبَدِّلَ السَّیِّئاتِ بِالْحَسَنات« ای تبدیل کننده بدیها به خوبیها. و تبدیل سیّئات به حسنات در صورتی به کمال می‌رسد که آثار آن نیز تبدیل شود.

ثبات قدم در پرهیزکاری

انسان چگونه تقوا را از دست می‌دهد و چگونه می‌توان به داشتن تقوای واقعی پی برد؟ آیا به صِرف خودداری از گناهان می‌توان خود را متقی دانست؟ و یا تقوای واقعی را، در صورت قبولی در امتحانات سخت و سنگین باید پذیرفت؟ این سئوالی است که در بعضی از اذهان وجود دارد.
پاسخ این سئوال را حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام این گونه بیان فرموده‌اند:
عِنْدَ حُضُورِ الشَّهَواتِ وَاللَّذَّاتِ يَتَبَيَّنُ وَرَعُ الْأَتْقِياءِ.(107)
هنگامی که صحنه‌های شهوت انگیز و لذّت بخش پیش آید، ورع مردمان متّقی روشن می‌شود.
در آن هنگام آنان که تقوا را به راستی پیشه خود ساخته‌اند و به تظاهر و خودنمائی نپرداخته‌اند، قدرت و توانایی کنترل خود را دارند و می‌توانند خواهش نفس را، با نیروی معنوی ویران و نابود سازند، و در صورتی که کنترل خود را از دست بدهند، روشن می‌شود که آنان در تقوا و پرهیزکاری ثبات و استقرار نداشته‌اند.

نتیجه بحث

قلب، دستگاه بسیار اسرار آمیز و مهمّی است که خداوند آن را در وجود شما قرار داده است، تا به وسیله تقوا و پرهیزکاری، آن را اصلاح نموده و با گرفتن زنگار و تیرگیها، آن را بازسازی نموده و به راه اندازید.
تقوا، وسیله‌ای بسیار پرقدرت و نیرومند برای حمله و جنگ با دشمنان نامرئی است، آن را در خود پرتوان کنید و در ازدیاد آن بکوشید.
تقوا، همچون دژی محکم و استوار از نفوذ شیاطین که دشمنان دیرین و کینه توز شما هستند، جلوگیری نموده و شما را از خطر هجوم و حمله آنها آگاه نموده و محافظت می‌نماید.
به وسیله تقوا و پرهیزکاری، افکار و اندیشه‌های رحمانی و شیطانی را از یکدیگر تشخیص دهید. با داشتن تقوا، خود را به دست سرابِ زندگی گرفتار نکنید، تا از آب حیاتبخش سیراب شوید.
سعی کنید هوس رانیها و شهوتها بر شما غلبه نکنند و گرنه تقوا و پرهیزکاریِ خود را به تباهی می‌کشانید و بهاء و ارزش خود را از دست می‌دهید.

پیرایه فقر و پادشاهی تقوا است
سرمایه طاعت الهی تقوا است
از سختی روز محشر و زدوزخ
فرموده خدا، نجات خواهی تقوا است

5تلاش و کوشش

برای آن که از گوهر وجودِ خویش استفاده کنید و به اهداف بزرگ و ارزشمند نائل شوید، باید به کار و کوشش بپردازید و از فعالیّت و تلاش، کوتاهی نکنید.
مردان بزرگ و شخصیتهای ارزنده‌ای که نام آنان صفحات تاریخ را روشن ساخته است، در راه هدفهای بلندِ خود، هیچ گاه از پای ننشسته‌اند و همواره برای رسیدن به مقاصد عالی خود تلاش و کوشش نموده‌اند و در راه آن گام برداشته‌اند.
شما نیز برای اهداف الهی و ارزشمند خود تلاش کنید؛ زیرا کار و کوشش برای رسیدن به اهداف مقدّس، بسیار لازم و پسندیده است و در آیات و روایات، دستورات مؤکّد و فراوان درباره آن وجود دارد.

در چه راهی تلاش کنیم؟

تلاش و کوشش عده‌ای از مردم در راه منافع دنیوی و اعتبارات خیالی است و از توجه به حقائق عالم هستی، کاملاً غافل هستند. آنان از کسب فضائل روحی و معنوی که همیشه جاودان خواهد ماند و تأمین کننده سعادت دنیا و آخرت انسان است، غفلت می‌ورزند. هدف آنان کسب و تجارتی پر درآمدتر و بدست آوردن سود بیشتر می‌باشد. و مقصد جدّی آنان در زندگی بدست آوردن ثروت بیشتر و یافتن بهره فراوانتر است.
بسیاری از مردم در برنامه‌های خود در ارتباط با هدفی که دارند، همه مسائل مربوطه را دقت و بررسی می‌نمایند، و پس از یقین به موفقیّت - اگر چه نسبی باشد - به انجام آن می‌پردازند. ولی در مسائل عبادی توجّهی به مسأله ارزش آن در نزد خداوند، ندارند و حال آن که پذیرفته شدن عمل در نزد پروردگار، عمل را باثمر می‌سازد. به همین جهت حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرمایند:
كُونُوا عَلى قَبُولِ الْعَمَلِ أَشَدَّ عِنايَةً مِنْكُمْ عَلَى الْعَمَلِ.(108)
برای پذیرفته شدن عمل، بیشتر عنایت و توجه داشته باشید تا به خود عمل.
در درگاه خداوند پذیرفته شدن عمل، ملاک ارزش و قیمت است نه اصل عمل. اگر کاری را خداوند نپذیرفت، هیچ گونه ارزشی ندارد.
بنابر این باید در راهی تلاش کنیم که مورد رضایت خداوند است، و در فکر پذیرفته شدن آن هم باشیم!

نفس خود را برای کار و کوشش آماده کنید

کار و کوشش همیشه باید با میل واقعی انجام شود. زیرا اگر با اکراه نفسانی همراه باشد، گاهی اثرات منفی به بار می‌آورد و زیان آن از سودش بیشتر می‌شود.

. . .

بنابر این تلاش و کوشش در برنامه‌های سنگین، برای آن دسته از مردم مفید است که از نظر نفسانی میل و آمادگی برای انجام آن را دارند و افرادی که این گونه نیستند، باید تلاش نمایند تا آمادگی نفسانی را در خود ایجاد نمایند.

پس نباید از تلاش و کوشش در کارهای نیک، به دلیل آن که مطابق میل ما نیست، دست برداریم. بلکه باید به مخالفت با هواها و امیال نفسانی پرداخته، تا حدّی که نفس را همراه با عقل و وجدان نموده و او را مایل به انجام امور خیر بنمائیم.

آنان که در تلاش و کوششهایی که انجام می‌دهند، نفس را تابعِ عقل و وجدانِ خود می‌نمایند، و با کمال میل و علاقه دست به برنامه‌های سنگین می‌زنند، نتایج بسیار ارزنده‌ای را بدست می‌آورند.

از این رو، بزرگان و شخصیتهای نامی دین، برای رسیدن به اهداف عالیه، ومقاصد بزرگ به تلاش و کوششهای فراوان دست زده ونفسِ خود را تابعِ عقل خود نموده و بر همین اساس توانسته‌اند به درجات عالی علم و عمل نائل شوند.

آنان با الهام از فرمایشات و راهنمائیهای اهل بیت‌علیهم السلام دست به مجاهدتهای پیگیر زده و با زحمتهای طاقت فرسائی که متحمّل شده‌اند، به مقامات عالی علمی و معنوی دست یافته‌اند.

آنان همچون کوه، در برابر طوفانهای ویرانگر ایستاده و هیچ گاه از پای ننشسته‌اند و همچنان به کوشش و تلاش پرداخته‌اند.

مرحوم ملّا مهدی نراقی چگونه خود رابرای فعالیّت آماده ساخت؟

زندگی مرحوم ملّا مهدی نراقی را که از بزرگان علمای شیعه است، مورد دقت قرار دهید.
آن بزرگوار آن چنان به درس و بحث علاقه داشت که نامه‌هایی که از وطنش برای او می‌آمد، مطالعه نمی‌کرد. از این جهت که شاید در نامه چیزی باشد که حواس او را پریشان کند و به درس و بحث او لطمه وارد سازد. تا آن که پدر وی را کشتند، خبر قتل او را در نامه‌ای نوشتند و برای او فرستادند. نامه به دست او رسید، ولی نامه را نخواند و از مضمون آن آگاه نشد و همچنان به درس و بحث خود مشغول بود.
چون بستگان وی از آمدن او ناامید شدند، به استاد او نامه‌ای نوشتند که قتل پدر نراقی را به او خبر دهد، و او را به قریه »نراق« بفرستد. ملّا مهدی نراقی چون به درس رفت، استاد را غمگین یافت. پرسید: چرا امروز ناراحت هستید؟ و چرا درس را شروع نمی‌فرمائید؟ استاد گفت: باید به »نراق« بروی؛ زیرا پدرت مریض و مجروح شده است.
مرحوم نراقی گفت: خداوند او را حفظ فرماید، شما درس را شروع فرمائید. آن گاه استادِ وی به قتل پدرش تصریح کرد و به او امر کرد باید به »نراق« بروی.
مرحوم ملّا مهدی نراقی به »نراق« رفت و فقط سه روز در آنجا ماند و سپس به نجف بازگشت. او به این گونه نفس خود را برای تحصیل آماده نمود تا به مقامات بلند علم و عمل نائل گشت.(109)

کن وهم و هراس برون از دل خویش
یاور چه کنی؟ تو خویش شو یاور خویش
مرغان که به شاخه‌ها نلغزند از باد
ز آنست که تکیه‌شان بود بر پر خویش

برای درک حقیقت باید کوشش کنید

برای رسیدن به حقیقت و یافتن حقّ، باید کوشش و فعالیّت نموده و سختیهای راه را تحمّل کنیم؛ زیرا بدون سعی و تلاش و تحمّل و صبر در برابر موانع و مشکلات، نمی‌توانیم حقیقت را درک نمائیم.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرمایند:
لایُدْرَکُ الْحَقُّ إِلّا بِالْجِدِّ وَالصَّبْرِ.(110)
حقیقت درک نمی‌شود، مگر با جدّیّت و صبر.
بنابر این برای درک حقیقت، نیاز به کوشش و جدّیت داریم؛ تا کار و فعالیّت ما اگر بر اساس موازینی که از طریق خاندان وحی‌علیهم السلام صادر گردیده باشد، به آن پی ببریم.
بنابر این، اگر می‌خواهید از گوهر وجودِ خویش استفاده کنید و آنچه را که همگان قدرت درک آن را ندارند بیابید، باید در راه آن کوشش کنید.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام در یکی از خطبه‌های خود چنین می‌فرمایند:
اَلْعَمَلُ، اَلْعَمَلُ، ثُمَّ النَّهایَةُ، النَّهایَةُ.(111)
کار! کار! آن گاه نهایت! نهایت!
آن کس که گامی برنداشته یا قدم را در غیر راه گذارده، چگونه می‌تواند حقیقت را دریابد و به پایان راه و انتهای مقصد برسد؟!
هرکه چون سایه گشت خانه‌نشین
تابش ماه و خور کجا یابد؟
وآن که پهلو تهی کند از کار
سره سیم و زر کجا یابد؟
گر هنرمند گوشه گیر بود
کام دل از هنر کجا یابد؟
وآنکه در بحر، غوطه می‌نخورد
سلک درّ و گهر کجا یابد؟
بنابر این کوشش کنید و دل به دریا بزنید. زیرا که کشتی نجات در دریا است. یقین داشته باشید آن کس که در دریای محبّتِ ناخدایِ کشتیِ نجات شناور است، در گرداب بلا، غرق نخواهد شد.
جریانی که می‌آوریم یکی از این موارد است.
مرحوم میرزا ابوالحسن طالقانی که از شاگردان مرحوم میرزای شیرازی است، نقل کرده است: من با تنی چند از دوستان از زیارت کربلا به سوی سامراء بر می‌گشتیم؛ در قریه »دجیل« هنگام ظهر توقّف کردیم تا نهار خورده و قدری استراحت کنیم و عصر حرکت نمائیم.

در آنجا به یکی از طلاب سامراء که همراه طلبه دیگری بود، برخورد کردیم. آنها در پی خرید خوراک برای نهار بودند. در این هنگام دیدم فردی که با طلبه سامرائی همراه است، چیزی می‌خواند. خوب گوش دادم متوجه شدم توراة است که او به زبان عبری می‌خواند. تعجب کردم. از طلبه‌ای که ساکن سامراء بود پرسیدم: این شیخ کیست؟ و زبان عبری را چگونه آموخته است؟
او گفت: این شخص تازه مسلمان شده و قبلاً یهودی بوده است. گفتم: بسیار خوب؛ حتماً جریانی دارد، آن را باید بگوئید.
طلبه تازه مسلمان گفت: قضیّه من طولانی است وقتی که به سوی سامراء حرکت کردیم، در بین راه آن را بطور تفصیل می‌گویم.
هنگام عصر فرا رسید و ما به سوی سامراء حرکت کردیم. من به او گفتم: اینک جریان خود را برایم تعریف کن. او گفت:
من از یهودیان »خیبر« که نزدیک مدینه است، بودم. در اطراف خیبر چند ده و قریه وجود دارد که از زمان پیغمبر اکرم تاکنون یهودیان در آنها زندگی می‌کنند. در یکی از این قریه‌ها مکانی برای کتابخانه وجود دارد که در آن یک اطاق قدیمی هست. در میان آن اطاق، یک کتاب توراة بسیار قدیمی وجود دارد که روی پوست نوشته شده است. همیشه درب آن اطاق بسته و قفل است و از پیشینیان سفارش شده است که کسی حق گشودن اطاق و مطالعه توراة را ندارد. و مشهور است که هر کس به این توراة نگاه کند، مغزش عیب کرده و دیوانه می‌شود! خصوصاً جوانها نباید این کتاب را ببینند!
او سپس گفت: ما دو برادر بودیم که به این فکر افتادیم آن توراة قدیمی را زیارت کنیم. نزد کلیددار آن حجره مخصوص رفتیم و خواهش کردیم درب اطاق را باز نماید، ولی او به شدّت امتناع ورزید. به مقتضای »الإنسان حریص علی ما منع« اشتیاق بیشتری به مطالعه آن در ما ایجاد شد؛ ما پول قابل توجّهی به او دادیم تا مخفیانه ما را به اطاق قدیمی راه دهد.
در ساعتی که تعیین کرده بودیم، وارد اطاق شدیم و با کمال آرامی توراة قدیمی را که روی پوست نوشته شده، زیارت و مطالعه نمودیم، در میان آن، یک صفحه به طور مخصوص نوشته شده بود که جلب نظر می‌کرد. چون دقت نمودیم، دیدیم نوشته است: »پیغمبری در آخرالزمان در میان اعراب مبعوث می‌شود« و تمام خصوصیات و اوصاف او را با ذکر نام و نشان و نسب و حسب بیان نموده بود و نیز اوصیاء آن پیغمبر را دوازده نفر به اسم و رسم نوشته بود. من به برادرم گفتم: خوب است این یک صفحه را رونوشت کنیم و به جستجوی این پیغمبر بپردازیم. آن صفحه را نوشتیم و فریفته آن پیغمبر شدیم.

یگانه فکر ما و خیال ما، پیدا کردن این فرستاده خدا بود، ولی چون سرزمین ما از راه عبور و مرور مردم دور و با خارج تماس نداشتیم؛ مدتی گذشت و ما چیزی بدست نیاوردیم. تا آن که چند نفر از تجّار مسلمان از مدینه برای خرید و فروش به شهر ما وارد شدند. از نزدیک با یکی دو نفر آنها محرمانه پرسشهائی نمودیم. آنچه از احوالات و نشانیهای حضرت رسول اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم بیان کردند، همه را مطابق با نوشته توراة دیدیم. کم کم به حقّانیت دین اسلام یقین نمودیم، ولی جرأت به اظهار آن نداشتیم، فقط یگانه راه امید ما، فرار از آن دیار بود.
من و برادرم در پیرامون فرار گفتگو کردیم. گفتیم: مدینه نزدیک است و ممکن است یهودیان ما را گرفتار کنند، بهتر است برای پیروی از اسلام به یکی دیگر از شهرهای مسلمان نشین فرار کنیم.
اسم موصل و بغداد را شنیده بودیم. پدرمان تازه مرده بود و برای اولاد خود وصی و وکیل تعیین کرده بود، نزد وکیل او رفتیم و دو مادیان با مقداری پول نقد از او گرفتیم. سوار شده و با سرعت به سوی عراق طی مسافت می‌کردیم. از موصل سراغ گرفتیم، راه را نشان دادند وارد شهر شدیم و شب را در کاروانسرا ماندیم.
چون صبح شد، چند نفر از اهل شهر نزد ما آمدند و گفتند: مادیانها را می‌فروشید؟ گفتیم: نه، هنوز وضع ما در این شهر معلوم نیست. چون مادیانها تحفه بودند، اصرار کردند که به آنها بفروشیم، و ما خواهش آنها را رد کردیم. سرانجام گفتند: اگر آنها را نفروشید به زور از شما می‌گیریم. ما مجبور شدیم مادیانها را فروختیم و گفتیم: این شهر جای ماندن نیست، برویم بغداد.
ولی از رفتن به بغداد هراسی در دل داشتیم؛ زیرا دائی ما که یهودی و از تجّار مهم بود، در بغداد بود؛ می‌ترسیدیم خبر فرار ما به او رسیده باشد و ما را پیدا کند.
به هر حال وارد بغداد شدیم و در کاروانسرایی منزل کردیم، تا صبح فرا رسید. پیرمردی که صاحب کاروانسرا بود، وارد اطاق ما شد و از جریان ما سئوال کرد. جریان خود را به اختصار برایش تعریف کردیم، و گفتیم: از یهودیان خیبر هستیم و به آئین اسلام علاقه‌مند شدیم، ما را پیش عالم مسلمانان ببر؛ تا به آئین اسلام هدایت شویم.
تبسّم بر لبهای پیرمرد نقش بست و با شوق و شعف دست بر دیدگان خود گذاشت و گفت: چشم، برویم منزل قاضی بغداد. با او به دیدار قاضی بغداد رفتیم، و پس از تعارف معمولی جریان خود را برای او بیان کردیم و از او خواستیم ما را با احکام اسلام آشنا نماید.
او گفت: بسیار خوب، آن گاه شمّه‌ای از توحید و گوشه‌ای از ادلّه اثبات صانع را بیان نمود، سپس از رسالت پیغمبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم

و شرح حال خلفاء و اصحاب آن حضرت سخن به میان آورد.
او گفت: بعد از پیغمبر، عبداللّه بن ابی قحافه خلیفه آن حضرت است. من گفتم: عبداللّه کیست؟ این نام، مطابق با آنچه من در توراة خوانده‌ام و از روی آن نوشته‌ام نیست!
قاضی بغداد گفت: او کسی است که دخترش همسر پیغمبر است، گفتیم: چنین نیست؛ زیرا در توراة خوانده‌ایم که جانشین پیغمبر کسی است که دختر پیغمبر همسر اوست. تا این سخن را گفتم؛ رنگ رخسار قاضی بغداد تغییر کرد، و با خشم و غضب برخواست و گفت: این رافضی را بیرون کنید. من و برادرم را زدند و از منزل او بیرون کردند. ما به کاروانسرا برگشتیم. صاحب منزل هم از این جریان دلگیر شد و به ما کم اعتنائی کرد.
از این ملاقات و گفتگوی با قاضی، و رفتار اخیر او حیران و سرگردان شدیم. به علاوه نمی‌دانستیم کلمه رافضی چیست؟ و به چه کسی خطاب می‌کنند و چرا قاضی ما را به این نام نامید و از مجلس بیرون راند؟
این گفتگوها بین من و برادرم تا نیمه‌های شب طول کشید. چند ساعتی با حالتی مهموم خوابیدیم. بامداد صاحب کاروانسرا را صدا کردیم، گفتیم: ما را از این واقعه و ابهام نجات بده، شاید ما درست مطلب را نفهمیدیم و یا قاضی سخن ما را نفهمید. او گفت: اگر شما واقعاً و از روی حقیقت طالب و خواستار دین اسلام هستید؛ هر چه قاضی می‌گوید قبول کنید.
گفتم: این چه سئوالی است؟ ما برای اسلام از خویشان و مال و خانه دست کشیدیم و هیچ غرض و مرضی نداریم. گفت: بیائید برای مرتبه دوم شما را نزد قاضی ببرم، ولی مبادا خلاف رأی او حرفی بزنید. باز به منزل قاضی رفتیم. رفیقمان گفت: آنچه را شما بگوئید، اینها قبول می‌کنند.
قاضی شروع به صحبت کرد و به نصیحت و موعظه پرداخت. من گفتم: ما دو برادر از همان دهکده خودمان مسلمان شدیم و از دیارِ دور خود به اینجا آمدیم؛ تا به احکام اسلام آشنا شویم و هیچ گونه غرضی نداریم و اگر اذن دهید ما چند سئوالی داریم؟ قاضی گفت: بفرمائید، هر چه می‌خواهید بپرسید.
گفتم: ما توراة صحیح قدیمی را خواندیم و این مطلب را که می‌خواهیم بگوئیم از آن رونوشت کردیم. تمام صفات و نام و نشان پیغمبر آخرالزمان و خلفاء و جانشینان آن حضرت را یادداشت کرده‌ایم و همراه داریم، ولی نام عبداللّه بن ابی قحافه در آنها نیست. قاضی گفت: پس نام چه اشخاصی در آن توراة نوشته است؟
گفتم: خلیفه اوّل داماد پیغمبر و نیز پسر عموی اوست. هنوز حرفم تمام نشده بود که طبل بدبختی ما را زدند، و قاضی از شنیدن این کلام از جای خود برجست و تا توانست با کفش خود بر سر و صورت من کوبید. من به زحمت از دست او فرار کردم. برادرم در همان دقیقه اوّل فرار کرده بود.

در کوچه‌های بغداد راه را گم کردم. با سر و صورت خونین نمی‌دانستم کجا می‌روم. ساعتی راه رفتم تا به کنار نهر دجله رسیدم. اندکی ایستادم، دیدم پاهایم قوّت ایستادن ندارد نشستم و بر گرفتاری و غربت و گرسنگی از طرفی، و ترس و تنهائی از طرف دیگر، گریه می‌کردم و تأسف می‌خوردم.
ناگهان جوانی که عمامه سفید بر سر و دو کوزه خالی در دست داشت و می‌خواست از نهر، آب بردارد؛ نزدیک من، لب آب نشست. چون وضع مرا دید، پرسید: تو را چه می‌شود؟ گفتم: غریب هستم و مبتلا گشتم. فرمود: قصه خود را بگو. گفتم: از یهود خیبر بودم اسلام آوردم و با برادرم با هزار زحمت و مشقت به اینجا آمدم؛ می‌خواستم احکام اسلام را بیاموزم مرا چنین جزائی داده‌اند. سپس اشاره به خونهای سر و صورتم نمودم.
فرمود: از تو می‌پرسم: یهود چند فرقه هستند؟ گفتم: فرقه‌های بسیار. فرمود: هفتاد ویک فرقه شدند، آیا همه برحق هستند؟ گفتم: نه. فرمود: نصاری چند فرقه شدند؟ گفتم: فرقه‌های گوناگون می‌باشند. فرمود: هفتاد و دو فرقه‌اند، آیا همه بر حق می‌باشند؟ گفتم: نه. فرمود: ملت اسلام نیز گروه‌های مختلف هستند. هفتاد و سه فرقه شده‌اند، ولی فقط یک فرقه بر حق می‌باشند. گفتم: من در جستجوی همین فرقه هستم، چکار باید بکنم؟
فرمود: از این طرف برو کاظمین و اشاره فرمود به جانب غربی، سپس فرمود: برو خدمت شیخ محمّد حسن آل یاسین، حاجت تو بر آورده خواهد شد. حرکت کردم و در همان میان جوان هم از نظرم غائب شد. هر چه این طرف و آن طرف نگاه کردم، ابداً اثری از او ندیدم. تعجّب من زیادتر شد. با خود گفتم: این جوان کی بود و چه شد؟ زیرا در ضمن صحبت و حکایت حال خویش و این که در توراة اوصاف پیغمبر و خلفاء آن سرور را دیدم و نوشتم، می‌فرمود: می‌خواهی من برای تو بخوانم؟ عرض کردم: بفرمائید. شروع به خواندن فرمود به طوری که در دل خویشتن گمان کردم آن توراة خطی را که در خیبر دیدم، گویا همین بزرگوار نوشته است. چون از نظرم غائب شد، دانستم این شخص الهی بوده و از مردم عادی نبوده، لذا یقین به هدایت کردم.
سپس قوّتی در خودم یافتم و به جستجوی برادرم کوشش کردم تا او را پیدا نمودم، و برای این که نام کاظمین و شیخ محمّد حسن آل یاسین را فراموش نکنم، مکرر بر زبان می‌راندم. برادرم پرسید: این چه دعائیست که می‌خوانی؟ گفتم: دعا نیست و جریان را برای او گفتم. او هم خوشحال شد.
پس از سئوال و پرسش به کاظمین رسیدیم و به منزل شیخ وارد شدیم. قصه را از اول تا پایان برای او بیان نمودم. شیخ برخاست ایستاد و به شدّت گریه کرد و چشم مرا بوسید و گفت: با این چشم نظر به جمال حضرت ولی عصر ارواحنا فداه نمودی؟...(112)

آنها مدتی میهمان مرحوم شیخ محمّد حسن آل یاسین بودند و با عقاید حیاتبخش شیعه آگاه شدند.
آری، آنان به خاطر میل و علاقه‌ای که سراسر وجودشان را فرا گرفته بود، با تلاش و کوشش پیگیر و جستجوی حق و دست کشیدن از اقوام و وطن خویش، توانستند سعادت و خوشبختی را در آغوش گیرند و از عنایت پدرانه امام عصر ارواحنا فداه بهره‌مند شوند.
اکنون نیز بسیاری از افراد به حقیقت تشیع پی برده، و از حقّانیت آن آگاهی یافته‌اند، ولی بر اساس ترس و یا توجه به امور خیالی دیگر، نمی‌توانند صادقانه در لوای پرچم تشیع قرار گرفته و به سوی مذهب فطری خویش باز گردند. جریانی را که آوردیم سرمشقی است برای این گونه افراد، آنان باید بدانند:
نابرده رنج گنج میّسر نمی‌شود
مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد
اگر جویای واقعیت هستند، باید پذیرای هر گونه زحمت شده و مشکلات را تحمّل کنند. وبه امید فردا و آرزوی آینده ننشینند.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام فرمودند:
اِیّاکُمْ وَالْایکالُ بِالْمُنی فَاِنَّها مِنْ بَضائِعِ الْعَجْزَةِ.(113)
بپرهیزید از این که کار خود را بدست آرزو بسپارید؛ زیرا به آرزو نشستن و دست از کار کشیدن، سرمایه عجز و ناتوانی است.
هر که دانه نفشاند به زمستان در خاک
نا امیدی بود از دخل به تابستانش
بنابر این شیفتگان مکتب حیاتبخش اهل بیت‌علیهم السلام باید در راه رسیدن به مقاصد خویش، گذشته از امید و آرزو، در مقام دست یافتن به آن باشند، و از تلاش و کوشش در راه رسیدن به آن دریغ نورزند. زیرا سعی و کوشش شعار عملی مردان بزرگ و نشانه اسلام راستین است.
با کار و کوشش اراده خود را ثابت و محکم کنید. سعی و تلاش شما نشان دهنده اراده و شخصیت شما است. کار کنید، کوشش کنید، تا بر اثر بیکاری دچار توهّمات و نفوذ شیاطین نشوید.
. . .

کار را آگاهانه شروع کنید

اوّلین مقام امامت و رهبری، حضرت علی‌علیه السلام شرط »کار و فعالیّت« را علم و آگاهی در پیرامون آن می‌دانند و در گفتار خود که هدایتگر امّتها است، می‌فرمایند: انسانِ با بصیرت و دل آگاه، از ابتداء کار می‌داند که نتیجه آن به نفع اوست یا به زیان او تمام می‌شود. آن بزرگوار این حقیقت را این گونه بیان فرموده‌اند:
فَالنَّاظِرُ بِالْقَلْبِ اَلْعامِلُ بِالْبَصَرِ، یَکُونُ مُبْتَدَءُ عَمَلِهِ أَنْ یَعْلَمَ اَعَمَلُهُ عَلَیْهِ اَمْ لَهُ. (114)
آنکس که با دل نگاه می‌کند و با بصیرت عمل می‌نماید! از ابتداء کارش می‌داند که این کار به زیان او یا به نفع اوست.

چه نیکو متاعی است کار آگهی
کزین نقد عالم مبادا تهی
ز عالم کسی سر برآرد بلند
که در کار عالم بود هوشمند

شرائط کار و موانع آن را در نظر بگیریم

باید برای رسیدن به نتیجه نهائی فعالیّت خود، اسباب و شرائط کار را آماده نموده و زمینه سازی لازم را انجام دهیم. آن گاه در راه رسیدن به هدف و نتیجه فعالیّتِ خود پافشاری کنیم. زیرا حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام در ادامه گفتاری که آوردیم می‌فرمایند:

وَمَنْ لابَدَ الْاُمُورَ عَطِبَ.(115)

هر کس سختیها را تحمّل کند، بدون آن که اسباب کارها را فراهم کرده باشد، هلاک می‌شود.

گذشته از آن که برای انجام هر برنامه مفید، باید اسباب و شرائط آن را آماده کنیم؛ باید از موانع آن نیز آگاهی داشته باشیم، تا با برخورد به موانع از رسیدن به هدف باز نمانیم.

بنابر این برای نتیجه گرفتن از فعالیت و کار و کوشش، باید اموری را که اثر تلاش شما را نابود می‌کند و نتیجه فعالیّت شما را ویران می‌کند، از سر راه خود بردارید. و گرنه ممکن است یک اشتباه، همه کارها را نقش بر آب کند. بسیاری از افراد برای رسیدن به مقصود خود، دست به کارهای طاقت فرسا می‌زنند و ریاضتهای مهمّی را انجام می‌دهند؛ ولی از کار خود جز رنج و تعب نتیجه دیگری نمی‌گیرند.

حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرمایند:

رُبَّ ساعٍ فیما یَضُرُّهُ.(116)

چه بسا کسی در راهی تلاش می‌کند که به او ضرر می‌رساند.

برای آن که کاری که انجام می‌دهیم با نتیجه و پر ثمر باشد و برای آن که سختیهایی که در انجام برنامه‌های مشکل تحمل می‌کنیم بی‌نتیجه نباشد؛ باید از آفاتِ کار، آگاهی داشته باشیم و موانع راه را بشناسیم.

اینک به ذکر دو نمونه از مواردی که برای عموم کارها و برنامه‌های ارزنده، مانع مهمّی به شمار می‌آیند می‌پردازیم:

موانع کار و کوشش

1- اعتیاد و خوگرفتن به کارهای بی‌ارزش

یکی از اموری که در برابر نتیجه‌گیری کارها و مؤثّر بودن فعالیّتها آفتِ بسیار مهمّی به شمار می‌آید و نقش تخریبی بسیار عظیمی را داراست، غلبه عادت به کارهای گذشته است، به این جهت حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام آن را آفت ریاضتها و نابود کننده فعالیّتها می‌دانند و می‌فرمایند:
آفَةُ الرِّیاضَةِ غَلَبَةُ الْعادَةِ.(117)
آفتِ ریاضت، غلبه نمودن عادت است.
عادت به کارهای زشت یا بی‌ارزش یک توطئه ننگین و مؤثر برای از بین بردن اثر کارها و کوششها است. همان گونه که میکربهای کشنده، سلامتی وصحت را از بدن انسان می‌گیرند، غلبه عادتهای زشت و ناپسند، اثر کارهای طولانی و برنامه‌های مهم را نابود می‌کند.
ما برای رسیدن به نتیجه و با ثمر بودن کار و کوشش، نه تنها باید فعالیّت کنیم، بلکه باید بر عادتهایی که نتیجه تلاش ما را خنثی می‌کند، غلبه کنیم.
به این جهت حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرمایند:
اَلْفَضیلَةُ غَلَبَةُ الْعادَة.(118)
فضیلت، غلبه نمودن بر عادت است.
بنابر این برای بدست آوردن فضیلتهای انسانی، نه تنها باید کار و کوشش کنیم؛ بلکه باید بر عادتهای زشت یا بی‌ارزش غلبه کنیم. اگر به حوضی که آب آن آلوده و کثیف است، آب تمیز بریزید؛ به مجرّد وصل شدن آب تمیز، آب حوض عوض نمی‌شود؛ مگر آن که آن قدر ادامه یابد که بر آبهای آلوده غلبه نموده و آبهای آلوده از حوض خارج شوند؛ در این صورت آب حوض تمیز و زلال خواهد شد.
عادتهای زشت، همانند آبهای آلوده هستند که اعماق جان انسان را آلوده می‌سازند، در صورتی انسان به رستگاری و فضیلت می‌رسد که اعماق جان خود را از عادتهای زشت و ناپسند پاکسازی نماید و بر آنها غلبه نماید.
امّا اگر عادتهای ناپسند غلبه داشته باشند، کارهای نیک همچون آبهای زلال است که در حوضی که سرشار از آبهای آلوده است ریخته شوند، سرشار بودن حوض از آبهای آلوده و اندک بودن آب زلال نه تنها آلودگی آب را برطرف نمی‌کند، بلکه آبهای زلال نیز آلوده می‌شوند. برای برطرف شدن آلودگی آب، آن قدر باید جریان آبِ زلال ادامه داشته باشد تا با مرور زمان، آبهای آلوده خارج شوند.
برای برطرف نمودن عادت ناپسند و یا بی‌ارزش نیز، باید آن قدر کارهای پسندیده و خوب را انجام داده و ادامه دهیم تا عادتهای ناپسند را در خود ریشه کن سازیم، و گرنه از کارها و برنامه‌های پسندیده خود چندان

نتیجه‌ای نخواهیم گرفت.
بنابر این برای آن که از کار و فعّالیت خود نتیجه مثبت و عالی بگیریم، باید موانع آن را که معتاد بودن به کردارهای بی‌ارزش و اشتباه یکی از مهمترین آنها است، برطرف سازیم. جوانان خیبری که جریان آنها را خواندید، از اعتیاد به وضع گذشته دست کشیدند و به این جهت در راه فضیلت گام نهادند و سعادتمند شدند.

2- خستگی و بیحالی

مانع دیگر برای انجام کارها، خستگی و کسالت است. ما نباید به خاطر کسالت دست از کار برداریم؛ زیرا کسالت در بسیاری از موارد، کسالتِ کاذب است نه واقعی. در این گونه موارد باید با زیرکی آن را از میان برداریم، نه آن که از کار دست بکشیم و در صورتی که واقعاً بی‌حال و کسل هستیم، می‌توانیم با تحوّل در کارها بیکار ننشینیم.
حضرت امیرالمؤمنین در وصیت خود به حضرت امام حسین‌علیهما السلام می‌فرمایند:
بُنَیَّ اُوصیکَ... بِالْعَمَلِ فِی النّشاطِ وَالْکَسِلِ.(119)
ای فرزندم تو را وصیّت می‌نمایم ... به عمل در حال نشاط و بیحالی.
از این سفارش استفاده می‌کنیم؛ حتّی در صورتی که انسان از کاری خسته شد، نباید به دلیل خستگی و ملالت بیکار بنشیند؛ بلکه در آن حال باید به کاری دیگر بپردازد. چه بسا که با تحوّل در کارها و یکنواخت نبودن آنها، انسان از گرفتگی و ملالت رها شده و دوباره نشاط خود را در انجام کار و برنامه دیگر به دست آورد.
بنابر این به جای آن که به دلیل خستگی دست از کار بکشیم، می‌توانیم با تنوّع و تحوّل در کار و یکسان و یکنواخت نبودن برنامه، هم به کار و فعالیّت خود ادامه دهیم و هم خستگی و ملالت را از خود دور کنیم.
پس با استفاده از فرمایش حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام نباید به بهانه خستگی، از کار و فعالیّت دست برداریم.

به رنج اندرست ای خردمند گنج
نیابد کسی گنج نابرده رنج
چو کاهل بود مردِ بُرنا به کار
از او سیر گردد دل روزگار

نکته جالب دیگری که از کلام آن حضرت استفاده می‌کنیم، این است که خستگی و ملالت از هر نوعی که باشد؛ چه از جهت ادامه یا سختی برنامه و چه از جهت عدم استقبال مردم، نباید بهانه برای ترک برنامه قرار گیرد. زیرا راه و برنامه‌ای را که انتخاب کرده‌ایم؛ اگر از نظر دین صحیح و پسندیده است، به خاطر حرف مردم نباید آن را رها کنیم و نا امید بنشینیم، بلکه باید رنگ آن را تغییر دهیم، وبه صورتی دیگر، برنامه‌ای را که ارزنده و لازم تشخیص داده‌ایم، دنبال کنیم.
ببینید مرحوم محدّث نوری چگونه حرف مردم را نادیده گرفت و برای یافتن دو کتاب خطّی به تلاش ادامه داد.

تلاش و توسّل برای یافتن دو کتاب خطّی

عالم ربّانی مرحوم سید اسداللَّه اصفهانی می‌گوید: روزی با محدّث نوری به کربلا مشرّف می‌شدم، در میان راه محدّث نوری دو کتاب را نام برد و فرمود: من به این دو کتاب بسیار علاقه‌مندم و تاکنون هر چه جستجو کرده‌ام، آن دو را بدست نیاورده‌ام؛ امّا در این سفر از حضرت سیدالشهداءعلیه السلام خواهم گرفت.
چند بار این گفته را تکرار کرد، تا وارد کربلا شدیم. به حرم مطهّر حضرت امام حسین‌علیه السلام مشرّف شدیم، پس از زیارت از حرم بیرون آمدیم. نزدیک کفشداری زنی را دیدیم دو کتاب در دست گرفته است. محدّث نوری پرسید: این کتابها چیست؟ زن گفت: فروشی است. کتابها را نگاه کردیم، دیدیم همان دو کتابی است که محدّث نوری در جستجوی آن بود. محدّث نوری پرسید: چند می‌فروشی؟ زن گفت: بیست و دو قران. محدّث نوری به من فرمود: هر چه پول داری بده. آنچه من و ایشان داشتیم، شش قران بیشتر نبود، به زن دادیم.
با خود گفتم: ما اکنون وارد شده‌ایم، خوراک نخورده‌ایم همه پولمان همین بود آن را هم برای خرید کتاب صرف کرد. حال باقی پول کتاب را از کجا می‌آورد؟
پس به زن فرمود: با ما بیا. به بازار رفتیم. عبا و عمامه و قبای خود را فروخت! باز پول کم بود. کفشهای خود را هم فروخت! تا بیست و دو قران تکمیل شد آنها را به زن داد.
بر تن آن بزرگوار چیزی جز عرقچین و پیراهن و زیر جامه باقی نماند! گفتم: مولانا این چه حال است که بر خود آوردی؟ فرمود: سهل است ما درویش هستیم! به همان وضع آمدیم، وارد صحن شدیم. بعضی از دوستان را دیدار کردیم، رفتند لباس آوردند و ایشان پوشیدند.
مرحوم محدث نوری از بزرگان علماء شیعه و دارای جلالت فوق‌العاده بوده است. او با توسّل و تلاش در راه بدست آوردن دو کتاب نایاب، حاضر است در کوچه و بازار بدون عبا و عمامه راه رود و آن را منافی با جاه و جلال و علم خود نبیند.(120)

تلاش، فعالیّت و پرکار بودن، از خصال مردان خودساخته و مؤمن است. آنان بر اثر ایمان و اعتقاد کاملی که به راه خود دارند، هیچ گاه از پای نمی‌نشینند و همواره به کار و فعالیّت برای رسیدن به مقصود می‌پردازند.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام در کلامی که بیانگر این حقیقت است، می‌فرمایند:
اَلْمُؤْمِنُ قَلیلُ الزَّلَلِ کَثیرُ الْعَمَلِ.(121)
مؤمن لغزشی اندک دارد و دارای عمل فراوان می‌باشد.
با این که انسانِ با ایمان پرکار است، اشتباهات کمی را مرتکب می‌شود و لغرشهای اندک دامنگیر او می‌شود. این خود گواه بر این حقیقت است که شخصِ مؤمن از قدرت تدبیر و کاردانی برخوردار است.
در کلامی شیوا حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرمایند:
اَلتَّدْبیرُ قَبْلَ الْفِعْلِ یُؤْمِنُ الْعِثارَ.(122)
تدبیر نمودن قبل از انجام کار، انسان را از لغزش، ایمن می‌کند.
و در روایت دیگر به انسانها هشدار می‌دهند و می‌فرمایند:
إیَّاکَ وَأَنْ تَعْمَلْ عَمَلاً بِغَیْرِ تَدْبیرٍ وَعِلْم.(123)
پرهیز کن از آن که کاری را بدون تدبیر و آگاهی انجام دهی.
و برای کارها و فعالیّتهای گروهی چنین می‌فرمایند:
اِجْعَلْ لِکُلِّ اِنْسانٍ مِنْ خَدَمِکَ عَمَلاً تَأْخُذُهُ بِهِ، فَإِنَّهُ اَحْری اَلّا یَتَواکَلُوا فی خِدْمَتِک.(124)
برای هر یک از خدمتگزاران خود کاری را تعیین کن و آن را از او بازخواست نما، زیرا که این گونه رفتار مناسبتر است برای این که آنان در خدمتگزاری تو، بر یکدیگر تکیه و توکّل ننمایند.
با توجّه به این فرمان روشن می‌شود که برای سازماندهی و تدبیر در کارهای گروهی، باید برای هر یک از افراد، وظیفه‌ای را تعیین نمود و آن را از او بازخواست کنیم، تا هر یک به بهانه اعتماد بر دیگری از انجام کارها شانه خالی نکنند.
ولی انسان باید توجّه داشته باشد که در صورت توفیق به آن، نباید در او خودبینی ایجاد شده و کارهائی را که انجام می‌دهد، از قدرت و نیروی خود و به خاطر اراده و تصمیم شخص خود بداند. زیرا اراده و تصمیم در انسان به توفیق خداوند ایجاد می‌شود.
امام صادق‌علیه السلام در ضمن فرمایشاتی می‌فرمایند:
فَاجْتَهِدُوا فی طاعةِاللّهِ اِنْ سَرَّکُمْ اَنْ تَکُونُوا مُؤْمِنینَ حَقّاً حَقّاً وَلا قُوَّةَ إِلاَّ بِاللّه.(125)

اگر دوست دارید که حقیقتاً از مؤمنان حقیقی باشید، در اطاعت خداوند کوشش کنید و قوّتی بر این کارها نیست مگر بوسیله خداوند.
انسان بر فرض که توفیق فراوان یافته و موفّق شود اعمال بسیار و کارهای سنگینی را انجام دهد، هیچ گاه نباید او را غرور و منیّت فرا گیرد و عباداتی را که انجام داده است، به خاطر نیرو و قوّت خود بداند. زیرا همان گونه که امام صادق‌علیه السلام فرمودند: »لا قوّة إلاّ باللّه« یعنی نیروئی برای انجام کارها نیست مگر بوسیله خداوند.
پس این لطف خداست که شامل حال مؤمنان حقیقی و اولیاء خدا می‌شود، و آنان توفیق انجام برنامه‌های پرزحمت عبادی را به آسانی انجام می‌دهند. نه آن که نیروی شخصی آنان، سبب قدرت آنها بر انجام عبادت شود.
خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید:
ما أَصابَکَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَما أَصابَکَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِک.(126)
آنچه از خوبیها به تو می‌رسد، از خداوند است و آنچه از گناه و بدی به تو اصابت می‌کند، از نفس تو است.
زیرا همان گونه که منشاء اصلی همه خوبیها خداوند است، انگیزه انجام همه بدیها نفس آدمی است که بوسیله حدیث نفس، و یا بر اثر وسوسه‌های شیطانی، انسان را به گمراهی می‌کشاند.

نتیجه بحث

تلاش و کوشش ، کانال وسیعی برای رسیدن به آرزوهای بلند و اهداف بزرگ و ارزنده است. برای به دست آوردن موفّقیت، نفس خود را همگام و تابع عقل و خرد خویش نموده و به تلاش و کوشش در انجام برنامه‌هایی که شما را به سعادت می‌رسانند، بنمائید. کار خود را آگاهانه شروع کنید و با تدبیر و برنامه و سازمان دهی، آینده آن را ارزیابی نمائید.
زمینه‌های لازم و مقدّمات کار را فراهم کنید و موانع آن را از سر راه خود بردارید.
اگر تصمیم گرفته‌اید همچون مردان بزرگ دارای آینده‌ای درخشان باشید، مطمئن باشید خو گرفتن و اعتیاد به زندگی گذشته، بزرگترین مانع برای پیشبرد اهداف شماست. باید عادتهای بیهوده گذشته را ریشه‌کن کنید، تا بتوانید اراده خود را هر چه بهتر به کار گیرید. کار کنید تا با خواست خداوند به آرزوهای نهایی خود نائل شوید.

چه کوشش نباشد تن زورمند
نیارد سر از آرزوها بلند
که اندر جهان سود بی‌رنج نیست
کسی را که کاهل بود گنج نیست
6علیهم السلام

6یاد خدا و اهل بیت‌علیهم السلام

یاد خداوند دلهای افسرده را نشاط و آرامش می‌بخشد و آنها را جلا داده و از قساوت نجات می‌دهد؛ ولی غفلت و ترک یاد خدا و اهل بیت‌علیهم السلام، قلب را تیره و تار می‌سازد و دل را در تحیّر و سردرگمی‌های دائمی گرفتار می‌نماید.
خداوند به حضرت موسی وحی فرمود:
یا مُوسی لاتَفْرَحْ بِکَثْرَةِ الْمالِ وَلاتَدَعْ ذِکْری عَلی کُلِّ حالٍ فَإِنَّ کَثْرَةَ الْمالِ تُنْسِی الذُّنُوبَ وَإِنَّ تَرْکَ ذِکْری یُقسِی الْقُلُوبَ.(127)
ای موسی به زیادی ثروت خشنود مشو و یاد مرا در هر حال رها مکن؛ زیرا که کثرت مال، گناهان را از یاد می‌برد و ترک یاد من، قلبها را با قساوت می‌کند.
زیرا بر اثر ترک یاد خدا، شیطان بر انسان مسلّط می‌شود و آرامش خاطر و اطمینان را از او سلب می‌کند.
خداوند در قرآن مجید می‌فرماید:
»وَمَنْ یَعْشُ عَنْ ذِکْرِ الرَّحْمنِ نُقَیِّضْ لَهُ شَیْطاناً فَهُوَ لَهُ قَرینٌ «(128)
هر کس از یاد خداوند رخ بتابد، شیطانی را به سوی او بر می‌انگیزانیم که همنشین او باشد.
فراموش کردن گناهان، قساوت قلب و تسلّط شیطان و... از آثار ترکِ یاد خدا است. یاد خدا، انسان را از این گرفتاریهای روحی نجات می‌دهد و اطمینان و آرامش خاطر را برای او به ارمغان می‌آورد. به این نکته باید توجه داشته باشیم که یاد اهل بیت‌علیهم السلام نیز یاد خداست و آثاری که ذکر خداوند دارد، با یاد اهل بیت‌علیهم السلام نیز ایجاد می‌شود.
امام باقرعلیه السلام می‌فرمایند:
إِنَّ ذِکْرَنا مِنْ ذِکْرِاللّه.(129)
بدرستی که یاد ما خاندان، از یاد خداوند به شمار می‌آید.
ما نه تنها باید به یاد آن بزرگواران باشیم، بلکه در گرفتاریها و شدائد به آنان پناه ببریم؛ زیرا اهل بیت رسالت، کشتی نجات امت و پناهگاه مردم بی‌پناه و ستمدیده هستند. خاندان وحی فریاد رس بیچارگانی هستند که دستخوش امواج خروشان دریای بیکرانِ بلا شده‌اند. آنان نجاتبخش افرادی هستند که در گرداب وحشتناک گمراهی گرفتار شده‌اند. ما باید آنان را نجات امت در گرفتاریها ونابسامانیها بدانیم.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام در این باره چنین می‌فرمایند:
أَیُّهَا النَّاسُ شُقُّوا أَمْواجَ الْفِتَنِ بِسُفُنِ النَّجاةِ.(130)
ای مردم امواج فتنه‌ها را به کمک کشتیهای نجات، بشکافید)و از آنها

رهایی یابید(.
آن بزرگوار در روایتی دیگر می‌فرمایند:
مَنْ رَکِبَ غَیْرَ سَفینَتِنا غَرِقَ.(131)
کسی که بر غیر سفینه ما سوار شود، غرق خواهد شد.
بنابراین انسان باید در همه گرفتاریها حتی در مسائل و مشکلات اعتقادی نیز از هدایتگران و هادیان راه، هدایت و راهنمایی بخواهد. در غیر این صورت گرفتار و گمراه خواهد شد.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرمایند:
مَنْ یَطْلُبِ الْهِدایَةَ مِنْ غَیْرِ أَهْلِها یَضِلَّ.(132)
هر کس هدایت را از غیر اهلش بجوید، گمراه می‌شود.
سرانجام کار آنان که پیروی از فرومایگان، قبرکنان و الاغ فروشان اجتماع را پذیرفتند، چه خواهد بود؟...
در مشکلات و فتنه‌ها، در طوفانهای ویرانگر و در هنگامی که امواج خطرناک بلا، هستی افراد را تهدید می‌کند؛ پناه بردن به غیر خدا وآل اللّه، شما را به نیستی می‌کشاند. ولی تمسّک به اهل بیت رسالت‌علیهم السلام و یاری خواستن از آن بزرگواران، شما را از گمراهی و هلاکت نجات داده و به ساحل می‌رساند.
اگر جذر ومدّ دریا همه قایقها را یکسان پائین و بالا می‌برد؛ ولی تلاطم دریا نمی‌تواند همه کشتیها را به کام خود فرو برد. فتنه‌ها و گرفتاریها نیز هر چه سهمگین و خطرناک باشند، نمی‌توانند همه انسانها را به نابودی کشانند، زیرا کشتی نجات عدّه‌ای را به ساحل می‌رساند.
ره ملک سعادت را تواند بی‌خطر رفتن
به دست خود زآئین ادب هر کس عصا دارد
در میان انسانها کسانی وجود دارند که نه تنها در برابر گرفتاریها وفتنه‌های آخرالزمان مقاومت می‌کنند، بلکه بر قدر و منزلت خویش می‌افزایند.
اگر دوست دارید از این گونه افراد باشید، در طوفانهای بلا و تلاطم امواج خروشان، به کشتی نجاتِ اهل بیت‌علیهم السلام متمسّک شوید و با توسّل به مقام والای صاحبان ولایت الهیّه از گمراهی و تحیّر نجات یابید.

بنابراین در گرفتاریها و مشکلات خود، باید به اهل بیت‌علیهم السلام متوسّل شویم و از عنایات کریمانه این خاندان استفاده کنیم. حضرت امام رضاعلیه السلام می‌فرمایند:
إذا نَزَلَتْ بِکُمْ شِدَّةً فَاسْتَعینوُا بِنا عَلیَ اللَّهِ، وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ: »وَللَّهِ الْأَسْماءُ الْحُسْنی فَادْعوُهُ بِها «(133) قالَ: قالَ أَبوُعَبْدِاللَّهِعلیه السلام: نَحْنُ وَاللَّهِ الْأَسْماءُ الْحُسْنی الَّذی لایُقْبَلُ مِنْ أَحَدٍ اِلاَّ بِمَعْرِفَتِنا قالَ: فَادْعوُهُ بِها.(134)
هرگاه گرفتاری شدیدی بر شما وارد شد، به وسیله ما از خداوند کمک طلب کنید. این است معنای قول خداوند که می‌فرماید: برای خدا اسماء نیکوئی است، او را به آنها بخوانید.
آن گاه امام رضاعلیه السلام فرمودند که امام صادق‌علیه السلام چنین فرمودند: به خدا سوگند ما نامهای نیکوی خداوند هستیم که از احدی عملی پذیرفته نمی‌شود مگر به وسیله معرفت ما، آن گاه امام صادق‌علیه السلام فرمودند: خداوند را بوسیله آنها بخوانید.
بنابراین اهل بیت‌علیهم السلام نامهای نیکوی خداوندند که در این روزگار حضرت بقیّةاللّه ارواحنا فداه نمونه کامل آنان و مظهر عنایات خداوند به ما می‌باشند. ما باید تقوا و پرهیزکاری را پیشه سازیم و با توسّل به عنایات این بزرگواران تقرّب به خداوند را به دست آوریم.
خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:
»یا أَیُّهَا الَّذینَ امَنوُا اِتَّقُواااللَّهَ وَابْتَغوُا إِلَیْهِ الْوَسیلَةَ وَجاهِدوُا فی سَبیلِهِ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحوُنَ «(135)
ای کسانی که ایمان آورده‌اید، تقوای الهی را پیشه سازید و برای رسیدن به مقام قرب او، وسیله آماده کنید و در راه او کوشش نمائید، شاید شما رستگار شوید.
ما با توسّل به اهل بیت‌علیهم السلام از عالم غیب استمداد می‌طلبیم و عنایات آن بزرگواران را به سوی خود جلب می‌کنیم.

نتائج بسیاری که مردم از توسّل به اهل بیت عصمت‌علیهم السلام دیده‌اند، به حدّی است که قابل تردید نیست. همه دوستان خاندان وحی، یا مشکلات خود را بر اثر توسّل به آن بزرگواران حلّ کرده‌اند، یا شاهد و آگاه از برآورده شدن حاجت دیگران بوده‌اند. آن هم مشکلاتی که از نظر عقلِ محدود ما، امکان برطرف شدن آنها نبوده است.
به خاطر اهمیّتی که توسل به اهل بیت‌علیهم السلام دارد؛ نه تنها در قرآن کریم و روایات گهربار خاندان وحی به آن امر فرموده‌اند؛ بلکه در ضمن دعاها و زیارات، ما را به سوی توسل فرا خوانده و راهنمایی فرموده‌اند.
اکنون به ذکر دو نمونه اکتفا می‌کنیم:
1- در زیارت امام حسین‌علیه السلام عرض می‌کنیم:
اَتَوَسَّلُ إِلی اللّهِ بِکَ فی جَمیعِ حَوائِجی مِنْ أَمْرِ آخِرَتی وَدُنْیایَ وَبِکَ یَتَوَسَّلُ الْمُتَوَسِّلُوُنَ إِلَی اللّهِ فی حَوائِجِهِمْ.(136)
من در جمیع حاجتهایم، چه نیازهای اخروی و چه دنیوی، به وسیله شما متوسل به درگاه خداوند می‌شوم و همه آنانی که متوسل به دربار خداوند در حوائج خود هستند، بوسیله شما توسل می‌جویند.
توسل به امام حسین‌علیه السلام، گریه و عزاداری برای آن حضرت بابی است مفتوح برای همه مردم؛ حتی آلودگان و گنهکاران. هر کس از رفتار و کردار خود شرمسار است، می‌تواند به سوی امام حسین‌علیه السلام روی آورد که آن حضرت بخشنده همه گنهکارانند. یقین داشته باشید آن بزرگوار مظلوم از همه بیچارگان دستگیری می‌کنند.
2- در دعای روز عرفه می‌خوانید:
... اَسْئَلُکَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ نَبِیّکَ صلی الله علیه وآله وسلم وَ آلِهِ الطَّاهِرینَ وَاَتَوَسَّلُ إِلَیْکَ بِالْأَئِمَّةِ الَّذینَ اِخْتَرْتَهُمْ لِسِرِّکَ وَاطَّلَعْتَهُمْ عَلی وَحْیِک.(137)
خداوندا به حقّ پیغمبرت حضرت محمدّصلی الله علیه وآله وسلم و آل پاک او سئوال می کنم از تو، و متوسّل به تو می‌شوم بوسیله امامانی که آنان را برای سرّ خود انتخاب کردی و آنان را به وحی خود آگاه ساختی ...
شیفتگان مکتب اهل بیت‌علیهم السلام نه تنها وجود آن بزرگواران را وسیله و شفیع خود به درگاه خداوند متعال قرار می‌دهند و در توسّلات از توجّهات و عنایات اهل بیت‌علیهم السلام بهره می‌برند، بلکه به اسم آن بزرگواران نیز متوسل شده و نام شریف آنان را نیز وسیله تقرّب به خداوند می‌دانند.
در زیارت امام رضاعلیه السلام می‌خوانیم:
اَلسَّلامُ عَلی مَنْ أَسْماؤُهُمْ وَسیلَةُالسَّائِلینَ وَهَیاکِلُهُمْ أَمانُالْمَخْلوُقینَ وَحُجَجُهُمْ اِبْطالُ شُبَهِ الْمُلْحِدین...(138)

سلام بر آنان که اسمائشان وسیله سئوال کنندگان است و پیکره آنان برای مخلوقین امان است و استدلال آنان باطل کننده شبهه‌های ملحدین است.
بنابر این نام آن بزرگواران منشأ تقرّب و وسیله قبولی و پذیرفته شدن در دربار پروردگار متعال می‌باشد. به این جهت دوستان این خاندان در مجالس خود که به یاد اهل بیت‌علیهم السلام تشکیل می‌دهند، به ذکر نام آنان پرداخته و با تکرار آن، قلب خود را جلا می‌بخشند.
بزرگان ما نه تنها از نام آن بزرگواران بهره مند می‌شوند، بلکه به تربتِ درگاه آنان نیز تبرّک جسته و دردهای خود را مداوا می‌کنند.
مرحوم محدّث قمی می‌نویسد: مرحوم سید نعمةاللّه جزائری در اوایل تحصیل بر اثر فقر و احتیاج قادر نبود برای مطالعه چراغ روشن کند؛ از این جهت از نور ماه استفاده می‌کرد. بر اثر کثرت مطالعه در مهتاب، چشمانش ضعیف شد. به خاطر نور چشم خود، تربت مقدسه امام حسین‌علیه السلام وخاک حرمهای امامان عراق را به چشم خود می‌مالید و از برکت آنها نور چشمش زیاد می‌شد.
آن گاه می‌نویسد: من نیز هر گاه چشمم به خاطر زیاد نوشتن ضعف پیدا می‌کند، از خاک حرمهای ائمه اطهارعلیهم السلام استفاده می‌کنم و گاهی احادیث و اخبار اهل بیت‌علیهم السلام را به چشمانم می‌مالم. بحمداللّه چشمانم در نهایت روشنی است وامیدوارم انشاءاللّه در دنیا و آخرت چشمم به برکات ایشان روشن باشد.(139)

توسّل مایه قرب انسان به خداوند است

توسل به اهل بیت عصمت‌علیهم السلام انسان را در درگاه خداوندِ بزرگ، آبرومند می‌سازد و منشاء تقرب او در نزد پروردگار متعال می‌شود. به همین جهت در بعضی از ادعیه و مناجات، از خداوند درخواست می‌کنیم به خاطر توسّل به اهل‌بیت‌علیهم السلام ما را در درگاه خود آبرومند نموده و از مقام قربِ خود بهره‌مند فرماید.
در مناجات انجیلیّه امام سجادعلیه السلام آمده است:
اَللّهُمَّ فَصَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَیْتِهِ الطّاهِرینَ وَاجْعَلْنی بِحُبِّهِمْ یَوْمَ الْعَرْضِ عَلَیْکَ نَبیهاً وَمِنَ الْأَنْجاسِ وَالْأَرَجاسِ نَزیهاً وَبِالتَّوَسُّلِ بِهِمْ إِلَیْکَ مُقَرَّباً وَجیهاً. (140)
خداوندا، درود و رحمت خود را بر محمّد وأهل بیت پاک او نازل فرما و مرا به خاطر محبّت آنان، در روز ورود بر تو، گرامی دار و از نجاستها و پلیدیها پاک گردان و با توسّل به آنان، در نزد خود مقرّب و آبرومند قرار ده.

توسّل باعث مستجاب شدن دعاست

پیغمبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم به امیرالمؤمنین‌علیه السلام فرمودند:
یاعَلِیُّ مَنْ تَوَسَّلَ إِلَی اللَّهِ بِحُبِّکُمْ فَحَقٌّ عَلَی اللَّهِ أَنْ لایَرُدَّهُ، یا عَلیُّ مَنْ أَحَبَّکُمْ وَتَمَسَّکَ بِکُمْ، فَقَدْ تَمَسَّکَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقی.(141)
یا علی هر کس به خداوند بوسیله محبّت شما خاندان توسل جوید، پس حقّ است بر خدا که او را ردّ نکند. یا علی هر کس شما را دوست داشته باشد و به شما خاندان متمسّک شود، به ریسمان محکم چنگ زده است.

کسی که متوسّل به خاندان وحی می‌شود، در حقیقت ناخودآگاه ایمان خود را به یک سری مسائل اعتقادی مهمّ اظهار و تقویت می‌نماید.
1- عقیده به حیات اهل بیت‌علیهم السلام پس از رحلت و درگذشت آنان از جهان فانی. خداوند کریم می‌فرماید:
»وَلاتَحْسَبَنَّ الَّذینَ قُتِلوُا فی سَبیلِ اللَّهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقوُنَ«(142)
آنان را که در راه خدا کشته شده‌اند، مرده نپندارید، بلکه آنان زنده هستند، در نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.
2- عقیده به علم و آگاهی معصومین‌علیهم السلام و اعتقاد به این نکته که انسان در هر گوشه جهان که باشد، می‌تواند به این بزرگواران متوسّل شود و آنان از حاجت و خواسته همه با اطّلاع و آگاه هستند؛ زیرا توسّل به اهل بیت‌علیهم السلام در صورتی متین است که معتقد باشیم از هر کجا که به آنان روی آوریم و آنان را بخوانیم، علم و آگاهی کامل نسبت به حاجت ما دارند.
3- عقیده به قدرت و ولایت معصومین‌علیهم السلام از طرف خداوند. این حقیقت دیگری است که در ضمن توسّل، ایمان و اعتقاد باطنی خود را نسبت به آن ظاهر می‌کنیم؛ زیرا از نظر عقلی از کسی باید استمداد نمود که قدرت کمک و دستگیری داشته باشد و معنای توسّل ما به این بزرگواران، علم و اعتقاد ما به این حقیقت است و به آن افتخار می‌کنیم، همان گونه که موجودات آسمانی به آن افتخار می‌کنند.
پیغمبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم به امیرالمؤمنین‌علیه السلام فرمودند:
یا عَلیُّ یَتَفاخَروُنَ أَهْلُ السَّماءِ بِمَعْرِفَتِکَ وَیَتَوَسَّلوُنَ إِلی اللَّهِ بِمَعْرِفَتِکَ وَانْتِظارِ أَمْرِکَ.(143)
یا علی، موجودات آسمانی به معرفت تو افتخار می‌نمایند و به وسیله شناخت تو و انتظار امر تو، متوسّل به خداوند می‌شوند.
بنابراین، معرفت اهل آسمانها مایه افتخار و شناخت و انتظار ساکنین آسمانها، سبب توسّل آنان می‌باشد.
آری، حتی موجودات آسمانی در انتظار فرا رسیدن روزی هستند که ولایت مطلقه حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام سراسر جهان هستی را فرا می‌گیرد و با دست قدرتمند حضرت بقیةاللّه ارواحنا فداه، نشانه‌ای از جبت و طاغوت و قدرتهای شیطانی باقی نمی‌ماند. در آن روز، غم به خانه‌ای راه

نخواهد یافت و انوار معارف اهل بیت‌علیهم السلام بساط سرور و شادمانی را در سراسر جهان می‌گستراند.

چند نکته اساسی درباره توسّل

اشاره

آنان که دوست دارند با توسّل به أهل بیت‌علیهم السلام، قدرتها و نیروهای غیبی را به سوی خود جذب کنند و توسّلاتشان همیشه مؤثّر و پرثمر باشد، باید به نکات بسیار مهم و ارزنده‌ای که درباره توسّل و شرائط تأثیر آن وجود دارد، کاملاً توجّه داشته باشند و آن گاه که به توسّل می‌پردازند، آنها را رعایت کنند؛ تا علاوه بر آن که از ثواب و بهره‌های معنوی در جهان آخرت برخوردار می‌شوند، در دنیا نیز به نتیجه برسند و حاجتی را که به خاطر آن متوسّل شده‌اند، به دست آورند. و گرنه بدون توجّه به نکات و شرایطی که یادآوری می‌نمائیم؛ اگر چه به ثواب و اجر معنوی نائل می‌شوند، ولی ممکن است - جز بعضی از موارد - حاجتی را که در نظر گرفته‌اند، روا نشود و آن گونه که دوست دارند به مقصود خود نرسند.
اینک به شرائطی که زمینه ساز تأثیر توسّل می‌باشند، توجّه کنید:

1- تطهیر قلب

پاکسازی درون و تطهیر قلب، از شرائط بسیار مهم برای توجّه به امور معنوی است. نه تنها در توسّل؛ بلکه در دعاها و مناجات نیز پاک بودن دل از آلودگیهای روحی، دارای نقش بسیار مهمّی است.
به همین دلیل دعا و توسّل اولیاء خدا و شخصیتهایی که در دربار خداوند دارای تقرّب هستند، دارای آثار شگفت می‌باشد و از آن نتیجه‌های عالی گرفته می‌شود. ولی توسّل افرادی که دارای کردار صحیح نیستند، این گونه نیست. از این جهت در مواردی که تعداد آنها کم نیست، می‌بینیم توسّل آنها، آن گونه تأثیری که باید داشته باشد، ندارد.
یکی از رازهای مهمّی که باعث می‌شود دعای افرادِ مستجاب الدعوة، مستجاب شود؛ پاکی درون و باطن آنها از آلودگیها است. پاک بودن نفس آنان، باعث می‌شود که هیچ گونه غرضهای شخصی در دعاها و توسّلات آنان وجود نداشته باشد.
اخلاق ناپسند و آلودگیهای روحی، روح و روان انسان را در بند می‌کشد و نمی‌گذارد روح انسان به پرواز درآید. ولی مردان خدا که سوخته‌اند و خود را ساخته‌اند، این زنجیرهای گران را از روح و روان خود دور نموده‌اند. به همین خاطر هیچ گاه دعا و توسّل آنان بر اساس تظاهر، خودنمایی و سایر گناهانی که همچون زنجیری گران، تأثیر نَفَس انسان را می‌رباید، نیست. به این جهت آنان در توسّلاتی که دارند، موفّق هستند.
اگر شما نیز دوست دارید با توسّل به اهل بیت‌علیهم السلام از قدرتهای نامرئی و نیروهای غیبی خداوند بهره‌مند شوید و توسّلات شما پرثمر باشد، حتماً به این نکته بسیار مهمّ »تطهیر باطن« توجّه داشته باشید. با پاک ساختن باطن خویش از آلودگیها، موانع را از سر راه خویش بردارید. آن گاه به حبل‌اللَّه المتین چنگ زنید و در صراط مستقیم معنوی گامهای پرنتیجه بردارید. بنابر این از این نکته حیاتی وحسّاس غفلت نورزید و عمر گرانبهای خود را با آغشته بودن باطن به پایان نرسانید! اگر باطن خود را پاک کنید، کلید موفقیت در دست شماست و می‌توانید در دعاها وتوسّلات از آن استفاده کنید.

2- توجّه و تمرکز فکر در توسّل

تمرکز فکر، توجّه و دقّت کامل در انجام هر گونه عبادت، بر تأثیر آن می‌افزاید و آن را پرثمر می‌نماید. جریانی که ذکر می‌کنیم دلیل بر اهمیّت توجّه در دعا و توسّلات است:
شخصی از بزرگان با یکی از اولیاء خدا در ارتباط بود و گاه گاه مطالب نهان را از گذشته و آینده از او جویا می‌شد و صدق و راستی و درستی او برای ایشان ثابت و حتمی بود.
از او پرسیدم: ایشان چگونه به این مقام رسیده است و اسراری را که بیان کردید، چگونه متوجّه می‌شود؟
ایشان فرمود: این شخص قبلاً از شاگردان خودم بود و گاهی اذکاری را از من می‌گرفت و آنها را انجام می‌داد. اگرچه او ساعات زیادی را به انجام این اذکار نمی‌پرداخت، زیرا آنها اذکار و یا دعاهای طولانی نبودند؛ ولی خصیصه‌ای در این شخص وجود داشت که به خاطر آن، این همه پیشرفت نمود و اینک او استاد من است . بطوری که گاهی من مجهولاتم را از او سئوال می‌کنم و او پاسخ صحیح آنها را برایم می‌آورد. حتّی در موارد متعددی بدون آن که من به او ابراز نمایم، پاسخ مطالبی را که لازم داشتم، برایم بیان نموده است.
سپس ایشان فرمودند: خصوصیتی که در ایشان وجود دارد، این است که هر دعا یا ذکری را که به او می‌گویم و او می‌خواند با توجّه کامل انجام می‌دهد. حالت توجّه و حالت حضور و دقّت او، او را به این مقامات عالیه رسانده است.
اینک به این کلام کوتاه؛ ولی باعظمت حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام توجّه کنید و اهمیّت دقّت و توجه را دریابید. آن بزرگوار می‌فرمایند:
الدِّقَّةُ اِسْتِکانَةٌ.(144)
دقّت، فروتنی و تواضع است.
کسی که در برابر خداوند و اهل بیت‌علیهم السلام فروتنی کند، خدا او را سربلند می‌سازد و اموری که به ظاهر غیر ممکن است، به دست او جاری می‌شود.
آری دقّت و توجّه، غیر ممکن را برای شما ممکن می‌سازد و شما را به مقامات ارزنده‌ای که شاید آن را محال بدانید، می‌رساند. همان گونه که یک شخص عادی که به جریان او اشاره کردیم بر اثر توجّه در حال دعا و توسّل، به مقام ارتباط با عالم غیب رسیده بود.
به همین جهت حضرت امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:
فَإِذا دَعَوْتَ فَأَقْبِلْ بِقَلْبِکَ ثُمَّ اسْتَيْقِنْ بِالْإِجابَةِ.(145)

هر گاه دعا نمودی با حالت توجّه و اقبالِ قلبی دعا کن، آن گاه یقین به اجابت داشته باش.
توجّه و اقبال قلب در دعا و توسّل، آن چنان مؤثّر و پرثمر است که امام صادق‌علیه السلام می‌فرمایند: پس از دارا بودن حالت توجّه، به اجابت آن یقین پیدا کن!
بنابر این پس از تطهیر باطن و پاکسازی درون، مسئله تمرکز فکر و توجّه حواسّ در دعاها، مناجات و توسّلات نقش بسیار مهمّی را داراست.
همان گونه که عبادتهای بدون توجّه، اثرات مهمّی ندارد؛ توسّلاتی که در آن توجّهی وجود ندارد نیز دارای اثر کلّی نیست و آن گونه که باید آدمی را به مقصد و حاجتی که دارد، نمی‌رساند.
توسّلی پرثمر و دارای اثرات کلّی است که در آن توجّه وجود داشته باشد؛ زیرا توسّل در صورتی که با توجّه باشد و از درون دلی پاک بجوشد، رمز ارتباط با خداوند و خاندان وحی است. بر اثر این گونه توسّل، راه‌های بسته شده گشوده می‌شوند و دربهای قفل شده، باز می‌شوند. و آن گاه که ارتباط با خدا و اهل بیت‌علیهم السلام برقرار شد، هیچ گونه دعا و توسّلی بی‌پاسخ نمی‌ماند.
بنابر این اگر می‌خواهید توسّل شما اثر فوری داشته باشد و دارای نتیجه عالی باشد، علاوه بر خودسازی سعی کنید در هنگام توسّل، توجّه شما به این سو و آن سو جلب نشود و با تمرکز و توجّه کامل دست به دامان خاندان وحی شوید و آنان را وسیله برآوردن حاجات خود بدانید.
پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم می‌فرمایند:
نَحْنُ الْوَسیلَةُ إِلَی اللّهِ.(146)
ما، وسیله به سوی خداوند هستیم.
آری اعتقاد هر انسانِ آگاه و روشن دل، این است که خاندان وحی پشتیبان و وسیله او به سوی خداوند هستند. در یکی از زیارات امام حسین‌علیه السلام وارد شده:
بِکُمْ یا آلَ مُحَمَّدٍ أَتَوَسَّلُ، اَ لْاخِرُ مِنْکُمْ وَالْأَوَّلُ.(147)
ای آل محمّد، بوسیله شما من متوسّل می‌شوم؛ به اوّلین شما تا آخرینتان.
نه گاه‌گاه، بلکه برای رسیدن به همه حاجتها و مشکلات باید به این بزرگواران متوسل شویم.
در زیارت جامعه کبیره که حضرت امام هادی علیه السلام دریاهایی از نور را با بیانی کوتاه آورده‌اند، می‌خوانیم:
وَمَنْ قَصَدَهُ تَوَجَّهَ بِکُمْ.(148)
کسی که خداوند را قصد نماید، به سوی شما متوجّه می‌شود.
با بیانات گذشته، روشن شد برای گرفتن حاجتها و برآورده شدن نیازها علاوه ِبر پاکی دل، توجّه و تمرکز اندیشه لازم است. بنابراین از راه‌های

مهمّ تأثیر توسّل، »تطهیر باطن« و »توجّه فکر« است. با این بیان بنگرید که توسّل از چه عظمت والائی برخوردار است، وکسی که به توسّل دست می‌زند، باید دارای چه حالاتِ مهمّ روحی باشد؟
اگر افرادی مغرض همچون وهّابیان بی‌بها، ارزش و بهائی برای توسّل نمی‌بینند، پندار باطل آنان از کوتاهی فکر و عدم آگاهی خودشان سرچشمه می‌گیرد و گرنه کسی که می‌داند توسّل یعنی چه و توسّل بر چه اساسی بنیان گذاری شده است، چگونه می‌تواند به انکار بزرگترین و بهترین حالات روحی انسان بپردازد، و ناآگاهانه گنجینه‌های عظیم روحی را بی‌بها جلوه دهد؟
انسان متفکّر چگونه می‌تواند جذّاب‌ترین حالات روحی را به دلیل آن که خود آن را نیافته است، ردّ نماید؟!

زدودن شک و ایجاد حالت یقین، از مسائلی است که بحث تطهیر قلب، شامل آن می‌شود؛ ولی به خاطر اهمیّتی که دارد، به توضیح آن می‌پردازیم و راه ازدیاد آن را بیان می‌کنیم:
اعتقاد و یقین به لطف و عنایت أهل بیت‌علیهم السلام در توسّلات نقش بسیار عمده‌ای را داراست. اگر در توسّلات یقین به عنایت آن بزرگواران وجود داشته باشد، و قطع به عنایت و لطف آن بزرگواران داشته باشیم، نوعاً به مقصود می‌رسیم و حاجت خود را می‌گیریم.
اثر اعتقاد و یقین به لطف آن بزرگواران آن قدر زیاد است که در موارد زیادی افرادی که به حاجت خود دست می‌یابند، دارای تطهیر قلب - که قبلاً اهمیّت آن را ذکر کردیم - نیستند. ولی قطع و یقین آنان کمبود آن را جبران می‌کند و با آن که دارای قلبی پاک از گناه نیستند، قطع و یقین آنان به عنایات اهل بیت‌علیهم السلام، باعث می‌شود به زودی به نتیجه توسّلات خود دست یابند.
در سال 1348 شمسی که چند ماه توفیق زیارت عتبات عالیات را داشتم، مکرّر در حرم حضرت اباالفضل‌علیه السلام شاهد شفاگرفتن بیماران و روا شدن حاجت گرفتاران بودم.
گاهی از اوقات افرادی که مریض خود را به ضریح مقدّس آن حضرت دخیل می‌بستند؛ در کمتر از یک ساعت، حاجت خود را می‌گرفتند. و زنان عرب طبق رسم خودشان پس از گرفتن حاجت خود به هلهله می‌پرداختند و به سوی ضریح مطهّر و زوّار نقل می‌پاشیدند و شور و شعف فضای حرم مطهّر را فرا می‌گرفت. گاهی از اوقات برای آن که بیشتر اظهار تشکر نمایند، همراهِ نقل، »فلس« که پول رائج عراق است، می‌ریختند.
اعتقاد و یقین آنان در آن حدّ بود که گاهی همراه با مریض، نقل و فلس را نیز با خود می‌آوردند و در لحظه‌ای که مریضشان شفا می‌یافت، فوری به هلهله می‌پرداختند و به پاشیدن نقل و فلس مشغول می‌شدند و به شادی و اظهار تشکّر می‌پرداختند و می‌گفتند: »ابوفاضل نشکرک«.
روزی جوان دیوانه‌ای را به حرم مطهّر آوردند و تا سه روز به ضریح، دخیل بسته و بستگانش اطراف او را گرفته بودند. این باعث تعجّب بود که چگونه در این مدّت طولانی آنها نتوانسته‌اند حاجت خود را بگیرند!
شفا نیافتن یک مریض به مدت سه روز مایه تعجّب بود، چون خلاف معمول بود؛ زیرا طبق متعارف کسانی که به آن حضرت متوسل می‌شدند، اعتقاد عجیبی داشتند و احتیاج به زمان طولانی و وقت زیاد نداشتند. آنان با یقین کامل اظهار می‌داشتند: »ابوفاضل باب الحوائج« و حضرت اباالفضل‌علیه

السلام حاجت آنان را می‌دادند؛ چون با یقین به لطف حضرت اباالفضل‌علیه السلام به آن بزرگوار متوسّل می‌شدند.
مقصود از بیان این مطالب این است که در بسیاری از توسّلات، جهاتی دیگری وجود دارد که جایگزین تطهیر قلب می‌شود. در مواردی لطف اهل بیت‌علیهم السلام و در مواردی دیگر، یقین و اعتقاد مردم، باعث عنایت آن بزرگواران می‌گردد.

معرفت بر یقین انسان می‌افزاید

راهِ یقین پیدا نمودن به قدرت اهل بیت‌علیهم السلام، معرفت نسبت به مقام آن بزرگواران است. برای آن که یقین و اعتقاد به انجام گرفتن حاجت توسط آن بزرگواران داشته باشیم، باید بر معرفت خود نسبت به مقام آن بزرگواران بیفزاییم و آگاهی‌های لازم و واجب را که داشتن آنها بر ما ضروری است، کسب کنیم.
مرحوم محدّث قمی که دارای معرفت به دربار اهل بیت‌علیهم السلام بود، نمونه‌ای از توسّلات خود را پس از بیان جریان جالبی از مرحوم علاّمه سیّد عبداللّه شبّر ذکر می‌کند. اینک به گفتار ایشان توجّه کنید:
مرحوم سیّد عبداللّه شبّر از علمای بزرگی است که بر اثر کثرت تألیفات در زمان خویش به مجلسیِ ثانی شهرت یافت. روزی علامه محقق، مرحوم شیخ اسداللّه، صاحب کتاب مقابس الانوار به دیدار مرحوم سید عبداللّه شبّر رفت و از کثرت تصنیفات مرحوم شبّر شگفت زده شد. زیرا نوشته‌های خودش با فهم و دقت علمی زیادی که داشت، اندک بود.
سرّ کثرت تصنیفات مرحوم شبّر را از او پرسید. سیّد گفت: علّت آن که من توفیق به نگاشتن کتابهای زیاد پیدا نموده‌ام، توجه و عنایت حضرت موسی بن جعفرعلیهما السلام است. زیرا آن حضرت را در خواب دیدم که قلمی به من عنایت نمودند و فرمودند: بنویس. از آن وقت من موفّق به تألیف و نگارش شدم. پس هر چه را که من نوشته‌ام، از برکت آن قلم شریف است.
مرحوم محدث قمی پس از نقل جریان فوق، گفته است:
مطلب چنین است که سیّد فرموده؛ زیرا من نیز هر گاه متوسّل به اهل بیت عصمت‌علیهم السلام می‌شوم، توفیق عظیمی در خود می‌یابم و قلم به نوشتن جاری می‌شود و گاهی که توفیق توسّل ندارم، ماه‌ها بر من می‌گذرد و حال آن که نتوانسته‌ام جزوه‌ای بنویسم. پس تمام آنچه نگاشته‌ام از برکات اهل بیت اطهار صلوات اللّه علیهم اجمعین است. (149)
معرفت و شناخت آن بزرگوار، باعث شده است که ایشان با جزم و یقین به حقیقتی که آن را بیان نموده است، معتقد باشد.

نقش اضطرار در توسّلات

انقطاع، بریدن دل، شدّت اضطرار و اضطراب و فشارهای شدید، گاهی آن چنان مهمّ و کارساز است که می‌تواند با همه آلودگیهای روحی، زنجیرهای گران باطنی را پاره نموده تا روح و روان انسان در فضای نورانی معنویّت با اولیاء و انبیاء پیوند معنوی برقرار نماید.
برای آن که بدانید چگونه گاهی افراد آلوده حاجت‌های خود را با توسّل به اهل بیت‌علیهم السلام می‌گیرند و آلودگی‌های آنان مانع گرفتن حاجتشان نمی‌شود و با گریه و ناله خود، توجه ائمّه اطهارعلیهم السلام و یا امام زادگان بزرگواری را که متوسّل به آنان شده‌اند، به سوی خود جلب می‌کنند. مثالی می‌آوریم تا راز تحقق معجزه به خاطر توسّل افرادی که دارای روح پاک نیستند روشن شود.
اگر بخواهند یک سفینه فضایی را بر فراز کره زمین به پرواز درآورند، باید وسیله قدرتمندی داشته باشند تا توسّط آن بر اثر فشار، سفینه را از جوّ خارج کنند. چون هنگامی که سفینه از جوّ خارج می‌گردد، از قدرت جاذبه زمین رها می‌شود و به راحتی می‌تواند در فضا به گردش در آید؛ زیرا تا وقتی که از جاذبه زمین رها نشده است، قدرت جاذبه، او را به سوی خود می‌کشد و قدرت سیر و پرواز او را کم می‌نماید. برای فرار از قدرت جاذبه، باید آن قدر بر سفینه فشار وارد شود تا از قید جاذبه زمین خارج شده و آزاد گردد.
نظیر این مطلب در مسائل معنوی و روحی نیز وجود دارد؛ زیرا با آن که آلودگیها و گناهان، انسان را از سیر روحی و گرفتن نتیجه معنوی باز می‌دارد و همچون جاذبه زمین که سفینه را به سوی خود می‌کشاند، گناه انسان گناه‌کار را از پرواز باز می‌دارد و جاذبه گناهان او را به سوی خود جذب می‌کند، ولی گاهی گرفتاریها و شداید آن چنان زیاد و پرتوان است که فشارِ ناراحتیها می‌تواندانسان را از جاذبه گناهان رهائی بخشیده و با آن که باطن به آلودگیها گرفتار است، او را از قدرت جاذبه گناهان رهائی بخشد و به گرفتن نتیجه، موفّق نماید.
بنابر این برای موفقیّتِ سریع در توسّلات یا باید انسان باطن خود را تطهیر کند و روح و روان خود را پاک نماید تا قدرت جاذبه گناهانِ گذشته، درهم شکسته شود و نتواند او را از پرواز باز دارد و یا باید آنچنان در تحت فشار ناراحتی‌های شدید قرار گیرد که همچون دستگاهی که سفینه‌های فضائی را بر اثر فشار، از جاذبه زمین رها می‌کند؛ شدّت گرفتاری‌ها و ناراحتی‌ها، انسان را از قید و بند گناهان و جاذبه آنها رها کند. در این هنگام می‌تواند توجّه اهل بیت‌علیهم السلام را به خود جلب نماید و عنایت و مرحمت آن

بزرگواران را به سوی خود جذب کند و شاهد رخ دادن معجزه باشد.
بنابر این برای نتیجه گرفتن از توسّل، اگر انسان مردانه همّت نماید و باطن خود را پاک نماید، به مقصود خود دست می‌یابد و همچنین اگر شدّت گرفتاری‌ها به گونه‌ای باشد که بتواند در انسان حالت انقطاع ایجاد کند و همچون سفینه‌ای که بر اثر فشار از جاذبه زمین دور می‌شود، او را از جاذبه گناهان و آلودگی‌ها رها نماید، در این هنگام نیز توسل او به نتیجه می‌رسد.

دختر مضطرّ در حرم حضرت ابوالفضل‌علیه السلام

در مواردی که بر اثر اضطرار، حالت انقطاع پیش می‌آید، توسّل به آن خاندان، اثربخش بوده و دارای اثر فوری است.
از این رو دوستان مکتب اهل بیت‌علیهم السلام در شدائد و گرفتاری‌ها به آن بزرگواران پناه برده و اضطرار خود را با توسّل به آنان برطرف می‌نمایند. نمونه جالبی از این گونه توسّلات را برای شما می‌آوریم.
یکی از بزرگان قم می‌گوید: روزی در حرم مطهّر حضرت اباالفضل‌علیه السلام مشرف بودم، ناگهان دیدم جمعیّت زیادی از اعراب همراه با دختری سراسیمه وارد حرم شدند و حرم مطهّر از انبوه جمعیّت پر شد.
آن دختر شبکه‌های ضریح را گرفت و با صدای بلند کلماتی جسورانه گفت که توجه زائرین را به خود جلب کرد. ناگهان متوجه شدم آن دختر و سایر مردم چنان ساکت شدند که گویا نفَس همه قطع شده است.
یک مرتبه صدائی بلند شد و کلامی به این مضمون به گوش همه رسید:
»پدر من، شوهر مادر من است« این صدا از کودکی برخاست که در شکم دختر بود. یک مرتبه صدای هلهله در حرم بلند شد. زنها بسوی دختر هجوم بردند و عده‌ای با کوشش فراوان او را از دست زنها رها کرده و در بقعه‌ای که مرکز کلیددار آستان مقدّس حضرت اباالفضل‌علیه السلام بود، بردند.
پس از آن که دختر را بردند و خلوت شد، چون که من با کلیددار حرم آشنا بودم، نزد او رفتم و جریان را از او سئوال کردم. کلیددار حرم گفت:
اینها طائفه‌ای از عربهای صحرانشین اطراف کربلا هستند، این دختر را به عقد پسر عمویش در آورده‌اند و چون در زمان عقد، ارتباط عروس و داماد نزد آنها بسیار زشت و ننگین است، جوان مراقب بوده مخفیانه همسرش را ملاقات کند. او پس از آن که با همسرش ملاقات و ارتباط پیدا می‌کند، دختر باردار می‌شود. جوان از ترس فرار می‌کند و مدتی مخفی می‌شود تا حمل دختر آشکار می‌شود. نزدیکان دختر از او سئوال می‌کنند، او می‌گوید: از شوهرم حامله شده‌ام. آنها جوان را پیدا کرده و از او سئوال می‌کنند. او از ترس، جریان را انکار می‌کند.
بستگان دختر تصمیم می‌گیرند دختر را بکشند. او هر چه التماس می‌کند و خود را بی‌گناه معرفی می‌کند، فایده‌ای نمی‌بخشد تا سرانجام می‌گوید: حضرت اباالفضل العبّاس‌علیه السلام را حاکم قرار دهیم هر چه آن بزرگوار حکم کردند انجام دهید. از این رو به حرم مشرّف شده و به معجزه حضرت عبّاس‌علیه السلام کودک در رحم مادر اقرار به پاکی او نمود.(150)

این نمونه‌ای از هزاران معجزه است که بر اثر عنایات کریمانه خاندان رسالت جلوه‌گر شده است.

نکته دیگر

نکته دیگری که توجّه به آن لازم است، این است که: در برخی از توسّلات، فردی که متوسّل شده است، نه دارای روح پاک است و نه بر اثر اضطرار و فشارهای شدید از جاذبه گناهان و آلودگیها خود را رها ساخته است؛ بلکه به خاطر جهات دیگری که در آینده و یا گذشته او وجود دارد و ائمّه اطهارعلیهم السلام با آگاهی و علم احاطه‌ای خود، آنها را در نظر دارند و از دید ما نامعلوم است؛ به این گونه افراد با چشم مرحمت نگاه می‌کنند و در لحظه‌ای کوه‌های غم و غصه را به چمن زار سبزِ شادی تبدیل می‌کنند. زیرا آنان می‌توانند با یک نظر، ذرّه‌ای را همچون خورشید تابان، تابناک کنند.

به ذرّه گر نظر لطف بوتراب کند
به آسمان رود و کار آفتاب کند

با توجّه به این نکته درمی‌یابیم: کسی می‌تواند ولایت و امامت انسان‌ها را به عهده گیرد که تمامی جهات و همه جوانب کار را در نظر داشته باشد و کاملاً محیط بر آنها باشد؛ در این صورت می‌تواند هر گونه خاک تیره را به گوهری تابناک مبدّل سازد و گرنه ادّعا به تنهایی کارساز نیست.

استمداد از عالم غیب

در بسیاری از موارد برای رفع مسائل اضطراری جز استمداد از عالم غیب و کمک گیری از قدرتهای نهانِ جهان، راه حلّی وجود ندارد. وقتی که کارد به استخوان رسید و همه امکانات مادّی عجز خود را بیان داشتند، چگونه می‌توان با قدرت مادّی که عدم توانایی خود را نشان داده، راه حلّی پیدا نمود؟ برای رفع گرفتاری در این گونه موارد حتماً باید به جستجوی کمک از عالم غیب شتافت و با استمداد از قدرتهای عظیم غیبیِ الهی، بیچارگی‌های طاقت‌فرسا را برطرف نمود.
در این گونه موارد، توسّل و وسیله‌یابی از طریق خاندان وحی که جانشینان خدا بر خلق می‌باشند؛ بهترین، مؤثّرترین و کاملترین نمونه استمداد از عالم غیب است.
در این گونه موارد بعضی از افراد بر اثر اضطرار و اضطراب و حالت انقطاع، با گفتن »یا علی«، »یا حسین« و یا با گفتن یک »یا صاحب الزمان« از اعماق دل و از ژرفای قلب، به وسیله نام این بزرگواران با خداوند بزرگ ارتباط برقرار می‌کنند و بوسیله آنان حاجت خود را می‌گیرند.

تا دلی آتش نگیرد، حرف جانسوزی نگوید
حال ما خواهی بیا از گفته ما جستجو کن

بنابر این توسّل، به معنای جستجوی یافتن وسیله برای ارتباط با خداوند و چاره جویی در مشکلات و یافتن راه حلّ در گرفتاریهای مادّی و معنوی، توسّط خاندان وحی که سردمداران قدرتهای الهی هستند، می‌باشد. و شیفتگان اهل بیت‌علیهم السلام در طول تاریخ از انبیاء و پیامبران گرفته تا انسانهای معمولی و از ابتداء خلقت تا روز قیامت، برای تقرّب به خداوند و یا چاره جویی برای مشکلات خویش، دست نیاز به دامنِ لطف این بزرگواران زده و خواهند زد.

توسل برای حلّ مشکلات علمی

مردان بزرگ حتّی برای کشف مجهولات و پی بردن به مسائل مشکل علمی دست به توسل می‌زنند تا در اثر کسب فیوضات معنوی از خاندان وحی، گره از مشکلات علمی خود بگشایند.
به عنوان نمونه داستانی را از مرحوم سید علی صاحب شرح کبیر، که بسیاری از علمای عرب و عجم از شاگردان وی بوده‌اند، ذکر می‌کنیم.
آن مرحوم با مهارت فراوانی که در علم فقه و اصول داشت، از علم هیئت بی‌خبر بود. به این جهت در هنگام نوشتن کتاب »شرح کبیر« در بحث »قبله« که در ارتباط با علم هیئت است، دچار اشکال شد. از یکی از شاگردان خود که در علم هیئت دارای اطلاعات بود، خواست تا مسائل ضروری مسئله قبله را از علم هیئت به وی بیاموزد؛ تا بحث قبله را به صورت کامل در کتاب »شرح کبیر« بیاورد.
ولی شاگرد احترام استاد را نگه نداشت و در برابر درخواست استاد چنین گفت: همچنان که ما کتاب به زیر بغل گرفته به خدمت شما می‌رسیم و تلّمذ می‌کنیم، شما نیز کتاب به زیر بغل گرفته در بنده منزل تشریف بیاورید، تا مسائل هیئت را فرا گیرید!
پاسخ تندِ شاگرد، که استاد انتظار آن را نداشت، سبب شد که او برای حلّ مشکلات علمی خود به حضرت امام حسین‌علیه السلام متوسل شود. از این جهت همان شب به حرم مطهّر آن حضرت مشرّف شد و تا صبح به عبادت خداوند پرداخت و از حضرت سیدالشهداءعلیه السلام رفع مشکلات علمی خود را درخواست کرد. بر اثر توسّل او، صبح همان روز، همه مشکلات علمی مورد نیاز، برایش روشن شد و بحث قبله را در کتاب »شرح کبیر« به رشته تحریر کشید.(151)

ترک توسّل یا رمز گناه

ارزش و اهمیّت توسّل و تمسّک جستن به اهل بیت عصمت‌علیهم السلام آن قدر زیاد است که در برخی از روایات فرموده‌اند: وسیله اطاعت خداوند فراهم نمی‌شود مگر در صورتی که انسان به دامان ولاء آن بزرگواران چنگ زند.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرمایند:
وَلایَقْبَلُ تَوْحِیدَهُ إِلاَّ بِالْإِعْتِرافِ لِنَبِیِّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ بِنُبُوَّتِهِ، وَلایَقْبَلُ دیناً إِلّا بِوِلایَةِ مَنْ أَمَرَ بِوِلایَتِهِ، وَلایَنْتَظِمُ اَسْبابَ طاعَتِهِ إِلاَّ بِالتَّمَسُّکِ بِعِصَمَهِ وَعِصَمِ أَهْلِ وِلایَتِهِ.(152)
خداوند، یگانه پرستی کسی را قبول نمی‌کند، مگر همراه با اعتراف به نبوّت پیغمبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم باشد. و دینی را نمی‌پذیرد، مگر با ولایت کسی که امر به داشتن ولایت او نموده، باشد. و اسباب اطاعت خداوند سامان نمی‌پذیرد، مگر با تمسّک جستن به عصمت خدا و صاحبان ولایت او.
در این فرمایش حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام فراهم شدن اسباب اطاعت خداوند را در صورتی امکان پذیر می‌دانند که انسان متوسّل و متمسّک به عصمت خداوند و آل اللّه شود و در صورت عدم توجّه به آن بزرگواران که واسطه فیض میان خالق و مخلوق هستند، وسیله اطاعت از دستورات خداوند فراهم نمی‌شود.
بنابر این روایت، علّت مهمّ گناهِ گناهکاران، ترک توسّل و تمسّک آنان به اهل بیت‌علیهم السلام می‌باشد. پس اگر توسّل را ترک کنیم، در دام شیطان گرفتار شده و مرتکب معصیت می‌شویم. این است رمز گناهان.

نتیجه بحث

توسّل، دلهای زنگار گرفته را صفا می‌بخشد و یاد خدا را در قلبهای غفلت زده ایجاد می‌کند. آن گاه که فتنه‌ها و آشوبهای گوناگون، انسان‌ها را در گرداب بلا گرفتار می‌کنند، توسّل به اهل بیت عصمت‌علیهم السلام همچون کشتی نجات، آنها را به ساحل می‌رساند.
اگر می‌خواهید به مقام قرب الهی راه یابید و در نزد پروردگار آبرومند باشید، توسّل، شما را به این هدف می‌رساند.
مهمترین مسائل اعتقادی ما نسبت به اهل بیت‌علیهم السلام همچون ایمان و یقین به علم و آگاهی آنان و قدرت و ولایت آن بزرگواران در مسئله توسّل گنجانده شده است.
عالی‌ترین مسائل اخلاقی را همانند تطهیر و پاک سازی قلب، توجّه و تمرکز فکر، در مسئله توسّل می‌یابید.
مشکل‌ترین مسائل شخصی را می‌توانید با »توسّل« و توجّه به خاندان پاک رسالت که جانشینان خدا و صاحبان ولایت مطلقه هستند، حل کنید.
با توسّل به خاندان وحی، وسیله اطاعت خداوند و ترک گناه را برای خود فراهم کنید و به این طریق از قدرتهای بزرگ خداوند استمداد نموده و نیرو طلب کنید
آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند
آیا شود که گوشه چشمی به ما کنند

7جاذبه محبّت

محبّت، به خاطر جاذبه‌ای که دارد، محبّ را به سوی محبوب جذب می‌کند و افکار و عقاید او را در قلب محبّ زنده می‌سازد. به این جهت هر چه محبّت شدیدتر باشد، سنخیّت روحی بین محبّ و محبوب بیشتر می‌شود.
بر این اساس اگر محبّت شدید باشد، دارای چنان کششی است که محبّ و محبوب را بسوی یکدیگر جذب می‌کند؛ بصورتی که حالات هر یک از آنان در دیگری تأثیر می‌گذارد. در میان افراد دوقلو که از محبّت و هماهنگی بیشتری برخوردار هستند و روحیه‌ای نزدیک به یکدیگر دارند، تأثیرپذیری حالات آنان در یکدیگر، بیشتر جلوه‌گر می‌شود.
چندی قبل دختری که در لندن زندگی می‌کرد، ناگهان احساس ناراحتی کرد. او چنان درد می‌کشید و حالاتش چنان بود که پزشکان تشخیص دادند درد او علامت زایمان است. او را در بیمارستان بستری کردند و پس از تحقیق معلوم شد که او شوهر ندارد! معاینات هم نشان داد که باردار نیست؛ امّا او همچنان در تخت بیمارستان بخود می‌پیچید و ناله می‌کرد و سراپای وجودش را عرق سردی پوشانده بود.
چند ساعتی وقت پزشکان را گرفت؛ تا سرانجام آرام شد. لبخندی زد و گفت: راحت شدم. نوزاد پسر است! پزشکان ابتدا گمان گردند که با یک دیوانه سر و کار دارند؛ ولی پس از تحقیق متوجه شدند که آثار دیوانگی در او دیده نمی‌شود.
کشف بعدی آن بود که درست در همان زمانی که او در لندن دچار درد شده بود و به بیمارستان رفت، خواهر دوقلویش که در اتریش و شهر »وین« ساکن بود، دچار درد زایمان گردیده و به بیمارستان مراجعه کرده و بستری شده بود و پس از چند ساعت پسری از او متولّد شده بود.(153)
این گونه حالات بر اثر سنخیّت و محبّت شدید در میان دو نفر است. گاهی بر اثر محبّت شدید، محبّ از تقیّدات مادّی رها می‌شود و خود را به محبوب که فرسنگها راه از او دور است، می‌رساند؛ زیرا همان گونه که گاهی حرارت تب، وسیله خروج روح از جسم و علّت درک مسائل نامرئی می‌شود، همین گونه گاهی حرارتِ محبّت، محبّ را از عالم ظاهر خارج می‌کند و بسوی محبوب می‌کشاند.
رسیدن به محبوب و دیدار آن، بر اثر جذبه و کششی است که در صورت شدّت محبّت ایجاد می‌شود.
گاهی محبّت باعث کشفهای علمی می‌شود؛ زیرا علاقه، میل شدید، و خواسته قویِ دانشمندان در کشف مجهولات، یکی از مؤثرترین وسیله‌های نیل آنان به مقاصدشان، می‌باشد.

به عبارت گویاتر: محبّت و میل شدید، آنان را در یافتن مسائل علمی و گشودن مشکلات لاینحل کمک می‌کند، و وسیله گشایش روزنه‌ای برای آنان به سوی مشکلات علمی می‌شود و در نتیجه در کشف آنچه در جستجوی آن بوده‌اند، کامیاب می‌شوند.

به خاطر این گونه آثار حیاتی و ارزنده که در محبّت و دوستی وجود دارد، انسان باید به محبّت خود جهت داده و آن را به سوی شایسته‌ترین مقصد راهنمایی کند. به این جهت پیغمبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم محبّت و دوستیِ انسان را به سوی اهل بیت و خاندان وحی‌علیهم السلام متوجّه نموده‌اند؛ تا به این وسیله آلودگی‌های افراد، پاک شود و خوبی‌ها و خصلت‌های ارزنده در آنان ایجاد گردد و آنان را در نزد خداوند مقرّب نماید.
زیرا محبّت پیغمبر اکرم و خاندان رسالت‌علیهم السلام، تأثیری شگفت و خارق‌العاده در تقرّب به خداوند متعال دارد به طوری که در روایات، محبّت اهل بیت‌علیهم السلام بهترین وسیله قرب به خداوند، شمرده شده است.
در روایتی پیغمبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم می‌فرمایند:
لِكُلِّ أَمْرٍ سَيِّدٌ وَحُبّی عَلیّ‌علیه السلام سَيِّدُ ما تَقَرَّبَ بِهِ الْمُتَقَرِّبُونَ مِنْ طاعَةِ رَبِّهِمْ.(154)
برای هر چیزی سروری است و محبّت من و محبّت علی‌علیه السلام سرآمد آن چیزهایی است که جویندگان تقرّب، به وسیله آنها مقرّب می‌شوند، که عبارتند از اطاعت پروردگارشان.
این روایت دلیل واضحی است بر این که، محبت خاندان وحی وسیله تقرّب و اطاعت از دستور خداوند است. پیغمبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم در روایتی دیگر می‌فرمایند:
حُبُّ عَلیِّ بْنِ أَبی طالِبٍ يُحْرِقُ الذُّنُوبَ كَما تُحْرِقُ النَّارُ، اَلْحَطَبَ.(155)
محبّت حضرت علی بن ابی طالب‌علیه السلام گناهان را می‌سوزاند؛ همان گونه که آتش، هیزم را می‌سوزاند.
بنابراین محبّت حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام، هستی گناه را به آتش می‌کشد و دوستی آن بزرگوار، کوه گناه را به کاهی تبدیل می‌نماید و آن را از اعماق جان بیرون آورده و نابود می‌سازد.
محبّت حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام نه تنها آثار گناهان گذشته را نابود می‌کند؛ بلکه همچون سدّی محکم و استوار، مانع انسان از انجام گناهان بعدی می‌شود. با محبّت شدید به محمّد وآل محمّدعلیهم السلام، می‌توانید خود را از انجام گناه باز داشته و بیمه شوید.
پیغمبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم می‌فرمایند:
أَلا وَمَنْ أَحَبَّ عَلِيّاً لايَخْرُجُ مِنَ الدُّنْيا حَتَّى يَشْرِبَ مِنَ الْكَوْثَرِ وَيَأْكُلَ مِنْ طُوبى وَيَرى مَكانَهُ فِى الْجَنَّةِ.(156)
آگاه باشید کسی که علی‌علیه السلام را دوست دارد از دنیا نمی‌رود تا از آب کوثر بیاشامد و از طوبی بخورد و مکان خود را در بهشت ببیند.

باید از خداوند بخواهیم که محبّت اهل بیت‌علیهم السلام را تا آخرین لحظه زندگی ما ثابت نگهدارد، تا در آخرین لحظات، شاهد الطافی که وعده فرموده‌اند باشیم.
در یکی از زیارات امام حسین‌علیه السلام آمده است:
اَللّهُمَّ ثَبِّتْنی عَلی مَحَبَّةِ أَوْلِیائِکَ.(157)
خداوندا، مرا بر محبّت اولیاء خودت، ثابت قدم نگه دار.
در صورتی که با محبّت و اشتیاق اهل بیت‌علیهم السلام جان به جانان بسپاریم، اوّلین لحظه مرگ، اوّلین لحظه‌ای است که آثار محبّت و عظمت و شکوه آن را که نشانه ایمان و تقوا است، بخوبی می‌یابیم ان شاءاللّه.
در چند روایت، محبّت به اهل بیت‌علیهم السلام را، اصل تقوا و ایمان شمرده‌اند؛ همان گونه که بغض و دشمنی آن بزرگواران را، کفر و نفاق دانسته‌اند.
پیغمبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم به حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام فرمودند:
یا عَلِیُّ حُبُّکَ تَقْوی وَإیمانٌ وَبُغْضُکَ کُفْرٌ وَنِفاقٌ.(158)
یا علی دوستی تو، تقوا و ایمان و دشمنی تو، کفر و نفاق است.
کسی که با حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام دشمنی ورزد، از دیدگاه مکتب ما کافر و در ردیف منکران خداست.
آن را که دوستی علی نیست، کافر است
گو زاهد زمانه و گو شیخ راه باش
همچنین آنان که محبّت حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام در اعماق جانشان ریشه دوانده است، از تقوا و ایمان برخوردارند.
آری حبّ و بغض، دارای این گونه اثرات بنیادی است.
خواهی که زدوزخ برهانی دل و تن
اثنی‌عشری شو و گزین مذهب من
ایشان سه محمّدند و چهارست علی
با موسی جعفر و حسین و دو حسن
در حدیثی امام رضاعلیه السلام از آباء گرامی خود از پیغمبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم نقل فرمودند:
حُبُّنا أَهْلُ الْبَیْتِ یُکَفِّرُ الذُّنُوبَ وَیُضاعِفُ الْحَسَناتَ.(159)
محبت ما اهل بیت، کفاره گناهان است و حسنات را چند برابر می‌کند.
زیرا محبّت اکسیر است، دارای قوّه کاسره و شکننده است و آثار گناهان را درهم می‌شکند و آنها را تبدیل به حسنه می‌سازد، همان گونه که شنجرفِ ثابت، مس را تبدیل به طلا می‌کند. از این رو محبّت را »اکسیر روح« می‌دانند؛ زیرا روح‌های آلوده و روان‌هائی که بر اثر گناه از خداوند دور شده‌اند، با محبّت اهل بیت‌علیهم السلام که شفابخش دل‌ها و

حیاتبخش قلب‌های مرده است، تقرّب خود را باز می‌یابند، و با ترک گناه مقرّب درگاه او می‌شوند.
زیرا در قلبی که سرشار از محبّت حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام و سایر خاندان پاک وحی است، جایی برای گناه باقی نمی‌ماند؛ بلکه محبّت اگر افزایش یابد، می‌تواند هر گونه گناهی را که محبّ آن را در گذشته انجام داده نابود نماید و مانع انجام گناه در آینده شود. زیرا مانع بودن برای انجام گناه، آسانتر از برطرف نمودن آثار گناهان گذشته است.
راز این مسئله این است، کسی که کاملاً محبّ و دوستدار و شیفته اهل بیت عصمت‌علیهم السلام باشد، محبوب خدا و مقرّب عنداللّه است و وقتی که انسان محبوب و مقرّب نزد خداوند شود، در حصن حول و قوّه او قرار می‌گیرد. یعنی خداوند میان او و گناه، حائل ایجاد می‌کند و همچنین کاری را که خدا انجام آن را بخواهد، در وی نیرو و قوّه انجام آن را ایجاد می‌نماید و او را موفّق به انجام آن عمل می سازد. این است معنای »لاحول و لاقوّة إلّا باللّه«. به این جهت برخی، محبّت و دوستی با خاندان وحی را مؤثّرترین راه سیر و سلوک شمرده‌اند.
بنابر روایت مفصّلی که مرحوم علّامه مجلسی - در بحار الأنوار ج 70 ص 25 - از امام صادق‌علیه السلام نقل کرده است، محبّ - اگر به مقام عالی محبّت راه یابد - اگر چه راه علماء و سیره حکماء و طریقه صدیقین را طی نکرده و روش خود را روش آنان قرار نداده باشد؛ ولی در عین حال همه نتایجی را که علماء و حکماء و صدّیقین بدست آورده‌اند، دارا می‌شود.
این گونه آثار در صورتی است که محبّت، بسیار شدید باشد نه همچون محبّت‌هائی که دوستان اهل بیت‌علیهم السلام نوعاً دارای آن هستند. این گونه محبّت دارای چنان اهمیّتی است که در آن روایت، امام صادق‌علیه السلام تصریح فرموده‌اند که دارا بودن آن، نه تنها پرثمرترین طریقه سیر و سلوک می‌باشد؛ بلکه تنها راهی است که در آن خطر وجود ندارد و حال آن که روش حکماء و علماء و صدّیقین طبق آن روایت، چنین نیست.
امام صادق‌علیه السلام می‌فرمایند:
إِنَّ الْحُكَماءَ وَرَثُوا الْحِكْمَةَ بِالصَّمْتِ، وَإِنَّ الْعُلَماءَ وَرَثُوا الْعِلْمَ بِالطَّلَبِ وإِنَّ الصِّدّيقينَ وَرَثُوا الصِّدْقَ بِالْخُشُوعِ وَطُولِ الْعِبادَةِ فَمَنْ أَخَذَهُ بِهذِهِ الْمَسيرَةِ إِمَّا أَنْ يَسْفَلَ وَإِمَّا أَنْ يَرْفَعَ وَأَكْثَرُهُمُ الَّذى يَسْفَلُ وَلايَرْفَعُ، إِذا لَمْ يَرْعَ حَقّاللّهِ وَلَمْ يَعْمَلْ بِما أَمَرَ بِهِ، فَهذِهِ صِفَةُ مَنْ لَمْ يَعْرِفِ اللّهُ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ وَلَمْ يُحِبَّهُ حَقَّ مَحَبَّتِهِ، فَلايَغُرَّنَّکَ صَلاتُهُمْ وَصيامُهُمْ وَرَواياتُهُمْ وَعُلُومُهُمْ، فَإِنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ.(160)
حکماء، حکمت را به وسیله سکوت و علماء، علم را به وسیله طلب نمودن و صدّیقین، صداقت را به خشوع و عبادت طولانی بدست می‌آورند. پس هر کسی این مسیر را بپیماید؛ یا تنزّل می‌کند و یا بلند مرتبه می‌گردد و اکثر

آنان اگر حقّ خداوند را رعایت نکنند و به آنچه امر شده‌اند عمل ننمایند، تنزّل می‌کنند و این خصلت کسی است که خدا را حقیقتاً نشناخته باشد و او را به حقیقتِ محبّت دوست نداشته باشد. پس نمازها و روزه‌ها و روایات و علوم آنها، تو را فریب ندهد که آنان حماران وحشی هستند!
همانگونه که در این روایت تصریح شده است علماء، حکماء و صدّیقین مورد انتقاد قرار گرفته‌اند که خداوند را حقیقتاً نشناخته‌اند و به حقیقت دوستی خداوند را در دل قرار نداده‌اند.
اگر محبّ در مقام محبّت به مراحل عالی راه یافت و قلب خود را که حرم‌اللّه است، مملوّ از محبّت خداوند و اهل بیت عصمت‌علیهم السلام نمود؛ تا وقتی که محبّت شدید آنان را در دل دارد، امکان تنزّل در او وجود ندارد.
تنها موردی که برای محبّین امکان استبدال وجود دارد، موردی است که آنان اصل محبّت را از دست بدهند و گرنه تا وقتی که محبّت در قلب محبّ ریشه دوانده است، او در مسیر ترقّی و تکامل قرار دارد نه تنزّل و سقوط.
راز این نکته آن است که، همان گونه که گفتیم محبّت و شوق شدید، مانند مغناطیس است و تا وقتی محبّت وجود دارد، محبّ را به سوی محبوب جذب می‌کند و آن گاه که او مجذوبِ محبوب شد، سنخیّت در او پیدا می‌شود و آثار و صفات محبوب در محبّ پیدا می‌شود. از این جهت در این روایت، محبّت خدا و اولیاء خدا را، بهترین راه و بی‌خطرترین سیر برای افرادی که مایل به سیر و سلوک هستند، معرّفی نموده‌اند.
در بعضی از روایات دیگر نیز محبّین مقدم بر همه افراد دیگر ذکر شده‌اند، همان طور که در اخبار حضرت داود آمده است که خداوند می‌فرماید:
مِا أَحَبَّنی أَحَدٌ أَعْلَمُ ذلِکَ یَقیناً مِنْ قَلْبِهِ إِلاَّ قَبِلْتُهُ لِنَفْسی وَأَحْبَبْتُهُ حُبّاً لایَتَقَدَّمُهُ أَحَدٌ مِنْ خَلْقی، مَنْ طَلَبَنی بِالْحَقِّ وَجَدَنی وَمَنْ طَلَبَ غَیْری لَمْ یَجِدْنی... (161)
دوست ندارد مرا احدی که بدانم واقعاً این محبّت از قلب او سرچشمه می‌گیرد، مگر آن که او را برای خود می‌پذیرم و دوست دار او می‌شوم؛ بطوری که احدی از خلقِ من، بر او مقدّم نمی‌شود. کسی که حقیقتاً مرا طلب کند، می‌جوید مرا و کسی که غیر مرا طلب کند، مرا نمی‌یابد.
از این حدیث قدسی متوجه می‌شویم، کسانی را که امام‌زمان عجّل‌اللّه‌تعالی له‌الفرج - که جانشین و نماینده خداوند می‌باشند - به عنوان خدمتگزار خود قبول فرموده‌اند و آنان را از میان مردم به نعمت مصاحبت خود مشرّف ساخته و بر دیگران مقدّم نموده‌اند، کسانی هستند که در راه محبّت از همه مردم پیشقدم‌تر و به عالی‌ترین مراحل محبّت نائل شده‌اند.

نه تنها عظمت این بزرگواران، بلکه عزّت و شرافت همه شرافتمندان جهان هستی، به خاطر محبّت و علاقه‌ای است که به اهل بیت عصمت‌علیهم السلام دارند. حتّی ملائکه مقرّب درگاه خداوند، شرافت خود را بوسیله محبّت آن بزرگواران بدست آورده‌اند. حضرت رسول اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم می‌فرماید:

هَلْ شَرَفَتِ الْمَلائِکَةُ إِلاَّ بِحُبِّها لِمُحَمَّدٍ وَعَلیٍّ وَقَبوُلِها لِوِلایَتِهِما؟...(162)

آیا شرافت ملائکه، جز به خاطر محبّتی است که آنها به محمّد و علی صلوات اللّه علیهما و پذیرش ولایت آن دو دارند؟

این فرمایش صراحت دارد بر این که شرافت ملائکه به خاطر علاقه‌ای است که به پیغمبر اکرم و امیرالمؤمنین صلوات اللّه علیهما دارند.

آئینه مهر روشن از یاد علی است

اوراد ملک بر آسمان ناد علی است

گر چه این روایت در مورد ملائکه است ولی روایات دیگری گواه بر این حقیقت است که همه اهل آسمانها اعمّ از ملائکه و غیر آنها، از دوستداران خاندان وحی هستند و به وسیله محبّتِ آنان، به تقرّب خود نزد خداوند می‌افزایند. زیرا همان گونه که گفتیم، محبّت صفات محبوب را در محبّ جلوه‌گر می‌سازد. ویکی از صفات اهل بیت عصمت‌علیهم السلام، قرب آنان به خداوند متعال است. از این رو موجودات آسمانی محبّت آن بزرگواران را مایه تقرّب خود می‌دانند.

در یکی از زیارات جامعه که از اهل بیت عصمت علیهم السلام روایت شده، می‌خوانید:

یَتَقَرَّبُ أَهْلُ السَّماءِ بِحُبِّکُمْ وَبِالْبَرائَةِ مِنْ أَعْدائِکُمْ.(163)

اهل آسمان، به وسیله محبّت شما و دوری جستن از دشمنان شما)به خدا(تقرّب می‌جویند.

اوصاف علی است که انتهایش نبود

مدّاح علی به جز خدایش نبود

تا حشر »ادیب« اگر ز وصفش خوانی

یک حرف ز دفتر ثنایش نبود

تقرّب به خداوند چه آثاری دارد؟

اکنون برخی از آثار مهمّ و شگفت انگیزی را که بر اثر تقرّب به خداوند ایجاد می‌شود بیان می‌کنیم.
از نشانه‌های تقرّب به خداوند و اهل بیت اطهارعلیهم السلام، به کار افتادن چشم و گوش باطنی و بدست آوردن قدرت‌های روحی و معنوی است؛ زیرا آن گاه که انسان از جهت تقرّب معنوی به خداوند، پیشرفت نمود، مورد محبّت خدا قرار می‌گیرد و محبوب خدا می‌شود و آن گاه که انسان محبوب خدا شود، از قدرتهای معنوی برخوردار می‌گردد.
امام صادق‌علیه السلام از پیغمبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم نقل فرمودند که خداوند فرموده است:
مَنْ أَهانَ لی وَلِیّاً فَقَدْ أَرْصَدَ لِمُحارِبَتی، وَما تَقَرَّبَ إِلَیَّ عَبْدٌ بِشَیءٍ أَحَبَّ إِلَیَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَیْهِ، وَإِنَّهُ لَیَتَقَرَّبُ إِلَیَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّی أُحِبَّهُ فَإِذا أَحْبَبْتُهُ، کُنْتُ سَمْعَهُ الَّذی یَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذی یَبْصُرُ بِهِ وَلِسانَهُ الَّذی یَنْطِقُ بِهِ وَیَدَهُ الَّتی یَبْطُشُ بِها، إِنْ دَعانی أَجَبْتُهُ وَإِنْ سَأَلَنی أَعْطَیْتُهُ.(164)
هر کس به یکی از اولیاء من توهین کند، برای جنگیدن با من در کمین نشسته است، و هیچ بنده‌ای مقرّب به من نمی‌شود، بوسیله چیزی که محبوبتر باشد از واجباتی که بر او واجب نموده‌ام. و او بوسیله نافله بسوی من مقرّب می‌شود تا محبوب من می‌گردد و آن گاه که او را دوست بدارم، گوش او می‌شوم که بوسیله آن می‌شنود و چشم او می‌شوم که بوسیله آن می‌بیند و زبان او می‌شوم که با آن نطق می‌کند و دست او می‌شوم که با آن اِعمال قدرت می‌کند، اگر مرا بخواند او را جواب می‌دهم و اگر از من چیزی درخواست کند، به او عطا می‌کنم.
همه این اموری که در این حدیث آمده است، بر اثر تقرّب به خدا ایجاد می‌شود. بنابراین شنیدن اصوات آسمانی، دیدن چهره‌های ملکوتی، پی بردن به رازها و حکمتهای الهی، انجام امور مشکل با دست قدرت حق و استجابت دعا، از عناياتی است که سرانجام، شامل حال مقرّبین درگاه خداوند و اهل بیت اطهارعلیهم السلام و افرادی که مورد محبّت خدا و اهل بیت‌علیهم السلام قرار گرفته‌اند، می‌شود.

دوستی اهل بیت‌علیهم السلام با دوستان خود

با دوستی و محبّتی که نسبت به اهل بیت‌علیهم السلام در دل خود جای می‌دهیم، محبّت و دوستی خود را نیز در قلب آن بزرگواران قرار می‌دهیم؛ زیرا آنان که محبّ و شیفته خاندان وحی هستند، محبوب آن بزرگواران نیز هستند.
حبیش بن معتمر می‌گوید: خدمت حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام وارد شدم و عرض کردم:
اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا أَمیرَالْمُؤْمِنینَ وَرَحْمَةُاللَّهِ وَبَرَکاتُهُ، کَیْفَ أَمْسَیْتَ؟ قالَ: أَمْسَیْتُ مُحِبّاً لِمُحِبّینا وَمُبْغِضاً لِمُبْغِضینا...(165)
سلام بر شما ای امیر مؤمنان و رحمت خدا و برکات او بر شما باد، شب را چگونه صبح نمودید؟
حضرت فرمودند: شب را به پایان رساندم در حالی که دوست دارِ دوستانمان و دشمنِ دشمنانمان بودم.
آن گاه که محبّت انسان، در قلب اهل بیت‌علیهم السلام قرار گیرد، محبوب خداوند نیز می‌شود و محبّت خداوند در قلب او جای می‌گیرد و هر گاه محبّت خداوند در او به حدّی شدید شود که محبّت مخلوق جایگزین محبّت خداوند نشود، دیدگان باطنی او باز می‌شود و با اولیاءاللّه آشنا می‌شود.
حضرت‌امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرمایند: درشب معراج خداوند به‌پیغمبرصلی الله علیه وآله وسلم فرمود:
مَنْ عَمِلَ بِرِضایَ أَلْزِمُهُ ثَلاثَ خِصالٍ: أُعَرِّفُهُ شُکْراً لایُخالِطُهُ الْجَهْلُ، وَذِکْراً لایُخالِطُهُ النِّسْیانُ، وَمَحَبَّةً لایُؤْثِرُ عَلی مَحَبَّتی مَحَبَّةَ الْمَخْلُوقینَ، فَإِذا أَحْبَبْتُهُ، وَأَفْتَحُ عَیْنَ قَلْبِهِ إِلی جَلالی وَلاأُخفی عَلَیْهِ خاصَّةَ خَلْقی...(166)
کسی که به رضای من عمل نماید، او را به داشتن سه خصلت ملزم می‌نمایم:
1- او را آگاه و آشنا می‌کنم به داشتن حالت شکر که با ناآگاهی همراه نباشد.
2- و به یادی که فراموشی در آن نباشد.
3- و به دارا بودن محبّت من که دوستی مخلوقین در آن تأثیر نگذارد.
پس هر گاه که مرا دوست داشته باشد، من نیز او را دوست می‌دارم و دیده دل او را به سوی جلال خودم می‌گشایم و خوّاص خلق خود را از او مخفی نمی‌کنم.
بنابراین یکی از نشانه‌های محبّت خدا، این است که انسان با اولیاءاللّه و خوّاص خلق خداوند آشنا می‌شود و آنان را می‌بیند.
عدّه‌ای از مردم که جویای زیارت و دیدن امام عصر ارواحنا فداه - در

خواب یا بیداری - هستند، به خاطر محبّت شدید آنان است. زیرا محبّت، اشتیاق ملاقات با محبوب را در انسان زیاد می‌کند.
حضرت ابراهیم از مردن کراهت داشت، خداوند به عزرائیل فرمود به حضرت ابراهیم بگو:
هَلْ رَأَیْتَ حَبیباً یُکْرِهُ لِقاءَ حَبیبِهِ؟ إِنَّ الْحَبیبَ یُحِبُّ لِقاءَ حَبیبِهِ.(167)
آیا دیده‌ای دوستی از دیدن دوست خود کراهت داشته باشد؟ براستی که دوست، به ملاقات حبیب خود علاقه دارد.
برخی از آنان که در زمان حضور اهل بیت عصمت‌علیهم السلام‌زندگی می‌کردند و از شهر و دیار آن بزرگواران دور بودند، دلهایشان در یاد آنان و عشق دیدارشان پر می‌زد، همان گونه که اویس شوق دیدار پیغمبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم در قلب و جانش جای گرفته و پیاپی سیمای تابناک آن حضرت را در صفحه خیال خود ترسیم می‌نمود.
و در این روزگار که تنها بازمانده معصومین، حضرت بقیةاللَّه الأعظم ارواحنا فداه که سرّ خداوند در جهان هستی می‌باشند، در پرده استتار به سر می‌برند شیفتگان آل اللَّه در آرزوی دیدار سیمای آن حضرت می‌باشند، این امید و آرزو بر اساس همان محبّت و علاقه‌ای است که اینان به آن بزرگوار دارند، زیرا بنا به گفتار خداوند »إِنَّ الْحَبیبَ یُحِبُّ لِقاءَ حَبیبِهِ« هر محبّی دوست دارد، سیمای حبیب خود را ببیند.
گرچه یوسف به کلافی نفروشند به ما
بس همین فخر که ما هم ز خریدارانیم

وظیفه دوستان خاندان وحی

1- ایجاد مودّت

محبّت و دوستی با اهل بیت‌علیهم السلام باید چنان عمیق باشد که در اعماق جانتان ریشه دوانده و سراسر وجود شما را فرا گیرد؛ بصورتی که وسیله تقرّب و نزدیک شدن شما به آن بزرگواران شود.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرمایند:
اَلْمَوَدَّةُ قَرابَةٌ مُسْتَفادَةٌ.(168)
مودّت، آن گونه محبّتی است که از آن قرابت و نزدیک بودن بدست آید.
یعنی محبّت باید آن قدر افزایش یابد که شما را به محبوب نزدیک نماید. اگر محبّت تا این حدّ فزونی یافت، آن را »مودّت« می‌گویند. بنابراین مودّت، همان محبّتِ افزایش یافته است که باعث قرب روحی می‌شود.
این گونه محبّت نسبت به اهل بیت‌علیهم السلام وظیفه همه مردم است. ما باید آن قدر به محمّد و آل محمّد صلوات‌اللّه علیهم اجمعین محبّت داشته باشیم که وسیله قرب ما به اهل بیت‌علیهم السلام شود. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:
»قُلْ لاأَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی «(169)
بگو به مردم برای انجام رسالت از شما پاداشی نمی‌خواهم، جز داشتن مودّت به ذوی‌القربی.
طبق این آیه، بر همه مردم واجب است که آن گونه به اهل بیت عصمت‌علیهم السلام محبّت و علاقه داشته باشند که باعث قرب روحی و معنوی به آن بزرگواران شود. این یک وظیفه عمومی برای همه انسانها است.

2- دوستی با دوستان اهل‌بیت‌علیهم السلام

دوستی با اهل بیت‌علیهم السلام به دوست داشتن آنان پایان نمی‌پذیرد، بلکه پس از دوستی آنان باید دوستان آن بزرگواران را نیز دوست بدارید و به آنان علاقه‌مند باشید.
حضرت پیغمبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم می‌فرمایند:
أَحِبُّوا مَوالینا مَعَ حُبِّکُمْ لِآلِنا.(170)
دوست بدارید دوستان ما را با محبتی که به خاندان ما دارید.
زیرا دوستی دوستان آنان، ملازم با دوستی خود آنان است.

3- برائت از دشمنان اهل بیت‌علیهم السلام

اگر در قلب انسان محبّت آن بزرگواران - که هستی همه مخلوقات به برکت وجود آنان است - جای گرفت؛ دیگر امکان ندارد، دوستی دشمنان آنان را پذیرا شود. زیرا محبّت اهل بیت‌علیهم السلام با دوستی دشمنان آنان سازگار نیست؛ چون در شعور ظاهری و خودآگاه انسان ممکن است محبّت دو شیء مخالف وجود داشته باشد.
بنابراین در شعور ظاهری و یا ذهنی ممکن است کسی هم دوستی اهل بیت رسالت‌علیهم السلام را داشته باشد و هم دوستی گمراهان را؛ ولی از نظر قلبی و باطنی این گونه نیست. حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرمایند:
لایَجْتَمِعُ حُبُّنا وَحُبُّ عَدُوِّنا فی جَوْفِ إِنْسانٍ، اَللَّهُ عَزَّوَجَلَّ یَقوُلُ: »ما جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَیْنِ فی جَوْفِهِ(172)(171)
محبّت ما خاندان، با محبّت دشمنان ما در قلب انسان جمع نمی‌شود. خداوند می‌فرماید: قرار نداده است خدا برای مرد، دو قلب در یک بدن.
زیرا دوستی اهل بیت عصمت‌علیهم السلام و محبّت دشمنان آنان، همانند آب و آتش هستند و در یک جا جمع نمی‌شوند.
نظیر این روایت را ابی جارود از امام باقرعلیه السلام نقل کرده است.
أَبِی الْجارُودِ عَنْ أَبی جَعْفرعلیه السلام فی قَوْلِهِ: »ما جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَیْنِ فی جَوْفِهِ « فَیُحِبُّ بِهذا وَیُبْغِضُ بِهذا، فَأَمَّا مُحِبُّنا فَیُخْلِصُ الْحُبَّ لَنا کَما یُخْلِصُ الذَّهَبَ بِالنَّارِ لا کَدَرَ فیهِ.
مَنْ أَرادَ أَنْ یَعْلَمَ حُبَّنا، فَلْیَمْتَحِنْ قَلْبَهُ فَإِنْ شارَکَهُ فی حُبِّنا حُبُّ عَدُوِّنا، فَلَیْسَ مِنَّا وَلَسْنا مِنْهُ وَاللَّهُ عَدُوُّهُمْ وَجِبْرِئیلُ وَمیکائیلُ وَاللَّهُ عَدُوٌّ لِلْکافِرینَ.(173)
ابی جارود از امام باقرعلیه السلام نقل می‌کند که آن حضرت در پیرامون فرمایش خداوند که می‌فرماید: در جوف هیچ مردی خدا دو قلب قرار نداده است، فرمودند: انسان دارای دو قلب نیست تا با یکی دوست بدارد و به وسیله دیگری دشمن داشته باشد. دوستدار ما دوستی ما خاندان را از همراه بودن با محبّت دشمنان ما، خالص می‌کند؛ همان گونه که آتش طلا را خالص می‌کند بطوری که در او کدورت نباشد.
هر کس می‌خواهد بداند که دارای محبت ما خاندان هست یا نه؟ قلب خود را آزمایش نماید؛ پس اگر با دوستی ما محبّت دشمنان ما را داشت، او از ما نیست و ما از او نیستیم. خداوند و جبرئیل و میکائیل دشمن این گونه افراد هستند و خداوند دشمن برای کافران است.
بنابراین از نشانه‌های محبّتی که همراه با پیروی و اطاعت اهل بیت‌علیهم السلام است، جذب شدن انسان بسوی آن بزرگواران و انزجار از دشمنان

آنان می‌باشد. انسان به وسیله این گونه محبّت، مجذوب و شیفته اهل بیت‌علیهم السلام می‌شود؛ به طوری که به جز محبوب و آنچه او دوست دارد، نمی‌اندیشد. این گونه حالات بر اثر جذب محبّ به سوی محبوب است.
جناب خدیجه‌علیها السلام هنگام مسافرت پیغمبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم می‌گفت:
قَلْبُ الْمُحِبِّ إِلَی الْأَحْبابِ مَجْذوُبٌ
وَجِسْمُهُ بِیَدِ الْأَسْقامِ مَنْهوُبٌ(174)
قلب محبّ مجذوب احباب می‌شود، در حالی که جسم او به دست بیماری‌ها گرفتار است.
وقتی که شما بر اثر پیشرفت در محبّت و ازدیاد دوستی آل اللّه، مجذوب آن بزرگواران شدید؛ از غیر آنان بیزار می‌شوید. به این جهت حضرت امام صادق‌علیه السلام می‌فرمایند:
... إِنَّ أَصْلَ الْحُبِّ، اَلتَّبَرّی عَنْ سِوَی الْمَحْبوُبِ.(175)
اصل محبّت، دوری جستن از غیر محبوب است.
و وقتی که شما از غیر محبوب دوری نمودید، محبوب را بر غیرش مقدم می‌دارید. حضرت امام صادق‌علیه السلام در این باره می‌فرمایند:
دَلیلُ الْحُبِّ ایثارُ الْمَحْبُوبِ عَلی ما سَواهُ.(176)
دلیل دارا بودن محبّت، ترجیح دادن محبوب بر غیر اوست.
این گونه محبّت‌ها، شما را در اوج معنویّت و نورانیّت قرار می‌دهد؛ بطوری که بر اثر آن عنایات اهل بیت‌علیهم السلام به سویتان متوجّه می‌شود و شما را موجودی معنوی و ملکوتی می‌سازد و به این جهت نفرت و برائت از دشمنان اهل بیت‌علیهم السلام در قلب شما افزوده می‌شود.

4- پیروی از خاندان وحی

خاندان وحی از دوستداران خود بیش از دیگران، انتظار خودسازی و رفتار خدا پسندانه دارند. از نظر اهل بیت‌علیهم السلام کسانی که محبّت و دوستی آن خاندان را در اعماق وجود خویش پرورانده‌اند، باید رفتار اهل بیت‌علیهم السلام را سرمشق زندگی خود قرار داده و بر تقوا و پرهیزکاری خود بیفزایند.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرمایند:
مَنْ أَحَبَّنا فَلْيَعْمَلْ بِعَمَلِنا وَلْيَتَجَلْبَبِ الْوَرَع.(177)
کسی که ما را دوست دارد، باید به رفتار ما عمل کند و لباس پرهیزکاری را بپوشد.
آن گاه که محبت خاندان وحی از ظاهر گذشته و در اعماق وجود و هستی انسان ریشه دوانده باشد، منشأ تقوا و عمل صالح می‌شود.
محبّت کامل نسبت به اهل بیت‌علیهم السلام همیشه با عمل صالح، همراه است. کسانی که محبّتشان بیشتر است، معمولاً برای انجام کارهای پسندیده و صالح نیز بیشتر زحمت می‌کشند. به همین جهت حضرت امام رضاعلیه السلام می‌فرمایند:
لاتَدْعُوا الْعَمَلَ الصَّالِحَ وَالْعِبادَةَ اِتِّكالاً عَلى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍعلیهم السلام وَالتَّسْليمَ لِأَمْرِهِمْ اِتِّكالاً عَلَى الْعِبادَةِ، فَإِنَّهُ لايُقْبَلُ أَحَدُهُما دُونَ الآخِرِ.(178)
عمل صالح و کوشش در عبادت را، به خاطر تکیه بر دوستی آل محمّدعلیهم السلام ترک نکنید و محبّت آنان و تسلیم بودن نسبت به آنان را به خاطر اعتماد بر عبادت رها نکنید که یکی از آن‌ها، بدون دیگری قبول نمی‌شود.
چگونه می‌شود انسان، شوق و محبّت شدید نسبت به اهل بیت‌علیهم السلام داشته باشد؛ ولی مشغول کاری باشد که آنان نمی‌پسندند و یا اعمالی را که آنان می‌پسندند، رها کند و اعتنائی به آن ننماید.
دوست واقعی و محبّ حقیقی، کسی است که پیرو محبوب و مطیع او باشد.
حضرت امام صادق‌علیه السلام می‌فرمایند:
لَوْ كانَ حُبُّكَ صادِقاً لَأَطَعْتَهُ
إِنَّ الْمُحِبَّ لِمَنْ يُحِبُّ مُطيعٌ(179)
اگر محبّت تو صادقانه باشد، او را اطاعت می‌کنی؛ زیرا که محبّ مطیع کسی است که او را دوست دارد.
این گونه محبّتها که همراه و همگام با اطاعت و پیروی اهل بیت‌علیهم السلام است، مایه خوشنودی آن بزرگواران می‌باشد. به این جهت حضرت

امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرمایند:
فَأَصْبَحْنا نَفْرَحُ بِحُبِّ الْمُحِبِّ لَنا.(180)
صبح کردیم در حالی که خوشحال هستیم به خاطر محبّتی که دوستان به ما دارند.
آری آنان که در پی رسیدن به مقامات عالی هستند و اهداف بزرگ را در سر می‌پرورانند، باید بدانند هر کس که گنج می‌خواهد رنج باید ببیند. آن کس که در اندیشه بدست آوردن مقامات بزرگ است، باید در پی بارور شدن افکارش بپا خیزد و آنچه را که در راه رسیدن به مقصود لازم است، انجام دهد.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرمایند:
مَنْ أَحَبَّ الْمَکارِمَ، اِجتَنَبَ الْمَحارِمَ.(181)
آن کس که خواهان مکرمت‌ها است، از کارهای حرام دوری می‌گزیند.
در اخبار حضرت داود آمده است که خداوند می‌فرمایند:
ما لِأَوْلِیائی وَالْهَمُّ بِالدُّنْیا، إِنَّ الْهَمَّ یُذْهِبُ حَلاوَةَ مُناجاتی مِنْ قُلوُبِهِمْ، یا داوُدُ إِنَّ مَحَبَّتی مِنْ أَوْلِیائی أَنْ یَکوُنوُا روُحانِیّینَ لایَغْتَمُّونَ.(182)
دوستان مرا با همّ و غم دنیا چکار؟ زیرا که همّ دنیا، شیرینی مناجات مرا از قلب آنان می‌برد. آنچه را که من از اولیائم دوست دارم؛ این است که افرادی روحانی باشند و به غم دنیا نپردازند.
بنابراین دوستان خدا و اهل بیت‌علیهم السلام، نباید با سرگرم شدن در مسائل دنیوی، زندگی خود را سپری نمایند؛ زیرا دنیا پرستی و علاقه‌های مادّی، بزرگترین وسیله‌ای است که انسان را از درگاه خداوند دور می‌کند. تقرّب را از او می‌گیرد و محبّت خدا و اهل بیت‌علیهم السلام را نسبت به او کاهش می‌دهد. ولی علاقه مند بودن به مسائل معنوی و در پی حقائق عالم معنی بودن، انسان را محبوب خدا و ائمّه هدی‌علیهم السلام می‌نماید.

5 - محبّت اهل بیت‌علیهم السلام را در قلب دیگران تقویت کنید

یکی دیگر از نشانه‌های مهمّ دوستداران اهل بیت‌علیهم السلام این است که محبّت و دوستی آن بزرگواران را با رفتار و گفتار خود، در دل مردم جای دهند. و به صورتی در میان اجتماع زندگی کنند که مردم را به سوی اهل بیت‌علیهم السلام جذب کنند، نه آن که - خدای نکرده - باعث انزجار و بغض آنان در قلب مردم شوند.
امام صادق‌علیه السلام فرمودند:
رَحِمَ‌اللَّهُ امْرَءاً حَبَّبَنا إِلَی النَّاسِ وَلَمْ یُبْغِضْنا إِلَیْهِمْ.(183)
خدا رحمت کند شخصی را که محبّت ما را در قلب مردم ایجاد کند و دشمنی ما را در آنان بوجود نیاورد.
با بحثی که در مورد آثار محبّت کردیم، روشن شد که با ایجاد محبّت شدید در قلب مردم نسبت به اهل بیت‌علیهم السلام بزرگترین زمینه ایجاد تقوا و ایمان و ترک گناه در آنان فراهم می‌شود. بنابراین شیفتگان محمّد وآل محمّدعلیهم السلام باید به هر طریقی که می‌توانند، دوستی و محبّت آن بزرگواران مظلوم را در قلب مردم جای دهند.

محبّت صادقانه

محبّت و دوستی را نشانه‌هایی است که با آنها می‌توان دوستان را شناخت و میان افرادی که محبّت آنان صادقانه است، با دیگران فرق گذاشت. از آنجا که محبّت اکسیر است؛ آثاری را در محبّ ایجاد می‌کند که نشان دهنده ارزش محبوب است. آنان که از نیروی »فراست« برخوردارند، درک می‌کنند که محبّ، دوستی و محبّت چه فردی را در دل خود جای داده است و علاقه چه کسی را در قلب خود نهفته است؟ زیرا آنان از رفتار، گفتار، کردار و حرکات وی، محبوبِ او را می‌شناسند.
هر چه محبّت و دوستی بیشتر باشد، نشانه‌های محبوب در محبّ بیشتر جلوه‌گر می‌شود. گاهی محبّت چنان شدید می‌شود که محبّ محبوب را بر خویشتن با همه وجود و هستی‌اش مقدم می‌دارد. این گونه محبّت، نشانه اعتقاد و ایمان محبّ نسبت به محبوب است.
دوستی شما با خاندان وحی، اگر در این حدّ باشد، نشانه ایمان کامل شما به خداوند است. این گفتار از فرمایشات پیغمبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم است:
لایُؤْمِنُ عَبْدٌ حَتَّی اَکوُنَ أَحَبُّ إِلَیْهِ مِنْ نَفْسِهِ، وَیَکوُنَ عِتْرَتی أَحَبُّ إِلَیْهِ مِنْ عِتْرَتِهِ، وَیَکوُنَ أَهْلی أَحَبُّ إِلَیْهِ مِنْ أَهْلِهِ، وَیَکوُنَ ذاتی أَحَبُّ إِلَیْهِ مِنْ ذاتِهِ. (184)
بنده ایمان نمی‌آورد تا آن که من محبوبتر باشم به او از خودش و عترت من محبوبتر باشد نزد او، از عترت خودش و اهل من محبوبتر باشند نزد او از اهل او، و ذات من محبوبتر باشد نزدِ او از ذات او.
کسی که محبّتش در این حدّ باشد، یقیناً دارای محبّت صادقانه است.
مرد کوفی که اکنون جریان جالب او را می‌آوریم از کسانی است که صادقانه پیغمبر و امیرالمؤمنین‌علیهما السلام و فرزندانشان را بر خود و خانواده‌اش مقدم می‌داشت:
در کوفه مردی می‌زیست بسیار ثروتمند که به سادات کمکهای فراوان می‌نمود. در دفتر خود حسابی به نام امیرالمؤمنین‌علیه السلام داشت، هر گاه یکی از آنان از او جنسی خریداری می‌کرد و قیمت آن را می‌داد می‌گرفت، و اگر پول نداشت به غلامش دستور می‌داد آن را به حساب حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام بنویسد.
مدتی طولانی گذشت و مرد ثروتمند، فقیر و خانه نشین گشت. او در خانه به دفتر خود رسیدگی می‌کرد، اگر نام یکی از بدهکاران خود را که زنده بود می‌دید، کسی را نزد او می‌فرستاد تا طلب خود را دریافت کند، و اگر از دنیا رفته و مالی از او باقی نمانده بود، اسم او را از دفتر پاک می‌کرد.

روزی درب خانه نشسته بود و دفتر خود را رسیدگی می‌کرد؛ ناگهان یکی از ناصبیها از آنجا عبور کرد و به صورت استهزاء و طعنه به او گفت: بدهکار بزرک تو علی بن ابیطالب با تو چه کرد؟
از این گفتار غم وجود او را فرا گرفت و با اندوه وارد خانه شد. همان شب در خواب دید پیغمبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم در مکانی نشسته‌اند وامام حسن و امام حسین‌علیهما السلام در برابر آن حضرت راه می‌روند. پیغمبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم به آن دو فرمودند: پدر شما کجاست؟
امیرالمؤمنین‌علیه السلام پشت سر پیغمبر بودند، جواب دادند: یا رسول اللّه من حاضرم. پیغمبرصلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: چرا طلب این مرد را نمی‌دهی؟ امیرالمؤمنین‌علیه السلام پاسخ دادند: یا رسول اللّه این حق دنیای اوست که آورده‌ام. فرمود: به او بده، آن گاه امیرالمؤمنین‌علیه السلام کیسه‌ای که از پشم سفید بود به او داده و فرمود: این حق تو است. پیغمبرصلی الله علیه وآله وسلم به آن مرد فرمودند: این را بگیر و هر یک از فرزندان من نزد تو آمدند و از اجناسی که داری چیزی خواستند به آنان بده که دیگر فقر و احتیاج پیدا نمی‌کنی.
آن مرد گفت: بیدار شدم در حالی که کیسه پول در دستم بود. همسرم را بیدار کردم و گفتم: چراغ را روشن کن. او چراغ را روشن کرد من کیسه را گشودم و پولها را شمردم. دیدم هزار اشرفی در میان کیسه است.
همسرم گفت: از خدا بترس، مبادا فقر تو را ناگزیر از فریب دادن مردم نموده و یکی از تجّار را گول زده و پول او را گرفته‌ای؟! گفتم: نه واللّه و جریان خواب را برایش تعریف کردم. آن گاه دفتر خود را باز نمودم و دیدم به حساب امیرالمؤمنین‌علیه السلام هزار اشرفی نوشته ام نه کمتر و نه بیشتر!(185)
به این مناسبت روایت جالبی را از حضرت امام صادق‌علیه السلام می‌آوریم. آن حضرت می‌فرمایند:
مَنْ أَعانَ فَقیرَنا، کانَ مُکافاتُهُ عَلی جَدِّنا محمّدصلی الله علیه وآله وسلم. (186)
کسی که کمک کند به فقیری از ما، پاداش او با جدّ ماست.
مرد کوفی که محبّت صادقانه به خاندان پیغمبرصلی الله علیه وآله وسلم داشت، به امر آن حضرت پاداش دنیوی خود را دریافت نمود.

محبّتهای دروغین

بعضی از مردم اظهار دوستی و مودّت به خاندان وحی و رسالت می‌نمایند و در این باره آن چنان صداقت و یکرنگی از خود نشان می‌دهند که گویی هیچ گونه احتمال خلافی در میان نیست و سراپای وجودشان را محبّت صادقانه اهل بیت‌علیهم السلام فرا گرفته است؛ ولی آن گاه که در پیرامون رفتار و کردار آنان می‌اندیشیم و کردارشان را با دستورات خاندان وحی تطبیق می‌نمائیم؛ می‌بینیم، که اظهار آنان در دوستی و محبت اهل بیت‌علیهم السلام و دلسوختگی آنان، خالصانه نیست.
بسیاری از مردم خود را دلباخته و فدائی امام عصر عجل‌اللَّه تعالی له الفرج می‌دانند؛ ولی عملاً از پرداختن سهم آن بزرگوار به اهلش، که وسیله رسیدن نعمتهای خداوند به آنان می‌باشد، اجتناب می‌کنند! آیا کسی که از صرف مال امام‌علیه السلام در راه احیاء اهداف مقدّس آن بزرگوار خودداری می‌کند، می‌تواند در روزگار ظهور، جان خود را در راه آن حضرت فدا نماید؟
مگر حضرت بقیّةاللَّه ارواحنا فداه در توقیع خود نفرموده‌اند:
لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعينَ عَلى مَنِ اسْتَحَلَّ مِنْ أَمْوالِنا دِرْهَماً. (187)
لعنت خدا و ملائکه و همه مردم، بر کسی باشد که درهمی از اموال ما را حلال بداند.
امام باقرعلیه السلام درباره مدّعیان محبّت اهل بیت‌علیهم السلام به جابر فرمودند:
يا جابِرُ، أَيَكْتَفي مَنْ يَنْتَحِلُ التَّشَيُّعَ أَنْ يَقوُلَ بِحُبِّنا أَهلِ البَيْتِ؟ فَوَاللَّهِ ما شيعَتُنا إِلاَّ مَنِ اتَّقَى اللَّهَ وَأَطاعَهُ.(188)
ای جابر، آیا کافی است کسی که خود را شیعه جلوه می‌دهد، بگوید من دارای محبّت اهل بیت‌علیهم السلام هستم. به خدا قسم شیعه ما نیست، مگر کسی که دارای تقوای الهی باشد و از او اطاعت نماید.
از این فرمایش چنین استفاده می‌کنیم: کسی که از تقوا و اطاعت خداوند بهره‌مند نیست نباید به اظهار محبّت اکتفا کند.

نتیجه بحث

محبّت اکسیر شفابخش و درمان دردهای ویرانگر و خانمان سوز شما است.
کشش وجاذبه‌ای که در محبّت وجود دارد، انسان را به سوی محبوب می‌کشاند و صفات و حالات او را در محبّ ایجاد و تقویت می‌کند. هر چه محبّت بیشتر باشد، جاذبه و تأثیر حالات روحیِ محبوب در محبّ، بیشتر می‌شود؛ به گونه‌ای که مورد تقرّب محبوب قرار می‌گیرد. و این معنای مودّت است که هر انسانی باید آن را نسبت به خاندان وحی داشته باشد، زیرا که پاداش رسالت، مودّت ذَوی القربی است.
بنابر این با ارادت و مودّت به اهل بیت‌علیهم السلام روح خود را به پرواز درآورید و به آستان ولایتِ این خاندان نزدیک شوید؛ تا انوار تابناک ولایت سراسر وجود شما را فرا گیرد و آلودگی‌ها و تیرگی‌ها از اعماق وجود شما پاک شود.
لازمه قرابت با آن بزرگواران، پیروی از دستورات آنان و برائت و دوری از دشمنان آنان است.
این است محبّت صادقانه، که باید آن را در اعماق جان خود و نزدیکان خود ایجاد کنید.

جمعی که دم از مهر و ارادت دارند
در بام شرف، کوس سیادت دارند
چون دست به دامان سعادت زده‌اند
پا بر سر نام وننگِ عادت زده‌اند

8ارزش انتظار

انتظار، از ویژگیهای عالیِ مردانی است که در راه موفّقیت، گام برمی‌دارند. زیرا بر اساس گفتار گهرباری که خاندان وحی در پیرامون شخصیّت مردان بزرگ در دوران غیبت، بیان فرموده‌اند؛ منتظران راستین ظهور، بافضیلت‌ترین مردمِ همه زمانها هستند.
به این جهت گروهی - با برداشت کاملی که از مسأله انتظار دارند - آن را مهم‌ترین عامل موفّقیت، در این روزگار می‌دانند و معتقدند، انسان می‌تواند همه عوامل تعالی و تکامل را در »انتظار راستین« جستجو نموده و به وسیله آن بر فراز آسمان معنویّت به پرواز درآید و خود را از مشکلات و گرفتاریهای اجتماعی و گرفتگی‌های روحی نجات بخشد.
انتظار، به معنای واقعی و کامل آن، حالتی است دشوار، که گویی هاله‌ای از اسرار، آن را احاطه کرده است و اندک مردمانی وارسته، به کمال آن راه یافته‌اند و از بافته‌های دشمنان سرتافته‌اند.(189)
زیرا انتظار در مرحله عالی و نهائی آن - که در اصحاب خاص امام زمان ارواحنا فداه وجود دارد - به معنای آمادگی و کمک - با استفاده از قدرتهای غیر عادی - برای پیاده کردن نظام آسمانی وخدمتگزاری در حکومت ملکوتی حضرت بقیّةاللّه ارواحنافداه است.
انتظار، در هر مرحله‌ای که تحقق پذیرد، یک نوع استمداد باطنی از عالم غیب و راه تقرّب به خداوند است و اگر تداوم یافته و تکامل یابد، با مرور زمان تیرگیهایی که در اعماق وجود انسان وجود دارد و در نفس و ضمیر ناخودآگاه او قرار گرفته است، نابود می‌کند و دریچه‌هایی از نور و روشنایی را در باطن انسان روشن می‌سازد و از این طریق راه تکامل را به سوی او می‌گشاید. زیرا انتظار، حالت آمادگی در تمام ابعادِ لازم است و توجّه باطن را به سوی جهانی از صفا، صمیمیت و نورانیت جذب می‌کند. جهانی که همه قدرت‌ها و توانایی‌های اهریمنی و شیطانی در آن نابود می‌شود و انوار الهی بر اعماقِ جان همه انسانهای سراسر گیتی می‌تابد.
با توجه به این حقیقت، می‌گوئیم: کسی به مراحل عالی صراط انتظار گام نهاده است، که دارای قدرتهای خارق العاده باشد. زیرا همان گونه که می‌دانیم؛ حکومت امام عصر ارواحنا فداه، یک حکومت ملکوتی و فوق العاده می‌باشد - که درک کامل آن برتر از قدرتِ اندیشه ما است - و باید یاورانی پروانه‌وار گرداگرد حضرت بقیّةاللّه ارواحنا فداه جمع گشته و در صف مقدّم به یاری آن بزرگوار بپردازند که خود مرد راه باشند و قدرت اطاعت فرمانهای ملکوتی آن بزرگوار را که نیاز به داشتن قدرتهای خارق العاده دارد(190)، داشته باشند.

روایاتی که اوصاف و ویژگیهای سیصد و سیزده تن از یاوران ممتاز امام عصر ارواحنا فداه را بیان می‌کنند، آنان را دارای قدرتهای روحی و غیر عادی - حتّی در زمان غیبت - معرفی می‌نمایند.

عوامل انتظار

اشاره

ما باید سعی کنیم از حقیقت معنای انتظار آگاهی یافته و این حالت را در خود و دیگران ایجاد کنیم.
برای فراگیر شدن مسئله انتظار و آموختن و جلوه دادن عظمت آن به دیگران، راه‌های گوناگونی وجود دارد که با استفاده از آنها، می‌توانیم حالت انتظار را در جامعه ایجاد نمائیم و در ژرفای وجود آنان، بذر انتظار را بارور سازیم. اینک بعضی از مهمترین راه‌هایی را که به وسیله آنها جامعه به سوی مسئله انتظار گرایش پیدا می‌کند، یاد آور می‌شویم.
1 - آشنایی با مقام عظیم ولایت و شناخت عظمت امام زمان‌علیه السلام.
2 - آشنایی با آثار شگفت انتظار به معنای کامل و مراحل عالی آن.
3 - آشنایی با اوصاف و ویژگیهای اصحاب امام عصر ارواحنا فداه، که به مرحله عالی انتظار رسیده و از قدرتهای عظیمِ روحی برخوردار شده‌اند و فرمانهای امام زمان ارواحنا فداه را انجام می‌دهند.
4 - آشنایی با آینده انسان و جهان، تحوّلات عظیم و دگرگونیهای مهمّی که در زندگانی مردمِ زمان ظهور، واقع می‌شود.(191)
معرفت به مقام امام زمان ارواحنا فداه، شناخت یاوران بزرگ آن حضرت، و تکمیل عقلها و تکامل علمی، ارتباط با عالم نامرئی و غیب، شناخت موجودات ناشناخته، سفر به آسمان و فضاهای دور و مسائلی دیگر از این قبیل، مردم را به سوی مسئله ظهور امام عصر عجّل‌اللّه تعالی له الفرج فرا می‌خواند و حالت انتظار و آمادگی برای دولت پرشکوه و اسرارآمیز آن حضرت را در آنان ایجاد می‌کند.
علم و آگاهی از این گونه حقائق، شور و نشاط را در دل و جان همه مردمان پاک طینت، به وجود می‌آورد و آنان را شیفته آن روزگار پرشکوه می‌کند و حالت انتظار و توقّع ظهور را که از وظائف مسلّم هر انسان است، در جامعه ایجاد می‌کند. اینک به توضیح مطالب یاد شده می‌پردازیم:

1 - آشنایی با مقام امام زمان ارواحنا فداه

آشنایی با خصوصیّات و اوصاف امام زمان ارواحنا فداه، و توجّه به وجود باعظمت آن بزرگوار، عامل مهمّی برای ایجاد حالتِ انتظار است.
زیرا توجّه به این نکته که اکنون در سراسر گیتی و در تمامی جهان آفرینش، کسی به جز آن بزرگوار شایسته رهبری و اصلاح عالم هستی نیست، انسان را به سوی آن حضرت جذب می‌کند. آن بزرگوار آخرین ذخیره الهی و تنها بازمانده امیران جهان هستند که حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام درباره آنان می‌فرمایند:
عِلْمُ الْأَنْبیاءِ فی عِلْمِهِمْ وَسِرُّ الْأَوْصیاءِ فی سِرِّهِمْ وَعِزُّ الْأَوْلیاءِ فی عِزِّهِمْ، کَالْقَطْرَةِ فِی الْبَحْرِ وَالذَّرَّةِ فِی الْقَفْرِ.(192)
علم پیامبران، در برابر دانش آنان و سرّ اوصیاء، در برابر سرّ آنان و عزّت اولیاء، در برابر عزّت آنان، همچون قطره‌ای در دریا و همانند ذرّه‌ای در میان بیابان است.
اینک ما که در زمان آخرین نفر از این خاندان هستیم، وظیفه داریم با توجّه به حضرتش و با پیروی از خواسته‌های هدایتگر آن بزرگوار، خود را از تباهی و غفلت نجات دهیم و در انتظار فرا رسیدن حکومت آن حضرت که پرچم هدایت و عدالت را بر افلاک می‌زند، روز شماری کنیم.
اگر کسی در این روزگار آن حضرت را بشناسد و از امدادهای غیبی امام زمان عجّل‌اللّه تعالی فرجه در »زمان غیبت«، آگاهی داشته باشد و با تحولاّتی که آن بزرگوار در »زمان ظهور« در سراسر گیتی در انسان و جهان ایجاد می‌نمایند آشنا باشد، همیشه به یاد آن بزرگوار خواهد بود و همان گونه که امر فرموده‌اند(193) در انتظار طلوع خورشید ولایت بسر خواهد برد.
معرفت، در چنین انسانی، زنگار غفلت را از قلبش می‌زداید و صفا و نورانیّت را جایگزین آن می‌نماید. اینک به روایت جالبی که نشانگر امدادهای غیبی آن حضرت در زمان غیبت می‌باشد، توجّه کنید. جابر جعفی از جابر بن عبداللّه انصاری از پیغمبراکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم نقل می‌کند که آن حضرت فرمودند:
... ذاکَ الَّذی یَفْتَحُ اللَّهُ - تَعالی ذِکْرُهُ - عَلی یَدَیْهِ مَشارِقَ الْأَرْضِ وَمَغارِبَها، ذاکَ الَّذی یَغیبُ عَنْ شیعَتِهِ وَأَوْلِیائِهِ غَیْبَةً لایَثْبُتُ فیها عَلَی الْقَوْلِ بِإِمامَتِهِ اِلّا مَنْ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ بِالْإیمانِ.
قالَ: فَقالَ جابِرُ: یا رَسوُلَ اللَّهِ فَهَلْ یَنْتَفِعُ الشّیعَةُ بِهِ فی غَیْبَتِهِ؟ فَقالَ صلی الله علیه وآله وسلم: ای وَالَّذی بَعَثَنی بِالنُّبُوَّةِ أَنَّهُمْ لَیَنْتَفِعوُنَ بِهِ وَیَسْتَضیئوُنَ بِنوُرِ وِلایَتِهِ فی غَیْبَتِهِ کَانْتِفاعِ النّاسِ بِالشَّمْسِ، وَإِنْ جَلَّلَها السَّحابُ، یا جابِرُ،

هذا مَکْنوُنُ سِرِّاللّه وَمخْزوُنُ عِلْمِهِ فَاکْتُمْهُ إِلاّ عَنْ أَهْلِه.(194)
... اوست) حضرت مهدی ارواحنا فداه(که خداوند - که یادش بزرگ باد - با دستان او مشرق‌ها و مغرب‌های زمین را می‌گشاید. اوست کسی که از شیعه و اولیائش غایب می‌شود، بطوری که ثابت قدم نمی‌ماند بر عقیده به امامت او، مگر کسی که خداوند قلب او را برای ایمان امتحان نموده باشد.
جابر جعفی می‌گوید: جابر بن عبداللَّه انصاری به پیغمبرصلی الله علیه وآله وسلم عرض کرد: یا رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله وسلم آیا شیعیان در زمان غیبت، از او بهره‌مند می‌شوند؟
پیغمبرصلی الله علیه وآله وسلم در جواب فرمودند: آری به خدائی که مرا به رسالت مبعوث نموده، آنان به وسیله او بهره‌مند می‌شوند در زمان غیبت او، و به وسیله نور ولایت او روشنایی می‌یابند، همان گونه که مردم از خورشید بهره‌مند می‌شوند، گرچه ابر آن را پوشانده باشد. ای جابر، این از سرّ مکنون الهی و علم مخزون اوست، پس آن را مخفی دار مگر از اهلش.
همان گونه که ملاحظه نمودید، پیغمبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم در این روایت با تأکید قسم یاد نموده‌اند که شیعیان در زمان غیبت امام عصر ارواحنا فداه از مقام ولایت آن حضرت نور می‌گیرند.
کیست بی‌پرده به خورشید، نظر باز کند
چشم پوشیده ما، علّت پیدائی تست
از لطافت نتوان یافت، کجا می‌باشی
جای رحم است بر آن کس که تماشایی تست
در زمان غیبت گرچه امام زمان ارواحنا فداه غایب هستند، ولی در حقیقت پرده غیبت بر قلب‌های ما است و گرنه امام‌علیه السلام نور درخشان هستند و برای کسی که قلبش بینا است آشکارند، اگرچه به ظاهر نابینا باشد.(195)
توجّه به این حقیقت، انسان را به مقام ولایت، علم و قدرت آن بزرگوار راهنمائی می‌کند و محبّت امام زمان ارواحنا فداه را در قلب‌ها سرشار نموده و انتظار فرا رسیدن حکومت جهانی حضرتش را در دل‌ها ایجاد می‌کند.

2 - آشنائی با آثار انتظار

1 - گریز از یأس و ناامیدی

در جامعه‌ای که دین در آن نقشی ندارد و مردم در انتظار آینده‌ای بهتر نیستند، سرخوردگی از زندگی، قتل و خونریزی و خودکشی، فراوان به چشم می‌خورد. زیرا مردم عوامل منفی مانند فقر و تنگدستی، ظلم و ستم، تجاوز و قانون شکنی، بی‌اعتنایی به حقوق انسانها و این گونه مسائل را می‌بینند، و در برابر آن راه چاره و فرار از این تباهی‌ها را پیدا نمی‌کنند. به این جهت گرفتار بلای خانمان سوز یأس و نا امیدی می‌شوند؛ زیرا به خدا و آینده امیدی ندارند و راه گریز از همه این گرفتاری‌ها را دست زدن به خودکشی می‌پندارند. و با دست زدن به این جنایت نه تنها دنیا و آخرت خود؛ بلکه آینده زن و فرزندان و نزدیکان خود را نیز به تباهی می‌کشانند.
ولی شخصی که حالت انتظار را در خود به وجود آورده و هر لحظه امیدوار است تابش انوار تابناک ولایت را بر سراسر هستی بنگرد، هیچ گاه حاضر نیست دست به این گونه جنایت بزند و با ریختن خون خویش، زندگی عده‌ای دیگر را نیز به تباهی بکشد. بنابر این، مسئله انتظار فرج برای او گشایش است و زمینه گریز از نا امیدی و تباهی را فراهم می‌کند. روایتی که می‌آوریم، گواه بر این حقیقت است:
عَنِ الحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ قالَ: سَأَلْتُ أَبَاالْحَسَنِ‌علیه السلام عَنْ شَیْءٍ مِنَ الْفَرَجِ، فَقالَ‌علیه السلام: اَوَلَسْتَ تَعْلَمُ أَنَّ اِنْتِظارَ الْفَرَجِ مِنَ الْفَرَجِ؟ قُلْتُ: لا أَدْرِی إِلّا أَنْ تُعَلِّمَنی. فَقالَ‌علیه السلام: نَعَمْ، اِنْتِظارُ الْفَرَجِ مِنَ الْفَرَجِ.(196)
حسن بن جهم می‌گوید: از حضرت موسی بن جعفرعلیهما السلام درباره فَرَج سئوال نمودم. امام‌علیه السلام فرمودند: آیا نمی‌دانی که انتظار فرج، مقداری از فرج است. گفتم: من خبر ندارم، مگر آن که شما به من تعلیم نمائید.
امام‌علیه السلام فرمودند: آری، انتظار فرج مقداری از فرج است.

2 - تکامل روحی

اشاره

انسان می‌تواند با ایجاد انتظارِ کامل، مقداری از حالات مردمِ زمان ظهور - مانند تطهیر قلب - را در خویشتن ایجاد کند و به وسیله امید و انتظار، خود را از ناامیدی و تباهی نجات دهد.
به این جهت امام صادق‌علیه السلام از پدران بزرگوار خود از حضرت امیرالمؤمنین صلوات اللّه علیهم نقل کرده‌اند که آن حضرت فرمودند:
أَفْضَلُ عِبادَةِ الْمُؤْمِنِ اِنْتِظارُ فَرَجِ اللّهِ.(197)
برترین عبادتِ فرد مؤمن، این است که از خداوند انتظار فرج داشته باشد.
بنابراین انسان بر اثر داشتن حالتِ انتظار، می‌تواند بعضی از آثار تکامل در زمان ظهور را در خود ایجاد کند. برای توضیح مطلب به فرمایش امام سجادعلیه السلام به ابی خالد توجه کنید:
عَنْ أَبی خالِدِ الکابُلی عَنْ عَلیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ‌علیهما السلام: تَمْتَدُّ الْغَیْبَةُ بِوَلِیِّ اللّهِ الثّانی عَشَرَ مِنْ اَوْصیاءِ رَسُولِ‌اللّهِ‌صلی الله علیه وآله وسلم وَالْأَئِمَّةِ بَعْدِهِ، یا أَبا خالِدٍ، إِنَّ أَهْلَ زَمانِ غَیْبَتِهِ، اَلْقائِلُونَ بِاِمامَتِهِ، اَلْمُنْتَظِرُونَ لِظُهُورِهِ أَفْضَلُ أَهْلِ کُلِّ زَمانٍ، لِأَنَّ اللّهَ - تَعالی ذِکْرُهُ - أَعْطاهُمْ مِنْ الْعُقُولِ وَالْأَفْهامِ وَالْمَعْرِفَةِ ما صارَتْ بِهِ الْغَیْبَةُ عِنْدَهُمْ بِمَنْزِلَةِ الْمُشاهَدَةِ، وَجَعَلَهُمْ فی ذلِکَ الزَّمانِ بِمَنْزِلَةِ الْمُجاهِدینَ بَیْنَ یَدَیْ رَسُولِ‌اللّهِ‌صلی الله علیه وآله وسلم بِالسَّیْفِ، أُولَئِکَ الْمُخْلِصُونَ حَقّاً، وَشیعَتُنا صِدْقاً، والدُّعاةُ اِلی دینِ‌اللّهِ سِرّاً وَجَهْراً، وَقالَ‌علیه السلام: اِنْتِظارُ الْفَرَجِ مِنْ أَعْظَمِ الْفَرَجِ(198)
ابی خالد کابلی از حضرت علی بن الحسین‌علیهما السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمودند:
غیبت به وسیله ولیّ خداوند که دوازدهمین نفر از اوصیاء پیغمبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم وامامان بعد از اوست، طولانی می‌شود.
ای ابا خالد، بدرستی مردمانی که در زمان غیبت او هستند و معتقد به امامت او و منتظر ظهور او می‌باشند، برتر از اهل هر زمانی هستند.
زیرا خداوند - که یادش بزرگ باد - آن قدر از عقل‌ها و فهم‌ها و معرفت به آنان عنایت می‌نماید که غیبت در نزد آنان بمنزله مشاهده است و آنان را در آن زمان به منزله مجاهدینی قرار داده است که در حضور پیغمبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم با شمشیر می‌جنگند. آنان حقیقتاً با اخلاص هستند و شیعیان با صداقت ما می‌باشند و مردم را در آشکار و پنهان به سوی دین خداوند فرا می‌خوانند.
سپس امام سجّادعلیه السلام فرمودند: انتظار فرج، از اعظم فرج است.
دوست نزدیکتر از من، به من است

وین عجبتر که من از وی دورم
این سخن با که توان گفت که دوست
در کنار من و من مهجورم
منتظران راستینی که در صراط انتظار به تکامل رسیده‌اند، بر اثر آماده ساختن خود برای حکومت قدرتهای غیبی خداوند بر سراسر گیتی، در زمان غیبت به قسمتی از ویژگیهای فردی زمان ظهور - مانند تطهیر قلب - دست می‌یابند، به گونه‌ای که روزگار تیره غیبت برای آنان بمنزله روز شهود است.
اگر انتظار در آنان دارای این گونه آثار نباشد، پس چگونه انتظار فرج أعظم فرج است؟ آنان با حالت انتظار، میان زمان ظهور و غیبت پیوند می‌زنند و برخی از حالات آن روزگار را در دوران غیبت به دست می‌آورند. (199)

اینک برای روشن شدن دل‌ها، جریانی را از شخصیت بزرگ جهان شیعه - که به وسیله داشتن قدرت‌های غیبی در آشکار و نهان به یاری دین خدا برخاست - می‌آوریم:
یکی از شاگردان مرحوم شیخ انصاری درباره ارتباط مرحوم شیخ انصاری با امام عصر ارواحنا فداه و تشرّف ایشان به منزل آن حضرت چنین گفته است:
در یکی از زیارات مخصوصه حضرت ابی عبداللَّه الحسین‌علیه السلام به کربلا مشرّف شده بودم. شبی بعد از نیمه شب برای رفتن به حمام از منزل بیرون آمدم، وچون کوچه‌ها گِل بود، چراغی همراه برداشتم. از دور شخصی را شبیه به شیخ دیدم. چون قدری نزدیک رفتم، دیدم آری شیخ است. در فکر فرو رفتم که ایشان در این موقع از شب، آن هم در این گل‌ولای با چشم ضعیف به کجا می‌رود؟ من برای این که مبادا کسی او را کمین کرده باشد، آهسته در پی او روان شدم تا بر در خانه مخروبه‌ای ایستاد و زیارت جامعه را با توجّه خاصی خواند و سپس داخل آن خانه گردید!
من دیگر چیزی نمی‌دیدم ولی صدای شیخ را می‌شنیدم، گویا با کسی صحبت می‌کرد. من به حمام رفتم و بعد به حرم مطهّر مشرّف گشتم و شیخ را در حرم مطهّر دیدم. بعد از پایان مسافرت، در نجف اشرف خدمت شیخ رسیدم و جریان آن شب را به عرض وی رساندم. اوّل شیخ انکار کرد تا پس از اصرار زیاد فرمود:
گاهی برای رسیدن خدمت امام عصر عجل اللَّه تعالی فرجه الشریف مأذون می‌گردم و پشت درب آن منزل که تو آن را پیدا نخواهی کرد می‌روم و زیارت جامعه را می‌خوانم؛ چنانچه ثانیاً اجازه دهند، خدمت آن حضرت شرفیاب می‌شوم و مطالب لازمه را از آن سرور می‌پرسم. سپس شیخ فرمود: تا زمانی که در قید حیات می‌باشم، این مطلب را پنهان دار و به کسی اظهار مکن.(200)
این گونه شخصیّتهای بزرگ و راه یافته دارای آمادگیِ کامل برای ظهور امام زمان ارواحنا فداه می‌باشند، نه آنان که در زمان ظهور با تأویل و توجیه آیات قرآن مجید، به جنگ با آن حضرت می‌پردازند!
کلید گنج سعادت فتد به دست کسی
که نخل هستی او را بود بَرِ هنری

چو مستعد نظر نیستی، وصال مجوی
که جام‌جم ندهد سود، وقت بی‌بصری

ممکن است سئوال شود: چگونه مرحوم شیخ انصاری هر گاه اجازه می‌یافت، می‌توانست به منزل امام زمان ارواحنا فداه برود و با خواندن زیارت جامعه و اذن ثانوی، وارد منزل شود و با امام مهربان خویش، سخن بگوید؟
او چگونه به این مقام راه یافته بود، ولی شاگرد آن بزرگوار که او نیز منزل امام عصر ارواحنا فداه را دیده بود، چنین افتخاری نداشت و مرحوم شیخ به او چنین فرمود: تو دیگر آن خانه را نخواهی یافت؟!
این سئوال مهمّی است که پاسخ قانع کننده‌ای لازم دارد. متأسفانه بعضی از افراد برای این گونه سئوالات، جواب‌های آماده و فوری دارند و در برابر این قبیل پرسش‌ها فوراً پاسخ می‌دهند: خدا چنین خواسته است یا خدا با بعضی از افراد - نعوذ باللّه - قوم و خویشی دارد و هیچ گونه ارتباطی به عمل و خواسته مردم ندارد!
این گونه پاسخ‌ها که بیشتر برای شانه خالی کردن از بار مسئولیّت می‌باشد، صحیح نیست. به این جهت نه قانع کننده است و نه هیچ گاه کسی را به راهی راهنمایی می‌نماید.
ما در پاسخ این سئوال - با توجه به فرمایشات خاندان وحی - می‌گوئیم:
خداوند مهربان همه انسان‌ها را به سوی تکاملِ معنوی و روحی فرا خوانده است و در دعوت عمومی خود به همه کسانی که در این راه قدم بردارند، اجر و پاداش می‌دهد. همان گونه که میزبان، میهمانان خویش را دعوت می‌کند و در صورت شرکت در مجلس، از همه آنان پذیرایی می‌کند؛ خداوند نیز زمینه پیشرفت و تکامل را در انسان‌ها ایجاد نموده و به این گونه، آنان را به سوی تکامل دعوت کرده است. و در قرآن مجید صریحاً فرموده است:
»وَالَّذینَ جاهَدُوا فینا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنا «(201)
هر کس در راه ما کوشش کند، ما حتماً او را به راه‌های خود هدایت می‌کنیم.
این وظیفه میهمانان است که دعوت خدا را پاسخ گویند و در راه تکامل روحی و پیشرفت معنوی خود، قدم بردارند.
بنابراین در انسان‌ها زمینه پیشرفت و تکامل وجود دارد و آنان از این نعمت بهره‌مند هستند؛ ولی آن را بایگانی نموده و از آن استفاده نمی‌کنند. مانند ثروتمندان کوتاه نظری که به انباشته شدن هر چه بیشترِ حساب‌های پس انداز خود در بانک‌ها خوشنودند و هیچگاه توفیق استفاده از آن ثروت‌ها را

پیدا نمی‌کنند.
برای موفقیّت باید از زمینه‌ها و تواناییهای موجود استفاده کنید و کمبودهای خود را نیز جبران نمائید، تا به اهداف بزرگ خود دست یابید.
بسیاری از افراد از نظر ذاتی، توانایی و آمادگی زیادی برای رسیدن به تکامل معنوی و روحی دارند، ولی چون کاری به این امور ندارند؛ هیچ گونه استفاده‌ای از این گونه تواناییها نمی‌برند و از دنیا کوچ می‌کنند و آنها را به خاک می‌سپارند. همچون ثروتمندانی که در زمانهای گذشته، برای حفظ ثروت خود، آنها را در دل خاک پنهان می‌کردند و نه خود و نه فرزندانشان هیچ گونه بهره‌ای از آن اموال نمی‌بردند.
برای آن که روشن شود چگونه بعضی از افراد دارای تواناییهای روحی بیشتر و قدرت درکِ بهتر می‌باشند و چگونه آن را به دست آورده‌اند، گفتاری را از مرحوم شیخ حرّ عاملی که از علماء بزرگ شیعه بوده است می‌آوریم؛ ایشان می‌گویند:
روشن است که دیدن و شنیدن و امثال اینها، مستقلاً با چشم و گوش و امثال این دو نیست، بلکه آنها وسیله‌ای هستند برای روح، که روح به وسیله آنها می‌بیند و می‌شنود و ... و چون روح انسان قوی نیست، دیدن و شنیدن او مقیّد و محدود به این گونه اسباب مادّی در محدوده خاصّ است.
از این جهت فقط مادّیات را می‌بیند و از درک مسائل روحی ناتوان است؛ ولی اگر روح انسانی تقویت شود و به وسیله عبادات و انجام واجبات و ترک محرّمات تقرّب به سوی خداوند پیدا نماید، روح او قوی می‌شود. وقتی روح قوی شد، قدرت استفاده او از مادّیات و طبیعیّات بیشتر می‌شود. بنابراین با چشمش اشیائی را می‌بیند که دیگران نمی‌بینند و با گوشش چیزهایی را می‌شنود که دیگران نمی‌شنوند و ...
این غلبه و قدرت، در افراد مختلف است؛ همان گونه که تقرّب آنان به خداوند یکسان نیست. هر کس به وسیله عبادات و مجاهدات به خداوند نزدیکتر شود، حالات معنوی و روحی او قویتر می‌شود و در درک اموری که دیگران قدرت ادراک آن را با چشم و گوش و امثال این دو ندارند، نیرومندتر می‌شود.(202)
با این بیان روشن شد که چرا افرادی همچون مرحوم شیخ انصاری می‌توانند به آن نعمت بزرگ دست یابند، ولی افراد دیگر این قدرت و توانایی را ندارند و دیدگان آنان عاجز از دیدن این گونه امور است.
دارا بودن حالت انتظار به معنای کامل آن، درک این گونه امور را برای شما به ارمغان می‌آورد.
دیده باطن چو بینا می‌شود
آنچه پنهان است، پیدا می‌شود
منتظرانی که در صراط انتظار سوخته‌اند و خود را ساخته‌اند، با فرار از

هوای نفس و پرواز و ترقی روح، از تسلّط نفس خارج می‌شوند و جاذبه نفس قدرت ندارد آنان را به سوی خود بکشاند. همان گونه که سفینه‌های فضائی آن گاه که از مدار زمین خارج می‌شوند، جاذبه زمین دیگر نمی‌تواند آنها را به سوی خود بکشاند؛ شما نیز اگر با مرور زمان، خود را از مدار هواهای نفسانی خارج کنید، جاذبه نفس و وسوسه شیطان در شما تأثیری ندارند.
یاران اهل بیت‌علیهم السلام همچون جناب سلمان این گونه بودند. آنان از مدار نفس خارج شده و از قید مادیّات رها گشتند؛ از این رو با عالم غیب در ارتباط بودند. ولایت و قدرتی که سلمان داشت، از این جهت بود که از مدار نفس خارج شده و هواهای خود را نابود کرده بود. و میل و اراده امیرالمؤمنین‌علیه السلام را حاکم بر میل و اراده خود قرار داده و به این جهت از قدرت‌های نهان و نیروهای غیبی بهره‌مند بود و استفاده می‌کرد.

3- شناخت مقام ولایت

انتظار ظهور، قدرتِ ولایت امام زمان ارواحنا فداه را در قلب و جان شخص منتظر استحکام می‌بخشد و او را بر این عقیده ثابت و استوار می‌نماید که روزی از کنار خانه خدا، قدرت الهی بدست آن حضرت آشکار می‌شود و همه طاغوتیان جهان را که زالو صفت به مکیدن خون ضعیفان پرداخته‌اند، به سزای اعمال ننگینشان می‌رساند، و با صلابت و قدرت عظیم ولایت، به همه جهانیان ثابت و روشن می‌کند، کسی دارای مقام امامت و ولایت است که بتواند قدرت خدا را ظاهر و آشکار نماید.
این، اندیشه و اعتقاد یک فرد منتظر است. بنابراین انتظار ظهور، همراه با اعتقاد به عقاید و معارف اصیل دین می‌باشد؛ زیرا که انتظار، بذر معرفت و شناختِ اعتقادات را در اذهان منتظران بارور می‌کند و به آنان تفهیم می‌کند: سرانجام، سراسر گیتی در تحت سیطره قدرت ولایت سر و سامان می‌یابد و قدرتِ عظیم و ناشناخته ولایت، همه قدرتهای ستمگر جهان را به زانو در می‌آورد و تمدّن مادّی جهان در برابر نیروی بیکران ولایت الهی تاب نیاورده و عالم در اختیار نیروهای شگفت انگیز مصلح جهان ارواحنا فداه قرار می‌گیرد.

4- شناخت مدّعیان

در طول تاریخ شیعه، افراد متعددی با ادّعای مهدویّت قیام نموده‌اند و خود را رهبر و مصلح مردم معرّفی نموده‌اند، و با این حیله خون و جان و مال انسان‌ها را پایمال نموده و عده‌ای را به گمراهی کشانده‌اند؛ ولی افرادی که صادقانه در صراط انتظار قدم برداشته‌اند و وجود خود را با انوار تابناک ولایت روشن ساخته‌اند، فریب این شیّادان را نخورده‌اند و به دام این صیّادان گرفتار نشده‌اند و با زبان حال به آنان گفته‌اند:

برو این دام بر مرغ دگر نه
که عنقا را بلند است آشیانه

آگاهی آنان و شناختِ شیّادان و دزدان طریق، به خاطر آشنایی آنان با مقام رفیع امامت است. به این جهت آب حیات را به سراب نمی‌فروشند و غاصبان خلافت را به امامت برنمی‌گزینند.

3 - آشنایی با مقام منتظران تکامل یافته

یکی دیگر از اموری که باعث جذب شدن مردم به صراط انتظار است آشنا شدن با مقام منتظران تکامل یافته یا اصحاب امام عصر ارواحنا فداه می‌باشد.
از آثار شگفتی که انتظار، برای منتظرانِ تکامل یافته به ارمغان می‌آورد، این است که نه تنها آنان از نظر عقیده و اعتقاد، عارف به مقام عظیم ولایت اهل بیت‌علیهم السلام هستند؛ بلکه خود، روزنه‌ای از نور پر فروغ خورشید ولایت می‌باشند. یعنی بر اثر تکامل در مسیر انتظار تا حدّ ظرفیت خویش، از مقام خاندان وحی قدرتهای معنوی و روحی کسب نموده‌اند، و با استفاده از آنها، مأموریتهایی که به آنان داده می‌شود، انجام می‌دهند.
این گونه افراد، سرآمد یاوران امام زمان ارواحنا فداه می‌باشند و پیشتازان به سوی مقام ولایت آن حضرت می‌باشند.
اینک به این نکته توجه کنید که خداوند کریم در قرآن مجید می‌فرماید:
»فَاسْتَبِقُوا الْخَيْراتِ أَيْنَ ما تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَميعاً «(203)
در خیرات از یکدیگر سبقت بگیرید. هر جا که باشید خداوند همه شما را می‌آورد.
این آیه درباره سیصد و سیزده تن از بزرگان اصحاب امام عصر ارواحنا فداه است که در روز ظهور، خداوند بزرگ آنان را در کنار خانه خود به گرد وجود مقام ولایت کلّیه جمع می‌کند، تا به یاری آن حضرت بشتابند و به زندگی سیه دلان روزگار خاتمه بخشند.
گاهی سئوالی مهمّ به ذهن بعضی از افراد می‌آید، که آیا مقصود از سبقت گرفتن آنان در خیرات چیست؟ و سیصد و سیزده تن از یاوران پیشتاز حضرت مهدی ارواحنا فداه، با دارا بودن چه خصلتی بر دیگران سبقت می‌گیرند و به آن مقام بزرگ نائل می‌شوند؟!
با هم به مکتب وحی رو می‌آوریم و پاسخ آن را این گونه می‌یابیم:
حضرت امام باقرعلیه السلام در تفسیر آیه‌ای که ذکر کردیم، چنین می‌فرمایند:
اَلْخَيْراتُ ؛ اَلْوِلايَةُ لَنا أَهْلَ الْبَيْتِ.(204)
مقصود از خیرات - که در آیه ذکر شده - ولایتی است که از آنِ ما اهل بیت است.

اشاره‌ای به قدرت آنان

هر چه انسان در پذیرش ولایت بکوشد، روح خود را قویتر می‌کند و قدرتِ غیر عادی او افزایش می‌یابد؛ تا حدّی که می‌تواند بر اثر قدرت روح، بر موجودات مادّی و حتی غیر مادّی حکومت کند. اینک به ذکر داستانی جالب از مرحوم علاّمه بحرالعلوم می‌پردازیم:
مرحوم علامّه سیّد بحرالعلوم مبتلا به مرض خفقان بود و با این مرض در وقت تابستان به قصد تشرّف به کربلا در یکی از زیارات مخصوصه حضرت ابی عبداللّه الحسین‌علیه السلام در روزی بسیار گرم، از نجف اشرف خارج شد. مردم تعجّب نمودند که با این مرض و گرمی هوا، ایشان چگونه به مسافرت می‌روند؟!
در میان همسفرهای ایشان، مرحوم شیخ حسین نجف بود که از علماء مشهور عصر سیّد بود. آنان چون بر مرکبهای خود سوار شده و به راه افتادند، ابری در هوا پیدا شده بر آنها سایه افکند و نسیم سردی وزیدن گرفت و هوا بطوری خنک شد که گویا در سرداب هستند.
ابر همچنان بر آنها سایه افکنده بود، تا آن که نزدیک »خان شور« رسیدند. در آنجا کسی از آشنایان عالم بزرگ، شیخ حسین نجف پیدا شده و ایشان از سیّد بحرالعلوم جدا شد و به احوالپرسی و صحبت پرداخت. آن ابر، بر سر سیّد سایه می‌افکند تا آن که سیّد وارد کاروانسرا شد. چون حرارت آفتاب بر شیخ حسین نجف تابید، حالش دگرگون گردید و از مرکب به زمین افتاد و به خاطر کهولت سن یا به جهت ضعف بنیه، بیهوش شد.
پس او را برداشته، به کاروانسرا به نزد مرحود سیّد بحرالعلوم رساندند. بعد از آن که به هوش آمد، به آن بزرگوار عرض کرد: »سیّدنا لِمَ لم تدرکنا الرحمة؟« چرا رحمت ما را فرا نگرفت؟ سیّد فرمود: »لِمَ تخلّفتم عنها؟« چرا از رحمت تخلّف نمودید. و در این جواب توریه‌ایست لطیف.(205)
قدرت تصرّف یاوران خاصّ امام عصر ارواحنا فداه این گونه است. عده‌ای از سیصد و سیزده تن از یاوران خاص امام عصر ارواحنا فداه از ابرهای اسرار آمیز استفاده می‌نمایند و در ابتداء ظهور، خود را به وسیله ابر به محضر آن بزرگوار می‌رسانند. مفضّل می‌گوید:
قالَ أَبُوعَبْدِاللّه‌علیه السلام: إِذا اُذِنَ الإِمامُ دَعَا اللَّهَ بِاسْمِهِ الْعِبْرانیّ فَاُتِیحَتْ لَهُ صَحابَتُهُ الثَّلاثَمِأَةِ وَثَلاثَةَ عَشَرَ قَزَعٌ كَقَزَعِ الْخَریفِ وَهُمْ أَصْحابُ الْاَلْوِیَّةِ، مِنْهُمْ مَنْ یُفْقَدُ عَنْ فِراشِهِ لَیْلاً فَیُصْبِحُ بِمَكَّةَ، وَمِنْهُمْ مَنْ یُری یَسیرُ فِی السَّحابِ نَهاراً یُعْرَفُ بِاسْمِهِ وَاسْمِ أَبیهِ وَحِلْیَتِهِ وَنَسَبَهِ، قُلْتُ: جُعِلْتُ فِداكَ أَیُّهُمْ أَعْظَمُ إیماناً؟ قالَ: اَلَّذی یَسیرُ فی السَّحابِ نَهاراً وَهُمْ الْمَفْقُودُونَ وَفیهِمْ نُزِلَتْ هذِهِ الآیَةِ »أَیْنَما تَكُونُوا یَأْتِ بِكُمُ اللّهِ جَمیعاً «(207).(206)

امام صادق‌علیه السلام فرمودند: هر گاه به امام‌علیه السلام اذن داده شود، خداوند را به اسم عبری او می‌خواند، آن گاه یاوران او که سیصد و سیزده تن هستند، برای یاری او مهیّا می‌گردند. آنها ابرهائی هستند همچون ابرهای پائیزی) که به هم می‌پیوندند و در یک جا جمع می‌شوند(و آنان پرچمداران)حضرت مهدی‌علیه السلام(هستند.
بعضی از آنان شبانه از خوابگاه خود ناپدید می‌شوند و در مکّه صبح می‌کنند، وعده‌ای دیگر از آنان دیده می‌شوند که روز در ابرها سیر می‌کنند و به نام خود و نام پدر و صفت و نسبشان شناخته می‌شوند. گفتم: کدام یک از این دو دسته از نظر ایمان با عظمت‌تر هستند؟ امام صادق‌علیه السلام فرمودند: آنان که در روز در ابرها سیر می‌کنند و اینان هستند که از مکان‌های خود ناپدید می‌شوند و درباره آنان این آیه نازل شده است: »هر جا که باشید، خداوند تمامی شما را می‌آورد«.

آشنایی با زمان ظهور

اشاره

آشنایی با وضع جهان در روزگار ظهور و تحوّل عظیمی که در آن زمان رخ می‌دهد، انسان را به سوی مسأله انتظار فرا می‌خواند.
تحوّل شگفت انگیزی که در سراسر جهان و در انسانها پیدا می‌شود، انسان و جهان را به صورتی دیگر جلوه‌گر می‌سازد.

1 - پاکسازی باطن

اینک به تشریح کوتاهی از تحوّلاتی که در اعماق وجود انسانها به وجود می‌آید، توجّه کنید:
یکی از مسائل اعتقادی، بحث طینت و چگونگی آمیخته شدن طینتهای پاک و ناپاک به یکدیگر است. در روایات بیان نموده‌اند که مقصود از طینت چیست و چرا طینت‌ها به هم آمیخته شدند و چگونه پاکسازی شده و از یکدیگر جدا می‌گردند؟ تفصیل این مسئله با حجم کوچک بحث ما مناسب نیست؛ از این رو تنها به این نکته اشاره می‌کنیم:
از ویژگی‌های روزگار ظهور، پاکسازی طینت‌ها از آمیختگی‌ها و پاکسازی نفس و ضمیر ناخودآگاه از آلودگی‌هایی است که در اعماق وجود انسان وجود دارد.
چرا می‌گوئیم در روزگار ظهور حضرت بقیة اللَّه ارواحنا فداه، مردم از آمیختگی‌ها و آلودگی‌ها پاک می‌شوند؟
قبل از پاسخ به این سئوال، داستانی را به خاطر توضیح مطلب می‌آوریم:
شیبة بن عثمان یکی از دشمن‌ترین دشمنان پیغمبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم بود و آرزوی قتل آن حضرت را در سر می‌پروراند. او در جنگ »حنین« شرکت کرد تا پیغمبر را به شهادت برساند. و آن گاه که مردم از اطراف آن حضرت پراکنده شدند و پیغمبر تنها ماندند، از پشت سر خود را به ایشان رساند، ولی شعله‌ای از آتش به سوی او بلند شد؛ به طوری که طاقت تحمّل آن را نداشت. به این جهت نتوانست به مقصود خود دست یابد.
پیغمبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم به او رو نموده و فرمودند: شیبة نزدیک بیا! آن گاه حضرت رسول‌صلی الله علیه وآله وسلم دست خود را بر سینه او گذاردند. بر اثر این کار، محبّت آن بزرگوار در قلب او جای گرفت؛ به طوری که پیغمبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم، محبوب‌ترین فرد نزد او شدند. آن گاه در حضور آن حضرت به جنگ با مخالفان پرداخت، به طوری که اگر در برابر پدر خود قرار می‌گرفت، او را به خاطر یاری پیغمبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم می‌کشت.(208)
ببینید چگونه دستان پاک پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم طینت ناپاک و نفس آلوده یکی از سرسخت‌ترین دشمنان را در یک لحظه از ناپاکی و آلودگی نجات داد و او را از صف کفّار جدا نمود و در میان لشکر پیغمبر اسلام‌صلی الله علیه وآله وسلم قرار داد.
پیغمبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم با کشیدن دستان مبارک خود بر

سینه او، عقل او را تکمیل نمودند و به خاطر تحوّلی که در طبیعت ناپسند وی به وجود آمد، از ضلالت و گمراهی نجات یافت.
پس از بیان این مقدمه به شرح روزگار ظهور می‌پردازیم.
حضرت امام باقرعلیه السلام می‌فرمایند:
إذا قامَ قائِمُنا وَضَعَ یَدَهُ عَلی رُؤُوسِ الْعِبادِ، فَجَمَعَ بِهِ عُقُولَهُمْ وَاَکْمَلَ بِهِ اَخْلاقَهُمْ.(209)
آن گاه که قائم ما قیام کند، دست خود را بر سرهای بندگان خدا می‌گذارد. پس با این عمل، عقل‌های آنان را جمع می‌کند)به این سبب نیروهای عقلی آنان کامل می‌شود(و اخلاق آنان را تکمیل می‌نماید.
امام عصر ارواحنا فداه با این رفتار، باطن افراد را پاکسازی می‌کنند و همه بندگان خدا را از آلودگیها نجات می‌بخشند.

2 - تکامل عقلها در زمان ظهور

اکنون دو نکته جالب توجّه در روایت را، توضیح می‌دهیم:
1 - حضرت بقیّة اللّه ارواحنا فداه دست خود را نه فقط بر سر اصحاب و یارانشان؛ بلکه بر سر تمام بندگان خدا قرار می‌دهند. یعنی همه افرادی که بندگی خدا را در آن روز قبول دارند؛ اگر چه در جنگ، از یاوران آن حضرت نباشند مانند کهنسالان و کودکان، از این نعمت بزرگ برخوردار می‌شوند.
2 - عقول همه مردم از پراکندگی نجات می‌یابد و همه دارای قدرت کامل تمرکز فکر و تعقّل که منشأ علوم و درک‌های خارق العاده است، می‌شوند. کامل شدن نیروهای عقلی آنان، به این معنی است که می‌توانند از تمامی قدرت‌های مغزی خود استفاده کنند.
آری در روزگاری که دست الهی بر سر مردم جهان قرار گیرد و انسان‌های زجر کشیده دوران غیبت را نوازش دهد، نیروهای پنهان و نهفته در مغز انسان‌ها بر اثر تکامل عقلی، تجلّی و ظهور می‌یابد و به عالی‌ترین مراحل تکامل علمی و عملی و تمدّن شگفت انگیز روزگار ظهور دست می‌یابند.
برای آن که با قدرت مغز و آثار شگفت تکامل عقلی، آشنایی بیشتری پیدا کنید، به تشریح قدرت عظیم مغز می‌پردازیم:
»هر انسانی اعمّ از نابغه یا عادّی، چیزی بیش از یک میلیاردم ظرفیّت مغز خویش را در دوران زندگیش به کار نمی‌گیرد. اگر فقط یک میلیاردم توانایی و ظرفیّت کلّی مغز، اعمّ از مغز یک نابغه یا مغز یک انسان عادّی به کار گرفته شود، تفاوتی که بین آنها دیده می‌شود، یک تفاوت کیفی خواهد بود نه کمّی«(210) یعنی حتی افراد نابغه‌ای که از قدرت عجیب فکری برخوردارند؛ فقط می‌توانند از یک میلیاردم مغز خود استفاده کنند نه بیشتر. ولی چگونگی بهره‌گیری آنان از یک میلیاردم مغز خود بهتر از دیگران است.
»سالها پیش از این، یکی از ریاضی دانان معاصر، مطلبی پر سر و صدا را به آگاهی مردم رساند. او تخمین زد که مغز انسان عملاً می‌تواند ده واحد اطلاعاتی را در خود ذخیره سازد. این رقم را اگر به زبان ساده بیان کنیم، به این معنی خواهد بود که هر یک از ما می‌تواند کل محتوای اطلاعاتی میلیونها جلد کتاب موجود در بزرگترین کتابخانه جهان در مسکو را به حافظه بسپارد. سخن فوق در نگاه نخست، همانند محاسباتی که در تأیید آن به عمل آمده، حیرت انگیز به نظر می‌رسد«.(211)
اکنون توجّه کنید: در صورتی که قدرت مغز انسان بر اثر تشعشع انوار درخشان مصلح جهان به تکامل رسد و انسان از تمام نیروی مغز خود - نه

یک میلیاردم آن - استفاده کند و علم و تمدّن سراسر گیتی را فرا گیرد، صحنه جهان چگونه خواهد بود؟!
در زمانی که انسان بر اثر تکامل عقلی راه‌های استفاده از قدرتهای خفته روح را پیدا نماید و بتواند آنها را بیدار نموده و از آنها بهره گیری نماید، می‌تواند جسم خود را تابع روح خویش قرار داده و به قدرت »تروّح« دست یابد. یعنی می‌تواند جسم مادّی خود را تبدیل به انرژی و امواج کند و با این کار حالت جسمانیّت و مادّیت را از او بگیرد. وقتی که انسان قادر بر این کار شد؛ کرامت‌های فراوانی که در آن زمان عادی است، برای او محقق می‌شود.
در زمان غیبت نیز افراد بسیار اندکی که دارای قدرت »طیّ الارض« هستند ، از این راه استفاده می‌کنند و با گرفتن حالت مادیّت و تجسّم از جسم خویش، خود را به صورت انرژی و امواج، تبدیل نموده و در یک لحظه در نقطه دیگری از زمین، خود را ظاهر می‌کنند. آنان با قدرتی که دارا هستند؛ جسم تروّح یافته خود را، به نقطه‌ای که مایل هستند هدایت می‌کنند و در آنجا آن را مجسّم می‌نمایند.

3 - تحوّل عظیم در جهان

در روزگار پر شکوه ظهور، تحوّلی عظیم در زمین رخ می‌دهد و به فرموده قرآن مجید: »یَوْمَ تُبَدَّلُ الاَرْضُ غَیْرَ الْاَرْضِ «(212)، زمین به گونه‌ای دیگر و در وضع و شرایط جدید قرار می‌گیرد. نه تنها زمین، بلکه زمان نیز دستخوش تحوّل تازه می‌شود.
»امروز همه دانشمندان بر این نکته هم عقیده هستند که مادّه از ارتعاشات تشکیل شده است. ارتعاشات را می‌توان توسط کابل یا امواج صوتی، مثل تصاویر و اصوات، به دورترین نقاط منتقل کرد؛ در نتیجه ارگانیزم انسان را که از مادّه ساخته شده، می‌توان به ارتعاش تبدیل کرد و توسط الکترونیک به هر نقطه عالم فرستاد. نظر من این است که در آینده‌ای نه چندان دور، حتی قبل از مسافرتهای فضایی، می‌توان روشهایی پیدا کرد تا پیکر آدمی را به ارتعاشاتی تجزیه نمود و آن را به فضا فرستاد و در آنجا ذرات از هم گسسته را به هم متصل ساخت.
حال خوانندگان ما می‌توانند این را خود قضاوت کنند که انسان روح است و جسم او جز ذرات متمرکز مادّه چیز دیگری نیست که با کُند ساختن و پایین آوردن ارتعاشات، می‌توان آن را به اَشکال دلخواه درآورد.(213)
می‌توان روزی را به چشم دید که انسان پیکر خود را تبدیل به جریان الکترون بسازد تا در پی آن ، این جریان را به سوی نقطه دوری هدایت کند و در آنجا تجمع اتم‌های تشکیل دهنده بدن مجدداً صورت گیرد.«(214)
بنابر تکامل عمومی نیروهای عقلی که در روایت به آن تصریح شده، غلبه روح بر مادّه همگانی می‌شود و مردم حاکم بر جسم خود می‌شوند و می‌توانند از این حالت به خوبی استفاده کنند. در آن روزگار پرشکوهِ ناشناخته، زندگی مردم و احتیاجات آنان به وسائل مادّی، به گونه‌ای دیگر است.
در پرتو ظهور ولایت اهل بیت‌علیهم السلام، علم و دانش انسان به عالیترین نقطه امکان می‌رسد، و بشر می‌تواند از تمامی مراحل دانش به راحتی و آسانی بهره‌مند گردد و اسراری را که اولیاء خدا تا آن روزگار از مردم به خاطر آماده نبودن آنان کتمان می‌کردند، فاش می‌نمایند و انسان‌ها را با دنیای اسرار آمیز وجودِ خود و جهان خارج آشنا می‌کنند و راه تربیت و تکامل نهایی را برای آنان می‌گشایند.
شاید پذیرفتن این گونه مطالب برای ما سخت باشد و این همه پیشرفت در مسائل علمی را نتوانیم بپذیریم؛ در حالی که می‌دانیم، اگر مغز انسان از اسارت شیطان و جهل آزاد شود، لازمه آن، تکامل انسان در تمام ابعاد

می‌باشد به گونه‌ای که رازی در جهان ناگفته نمی‌ماند و همه مسائل بغرنج علمی فاش می‌شوند.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام - که غاصبان خلافت، تاکنون میلیاردها انسان را از رسیدن به عالیترین مراحل علم و کمال، و تمدّن درخشانِ ولایت محروم ساخته‌اند - در کلامی که از اعماق وجودِ آن بزرگوار برخاسته، چنین می‌فرمایند:
یا کُمَیْل، ما مِنْ عِلْمٍ اِلاَّ وَاَنا اَفْتَحُهُ وَما مِنْ سِرٍّ إلّا وَالْقائِمُ یَخْتِمُهُ.(215)
ای کمیل، هیچ علمی نیست مگر آن که من او را می‌گشایم و هیچ سرّی نیست مگر آن که قائم‌علیه السلام او را پایان می‌بخشد.
آری آن گاه که انوار تابناک از دستان مبارک حضرت بقیة اللَّه الاعظم ارواحنا فداه مغزهای مردم ستم کشیده و رنجدیده جهان را تکامل بخشد و قدرت استفاده از قدرتهای بسیار شگفت ایجاد شود، انسان‌ها می‌توانند با تمامی قدرتِ فهم و خرد خویش - نه یک میلیاردم آن - پذیرای اسرار مکتب حیاتبخش خاندان وحی شوند و به نهایی‌ترین مرحله علم و کمال دست یابند.
در آن روزگار پرشکوه، رازها و اسرار نهفته آشکار خواهد شد، و از تیرگی و تاریکی‌های این دوران اثری نخواهد بود. آیا انتظار رسیدن چنین روزی قلب شما را صفا نمی‌بخشد؟!

نتیجه بحث

انتظار، حالتی امیدوار کننده و نجات بخش است که منتظران را در دوران سیاه غیبت از گرداب حیرت نجات می‌بخشد و آنان را به سوی وادی نور و صفا می‌کشاند.
انتظار، غمزدگان را حیاتی دیگر می‌بخشد و نیرویی تازه می‌دهد و دلهای افسرده را امیدوار می‌نماید و جهانی از شادکامی و درخشندگی را در اذهان پرورش می‌دهد.
انتظار، مردمان وارسته را می‌جوید و حالات خجسته را می‌نماید و جمال فروزنده را نشان می‌دهد. انتظار موانع و تیرگیها را می‌زداید و نوری فروزنده در وجود انسانهای تکامل یافته، ایجاد می‌کند. انتظار بذر معارف و اعتقادات اصیل شیعه را در قلب منتظران بارور می‌کند و کاملترین حالات معنوی را برای بافضیلت‌ترین انسانها به ارمغان می‌آورد.
اگر می‌خواهید حالتِ انتظار را در خود ایجاد نموده و تقویت نمائید، با مقام عظیم ولایت اُنس بگیرید و از آثار شگفت انتظار آگاهی یابید و با پیگیری در حالات منتظرانِ تکامل یافته، از خصلتها و ویژگیهای آنان آگاه شوید و با خجستگیهای زمان ظهور حضرت بقیّةاللّه الاعظم ارواحنا فداه، قلب و جان خود را آشنا کنید، تا ناخودآگاه انتظار فرا رسیدن آن روزگار پرشکوه، تمام وجودتان را فرا گیرد.
روز محشر که زهولش سخنان می‌گویند
راست گویند ولی چون شب هجران تو نیست

مردان خدا و رجال خود ساخته و مهذّب، بر اثر تهذیب اخلاق و اخلاص در رفتار و گفتار و شایستگی‌های دیگر، به بعضی از اسرار عالم خلقت آشنایی یافته و به برخی از رموز ناشناخته جهان آفرینش آگاه هستند.
آموختن این گونه اسرار در زمان حضور اهل بیت‌علیهم السلام گذشته از الهامات رحمانی توسط آن بزرگواران بوده است، آنان به اصحاب و نزدیکان خود مسائلی را تعلیم می‌دادند، و کتمان و حفظ آنها را به آنان امر می‌فرمودند.
پیغمبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم در ضمن روایتی مفصّل، به جابربن عبداللّه انصاری فرمودند:
یا جابِرُ ؛ اُکْتُمْ ما تَسْمَعُ فَاِنَّهُ مِنْ سَرائِرِ اللَّهِ.(216)
ای جابر ؛ آنچه را که می‌شنوی، کتمان کن که آنها از اسرار خداوند است.
برهمین اساس، جابر و شخصیّت‌های بزرگ دیگر که اهل بیت عصمت‌علیهم السلام، اسرار و معارف برجسته‌ای را برای آنان بیان می‌فرمودند، در کتمان و مخفی نمودن اسرار تلاش می‌کردند. رنج و کوشش آنان در حفظ این‌گونه مسائل بسیار سخت و پر زحمت بوده است، از این رو امام صادق‌علیه السلام در ارتباط با این موضوع چنین فرموده‌اند:
کِتْمانُ سِرِّنا جِهادٌ فی سَبیلِ اللَّهِ.(217)
کتمان سرّ ما، جهاد در راه خدا است.
و در روایتی دیگر آن بزرگوار فرمودند:
مَنْ کَتَمَ الصَّعْبَ مِنْ حَدیثِنا، جَعَلَهُ اللَّهُ نوُراً بَیْنَ عَیْنَیْهِ وَرَزَقَهُ اللَّهُ العِزَّةَ فی النَّاسِ.(218)
کسی که گفتار سخت ما را کتمان کند، خداوند آن را بصورت نوری میان دو دیده او قرار می‌دهد، و عزّت و احترام در میان مردم را، روزی او می‌گرداند.
برای کتمان رازها، باید هر موضوعی پس از فکر و اندیشه بیان شود و بدون تأمّل نباید افکار را به زبان آورد. اگر انسان فکر کند و پس از تأمّل کلامی را بگوید، از گفتن آن پشیمان نخواهد شد. زیرا با تفکر و تأمّل اسراری که باید نهفته بمانند، پنهان خواهند ماند. زیرا اندیشیدن، این حقیقت را برای انسان ثابت می‌کند که، همه مطالب گفتنی نیستند.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرمایند:
لاتَقُلْ ما لاتَعْلَمُ بَلْ لاتَقُلْ کُلَّ ما تَعْلَمُ.(219)
آنچه را که نمی‌دانی مگو، بلکه همه آنچه را که می‌دانی مگو.
زیرا دانستن هر چیزی دلیل بر گفتن آن نیست؛ چون بسیاری از دانسته‌ها،

ارزش گفتن را ندارند؛ بنابر این گفتن آنها چیزی جز اتلاف عمر خود و دیگران نیست. و بعضی از معلومات انسان ارزشمند است، ولی مردم ظرفیت شنیدن آن را ندارند؛ از گفتن این گونه مطالب نیز باید خودداری کرد. زیرا اظهار آنها جز انکار و یا ردّ دیگران ثمری ندارد؛ به این جهت اوّل مظلوم عالم، حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرمایند:
لاتَقُلْ کُلَّ ما تَعْلَمُ.
همه آنچه را که می‌دانی، به دیگران مگو.
و در نهج‌البلاغه می‌فرمایند:
مَنْ کَتَمَ سِرَّهُ کانَتِ الخِیَرَةُ بِیَدِهِ.(220)
هر کس سرّ خود را پنهان کند، اختیار آن در دستش خواهد بود.
زیرا هر گاه صلاح دید، می‌تواند آن را برای دیگران اظهار کند؛ ولی اگر سرّ خود را فاش ساخت و ضرر آن متوجه او شد، دیگر نمی‌تواند سرّ فاش شده خود را کتمان نماید.
بلکه گاهی گذشته از آن که سرّ خود را فاش می‌سازد، حالات روحی خود را هم از دست می‌دهد؛ زیرا برخی از افراد به خاطر زحمت‌هایی که متحمّل می‌شوند از نتایج معنوی برخوردار می‌شوند؛ ولی به خاطر گفتن به این و آن، حالت معنوی خود را از دست داده و دچار غرور و کبر و سایر حالات منفیِ روحی می‌شوند و سرانجام نتیجه‌ای معکوس به بار می‌آورند.
برای جلوگیری از این گونه امور بهترین راه، حفظ زبان و خودداری از بیان است.
تا نشناسی گهر بارِ خویش
طرح مکن گوهر اسرار خویش
لب مگشا گر چه درونوش هاست
کز پس دیوار بسی گوش هاست

با نگاهی کوتاه به زندگانی نورانی اهل بیت عصمت‌علیهم السلام و روش مجالست و برخورد آنان با مردمی که به حضور آنان شرفیاب می‌شدند، پی می‌بریم که هر یک از آنان به تنی چند از کسانی که از گفتار دلنشین و روح پرور آنان استفاده می‌کردند، عنایتی خاصّ داشته و فرد یا افراد خاصّی را صاحب سرّ خود می‌دانستند و رازهای بزرگی از جهان خلقت و عوالم ملک و ملکوت را برای آنان فاش ساخته، و با پرده برداشتن از اسراری که برای اغیار ناشناخته است، قلب آنان را روشن می‌ساختند؛ ولی اسرار خود را از نااهلان کتمان می‌نمودند و آنان را در جریان مطالبی که کشش آن را نداشتند، نمی‌گذاشتند.
بزرگان ما نیز در حفظ اسرار خود می‌کوشیدند. جریانی که می‌آوریم، نمونه‌ای از این موارد است : مرحوم شیخ بهائی شنید یک نفر حلیم‌پز، دارای قدرت تصرّف در بعضی از طبیعیّات است و از نیروهای فوق العاده روحی برخوردار می‌باشد. طالب دیدار و ملاقات با او شد. از این جهت به نزد وی رفت و اصرار کرد از اسرار عالم وجود چیزی به او بیاموزد!
مرد حلیم‌پز امتناع ورزید و گفت: شما قابل این گونه اسرار نیستید! مرحوم شیخ بهائی گفته او را ردّ کرد و گفت: من برای فراگیری اسرار آمادگی دارم. مرد حلیم‌پز چون دید شیخ بهائی گفتار او را نمی‌پذیرد و خود را آماده پذیرش اسرار می‌داند، به ایجاد برنامه‌ای دست زد و عملاً به شیخ نشان داد که برای پذیرش بعضی از اسرار آمادگی ندارد. در یکی از روزها که وی مشغول به پختن حلیم بود و شیخ هم نزد او نشسته بود تا شاید از اسرار چیزی بیاموزد، ناگهان درب خانه را کوبیدند. مرد حلیم‌پز و شیخ بهائی هر دو بیرون رفتند، دیدند شخصی پشت درب ایستاده و می‌گوید: سلطان شهر مرده است و می‌خواهند تو را برای سلطنت انتخاب کنند؛ مرد حلیم‌پز با شیخ بهائی به دربار رفتند.
او به شیخِ بهائی گفت: تو باید پادشاه شوی و من وزیر تو. وی امتناع ورزید ولی سودی نبخشید و سرانجام شیخ بهائی پادشاه شهر شد و حلیم‌پز وزیر او بود تا مدتّی گذشت. روزی شیخ خواست دست به کاری زند که شایسته وی نبود! که ناگهان استاد حلیم‌پز دست او را گرفت و گفت: نگفتم تو قابل نیستی؟!
چون شیخ ملاحظه کرد، دید در کنار دیگ حلیم پزی نشسته‌اند، و همان زمانی است که از آنجا رفته بودند و دیگ در حال جوشیدن است.(221)
گر چه این جریان - بر فرض صحت آن - یک نوع قدرت نمائی در عالم کشف بوده است و در عالم مرئی ما واقعیت خارجی نداشته است، ولی

برای آن که مرحوم شیخ بهائی بپذیرد که برای کشف برخی از اسرار آمادگی ندارد، نمایش مؤثری بوده است.
مرحوم شیخ بهایی در امورِ غریبه استاد فنّ بوده است ولی دست بالای دست بسیار است. »وَفَوْقَ کُلِّ ذی عِلْمٍ عَلیمٌ«(222).
روزی مرحوم شیخ بهائی با سید ماجدِ بحرانی که از بزرگان علماء شیعه واستاد مرحوم فیض کاشانی وعلماء بسیار دیگر بود در مجلسی نشسته بودند.
شیخ بهائی تسبیح تربتی در دست داشت؛ وِردی بر آن خواند. آب از تسبیح جاری شد! از سید پرسید: آیا با این آب وضو جایز است یا نه؟ سید گفت: جایز نیست. زیرا که این آبِ خیالی است نه آبِ حقیقی که از آسمان نازل شده باشد یا از زمین جوشیده باشد. مرحوم شیخ جواب او را پسندید. (223)

حفظ رازها نه کتمان خیالات

آنچه درباره رازداری در میان کلمات درربار خاندان وحی در زمینه حفظ رازها وارد شده، به این منظور است که موضوعات ارزنده‌ای که مردان بزرگ و موفّق از آن آگاه شده‌اند و دیگران آمادگی پذیرش آن را ندارند، کتمان نموده و در اختیار دیگران قرار ندهند.
این حقیقتی است که باید آن را پذیرفت؛ ولی عده‌ای به جای کتمان حقائق صعب، به حفظ تخیّلاتی که سخت به آن پای بندند، می‌پردازند و آنها را چون رازی ارزنده، کتمان می‌کنند. آنان میان الهامات رحمانی و تخیّلات نفسانی فرقی نمی‌گذارند و یا میان قدرتهای الهی و شیطانی تفاوتی نمی‌بینند. از این جهت، اعمال شیطانی خود را بسیار مهمّ می‌دانند و آن را به رخ دیگران می‌کشند و راه به دست آوردن آن را همانند رازِ مگو، کتمان می‌کنند؛ ولی در حقیقت جز خیالات، چیز دیگری وجود ندارد. اینک جریان جالبی را در این باره می‌آوریم:
روزی مرحوم شیخ بهائی وارد مجلس شاه عبّاس شد. فرستاده دربار روم نیز در آنجا بود. شاه به شیخ بهائی گفت: به سخنان فرستاده پادشاه روم، گوش کنید. فرستاده دربار روم شروع به سخن کرد و گفت: در کشور ما گروهی از دانشمندان هستند که با علوم غریبه آشنا هستند و کارهای شگفتی انجام می‌دهند و قسمتی از آنها را نقل کرد. آن گاه گفت: ولی در ایران کسی از علماء با این گونه علوم آشنایی ندارد.
شیخ بهائی دید این کلام در روحیّه شاه عبّاس، تأثیر کرده است؛ به این جهت رو به فرستاده دربار روم کرد و گفت: در نزد صاحبان کمال، این گونه علوم ارزشی ندارد و در این هنگام با تردستی و حرکات سریع دست، بند جوراب خود را در دست گرفت که ناگهان به مار بزرگی تبدیل شد.
فرستاده دربار روم و همه افراد مجلس را، وحشت فرا گرفت و آماده فرار شدند؛ در این هنگام مرحوم شیخ بهائی مار را گرفت و چون به سوی خود کشید، به حالت اول برگشت. آن گاه به شاه عبّاس فرمود: این گونه کارها در نزد افراد بابصیرت ارزشی ندارد و من آن را از معرکه گیران میدان اصفهان آموخته‌ام. اینها تردستی و شعبده‌بازی است و معرکه گیران، برای گرفتن درهم و دینار از مردم، به کار می‌بندند. فرستاده دربار روم سرافکنده شد و از گفته خود پشیمان گشت.(224)
عده‌ای برای این گونه اعمال بی‌ارزش و همچنین خیالات و وسوسه‌های شیطانی، ارزش قائل شده و به گمان خود به کتمان علوم و حقائق می‌پردازند! در حالی که آنها به جای رازداری، باید به پاکسازی آنها از صفحه ذهن خود بپردازند.

بنابر این اول انسان باید از ارزش و حقیقتِ راز، آگاه باشد؛ آن گاه به رازداری بپردازد؛ نه آنکه قلب خود را جایگاه شیاطین قرار داده و خود را کتوم بپندارد!

نقش مخالفان در لزوم حفظ اسرار

اکنون قدرت‌های استکبار جهانی، اسرار و رازهای سیاسی خود را نه تنها از دولت‌های دیگر و نه تنها از ملّت خود، بلکه از بسیاری از رجال سیاسی دولت خویش نیز، پنهان می‌کنند و آنها را در انحصار افرادی محدود قرار می‌دهند.
همچنین کمپانی‌های بزرگ و شرکت‌های فعّال جهان نیز رازداری را مهم‌ترین عامل موفّقیت خود می‌دانند و فاش شدن اسرار خود را، به منزله شکست خود و پیروزی رقیبان خویش می‌پندارند. ولی در مکتب اهل بیت‌علیهم السلام که مردم را به کتمان و رازداری فرمان داده‌اند، به خاطر این گونه غرض ورزیهای نابخردانه نیست؛ زیرا در نظر آن بزرگواران اگر اظهار راز، مایه پیشرفت برادران دینی باشد و مفسده‌ای را در بر نداشته باشد، دارای هیچ گونه ایرادی نیست. به همین جهت حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام به کمیل می‌فرمایند:
یا کُمَیْلُ لابَأْسَ أنْ تُعْلِمَ اَخاکَ سِرَّکَ...(225)
ای کمیل، باکی نیست که راز خود را به برادر)دینی خود(اعلام کنی.
بنابر این انسان می‌تواند راز خود را به کسی که همچون برادر، همیشه در »مقام برادری« او باقی می‌ماند، بیان کند!
اینک این سئوال پیش می‌آید: اگر گفتن رازها به دوستان نزدیک ایرادی ندارد، پس چرا در روایات آن همه سفارش به کتمان راز نموده‌اند؟(226)
در جواب باید گفت: زیرا اوّلاً شناخت این گونه برادران و روشن بودن آینده آنان، با تحوّلات فراوانی که از نظر فکری در نوع مردم به وجود می‌آید، بسیار مشکل است. بنابراین فقط باید برای شناخت برادران دینی راز خود را بیان نمود.
و ثانیاً امر به کتمان اسرار در فرمایشات اهل بیت‌علیهم السلام، نه از جهت اغراض مادّی و شخصی است که سیاستمداران و ثروتمندان جهان در سر می‌پرورانند، بلکه از باب عدم پذیرش مردم و نداشتن سعه صدر آنان است. و آن گاه که روزگار ظلمانی غیبت به پایان رسد و انوار تابناک ولایت سراسر گیتی را روشن سازد، اسرار شگفت انگیز جهان توسط حضرت بقیّةاللّه الاعظم ارواحنا فداه برای مردم جهان آشکار می‌شود. زیرا آن زمان مردم بر اساس تکامل فکری آمادگی شنیدن آن را دارا هستند و در آن روزگار نشانی از طغیانگران جامعه نیست که مانع بیان اسرار باشند.
همیشه ظالمان و غاصبان حقوق اهل البیت‌علیهم السلام سرچشمه همه ستم‌ها و ناکامی‌ها برای همه ملّت‌ها بوده‌اند. آنان نه تنها مانع حکومت خاندان وحی شدند، بلکه به گونه‌ای جامعه را در جهل و اختناق قرار دادند

که اهل بیت عصمت‌علیهم السلام از بیان اسرار و رازها خودداری می‌نمودند.
حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرمایند:
کانَ لِرَسوُلِ اللّهِصلی الله علیه وآله وسلم سِرٌّ لایَعْلَمُهُ إلّا قَلیلٌ.
برای پیغمبر سرّی بود که از آن آگاهی نداشت، مگر قلیلی از مردم.
آن گاه از پیغمبر اکرمصلی الله علیه وآله وسلم نقل می‌کنند که فرمودند:
لَوْلا طُغاةُ هذِهِ الْاُمَّةِ لَبَثَثْتُ هذَا السِرِّ.(227)
اگر طغیانگران این امّت نبودند، این سرّ را در میان مردم پخش می‌نمودم.
و به تعبیر دیگری می‌فرمایند:
لَوْلا طُغاةُ هذِهِ الْاُمَّةِ لَبَیَّنْتُ هذَا السِرِّ.(228)
اگر افراد طغیانگر این امّت نبودند، این سرّ را بیان می‌نمودم .
بنابر این علت کتمان و رازداری اهل بیت‌علیهم السلام و مخفی نگه داشتن حقائق عالم هستی، طغیانگران جامعه و غاصبان حقوق آل محمّد صلوات‌اللّه علیهم بوده‌اند.
آنان که نمی‌توانستند نه تنها سرزمینهای اسلامی، بلکه حتّی »فدک« را ملک حضرت فاطمه زهراعلیها السلام و در دست حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام ببینند! چگونه می‌توانستند آرام بنشینند و ببینند مردم به سوی اهل بیت‌علیهم السلام روی می‌آورند و از علوم آنان در پیرامون اسرار آسمان‌ها و کهکشان‌ها و قدرت‌های عظیم عالم غیب و جهان نامرئی آگاهی می‌یابند؟!
طغیان و خیانت آنان سبب شد که نه تنها در آن زمان بلکه تاکنون جامعه بشریت از پی بردن به اسرار و علوم و آگاهی از مسائل حیاتی باز بماند.

صلحا و بزرگان ما نیز به جهت پیروی از اهل بیت‌علیهم السلام معمولاً به صورتی زندگی کرده‌اند که تا زنده بوده‌اند کسی به اسرار آنان پی نبرده؛ حتّی بسیاری از افرادی که با آنان مأنوس بوده‌اند، از راز آنان آگاه نشده‌اند.
این گونه افراد اگر چه در مواردی به ظاهر اشخاصی عادی و معمولی بودند، ولی در واقع در پرتو عنایات خاصّه اهل بیت‌علیهم السلام دلی روشن از انوار تابناک خاندان وحی داشتند و با قدرتی که از فیوضات آن بزرگواران بدست آورده‌اند، کمر همّت به خدمتگزاری خلق بسته و لحظات عمر خود را در انجام مأموریتهایی که به آنان واگذار شده، گذرانده‌اند و با این همه، لب فرو بسته و نمی از یم را آشکار نساخته‌اند. ولی گاهی شخصیت آنان، توسط دوستان نزدیکشان شناسایی شده و پس از درگذشت آنان، رازی را که با خود به گور برده‌اند، روشن شده است.
آری، در تاریخ شیعه بعضی از علماء و یا افراد عادی که دارای مقام بلند معنوی بوده‌اند، با اهل بیت عصمت‌علیهم السلام در ارتباط بوده و تابع اوامر و دستورات آن بزرگواران بوده و از سوی آل اللّه افتخار مأموریت و انجام وظایفی را که به آنان محوّل شده پیدا نموده‌اند.
گر چه آنان نوعاً مأموریتهای خود را کتمان کرده‌اند، بلکه موظّف به آن بوده‌اند تا از سوء استفاده شیّادان جلوگیری شود؛ ولی گاهی کرامت آنان توسط افرادی که کرامت نسبت به آنان واقع گردیده، برای دیگران فاش شده است.

کرامتی از مرحوم شیخ انصاری

به عنوان نمونه یکی از کراماتی که از استوانه فقاهت و فضیلت مرحوم شیخ مرتضی انصاری اعلی‌اللّه مقامه صادر شده است ذکر می‌کنیم. این کرامت را عالم جلیل القدر مرحوم شیخ عبدالرحیم دزفولی از آن بزرگوار دیده و آن را برای دیگران نقل کرده است.
او می‌گوید: من دو حاجت مهم داشتم و کسی از آن آگاه نبود. برای رسیدن به آن دو، دعا می‌کردم و حضرت امیرالمؤمنین و حضرت اباعبداللّه و حضرت اباالفضل‌علیهم السلام را شفیع قرار می‌دادم. تا آن که در یکی از زیارات مخصوصه از نجف به کربلا رفتم و در حرم مطهّر، آن دو حاجت را عرض نمودم، ولی هیچ گونه اثری از توسّل خود ندیدم.
روزی در حرم حضرت اباالفضل‌علیه السلام دیدم جمعیت بسیاری جمع شده‌اند. از شخصی سئوال کردم چرا مردم اجتماع نموده‌اند؟ گفت: پسر یکی از عربهای بیابانی مدتی است فلج بوده، او را به قصد شفاء به حرم شریف آورده‌اند. حضرت اباالفضل‌علیه السلام او را مورد لطف قرار داده‌اند و او شفا یافته است. اینک مردم لباسهای او را پاره کرده و به عنوان تبرّک می‌برند.
من از این جریان حالم دگرگون شد و آه سرد از نهاد برکشیدم و به ضریح مطهّر آن حضرت نزدیک شدم و عرض کردم: یا اباالفضل، من دو حاجت مشروع داشتم که مکرر آن را نزد حضرت امیرالمؤمنین وامام حسین‌علیهما السلام و شما عرض کردم و شما اعتنا نکردید؛ ولی این بچه بیابانی به محض این که به شما متوسّل شد، اجابت فرمودید. از این جریان فهمیدم که پس از چهل سال زیارت و مجاورت و اشتغال به علم به اندازه یک بچه بیابانی در نظر شماها ارزش ندارم؛ لذا دیگر در این بلاد نخواهم ماند و به ایران مهاجرت می‌کنم.
این سخنان را گفتم و از حرم بیرون آمدم و در حرم مطهّر حضرت ابی عبداللّه‌علیه السلام مانند کسی که از آقای خود قهر باشد، سلام مختصری کرده و به منزل بازگشتم و مختصر اسبابی که داشتم، برداشته و به سوی نجف اشرف روان شدم؛ به این قصد که زن و فرزند و وسایل زندگی خود را برداشته و به ایران برگردم.
چون به نجف رسیدم از راه صحن بسوی خانه روان شدم. در صحن، ملّا رحمةاللّه خادم شیخ انصاری را دیدم، با هم مصافحه و معانقه نمودیم. او گفت: شیخ تو را می‌خواهد. گفتم: شیخ از کجا می‌دانست که من حالا وارد می‌شوم؟! گفت: نمی‌دانم این قدر می‌دانم که به من فرمود: برو در صحن شیخ عبدالرحیم از کربلا می‌آید، او را نزد من بیاور.

با خود گفتم: مجاورین نجف روز زیارت مخصوصه را در کربلا می‌مانند و فردای آن روز از کربلا حرکت کرده و روز بعد به نجف می‌رسند و اغلب هم از راه صحن وارد می‌شوند؛ شاید از این جهت به ملّا رحمةاللّه فرموده که مرا در صحن ببیند. با هم به خانه شیخ روانه شدیم. چون وارد بیرونی شدیم کسی نبود، ملّا درب اندرونی را کوبید. شیخ صدا زد: کیستی؟ ملّا عرض کرد: شیخ عبدالرحیم را آورده‌ام.
شیخ تشریف آوردند و به ملّا فرمودند: تو برو. وقتی او رفت، رو به من کرد و فرمود: شما دو حاجت دارید و آنها را نام برد. من عرض کردم: آری چنین است. فرمود: امّا فلان حاجت را من بر می‌آورم ودیگری را خودت استخاره کن، اگر خوب آمد، مقدّمات آن را فراهم می‌نمایم و خودت آن را انجام ده. من رفتم و استخاره کردم، خوب آمد و نتیجه را خدمت شیخ عرض نمودم. او قبول نموده ومقدّمات آن را فراهم ساخت.(229)
این یک نمونه از کرامات مرحوم شیخ است که توسط عالم جلیل مرحوم شیخ عبدالرحیم فاش شده است. جریانات دیگری که از مرحوم شیخ انصاری وسایر شخصیتهای بزرگ علمی و معنوی جهان تشیّع دیده شده است، بسیار زیاد است که از مجموع آنها نتیجه می‌گیریم:
اولیاء خدا بر اثر کتمان و داشتن ظرفیت و قابلیّت نه تنها از امام عصر عجل‌اللّه تعالی فرجه الشریف مأموریت انجام فرمایشات آن بزرگوار را پیدا می‌کنند؛ بلکه بر اثر الطاف بیکران خاندان ولایت به آنان، می‌توانند با سایر اهل بیت‌علیهم السلام ارتباط داشته و دستورات آنان را انجام دهند و در کتمان آنها بکوشند.
آنان به وسیله انقطاع از اغیار از ژرفای وجود و اعماق دل، راه را برای مقام وصل به آل‌اللّه باز نموده‌اند. زیرا که »فصل« مقدمه »وصل« و »وصل« نتیجه »فصل« است.
بنابراین اتصال و ارتباط صاحبان اسرار، با ائمه‌علیهم السلام مسئله‌ای است که واقعیت دارد، گر چه آنان در کتمان آن تلاش کرده و آن را انکار می‌نموده‌اند. بسیاری از جریاناتی که از علماء بزرگ شیعه نقل شده، دلالت بر رازداری آنان می‌کند. جریانی را که از کرامات مرحوم شیخ انصاری ذکر کردیم، روشنگر این حقیقت است که سایر اهل بیت‌علیهم السلام نیز گاهی به اولیاء خدا مأموریت انجام بعضی از کارها را واگذار می‌کنند و اسرار آنان توسط دیگران فاش می‌شود. نمونه دیگری که از کرامات مرحوم شیخ می‌آوریم، دلیل بر این واقعیت است:
در یکی از سفرهایی که مرحوم شیخ به کربلا مشرف شده بود، در حرم مطهّر حضرت اباعبداللّه الحسین‌علیه السلام شخصی از اهل »سماوات«(230) خدمت ایشان رسیده سلام نمود و دستش را بوسید. عرض کرد: »باللّه علیک انت الشیخ مرتضی؟« یعنی به خدا سوگند، تو شیخ

مرتضی هستی؟ شیخ فرمود: آری.
عرض کرد: من اهل سماوات هستم، و خواهری دارم که منزل او سه فرسنگ از منزل ما دور است. روزی بدیدن او رفتم. در برگشتن بین راه شیری عظیم دیدم اسبم از راه رفتن ماند. و در علاج آن جز توسّل به بزرگان دین خودم، هیچ گونه فکری به ذهنم راه نیافت. لذا متوسّل به ابوبکر شده یا صدیق! گفتم، اثری ندیدم. پس دست به دامن دوّمی شدم، یا فاروق! گفتم نتیجه‌ای ندیدم. به عثمان متوسّل شدم یا ذالنور صدا زدم جوابی نشنیدم. بعد به علی بن ابی طالب‌علیه السلام متوجه شدم، گفتم: یا اخا الرسول وزوج البتول، یا اباالسبطین ادرکنی ولاتهلکنی. ناگاه سواری حاضر شد در حالی که نقاب بر صورتش بود.
شیر متوجه سوار شد و خود را بر اسب او مالید و راه بیابان را پیش گرفت و رفت. پس سوار روانه شد و من در عقب او می‌رفتم، ولی اسب او آرام می‌رفت و اسب من با آن که می‌دوید، به او نمی‌رسید. همین طور در حرکت بودیم، تا به من فرمود: دیگر شیر ضرری به تو نخواهد رساند و راه را به من نشان داد و فرمود: فی امان اللّه، تو دیگر برو.
به او گفتم: فدایت شوم، خود را معرفی کن، تا بفهمم شما کیستید که مرا از هلاکت نجات دادید؟ فرمود: همانم که او را خواندی، منم اخوالرسول و زوج البتول و ابوالسبطین علی بن ابی طالب)علیهم السلام(.
عرض کردم: فدایت شوم، مرا به راه راست هدایت کن. فرمود: اعتقاد خود را درست کن. عرض کردم: اعتقادات درست چیست؟ فرمود: اعتقادات شیعه. عرض نمودم به من تعلیم کنید. فرمود: برو از شیخ مرتضی بیاموز. گفتم: او را نمی‌شناسم. فرمود: ساکن نجف است، و همین خصوصیاتی را که الآن در شما می‌بینم، برای من فرمود.
عرض کردم: چون نجف بروم، او را می‌بینم؟ فرمود: چون به نجف بروی او را نمی‌بینی. زیرا او به زیارت حسین‌علیه السلام رفته، لکن در کربلا او را خواهی دید. این کلام را فرمود و از نظرم ناپدید شد.
من به سماوات رفتم و از آنجا روانه نجف شدم و شما را ندیدم و امروز وارد کربلا شدم، اینک به خدمت شما رسیدم. حال، اعتقادات شیعه را برایم بیان فرما. شیخ فرمود: اما اصل اعتقادات شیعه آن است که امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌علیه السلام را خلیفه بلافصل رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله وسلم می‌دانند و همچنین بعد از او فرزندش امام حسن‌علیه السلام و بعد فرزند دیگرش امام حسین‌علیه السلام صاحب این ضریح و این بقعه و همچنین تا امام دوازدهم که امام عصرعلیه السلام است و از نظرها غائب است. اینها همه امامند و شخصی که اقرار و اعتراف به این عقاید نماید، شیعه است و در اعمال هم تکلیف تو همین است که انجام می‌دهی از نماز و روزه و حج و غیر آن.

عرض کردم: مرا به یکی از شیعیان بسپار که از او بعضی از ضروریات احکام را بیاموزم. مرحوم شیخ او را به یکی از بزرگان سپرد و سفارش فرمود: اموری را که منافی تقیّه است، بر او اظهار نکند.(231)

نگهبان سرت گشته است اسرار
اگر سَر بایدت رو سِرّ نگهدار
زبان دربسته بهتر، سرّ نهفته
نماند سَر چو شد اسرار گفته

کتمان کرامات و حفظ اسرار نه تنها وسیله حفظ آنها از مخالفان است؛ بلکه راز مهم دیگر آن، افزایش ظرفیّت برای دسترسی به اسرار و رازهای مهم‌تر می‌باشد.

به خاطر اهمیّت رازداری این همه اهل بیت عصمت‌علیهم السلام به آن سفارش نموده و آن را وسیله‌ای دانسته‌اند که خیر دنیا و آخرت برای آدمی جمع می‌کند.

حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرمایند:

جُمِعَ خَیْرُ الدُّنْیا وَالْآخِرَةِ فی کِتْمانِ السِّرِ وَمُصادَقَةِ الْإِخْوانِ وَجُمِعَ الشَّرُّ فی الْإِذاعَةِ وَمُؤاخاةِ الْأَشْرارِ.(232)

خوبیهای دنیا و آخرت جمع شده در کتمان راز و صداقت داشتن با اخیار و بدیها جمع شده در فاش ساختن اسرار و برادری با اشرار.

بزرگان ما با کتمان اسرار و نگه داشتن رازها، نه تنها خود را از اغیار حفظ می‌نمودند، بلکه با انباشته شدن رازها، ظرفیّت و آمادگی خود رابرای درک اسرار مهم‌تر، افزایش می‌دادند و با کتمان کرامات بر قدرتهای روحی خود می‌افزودند.

زیان فاش نمودن رازها

فاش ساختن اسرار و عدم قدرت بر کتمان رازها، گواه بر کم بودن ظرفیّت انسان است. دریا دلانی که در حضور اهل بیت‌علیهم السلام بودند و از انوار معارف و اسرار آنان بهره‌مند می‌شدند، از افشاء آنها برای دیگران خودداری می‌نمودند. کتمان و رازداری آنان، دلیل بر ظرفیت و قابلیت فراوان آنان و وسیله پیشرفت و ترقّی در مسائل معنوی بوده است.
آنان که قدرت بر کتمان رازها را ندارند، این نه تنها دلیل بر کمی استعداد و ظرفیت آنان است، بلکه در مواردی علّت اصلی افشاء نمودن آنان، شک در اصل حقایقی است که به آن پی برده‌اند. حضرت امام صادق‌علیه السلام می‌فرمایند:
مُذیعُ السِّرِّ شاکٌّ.(233)
فاش کننده راز، دارای شکّ است.
کسی که رازها را فاش می‌سازد، اگر به هنگام افشاء دارای شک و تردید نباشد؛ پس از آن گرفتار شک درباره آن می‌شود. زیرا با گفتن رازها به دیگران در ابتداء با تشکیک دیگران درباره اصل آن مسائل، روبرو می‌شود و سرانجام خود نیز به انکار آنها پرداخته و از مرتبه‌ای که داشته است، سقوط می‌کند.
این حقیقت را حضرت امام صادق‌علیه السلام این چنین بیان فرموده‌اند:
إِفْشاءُ السِّرِّ سُقُوطٌ.(234)
فاش ساختن راز، سقوط است.
با استفاده از این فرمایشات گهربار، آنان که خود را دارای »حالی« می‌دانند و معتقدند به مقام و مرتبه‌ای راه یافته‌اند، باید توجّه داشته باشند که با گفتن مسائل نگفتنی، نه تنها باعث انکار برخی از حقایق در بعضی از افراد می‌شوند، بلکه وسیله سقوط خود را نیز فراهم می‌کنند.
ظرف کوچک با ریختن اندکی آب در آن لبریز می‌شود؛ ولی دریا، آب رودخانه‌ها را در خود جای می‌دهد و تغییری نمی‌کند. کسانی که جویای موفقیّت و رسیدن به مراتب و مراحل عالی معنوی هستند، باید دریا دل باشند و با کتمان راز، ظرفیّت خود را وسعت بخشند، و با این روش از سنّت الهی پیروی نمایند. حضرت امام صادق‌علیه السلام در این باره می‌فرمایند:
... اَلسُّنَّةُ مِنَ اللَّهِ جَلَّ وَعَزَّ، فَهُوَ أَنْ یَکُونَ کَتُوماً لِلْأَسْرارِ.(235)
سنّتی که از خدا باید در مؤمن باشد، این است که کتمان کننده رازها باشد.
بنابر این فرد با ایمان که به مقام معرفت راه یافته و به حقائق ارزنده پی

برده است؛ باید همچون گنج، آنها را از دیگران پنهان نماید. انسان چگونه می‌تواند با فاش ساختن گنجینه، آن را از دستبرد اغیار محفوظ نگه دارد؟! پس حقائق ناگفتنی را باید همچون گنج حفظ نمود.
با این بیان، مردان خدا کسانی هستند که حربه به دست نامردان نمی‌دهند. اولیاء خدا با سکوت و کتمان سرّ، خود را زینت می‌دهند، نه آن که خود را بدنام نمایند.
حضرت امام صادق‌علیه السلام می‌فرمایند:
حِلْیَتُهُمْ طُولُ السُّکُوتِ وَکِتْمانُ السِّرِّ.(236)
زینت آنان، سکوت طولانی و کتمان سرّ است.
کم گوی و مگوی هر چه دانی
لب دوخته دار تا توانی
بس سرَ که فتاده زبان است
با یک نقطه زبان زیان است
آن قدر رواست گفتن آن
کاید ضرر از نگفتن آن
نادان به سر زبان نهد دل
در قلب بود زبان عاقل
درباره لزوم حفظ اسرار و سخنانی که عموم مردم آمادگی دانستن آن را ندارند، در روایات متعدد دیگر نیز اهل بیت‌علیهم السلام، دوستان خود را به آن سفارش فرموده‌اند و آنان را به این نکته متوجه ساخته‌اند که همیشه باید در حفظ اسرار کوشا باشند و راز خود را در دل نهان کنند.

نتیجه بحث

کتمان راز و حفظ اسرار، از شرایط اساسی برای نیل به درجات ارزنده و عالی معنوی است. از این رو بزرگان تاریخ شیعه به این مسئله توجه کامل داشته‌اند. زیرا راز داری نه تنها انسان را از گزند مخالفان محافظت می‌کند، بلکه انباشته شدن اسرار بزرگ از جهان خلقت و عوالم ملک و ملکوت، ضمیر ناخود آگاه انسان را برای فراگیری اسرار بزرگتر پرورش می‌دهد.
از این رو نگه داشتن اسرار نه تنها برای محافظت از رسیدن به دست اغیار، بلکه به خاطر افزایش ظرفیت باطنی دارای ارزش فراوان است.
نتیجه عدم کنترل خویشتن و فاش نمودن رازها، سقوط انسان از مراحل عالی معنوی است و شک و تردید را نسبت به حقیقت داشتن این گونه مسائل، برای خود و دیگران به ارمغان می‌آورد!
تشخیص رازها از خیالات و خرافات، از مسائل بسیار مهمی است که باید به آن توجه شود. همان گونه که رازداری مهمّ است؛ پاکسازی ذهن از خیالات و خرافات، دارای نقش اساسی است.

چون که ترا دوست کند راز دار
طرح مکن گوهر اسرار یار
آب صفت هر چه شنیدی بشوی
آینه سان هر چه که بینی مگوی

پی نوشتها

1) شرح غرر الحکم : 148/4.
2) شرح غرر الحکم : 173/6.
3) شرح غرر الحکم : 48/2.
4) شرح غرر الحکم : 522/2.
5) همان کتاب : 175/5.
6) همان کتاب : 282/6.
7) همان کتاب : 315/6.
8) شرح غرر الحکم : 319/4.
9) شرح غررالحکم : 558/2 .
10) بحارالانوار : 210/70، از مصباح الشریعة : 4.
11) بحار الأنوار : 389/71، امالی طوسی : 189/1.
12) عبقریّ الحسان : 100/2.
13) سوره نازعات ، آیه 40.
14) بحار الأنوار : 95/1، و ج : 428/71.
15) بحارالانوار : 320/77.
16) شرح غرر الحکم : 185/1.
17) شرح غرر الحکم : 375/2.
18) همان کتاب : 229/3.
19) همان کتاب : 382/4.
20) همان کتاب : 381/4.
21) شرح غرر الحکم : 621/4 .
22) شرح غرر الحکم : 178/5.
23) بحارالانوار : 258/74، از اصول کافی : 186/2.
24) سوره حشر آیه 19.
25) شرح غرر الحکم : 426/5.
26) بحارالانوار : 165/78، از تحف العقول : 284.
27) بحارالانوار : 204/2.
28) بحارالانوار : 243/46، از کتاب خرائج : 595/2 ح 7.
29) نهج البلاغه خطبه 228.
30) رجوع کنید به روایت بسیار مهمّی که مرحوم شیخ بهائی در کتاب »الأربعون حدیثاً: 81» از حضرت باقر العلوم علیه السلام نقل نموده است.
31) بحارالانوار : 350/26، وج 337/36، از کفایة الأثر : 21.
32) رجوع کنید به ص 347 همین کتاب.

33) سوره توبه آیه 119.
34) سوره احزاب آیه 23.
35) شرح غرر الحکم : 463/5.
36) شرح غرر الحکم : 75/4.
37) بحارالانوار : 207/1.
38) بحارالانوار : 142/78، از تحف العقول : 278.
39) بحارالانوار : 164/78، از تحف العقول : 284.
40) شرح غرر الحکم : 341/4.
41) شرح غرر الحکم : 340/4.
42) سوره بقره آیه 44.
43) سوره مائده آیه 105.
44) بحارالانوار : 100/2.
45) نهج البلاغه خطبه 147.
46) بحارالانوار : 23/70، از مصباح الشریعه : 2.
47) شرح غرر الحکم : 453/5.
48) بحارالانوار : 244/92، وج 230/71.
49) بحارالانوار : 14/3.
50) بحارالانوار : 156/94.
51) بحارالانوار : 171/67، از علل الشرایع : 152/2.
52) بحارالانوار : 14/3.
53) بحارالانوار : 196/74.
54) شرح غرر الحکم : 214/1.
55) بحارالانوار : 367/67.
56) بحارالانوار : 370/89، از مصباح المتهجّد : 223.
57) شرح غرر الحکم : 113/2.
58) بحارالانوار : 373/78، از تحف العقول : 486.
59) اصول کافی : 76/2، بحارالانوار : 104/70.
60) بحار الأنوار : 156/68، از تفسیر الإمام العسکری‌علیه السلام: 123.
61) رجوع کنید به روایت مفصّلی که مرحوم علّامه مجلسی در این باره، در بحارالأنوار : 16/94 آورده‌اند.
62) سوره زخرف آیه 64.
63) شرح غرر الحکم : 22/4.
64) بحار الأنوار: 259/23، از تفسیر الإمام العسکری‌علیه السلام: 133.
65) سوره اسراء آیه 65 .
66) فوائد الرضویّه: 10، قصص العلماء: 118.
67) بحار الأنوار: 318/75، از تفسیر الإمام العسکری‌علیه السلام: 260.

68) بحار الانوار : 10/79، از خصال : 155/2.
69) شرح غرر الحکم : 178/2.
70) بحارالانوار : 261/78، از تحف العقول : 357.
71) نهج البلاغه خطبه 165.
72) بحارالانوار : 322/71، از اصول کافی : 55/2.
73) بحارالانوار : 236/84، از قرب الاسناد : 27.
74) بحارالانوار : 240/84، از ثواب الاعمال : 40.
75) بحارالانوار : 70/77، از محاسن : 16.
76) بحارالانوار : 106/2.
77) بحارالانوار : 213/71، از اصول کافی : 86/2.
78) بحارالانوار : 509/33، از نهج البلاغه نامه 69.
79) بحارالانوار : 214/71، از اصول کافی : 87/2.
80) بحارالانوار : 253/70،از اصول کافی : 83/2 .
81) بحار الأنوار: 200/90، از البلد الأمین: 131.
82) بحارالانوار : 125/94.
83) بحارالانوار : 170/102، از مصباح الزائر : 242.
84) بحارالانوار : 330/97.
85) بحارالانوار : 163/27.
86) بحارالانوار : 471/95.
87) شرح غرر الحکم : 269/5.
88) مدرک سابق : 394/5.
89) شرح غرر الحکم : 2/2.
90) نهج البلاغه خطبه 198.
91) بحارالانوار : 136/1.
92) نهج البلاغه خطبه 183.
93) سوره اعراف آیه 201.
94) آمریکا برای غایب ساختن نیروهای خود! تاکنون صدها میلیون دلار سرمایه گذاری کرده است و در این راه ثروتهای کلان و تعدادی از افراد خود را از دست داده است! رک : به سوی بی‌نهایت .
95) بحارالانوار : 284/70، نهج البلاغه خطبه 81 .
96) شرح نهج البلاغه مرحوم میرزا حبیب اللّه خوئی خطبه 269/12 : 197.
97) بحارالانوار : 187/74، از امالی مرحوم صدوق : 182.
98) وقایع الأیّام مرحوم محدث قمی: 86 .
99) سوره نساء آیه 131.
100) سوره قمر آیه 54 55.

101) کشف الغمّه : 368/2 به نقل از بحارالانوار : 200/78.
102) بحارالانوار : 376/77، از امالی مرحوم شیخ طوسی : 296/2.
103) بحارالانوار : 290/77، از تحف العقول : 92.
104) زندگی و شخصیّت شیخ انصاری : 52.
105) بحارالانوار : 285/70.
106) شرح غرر الحکم : 376/6.
107) شرح غرر الحکم : 326/4.
108) بحارالانوار : 173/71، از خصال : 11.
109) فوائد الرضویه : 669.
110) بحارالانوار : 132/34، از امالی مرحوم شیخ طوسی : 113/1.
111) نهج‌البلاغه خطبه 176.
112) معجزات و کرامات ائمّه اطهار : 175 از مرحوم آیةاللَّه سید هادی خراسانی.
113) امالی طوسی : 193/2 به نقل بحارالانوار : 188/71.
114) نهج البلاغه خطبه 154.
115) تحف العقول: 88 ، بحارالانوار : 238/77.
116) نهج‌البلاغه نامه 31.
117) شرح غرر الحکم : 104/3.
118) شرح غرر الحکم :97/1.
119) تحف العقول : 88، بحارالانوار : 238/77.
120) رجوع کنید به معجزات و کرامات ائمّه اطهارعلیهم السلام : 72.
121) شرح غرر الحکم : 383/1.
122) شرح غرر الحکم : 384/1.
123) شرح غرر الحکم : 220/2.
124) بحارالانوار : 143/74، از نهج البلاغه نامه 31.
125) بحارالانوار : 200/78.
126) سوره نساء آیه 79.
127) بحارالانوار : 63/72، از علل الشرایع : 77/1.
128) سوره زخرف آیه 36.
129) بحارالانوار : 468/75.
130) نهج البلاغه خطبه 5.
131) شرح غرر الحکم : 184/5.
132) شرح غرر الحکم : 308/5.
133) سوره اعراف آیه 180.
134) بحارالانوار : 6/94، از تفسیر عیّاشی : 42/2.
135) سوره مائده آیه 35.

136) بحارالانوار : 168/101.
137) بحارالانوار : 231/98.
138) بحارالانوار : 53/102 .
139) فوائد الرضویّه محدث قمّی : 695 .
140) بحارالانوار : 168/94.
141) بحارالانوار : 36 ح 302.
142) سوره آل عمران آیه 169.
143) بحارالانوار : 64/40 .
144) بحارالانوار : 193/72.
145) بحارالانوار : 323/93، از مکارم الاخلاق : 314.
146) بحارالانوار : 23/25.
147) بحارالانوار : 227/101.
148) مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره.
149) فوائد الرضویّه : 250.
150) جامع الدرر : 408/2.
151) تذکرة العلماء مرحوم تنکابنی : 104.
152) بحارالانوار : 114/97.
153) عجائب حسّ ششم ص34.
154) بحارالانوار : 129/27.
155) بحارالانوار : 266/39.
156) سفینة البحار، ماده حبب.
157) بحارالانوار : 232/101 و 357، از مصباح الزائر : 116.
158) بحارالانوار : 263/39 .
159) بحارالانوار : 100/68، از امالی طوسی : 166/1.
160) بحارالانوار : 25/70.
161) بحارالانوار : 26/70.
162) بحارالانوار : 227/21، از تفسیر امام حسن عسکری‌علیه السلام : 152.
163) بحارالانوار : 164/102، از مصباح الزائر : 239.
164) بحارالانوار : 155/75، از اصول کافی : 352/2.
165) بحارالانوار : 53/27، مجالس شیخ مفید : 197.
166) بحارالانوار : 28/77.
167) بحارالانوار : 127/6، از امالی صدوق : 118.
168) بحارالانوار : 165/74.
169) سوره شوری آیه 23 .
170) بحارالانوار : 57/8.

171) سوره احزاب آیه 4.
172) بحارالانوار : 318/24، از کنز الفوائد : 23.
173) بحارالانوار : 51/27.
174) بحارالانوار : 29/16.
175) بحارالانوار : 251/69، از مصباح الشریعه : 65.
176) بحار الانوار : 22/70، از مصباح الشریعه : 2.
177) شرح غرر الحکم : 303/5.
178) سفینة البحار : 204/1، مادّه حبب.
179) بحارالانوار : 24/47 .
180) بحارالانوار : 83/27 .
181) بحارالانوار : 421/77، از ارشاد مفید : 140.
182) بحارالانوار : 143/82.
183) بحارالانوار : 421/75.
184) بحارالانوار : 13/17، از علل الشرایع : 58 .
185) فوائد الرضویه : 311.
186) بحارالانوار : 124/100.
187) بحار الأنوار: 183/53، از کمال الدین: 201/2، الصحیفة المبارکة المهدیّة: 282.
188) بحارالانوار : 97/70.
189) افرادی که با توسل و یاد امام زمان عجل‌اللَّه تعالی فرجه الشریف مراسم انتظار را به پا می‌دارند، زیادند و بحمداللَّه برگزاری این گونه مجالس رو به افزایش و گسترش است و مقصود ما نفیِ این گونه مجالس و این گونه افراد و منتفی بودن حالت انتظار در آنان نیست. زیرا انتظار دارای مراتب است و آنان که به کمال انتظار و مراحل عالی آن راه یافته‌اند، - گرچه تعدادشان کم است - از میان همین گونه افراد برخاسته‌اند و با تلاش و کوشش و تحمّلِ سختیها و ناگواریها، در راهی که برگزیده‌اند، از پای ننشسته‌اند.
زخوف بادیه دل بد مکن ببند احرام
که مرد راه نیندیشد از نشیب و فراز
190) در روایات متعدد به استفاده از قدرتهای خارق العاده در حکومت امام عصر ارواحنا فداه، تصریح شده است.
191) راه‌های دیگری نیز وجود دارد که انسان را به سوی »انتظار« فرا می‌خواند و ما درباره بعضی از آنها در این کتاب توضیحاتی داده‌ایم. مانند مسئله اخلاص، آشنایی با معارف، محبّت اهل بیت‌علیهم السلام، خودسازی و... .
192) بحارالانوار : 173/25.

193) رجوع کنید به بحارالانوار : 145/52.
194) کمال الدین : 146 و147، بحارالانوار : 250/36.
195) برای توضیح مطلب، به حدیث بسیار جالب ابوبصیر و غایب شدن امام باقرعلیه السلام به ص 276 این کتاب رجوع کنید.
196) بحارالانوار : 130/52.
197) بحارالانوار : 131/52.
198) بحارالانوار : 122/52.
199) همان گونه که گفتیم، به ندرت افرادی مانند مرحوم سیّد بحرالعلوم و مرحوم شیخ مرتضی انصاری، به این حالات دست می‌یابند.
200) زندگانی و شخصیت شیخ انصاری ص106.
201) سوره عنکبوت آیه 69.
202) رجوع کنید به فوائد الطوسیّه مرحوم شیخ حرّ عاملی : 82 .
203) سوره بقره آیه 148.
204) الغیبة مرحوم نعمانی : 314.
205) العبقریّ الحسان: 69/2.
206) سوره بقره آیه 148.
207) بحار الانوار : 368/52، الغیبة نعمانی : 168، تفسیر عیّاشی : 67/1.
208) سفینة البحار : 202/1، مادّه حبب.
209) بحارالانوار : 336/52.
210) توانائیهای خود را بشناسید ص 347 .
211) توانائیهای خود را بشناسید: 44.
212) سوره ابراهیم آیه 48.
213) روح زنده می‌ماند : 158.
214) روح زنده می‌ماند : 188.
215) بحارالانوار : 269/77.
216) بحارالانوار : 103/35.
217) بحارالانوار : 70/75.
218) بحارالانوار : 381/25، از اختصاص : 321.
219) بحارالانوار : 122/2.
220) نهج البلاغه کلمات قصار 162.
221) رک: تذکرة العلماء تنکابنی: 173.
222) سوره یوسف، آیه 76.
223) فوائد الرضویه محدث قمی : 370.
224) فوائد الرضویّه : 513.
225) بحارالانوار : 416/77، از تحف العقول : 171.
226) حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام شرایطی را برای این گونه

برادران ذکر فرموده‌اند. برای اطلاع بیشتر به بحارالانوار : 416/77 رجوع کنید.
227) بحارالانوار : 306/95.
228) بحارالانوار : 267/91.
229) زندگانی و شخصیت شیخ انصاری : 92.
230) سماوات« قریه‌ای است در کنار فرات بین کوفه و بصره.
231) زندگانی و شخصیت شیخ انصاری : 96.
232) سفینة البحار : 469/2.
233) بحارالانوار : 88/75، از اصول کافی : 371/2.
234) بحارالانوار : 229/78 از تحف العقول : 315.
235) بحارالانوار : 291/78، از تحف العقول : 307.
236) بحارالانوار : 352/67.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌اي قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ في سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه 41)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است
اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص 159
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال 1340 هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال 1385 هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهاي رایانه اي و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار هاي تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط 2350524)
ز)طراحی سیستم هاي حسابداري ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...
ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال
دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگي مذهبي قائميه اصفهان
تاریخ تأسیس: 1385 شماره ثبت : 2373 شناسه ملی : 10860152026
وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com
فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com
تلفن 25-2357023- (0311) فکس 2357022 (0311) دفتر تهران 88318722 (021) بازرگانی و فروش 09132000109 امور کاربران 2333045(0311)
نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت

امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.
شماره حساب 621060953 ، شماره کارت :6273-5331-3045-1973و شماره حساب شبا : IR90-0180-0000-0000-0621-0609-53به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید
ارزش کار فکری و عقیدتی
الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».
التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».
[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».
مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹